

# سفينة النجاة

تأليف

المحقق العظيم والمحدث الكبير والحكيم المتأله

محمد بن المرتضى المدعو بالمولى محسن

الكاشاني

المتوفى ١٠٩١ هـ

مع ترجمة

العالم النحرير المتهبحر الخبير الشيخ محمد رضا

النفرشي النقوساني

المتوفى

سنة ١٣٤٦



# سفينة النجاة

تأليف

المحقق العظيم والمحدث الكبير والحكيم المتأله

محمد بن المرتضى المدعو بالمولي محسن

الكاشاني

المتوفى ١٠٩١ هـ

مع ترجمة

شبكة العالم النجويير المتبحر الخبير الشيخ محمد رضا

النفري النجوي

المتوفى سنة ١٣٤٦



shiabooks.net

رابطه بديل < mktba.net

## شرح حال مصنف رضوان الله تعالى عليه (نقل از مقدمه کتاب محجة البيضاء)

محمد بن مرتضی مدعو بمحسن و ملقب بفیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم و یکی از نوابغ علم در قرن یازدهم بوده است نشو و نماى او در بلده طیبه قم بوده و پس از آن بکاشان رفتند و از کاشان بشیرازودر آنجا مدتی ازسید ماجد بن علی البحرانی و از استاد فلسفه ملا صدرا اخذ علم نموده و دختر ملا صدرا را بجمال نکاح خود در آورده است سپس او را بکاشان آورده و در کاشان عزم اقامه نموده و از مراجع بزرگ در آنجا بشمار میرفت که مثل و مانند در زمان خود نداشت و در اثر کثرت فهم و زکاوت ملا صدرا او را ملقب بفیض نموده و جمیع علماء اجماع نموده اند بر فضلش و او را یکی از نوابغ بزرگ دهر می شمارند .

۱- محدث متبحر مرحوم شیخ حر عاملی صاحب کتاب و سائل الشیعه در باره او چنین میگوید :

محمد بن المرتضی المدعو بمحسن الکاشانی فاضل عالم ماهر حکیم منکم محدث فقیه محقق شاعر ادیب تصنیفات نیکوئی دارد و از معاصرین است از برای او کتابهایی است که کتابهای او را می شمرد .

۲- و گفته است صاحب رجال کبیر محمد بن علی اردبیلی محسن بن مرتضی رحمه الله علامه محقق مدقق جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزله فاضل کامل ادیب متبحر در جمیع علوم بودند .

۳- مرحوم سید نعمه الله جزا ئری میگوید در شأنش می باشد استاد محقق مولا محمد محسن کاشانی صاحب کتاب وافی و غیر کتاب وافی که تألیفات او نزدیک بدویست کتاب می شود .

۴- و مرحوم شیخ یوسف بحرانی در شأنش گفته است که محدث کاشانی فاضل و محدث اخباری سخت بوده است و مرحوم مجلسی ثانی اعلی الله مقامه از ایشان اجازه داشته است و از مشایخ عظام او شیخ بهائی و دیگران بوده اند لکن در این وجیزه جای بسط

آنها نیست هر کس طالب است بکتاب محجة البيضاء مراجعه نماید و مؤلفات او قریب به دو بیست جلد کتاب میشود عمده آنها کتاب شریف وافى و تفسیر مبارک صافی و کتاب محجة البيضاء فی احیاء الاحیاء و کتاب کبیر معتمد الشیعه در فقه و کتاب مفاتیح در فقه و کتاب علم الیقین و همین کتاب سفینه النجاة که قریب بهشتاد و هشت کتاب در جلد اول کتاب محجة البيضاء شمرده شده است طالبین بآنجا مراجعه فرمایند البته مخفی نیست بر جمیع علماء که مرحوم علامه فیض یکی از نوابخ روزگار بوده است هر کس بکلمات و مطالب ایشان مراجعه نماید در کتابهای اومی فهمد مقام فضل و دانش او را

نطفه پاک ببايد که شود قابل فیض ورنه در سنگ و گلی لؤلؤ و مروجران نشود  
صبر بسیار ببايد پدر پیر فلک را تا دیگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

### شرح حال مترجم رحمة الله تعالى عليه

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین و عمدة الفقهاء و المحدثین مرحوم آقا شیخ محمد رضا دورودیان تفرشی است که در سال ۱۲۸۴ هجری قمری در قریه نقوسان تفرش پابعرضه و جود گذاشته و در سن دو سالگی در اثر عارضه آبله هر دو چشم خود را از دست داده بود ولی از لحاظ اینکه پدر ایشان مرحوم آخوند مالا علی اکبر در قریه منبوره اشتغال بتدریس اطفال داشت محمد رضا نیز بواسطه استعداد عجیب و حافظه خارق العاده که خداوند باو عطا فرموده بود در ظرف سه الی چهار سال کلیه دروسی را که در آن مکتب خانه تدریس می شد و همچنین تمام قرآن مجید را با معانی آنها بوسیله قرآنهای ترجمه دار حفظ نموده و بواسطه عشق و علاقه فوق معانی آنها بوسیله قرآنهای ترجمه دار حفظ نموده و بواسطه عشق و علاقه فوق العاده که بتعلم و یاد گرفتن عربیت و فقه و اصول داشت بهر کیفیت بود پدر خود را راضی نموده که او را بقصبه قم تفرش که سابقاً مرکز شهرستان تفرش بوده بفرستد تا از درس علماء و روحانیون آنجا استفاده نماید و قریب دو سال حداکثر استناد را نموده سپس بقریه نقوسان مراجعت نموده ولى چون این مقدار از تحصیل همت

بلند اورا اقناع نمی کرد با تعلیم مقدمات عربی بیکسی از همسالان خود (که مرحوم حجة الاسلام آشیخ اسدالله نقوسانی می باشد) بمعیت ایشان برای ادامه تحصیل بقم رفته و بعد از کمال مقدمات ادبی و سطح فقه و اصول و سایر علوم متداوله مهاجره بأراک نموده و از حوزه درس علماء بزرگ آنجا حد اکثر استفاده را نموده و نائل باجازات در کلیه امور دینی از ناحیه علماء بزرگ آن شهرستان و شهرستانهای دیگر گشته و بعداً بتفرش مراجعت کرده و در آنجا اشتغال بترویج احکام الهیه و اقامه حدود و انجام عقود و ایقاعات امور قضائی حوزه تفرش و رودبار و فراهان داشته و بعد از چند سال تشرف عتبات عالیات حاصل نموده و در حدود دو سال در عتبات مقدسه مقیم و مستفیض بوده و مجدداً بتفرش مراجعت نموده و غیر از چند سفر موقت بقم و طهران بقیه عمر را در تفرش گذرانده و در لیله بیست و هفتم ماه صیام ۱۳۴۶ هجری قمری در قریه مزبوره برحمت ایزدی پیوست و آرامگاه ایشان در بقعه مبارکه امام زاده عبدالله که در اواسط قریه مزبوره می باشد قرار دارد فقید سعید علاوه بر مقام علمی دارای استعداد ادبی فوق العاده بوده که متجاوز از بیست هزار بیت فارسی و عربی که نود در صد آنها در مدائح و مصائب رسول و ائمه صلوات علیهم اجمعین می باشد و یک در صد آنها غزلیات و اشعاری است که بمقتضیات و مناسبات حال از قبیل بهاریه و مستانه و امثال آنها انشاء نموده است و از جمله این بیت است که راجع بحال خود می گوید در ذیل اشعار غدیریة

رضای نارضا از خودا گرشداز بصر ناقص ☆ ولی صدشکر کورا چشم دل حق را بصیر آمد  
و تألیفات ایشان در فقه حاشیه بر نجات العباد و کتاب مستغنی در فرائض و احکام  
و کتاب مختصری مفید در نحو زبان فارسی و کذا نحو منظوم بفارسی می باشد و ترجمه  
و شرح بر کتاب موسوم بسفینة النجاة که تا صفحه ۲۰۰ از ترجمه و شرح ایشان است  
و بقیه آن را داماد ایشان جناب مستطاب حجة الاسلام آقای آشیخ محمد حسین دورودیان  
ترجمه نموده و امیدواریم که سایر آثار ایشان ان شاء الله بزودی طبع گردد

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به تقنی

الحمد لله الذي نجينا بسفينة اهل بيته من امواج الفتن وهدانا بانوار القران و الحديث لمعرفة الفرائض و السنن قشع عن بصائرنا سحائب الارتياح و كشف عن قلوبنا اغشية الريب و الحجاب ازهق الباطل عن ضمائرنا و اثبت الحق في سرائرنا اذ كانت الشكوك و الظنون لواحق الفتن و مكدره الافعال و المنن فسبحانك اللهم ما اضيق الطريق على من لم تكن دليله و ما اوضح الحق عند من هديته سبيله صل على محمد و آل محمد واجعلنا لانعمك من الشاكرين و لا لآئك من الذاكرين  
اما بعد فهذه رساله من محمد ابن المرتضى المدعو بمحسن الى اخوانه في الله

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش و سپاس خداوند بی مانند را سزااست که تجات داد ما را بواسطه کشتی وجود اهل خانقاه دین و وحی خود یعنی اهل بیت رسالت صلوات الله عليهم اجمعین از موجهای گوناگون فتن و هدایت فرمود ما را بوسیله انوار لامعه قرآن مبین و حدیث ائمه معصومین سلام الله عليهم اجمعین بشناختن فرایض و سنن در دین و بگشودن از دیده های عقل و فهم و ابرهای شک و بدگمانی را و برداشت از روی دل های ما پرده های گمان و پوشش نادانان را و اعتقاد باطل را از نهان مایرون کرد و اعتقاد حق را در دل های ما ثابت و برقرار گردانید چونکه شک و گمان از آن چیزی است که از بی فتنه های ما بدو بخششها و بخشایشهای خداوند را تیره و تار مینماید پس منزله و پاکیزه تو باد خدا یا از همه بدیها و پستیها و کمپها و کاستیها و از جمله نقایص و معایب و عیایق و از نسبت و تشبیه بخلاق چه بسیار تنگ است راه بر کسیکه تو راهنمای او نباشی و چه مقدار روشنست حق در نزد کسیکه راه حق را تو باو نموده باشی درود تازه تازه و رحمت بی اندازه فرست بر فخر ممکنات و بهتر و مهتر کائنات سرور و سردار کافه اصحاب صفا و اصفاء محمد مصطفی و آل اطهار و اهل بیت اختیار آن بزرگوار و برگردان خدا یا ما را از برای بخششهای گوناگون و نعمتهای انزونی و افزونی خود از جمله سپاس گذارانندگان و بیاد آورنده گان و شمارنده گان  
اما بعد پس این رساله ایست از محمد بن مرتضی که خوانده میشود به محسن

الذين هم من اهل الانصاف دون الاعتساف | والذين يعرفون الرجال بالحق لا الحق بالرجال الذين لا تأخذهم في تعرف الحق حمية تقليد الجمهور ولا يستحون عليهم في تصديق الصدق عصبية متابعة المشهور و الذين لم تغش ابصار بصائرهم نشاوة ما سمعنا بهذا في آباءنا الاولين و لم تصد صفاء سرائرهم غرور انا وجدنا آباءنا على امة و انا على آثارهم مقتدون نمقناها في تحقيق ان ما أخذ الاحكام الشرعية ليست الامحكات الكتاب والسنة واحاديث اهل العصمة وانه لا يجوز الاعتصام فيها الا بجبل المعصومين

بسوى برادران خود در دين خدا آنانکه ايشان اذ اهل ميانه روى و انصافند نه از اهل زور گوئى و اعتساف و آنانکه مى شناسند مردان را بواسطه حق نه کسانیکه ميشناسند حق را بواسطه مردم يعنى هر راهى را که بينند مردم را در آن راه آن راه حق مى بندارند و آنانکه نميگيرد ايشانرا در شناختن حق حمية تقليد جمهور و غالب نميشود برايشان در تصديق سخن راست عصبيت متابعة مشهور

**مترجم گوید** يعنى کسانیکه در شناختن حق و صدق نظر ايشان باعداد مردم و احوال و شئون ايشان نيست پس اعتبارى بکثرت و قلة نکنند و اعتمادى بشيوع و شهرت نمايند سنك حميت را از دامن پاك خود انداخته و زنك عصبيت را از آئينه ضمير منير خويش پرداخته اند خويش و بيگانه نمى دانند طايفه و قبيله نميگويند بزرگ و کوچک و رئيس و مرؤس نميشناسند و ازبى اکثر و اشهر نميروند و اسهل و اقصر را نميجويند بلکه نظر ايشان در سلوک سبيل بنور و برهان و دليل است که من فئمة قليلة غلبت فئمة كثيرة باذن الله و من الله التوفيق و دقوة الا بالله فرمود آنانکه نپوشانيده است ديده هاى بصيرت ايشانرا برده ما سمعنا بهذا فى آباءنا الاولين و عارض نشده است صفای سريره ايشانرا غرور انا وجدنا آباءنا على امة و انا على آثارهم مقتدون

**مترجم گوید** يعنى کسانیکه نيستند چنانکه چون حق را بايشان عرض کنى گويند نشنيده ايم ما اين رادر ميان پدران گذشته خود و چون از باطل منع کنى ايشانرا گويند که ما يافتيم پدران خود را بر اين راه و ما هم بر اثر ايشان پيروي ميکنيم حاصل مراد آنکه بناى اين جماعت که اخوان فى الله مى باشند بر تقليد پدران از روى عصبيت باطله نيست فرمود نوشتيم اين رساله را در تحقيق اينکه ماخذ احکام شرعيه نمى باشد مگر محکمت کتاب و سنة و احاديث اهل عصمت يعنى رسول و ائمه صلى الله عليه و عليهم اجمعين و اينکه جابز نيست چنک در زدن در احکام شرعيه مگر بر يسمان محکم ائمه معصومين عليهم صلوات الله فى العالمين



وان الاجتهاد فيها والاخذ باتفاق الراء ابتداء في الدين و اختراع من المخالفين  
وان لانجاة لاحد من غمرات تلك الملحج الابركوب سفينة الحجج وسميها سفينة النجاة  
اذها ينجو من اشرف على الغرق في امواج الاختلافات وبها يتخلص من كاد تدره  
عواصف الراء و الاهواء اللى مهاوى الافات و لها فصول اثنا عشر منها اشارات  
ومنها تنبيهات هي لها بمنزلة طبقات ومن لم يصل الى درجة العلم بها فليؤمن ويرفع  
الله الذين آمنوا والذين اوتوا العلم درجات

## الفصل الاول

اشارة الى انحصار الادلة الشرعية عند الامامة في القران والحديث وبطلان  
الاستعداد الى اتفاق الراء

لما افتتن الناس بعد وفاة رسول الله ﷺ و تفرقوا في ليجج الفتن

و تحقيق اينكه اجتهاد در احكام شرعيه يعنى استعمال اصول و امارات ظنيه در استنباط  
آنها وهمچنين اخذ باتفاق آراء بدعت نهادن است در دين و از اختراعات مخالفين است و  
اينكه رستگارى نيست از براى كسى از سختيها و موجهاى آن در باهاى بى پايان مگر  
بداخل شدن در كشتى ولايت حجج و پيشوايان و ناميديم اين رساله را بسفينة النجاة زيرا  
كه بواسطه آن نجات مى يابد كسى كه مشرف باشد بغرق شدن بر موجهاى اختلافات و  
بوسيله آن رستگار ميشود كسى كه نزديك باشد كه بر بايد و ببرد او را تند بادهاى رايهاو  
هواهاى مردم بسوى گودالهاى هلاكت آفات و اين رساله مشتمل است بر دو اوزده فصل  
كه بعضى از آنها اشارات است و بعضى تنبيهات و آن فصلها اين رساله را بمنزله طبقات كشتى  
است و كسى كه نرسد بدرجه علم و معرفت بكنه و حقيقت اين رساله پس بايد ايمان بياورد و  
بلندمدى كند خدايتعالى كسانيرا كه ايمان آورده اند و كسانيرا كه بهره از علم داده شده  
اند درجه هاى بسيار

**مترجم گوید** اينكلام اشاره است باينكه واجب است بر مكلف ايمان مطلقا  
چند كه از روى دليل و برهان ادراك حقايق مطالب نكرده باشد مانند اكثر عوام كه بهره  
از علم ندارند كه واجب است بر ايشان ايمان بوجه اذعان و ايقان از قول عالم عادل ثقه از  
شيعه ناجيه محقه كه ناقل باشد ولو بواسطه ثقات ائمه معصومين صلوات الله و سلامه  
و تعلياته و رحمته و بر كاته عليهم ابدالآبدين

**فرمود فصل اول** اشاره است بمنحصر بودن ادله شرعيه در نزد شيعه اماميه در  
قرآن و حديث و باطل بودن استناد باتفاق آراء كه تعبير از آن باجماع مى كنند

و هلكوا في طوفان المجن الاشرزمة مومن عمه الله وبسفينه اهل البيت عليهم السلام نجاهه و بالتمسك بالثقلين ابقاه استكنم الناجون دينهم و صانوا و تينهم فاستبقى الله عزوجل بهم رمق الدين في هذه الامه و ابقى بابقاء نوعهم سنة خاتم النبيين عليه السلام الى يوم القيمة فبعث اماما بعد امام و خلف شيعة لهم بعد سلف فكان لاتزال طائفة من الشيعة رضى الله عنهم يحملون الاحاديث في الاصول و الفروع عن ائمتهم عليهم السلام بامرهم و ترغيبهم و يروونها لآخرين و يروى الآخرون لآخرين وهكذا الى ان وصلت اليها و الحمد لله رب العالمين و كانوا يشبونها في الصدور و يسطرونها في الدفاتر و يعونها كما يسمعونها و يحفظونها كما يتحملونها و يبالغون في نقدها و تصحيحها و رد زيغها و قبول صحيحها و تخريج صوابها و تسليمها من خطائها و سقيمها - حتى يرى احدهم لا يستحل نقل ما لاوثوق به و لا اثبات ذلك في كتبه الا مقرونا بالتضعيف و مشفوعا

**بدانکه** چون بفته افتادند مردم بعد از وفاة رسول خدا (ص) و متفرق شدند در درياهاى فتن و هلاک شدند در طوفان مجن مگر طايفه کمى از آن کسانیکه خدا ايشانرا نگاهداشت از ضلالت و لغزش و بواسطه سفينه ولايت اهل بيت عليهم السلام ايشانرا از بلا و فتنه نجات داد و بوسيله چنک در زدن بدامن ثقلين يعنى کتاب الله و عمرت رسول الله عليه و عليهم صلوات الله ايشانرا در راه حق و حقيقه باقى گذاشت و برقرار داشت پنهان داشتند آنانکه نجات يافتند دين خود را و نگاه داشتند رک و تين يعنى عقايد و سرائر خود را پس باقى گذاشت خداوند عزوجل بسبب ايشان رمق دين را در اين امت و جاويد داشت بجاويد داشتن نوع ايشان سنة حضرت خاتم النبيين صلى الله عليه و آله الطاهر بن راتار و ز قيامت پس برا نگیخت هر امامى را بعد از امامى و هر خلفى را از شيعه ايشان بعد از سلف و بودند طايفه از شيعه رضى الله عنهم همواره اوقات فرا مىگرفتند احاديث را در اصول و فروع دين از امامان خود عليهم السلام بامر و ترغيب خود ايشان عليهم السلام و روايت مىکردند آن احاديث را از براى ديگران از شيعه و روايت مىکردند آن ديگران نيز از براى ديگرگان و ايشان از ايشان و همچنين روايت کردند هر سلفى از براى خلف تا اينکه رسيد آن احاديث بما و الحمد لله رب العالمين و بودند حفظه و روايت اثبات مىکردند و نيكو ضبط مینمودند آن احاديث را در سينه ها و مى نوشتند آنها را در دفترها و حفظ مىکردند آنها را چنانکه مى شنيدند و نگاه مى داشتند آنها را چنانکه فرامى گرفتند و مبالغه مینمودند در نقادى و خوب رسي آنها و تصحيح معيب آنها و رد کردن نادرست آنها و قبول کردن درست آنها و بيرون آوردن خوب و سليم آنها از غلط و سقيم آنها حتى ديده ميشود كسى از ايشان كه حلال، نمى شمارد و جايز

بالتزييف طاعنا فيمن يروى كلما يروى ويسطر كلما يحكى ويظهر هذا لمن تتبع كتب الرجال و يتعرف منها الاحوال و كانوا لا يعتمدون على الخبر الذى كان ناقله منحصرافى مطعون او مجهول ولا قرينة معه تدل على صحة المدلول و يسمونه خبر الواحد الذى لا يوجب علما ولا عملا و كانوا لا يعتقدون فى شىء من تفاصيل الاصول الدينية ولا يعملون فى شىء من الاحكام الشرعية الا بالنصوص المسموعة عن ائمتهم عليهم افضل الصلوات ولو بواسطة ثقة او وسائط ثقات و كانوا مأمورين بذلك من قبل اولئك السادات ولا يستندون فى شىء منها الى تخريج الرأى بتأويل المتشابهات و تحصيل الظن باستعانة الاصول المخترعات الذى يسمى بالاجتهاد ولا الى اتفاق آراء الناس الذى يسمى بالاجماع كما يفعل ذلك كله الجمهور من العامة و كانوا ممنوعين عن ذلك كله من جهتهم عليهم السلام و من جهة صاحب الشرع بالايات الصريحة والخبار الصحيحة و كان المنع من ذلك كله معروفا من

نميدان نقل خبريرا كه وثوقى بأن نباشد و نه اثبات آنرادر كتب خود مگر در حالتیکه با ذکر آن خبر ضعف و نادرتى آن را نیز ذکر کرده باشد و طمن ميزند در کسیکه روایت میکند هر چه روایت شود و مینویسد هر چه حکایت شود و ظاهر میشود اینکه گفتیم از برای کسیکه تتبع کند در کتب علم رجال و خواهد شناخت از کتب رجالیه احوال رجال حدیث را و همچنین بودند روایات حدیث اعتماد نمیکردند بر خبریکه ناقل آن منحصر در مطعون یا مجهول الحال یا مجهول الشخص و حال اینکه نبود با آن خبر قرینه داخله یا خارجیه که دلالت کند بر صحت مدلول آن خبر و می نامیدند چنین خبر را بخبر واحدیکه نه موجب علم است و نه عمل و بودند چنانکه اعتقاد نمیکردند در چیزی از تفصیل اصول دینی و عمل نمیکردند در چیزی از احکام شرعیه فرعیه مگر بنصوصی که شنیده باشند از امامان خود علیهم افضل الصلوة هر چند که بواسطه ثقة یا بوسائط ثقاتی بوده باشد و ایشان باین امر مأمور بودند از جانب آن بزرگواران علیهم السلام و استناد نمیکردند در چیزی از اصول و فروع دین بتخريج رای بتأویل متشابهات از آیات و روایات و تحصيل ظن باستعانة اصول مختصره که نامیده میشود در اصطلاح مجتهدین باجتهاد و نیز استناد نمیکردند باتفاق رأیهای مردم که نامیده میشود در اصطلاح ایشان باجماع چنانکه میکنند همه اینها را جمهور از عامه و بودند روایات شیعیه ممنوع از همه اینها از جانب امامان خود علیهم السلام و از طرف صاحب شرع یعنی خدا و رسول صلی الله علیه و آله با آیات صریحه و اخبار صریحه و میرا شد منع از اجتهاد و عمل

مذهبهم مشهوراً منهم حتى بين مخالفهم كما صرح به طائفة من الفريقين قال ابن ابی الحديد في شرحه لنهج البلاغة عند رده على من زعم أن عمر كان احسن سياسة واصح تدبيراً عن امير المؤمنين عليه السلام ما محصله ان عمر كان مجتهداً يعمل بالقياس و الاستحسان والمصالح المرسله ويرى تخصيص عومات النصوص بالاراء والاستنباط من اصول تقنضى خلاف ما يقتضيه عموم النصوص و يكيد خصمه و يأمر امراءه بالكيد والحيلة و يؤدب بالدره و السوط من يغلب على ظنه انه يستوجب ذلك و يصفح عن آخرين قد اجترموا ما يستوجبون به التاديب كل ذلك بقوة اجتهاده و ما يؤديه اليه نظره و لم يكن امير المؤمنين عليه السلام يرى ذلك و كان يقف مع النصوص والظواهر ولا يتعداه الى الاجتهاد و الاقيسه و كان مقيداً بقيود الشريعه ملتزماً لاتباعها و يطبق امور الدنيا على امور الدين و يسوق الكل مساقاً واحداً ولا يضع ولا يرفع الا بالكتاب والنص و اختلف طريقتا هما في الخلافه و السياسة الى آخر ما قاله اخذنا منه موضع الحاجة

باجماع معروف از مذهب شيعة و مشهور از ايشان حتى در ميان مخالفين ايشان يعنى عامه عمياً چنانكه طايفه از فريقين تصريح بآن کرده اند

عبد الحميد بن ابی الحديد در شرح خود بر نهج البلاغه درجائيكه رد کرده است بر كسيكه گمان کرده است كه عمر در سياست و تدبير نيكوتر و درست تر بود از امير المؤمنين (ع) گفته است كلامى را كه محصل آن اين است كه عمر مجتهد بود و عمل ميكرد بقياس و استحسان و مصالح مرسله و جايز ميدانست تخصيص عومات نصوص را بر ايهاي مردم و استنباط از اصوليكه اقتضا ميكند خلاف آنچه را كه اقتضا ميكند عموم نص و مكر ميكرد باخصم خود و امر ميكرد اميران را كه از جانب خود قرار داده بود بمكر و حيله و تاديب ميكرد بتايزانه هر كه را كه گمان ميكرد كه مستوجب تاديب است و عفو ميكرد از ديگرا نيكه کرده بودند گناهي را كه بسبب آن مستوجب تاديب بودند و همه اينهارا بقوه اجتهاد خود ميكرد و نظر او چنان اقتضامينمود و امير المؤمنين على (ع) راى او بر اين نبود بلكه چنان بود كه مى ايستاد بر نصوص و ظواهر و از آن نميگذشت و اجتهاد نمى نمود و قياس بكار نمى برد و آنحضرت مقيد بقيود شرعيه و ملتزم به پيروي آن و مطابق مينمود امور دنيا را با امور دين و همه را بيك سياق ميراند و نميگذاشت چيزيرا و بر نميداشت چيزيرا مگر بحكم كتاب خدا و نص رسول مصطفى (ص) و مختلف بود طريقه عمر و على در خلافت و سياست تا آخر كلام ابن ابی الحديد بر گرفتيم ما از كلام او آنچه را كه محل حاجت بود.

## الفصل الثانی

اشاره الى سبب حدوث الاجتهاد و الاجماع عند الامامية و شبهاتهم فيه

ثم لما انقضت مدة الائمة المعصومين صلوات الله عليهم و انقطعت السفراء

**مترجم گوید** مراد ابن ابی الحدید از ابن کلام آنست که زاعم خطا کرده است در تفضیل عمر در تدبیر و سیاست بر علی (ع) بلکه او را محل و مجال تفضیل و ترجیح نیست زیرا که هر يك از ایشانرا طریقه ایست غیر طریقه دیگری عمر در جمیع امور دنییه و دنیویه برأی و نظر خود عمل میکرد چه موافق با شرع میافتاد یا نه و علی (ع) در جمیع آنها عمل میکرد بحکم شرع از روی نصی که از خدا و رسول (ص) باو رسیده بود و از نصوص تجاوز نمی نمود و در مدالیل و مفاهیم آنها تصرف و تحریف نمی فرمود و چنان میدانست که هیچ واقعه نیست از وقایع دین و دنیا مگر آنکه در آن حکمی از شرع هست که باید بآن حکم ملتزم و متبع گردید و حکم شرع را باید از نص لسان شارع اخذ نمودنه از دلالت عقل و نه از رأی و قیاس و استحسان و نه از اتفاق آراء ناس و امثال اینها

و مراد مصنف از نقل کلام ابن ابی الحدید آن است که از خود فرقه محقه شیعه گذشته مخالفین ایشان از طوایف عامه عمیا میدانند و میگویند که جماعت شیعه با جتهاد و رأی و قیاس و امثال آنها عمل نمیکنند و از نصوص و ظواهر تعدی نمی نمایند زیرا که قول و عمل امام ایشان که امیر المؤمنین علی (ع) است بر این بوده و البته مؤتم بهر امامی تا میتواند اطیاق میکند اعمال و احوال خود را بر اعمال و احوال آن امام چنانکه عامه نیز عمل میکنند با جتهاد و قیاس و رأی و استحسان و مصالح مرسله و اجماع و امثال اینها بمتابعت و موافقت رأس و رئیس ائمه خود عمر بن الخطاب پس بالاجب از جماعتی که خود را از فرقه محقه شیعه میدانند و نسبت بایشان می دهند و انحال و ادعای مذهب شیعه و ولایت و محبت ائمه هادیه علیهم افضل الصلوة و التحیه مینمایند و لکن در اعمال و احوال موافق ایشان نیستند و افعال و اقوال ایشان با بنطایفه نمیماند بلکه هم رفتار و گفتار و کردار ایشان در اصول و فروع و در قول و عمل موافق و مناسب است با عامه عمیاء خدا هم الله چنانکه در فصول آتیه بشرح و تفصیل مذکور و معلوم خواهد شد ان شاء الله ثبتنا الله و جمیع الاخوان فی سبیل الرشاد و الهدی و الايمان و صرفنا و منعنا عن سبیل الغی والضلالة و الطغیان فانه ربنا الرحمن المستعان

**فصل دوم** اشاره است بسبب حدوث اجتهاد و عمل باجماع در میان طایفه امامیه

بینهم و بین شیعتهم و طالت الغيبة واشتدت الفرقة و امتدت دولة الباطل و خالطت الشيعة مخالفتهم و الفت في صغر سنهم بكتبهم اذ كانت هي المتعارف تعليمها في المدارس و المساجد و غيرها لان الملوك و ارباب الدول كانوا منهم و الناس انما يكونون مع الملوك و ارباب الدول فعاشرتهم في مدارس العلوم الدينية و طالعوا كتبهم التي صنفوها في اصول الفقه التي دونوها لتسهيل اجتهاداتهم التي عليها مدار احكامهم فاستحسنوا بعضا و استهجنوا بعضا ادهم ذلك الى ان صنفوا في ذلك العلم كتباً ابراماً و نقضا و تكلموا فيما تكلم العامة فيه من الاشياء التي لم يأت بها الرسول صلى الله عليه و آله و الائمة المعصومون صلوات الله عليهم و كثروا بها المسائل و لبسوا على الناس طرق الدلائل و كان العامة قد احدثوا في القضايا و الاحكام اشياء كثيرة

و شبهه‌های ایشان در آن پس بدانکه چون مدت حضور و ظهور و مشاهده نور ائمه اطهار عليهم صلوات الله الملك الجبار بسر آمد و سفارت سفراء از مابین ایشان و شیعیان ایشان منقطع گردید و غیبت بر مصیبت امام جن و بشر و مولای ثانی عشر علیه صلوات الله العلی الاکبر بطول انجامید و دراز گردید و فرقه بر حرقه آن حضرت بفرقه محقه شیعه بسیار شدید و مدید شد و دولت باطل و سلطنته جور امتداد یافت و مخالطه کردند شیعه امامیه با مخالفین خود از عامه یعنی با ایشان رفت و آمد و نشست و برخاست و گفتگو مینمودند و اطفال ایشان از کوچکی انس و الفت گرفتند بکتاب مخالفان چونکه متعارف بود تعلیم و تعلم کتب ایشان در مدارس و مساجد و غیر آنها زیرا که پادشاهان و صاحبان دولت در آن زمان از مخالفین بودند و مردمان هم این است و جز این نیست که بحسب طبع با پادشاهان و صاحبان دولت بوده و می باشند پس معاشرت کردند شیعه با مخالفان یعنی هم ساز و هم باز و انباز گردیدند با ایشان در خواندن درس علوم دینی و مطالعه مینمودند کتب ایشان را که تصنیف کرده بودند در اصول فقه یعنی قاعده هائیکه ساخته بودند و نوشته بودند از برای آسان کردن اجتهادشان که بر آن بود مدار احکام شرعیه ایشان پس طایفه شیعه بعضی از اصول فقه ایشانرا پسندیدند و نیکو شمردند و بعضی را نه پسندیدند و زشت دانستند این امر کشانید و داداشت علماء و طلاب شیعه را باینکه تصنیف کردند در علم اصول کتابها مشتمل بر ابرام و نقض که تکلم کردند در آنها در آنچه تکلم کرده بودند در آن عامه عمیاً خدا لهم الله تعالی از چیزهاییکه پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام نیاورده بودند و نفرموده بودند و بواسطه علم اصول مسائل را بسیار کردند و راههای دلالت دلیلهارا مشتبه گردانیدند و عامه احداث کرده بودند در قضایا و

بآرائهم وعقولهم في جنب الله واشتبهت احكامهم باحكام الله ولم يقنعوا بابهام ما ابهم  
والسكوت عما سكت الله بل جعلوا الله شر كاء حكموا كحكمه فتشابه الحكم عليهم  
**بل لله الحكم جميعا واليه يرجعون وسيجزئهم الله بما كانوا يعملون**

ثم لما كثرت تصانيف اصحابنا في ذلك وتكلموا في اصول الفقه و فروعه  
باصطلاحات العامة اشتبهت اصول الطائفتين واصطلاحاتهم بعضها ببعض وانجر ذلك  
الى ان التبس الامر على طائفة منهم حتى زعموا جواز الاجتهاد والحكم بالراى و  
وضع القواعد والضوابط لذلك وتاويل المتشابهات بالنظنى والترؤى والاخذ باتفاق  
الاراء وتأييد ذلك عندهم بامور :

احدها مارأوه من الاختلاف فى ظواهر الايات والاخبار التى لاتتطبق الا بتاويل  
بعضها بما يرجع الى بعض وذلك نوع من الاجتهاد المحتاج فيه الى وضع الاصول  
والضوابط

**والثانى** مارأوه من كثرة البقايع التى لانص فيها على الخصوص مع مسيس

احكام چیزهای بسیار بر آریها وعقلهای خود در مقابل شرع و دین خدا و مشتبه شد احكام  
ایشان با احكام خدا وقناعت نکردند بابهام آنچه که خدامیهم گذاشت و بسکوت از آنچه که  
خدا سکوت از آن داشت بلکه گردانیدند از برای خدا شریکهای چندی که حکم کردند  
مانند حکم خدا پس مشتبه شد برایشان حکم خدا با حکم شرکاء **بل لله الحكم جميعا واليه  
يرجعون وسيجزئهم الله بما كانوا يعملون**

پس چون بسیار شد تصانيف اصحاب ما يعنى علماء شيعه در علم اصول و تکلم کردند  
در اصول و فروعه فقه با اصطلاحات عامه مشتبه شد اصول هر دو طایفه و اصطلاحات ایشان  
بیکدیگر و منجر شد اینکار بسوی اینکه مشتبه شد امر بر طایفه از شيعه امامیه تا اینکه گمان  
کردند و اعتقاد نمودند جایز بودن اجتهاد و حکم بر آى و وضع قاعدهها و ضابطهها از برای  
آن و تاویل متشابهات از روی گمان و رآى و اخذ باتفاق آراء مردم و قوه گرفت این امر يعنى  
اعتقاد بجواز امور مذکور در نزد آن طائفه از امامیه بواسطه چند امر :

**يکى** از آنها بود آنچه که دیدند و ملاحظه کردند از اختلاف در ظواهر آيات و  
اخبار بیکه با یکدیگر تطابق و توافق نمیکند مگر بر گردانیدن بعضى از آنها بر معنائیکه  
راجع شود و باز گردد بسوی بعض دیگر و این نوعیست از اجتهاد که احتیاج میافتد در  
آن بوضع اصول وقاعدهها

**دویم** آنچه که دیدند از کثرت وقایعیکه نصی در خصوص آنها نیست با کشیدن حاجت

## الحاجة الى معرفة احكامها

**والثالث** مارأوه من اشتباه بعض الاحكام ومافيه من الابهام الذي لاينكشف ولايتعين الا بتحصيل الظن فيه بالترجيح و هو عين الاجتهاد فاولوا الايان و الاخبار الواردة في المنع من الاجتهاد والعمل بالرأى بتخصيصها بالقياس و الاستحسان و نحوهما من الاصول التي تختص بها العامة والواردة في النهي عن تأويل المتشابهات ومتابعة الظن بتخصيصها باصول الدين والواردة في ذم الاخذ باتفاق الاراء بتخصيصها بالاراء الخالية عن قول المعصوم لما ثبت عندهم ان الزمان لا يخلو من امام معصوم فصار ذلك كله سببا لكثرة الاختلاف بينهم في المسائل وتزايد ليلال و نهارا و توسع دائرته ومددا و اعصارا حتى انتهى الى ان تريمهم يختلفون في مسألة واحدة على عشرين قولا او ثلثين او ازيد بل لو شئت ان اقول لم تبق مسألة فرعية لم يختلفوا فيها اوفى بعض متعلقاتها لقلت و ذلك لان الاراء لاتكاد تتوافق والظنون قلما تتطابق و الافهام تتشاكس ووجوه الاجتهاد تنعكس والاجتهاد يقبل التشكيك و ينظر في اليه

بشناختن احكام آنها .

**سوم** آنچه که دیدند و ملاحظه نمودند از مشتبه بودن بعض احكام ببعضی و آنچه که در بعض احكام میباشد از ابهامی که منکشف و متعین نمیگردد مگر بتحصيل ظن در آن بواسطه ترجیح احد معارضین و آن عین اجتهاد است پس تأویل کردند اخباری را که وارد شده است در منع از اجتهاد و عمل بر رأی بتخصیص آن اخبار بقیاس و استحسان و امثال آنها از اصولیکه مختص است بهامه و تأویل کردند اخباری را که وارد شده است در نهی از تأویل متشابهات و متابعة ظن بتخصیص آن اخبار باصول دین و تأویل کردند اخباری را که وارد شده است در ذم اخذ باتفاق آراء که آنرا اجماع مینامند بتخصیص آن اخبار بآرائیکه خالیند از قول معصوم علیهم السلام از جهة آنکه ثابت بود در نزد ایشان که هیچ زمانی خالی نیست از امام معصومی پس گردیده همه اینها که ذکر کردیم سبب اختلاف در مسائل در میان ایشان و بهمین سبب افزوده شد و میشود بر اختلافات در میان ایشان شب و روز و وسیع گردید و میگردد دایره آن مدتها و روزگارا تا رسید کار بجائی که می بینی تو ایشانرا که اختلاف میکنند در يك مسئله بر بیست قول یا سی قول یا بیشتر بلکه هر گاه خواسته باشم که گویم که باقی نمانده است مسئله از مسائل فرعی که اختلاف نکرده باشند در آن یا در بعض متعلقات آن هر آینه گفته ام و این از جهة آن است که زایه آنزدیک بمواقفه يك دیگر نیستند و ظننها کم



الركيك ويتشبه بالقوم من ليس منهم ويدخل نفسه في جملتهم من هو بمعزل عنهم  
فظلت المقلدة في غمار آرائهم يعمهون واصبحوا في لجج اقاويلهم يغرغون

است که بایکدیگر مطابقت کنند و فهم‌ها باهم اختلاف دارند و وجوه اجتهاد برعکس همدیگر  
می‌افتند و نیز اجتهاد قابل تشکیک است و ضعف و غلط در آن راه می‌یابد و بسا باشد که  
شبهه کنند خود را بقوم کسیکه از جمله ایشان نیست و داخل می‌کند خود را در جمله ایشان کسی که  
از ایشان بکنار است پس مقلده همیشه در مستیهای آراء خود حیران و درمانده اند و در دریا  
های بی پایان گفتارهای بی پایه و مایه خود غرق گردیده اند

**هترجم گوید** مطالب مذکور در این فصل بسیار متین و از ضروریات مذهب مجتهدین است  
و محل ایراد و اعتراض و مجال انکار و اعراض نیست و تفصیل آنها بر اهل علم معلوم و روشن است  
و بیان آنها تفصیلاً و تکمیل از برای عوام که از علم حظی نبرده و فیضی حاصل نکرده اند کمال تعسر  
بلکه تعدد دارد و اگر ممکن باشد مستلزم ارتکاب اطناب و اطاله و خروج از حد توسط و عدالت  
می باشد که مورد سئام و ملالت و صداع و کسالت خواهد بود و لکن در مقام اشاره  
بچند فقره از آن مطالب که محل اهتمام شدید و از رای عوام نافع و مفید است اجمالاً  
بر می‌آئیم .

**فقره اولی** علم اصول الفقه عبارات است از قاعده‌های چندی که تمهید و تنظیم کرده  
اند آنها را از روی دلائل لغوی و عرفیه بافهام ضعیفه و دلائل عقلیه بعقول ناقصه سخیفه  
خود و از روی قواعد فلسفیه و کلامیه و ظواهر آیات قرآنی و از روی بعض اخبار ضعیفه و  
مجموله و ظواهر بعض اخبار دیگر و از روی اجتهادات خاطئه فاسده و اتفاق آراء کاسده  
که همه اینها الا قلیلاً منها از جانب شرع و دین و فرموده ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين  
منوع و منهی عنها است چنانکه بر اهل علم و فضل و ارباب سلم و عدل مشتبه و پوشیده  
نیست .

**فقره ثانیه** ابتداء این ابتداء در میان طایفه امامیه واقع شد از محمد بن احمد بن  
جنید الاسکافی و حسن بن علی بن ابی‌عقیل عماتی که در اوایل غیبت کبری بودند و کتابها در اصول  
الفقه تصنیف کردند و مجتهدین آنها را قدیمین خوانند و این لفظ کاشف است از آنکه  
پیش از آنها کسی از طایفه امامیه تصدیق این فن و مرتدی و مؤثر بر داد و آزار این علم مؤدی ظن  
نبوده است و بعد از آنها تلمیذ آنها محمد بن محمد بن نعمان ملقب به فقیه و تلامذه او  
سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر آنها تقویت و ترویج این علم نمودند و بعد از این جماعه  
بمدت مدیده و سنین کثیره جعفر بن حسن بن سعید حللی معروف به محقق و تلمیذ او حسن بن یوسف  
بن مطهر موصوف به علامه و سید احمد بن طاوس حسنی و غیر آنها بر تسدید و تأیید و تشهیر  
و تکثیر آن افزودند و اکثر اخبار صحیحه و معتبره شیعه را طرح و تضعیف کردند و پس

## الفصل الثالث

### اشاره الى اجوبة شبهات القائلين بالاجتهاد والاجماع من الامامية

وليت شعري كيف ذهب عنهم ما ينحل به عقد هذه المشكلات عن ضمائرهم ام كيف خفي عنهم ما يتقلع به اصول هذه الشبهات من سرائرهم أم لم يسمعوا حديث التثليث المشهور المستفيض المنفق عليه بين العامة والخاصة المتضمن لاثبات الابهام في بعض الاحكام وان الامور ثلاثة امر بين رشه وامر بين غيبه وامر مشكل يرد حكمه الى الله ورسوله ﷺ وهلا سوغوا ان في ابهام بعض الاحكام حكما ومصالح مع ان من تلك الحكم ما يمكن ان يتعرف ولعل ما لا يعرف منها يكون اكثر على ان الاجتهاد لا يغني عن ذلك لبقاء الشبهات بعده ان لم تزده كلابل زادت وزادت احسبوا انهم خلصوا منها باجتهادهم كلا بل امعنوا فيها بازديادهم أزعموا أنهم هدوا بالتظني الى الثني كلا بل التثليث باق و ما لهم منه من واق اولم يدبروا اقول الله عزوجل

از ایشان بقرنی طویل وزمانی متمادی محدود و معدود بیانصدسال تقریباً که عمل باحادیث اهل بیت علیهم السلام در میان امامیه شهرت و قوه گرفته و عدد طائفه اخباریه کثرت یافته بود درمأة ثانیة عشرهجریه محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی و تلامذه او بتجدید و مرمة این بناپرداخته و این لوا را بعد از سقوط و سکون در میان اینطایفه افراخته و ساز این نوا را بعد از صمت و سکوت بر گوشهای اینفرقه نواخته و از نو بیشتر از پیشتر ابرام و احکام این علم و تشدید و تسدید این فن نمودند الی زماننا هذا که علم اصول الفقه در میان اینطایفه بسزله اصول دین و عمل بآن از فرائض شریمة خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین گردیده و بلکه مردم چنان می پندارند که قواعد این فن از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده حتی شنیده میشود از السنه بعض مردم بلکه از طلاب و فضلاء ایشان که علم اصول از فرموده حضرت امام جمعفر صادق (ع) است یا غفلتا از آنکه مخترع این فن و مبتدع عمل بظن ابو حنیفه و مالک و اصحاب ایشان می باشند چنانکه مجتهدین این طائفه خود اقرار و اعتراف بآن دارند و در کتب قدیمه و جدیدة ایشان محرر و مقرراست و در این زمان فرقه محقه اخباریه در نهایت قلت و ذلة می باشند بلکه در کافه بلاد عراقین و شام و حجاز و حواشی آنها بسیار قلیل الوجودند و اگر هم نادراً احدی از ایشان در بلدی یافت شود در کمال اختفا و اتقاء خواهد بود و لکن مسموع و معلوم شد که در بحرین و توابع و حوالی آن این فرقه محقه قوتی و کثرتی دارند بلکه بنای کلیه آن بلاد بر عمل باحادیث مرویه از اهل بیت علیهم

**فاما الذين فى قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله وما يعلم تأويله الا الله والراسخون فى العلم**

اماطن آذانهم ان المراد بالراسخين فى العلم الائمة عليهم السلام لاهم أغفلوا عن الاحاديث المعصومية المتضمنة لكيفية طريق الترجيح بين الروايات عند تعارضها واثبات التخيير فى العمل فان كلها حق أو ما بلغهم وبلغك بأياهاخذت من باب التسليم وسعك اوخفى عليهم ان قول المعصوم انما يعرف بالحديث المسموع منه عند حضوره و المحفوظ فى صدور الثقات اوالمثبت فى دفاترهم عند غيبته ولا يدخل لضم الآراء معه اتفقوا اواختلفوا نعم قديكون الحديث مما اتفقت الطائفة المحقة على العمل بمضمونه بحيث لايشذ عنهم شاذ ويسمى ذلك الحديث بالمجمع عليه بين اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه و هذا معنى الاجماع الصحيح المشتمل على قول المعصوم عند قدماء الشيعة لاغير فلو انهم تركوا المتشابه على حاله من غير تصرف

السلام ونفى اجتهاد است هر چند که تفصیل احوال و اعمال ایشان از حدیث تصفیة و تخلیط و از جهة ترقی و تنزل در مراتب علم و سلم بر ما معلوم و منکشف نیست و فقنا الله للقاءهم و صحبتهم و استفاضة الفيض من دشرتهم و خدمتهم و عجل الله فرجنا و كشف الله ضيقنا و حررنا بظهور امامنا و مولينا سلطان الحق و الوالى المطلق صلوات الله الطيبات الطاهرات الزاكيات الباقيات المتواليات مادامت الارض و السموات العاليات عليه و على آباءه الطيبين الطاهرين و اسلافه المعصومين الكرمين حتى يحق الحق بكلماته و يقطع دابر الكافرين و يحق الله الحق و يبطل الباطل و لو كره المجرمون .

**فقره ثالثه** چنانکه مصنف عليه الرحمه ذکر کرد نیست مسئله از مسائل فرعيه مگر آنکه مجتهدین اماميه را در آن مسئله ياد در بعض متعلقات آن اختلاف بسيار است بحسب اجتهادات و تاويلات و ترجیحات ظنيہ ایشان و همچنين بسيارى از فتاوى ایشانرا دليلی از کتاب و سنة نیست بلکه دليل برخلاف بعضی از آن هست بلکه آن فتاوى از روى رأى و قياس و اخذ باتفاق آراء و اخذ بشهرت بين امثالهم ميباشد بلکه فتاوى بعضی از ایشان از روى تقليد بعض ديگر باشد و ما از مسائليکه مبتنى بر اين اصول و مقيد باين فصولست از فتاوى ایشان در اين ترجمه بر وجه ايجاز و اختصار مند کور ميداريم تارفع شبهه قاصرين از اخوان و اتمام حجة و الزام جرم و خيانت بر معاندین و خوان بشود و الله الموفق المعين از آنچه چند مسئله از مسائل متعلقه بتقليد است

فیه وسکتوا عما سکت الله عنه وابهمو ما ابهم الله وجعلوا الاحکام ثلثة واحتاطوا فی المتشابه وردوا علمه الی الله والی رسوله وخبروا فی المتعارض ووسعوا فی المتناقض كماورد بذلك کله النصوص عن اهل الخصوص لاجتمعت اقوالهم واتفقت کلماتهم ومقالهم وکانوا فقهاء متوافقین ولاحدیث ائمتهم ناقلین لاختصاص متشاکسین و عن النصوص نا کلین ولکان کلما جاء منهم خلف دعوا لسلفهم لا کلما دخلت منهم امة لعنت فی اختها بصلفهم ولکان کل امرء بالقرآن والحدیث منطیقا وعن الاراء سکتینا ولوانهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیراً لهم واشد تثبیتنا ولیت شعری ما حملهم علی ان ترکوا السبیل الذی هدیبهم الیه ائمة الهدی واخذوا سبلا شتی واتبعوا الاراء الالهواء کل یدعو الی طریقہ ویذود عن الاخری

ثم ما الذی حمل مقلدیبهم علی تقلید هم فی الاراء دون تقلید الائمة علی الطریقة المثلی ان هی الائمة ضیری ضرب الله مثل رجلا متشاکسون و رجلا سلماً لرجل هل یتویان مثلاً الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون

**اول** آنکه تجویز کرده اند بلکه در بعض فروع واجب دانسته اند تقلید مجتهد را که اجتهاد و فتوی او از روی رأی و وطن و اخذ باتفاق آراء و امثال آنها باشد بلکه از هر طریق که قطع باطن بحکم شرعی بهم رسانند و هر چند که از روی جفر یا رمل یا خواب دیدن و نحو آنها باشد چنانکه صریح کلام بعضی از اعلام ایشانست و دلیلی از کتاب و سنت بر این حکم نیست بلکه ادله تقلید که در کتاب و سنت وارد شده است دلالت قاطعه بر خلاف این دارند مانند فرمایش حضرت حجة علیه افضل الصلوة و التحیة و اما **الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله** که حصر فرموده است در آن مفتی جایز الفتوی را بروات حدیث که باید فتوی از روی احادیث ایشان علیهم السلام باشد نه از غیر آن و کسی را نمی رسد که گوید که احادیث اهل البیت علیهم السلام و افسی و کافسی نیست در جمیع و قیامع و اتفاقات حادثه چون بسیاری از قیامع و امور را میبینم که نفسی از آیات و روایات در خصوص آنها نیست زیرا که می گوئیم بلی راست است در بسیاری از وقایع و امور نص خاصی وارد نشده و لکن عمومات بسیار از نصوص داریم که در آن وقایع نمسک بآنها میتوان کرد مانند حدیث **کل شیء مطلق حتی یرد فیه امر و نهی و حدیث الناس فی سعة مما لا یعلمون و حدیث رفع عن امتی تسعة و حدیث تلیث و حدیث اخوک دینک فاحتط لدینک** و سایر

## الفصل الرابع

اشاره الى كنه استبعاد مخالفة المشهور و دفع توهم الدور في العمل بالاثور  
 و لعلك تقول انك ادعيت امرأ امرأ و جئت شيئاً نكراً و خالفت طائفة من مشاهير  
 الفقهاء ثم انك رددت الظن بالظن و ابطلت الاجتهاد بالاجتهاد و اثبت الخبر بالخبر و  
 ما نفقه كثيراً مما تقول فهل لك الى ما ادعيت من دليل غير ما ذكرت ام هل لنا من  
 العلم بذلك من سبيل سوى ما سطرنا فأنتنا بسطان مبین ان كنت من الصادقين فنقول  
 و بالله التوقيع

اما قولك اني ادعيت امرأ امرأ و جئت شيئاً نكراً فالوجه فيه ان طبعك قداعتاد  
 المشهورات و انقاد المسلمات و استصعب عليه الامعان في البرهان و تحصيل الايمان

اخبار احتياط و امثال اينها پس معلوم شد كه نيست و اقعہ از وقایع عالم مگر اينكه نصی از برای  
 آن خصوصاً یا عموماً از احاديث اهل البيت عليهم السلام می باشد و ديگر مانند فرمایش  
 حضرت صادق (ع) و اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حائضاً لدينه مخالفاً على هواه  
 مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه يعنى هر كه از فقهاء كه نگاهدارد خود را از شرور  
 و معاصی و نگاهدارد دين خود را از مفساد نفسانيه و شيطانيه و از شبهات زلات و ضلالات و مخالفت  
 كنده هواها را خواهشهای نفس خود را و فرمان بردار باشد مولای خود را پس از برای عوام جايز  
 است كه تقليد او كند پس ميگوئيم كسيكه عمل ميكند برای خود يا بتاويلات و ترجيحات عقل ناقص  
 خود يا باتفاق آراء مردم و امثال اينها چگونه اطاعة امر مولای خود کرده و از كجا يقين  
 ميكند كه نفس و دين خود را نگاهداشته و مخالفة هواي نفس نموده تا اينكه تقليد او  
 جايز باشد و مانند فرمایش آن حضرت (ع) انظر و اعلمكم عن تاخذونه فان لنا في كل  
 خلف عدولا يتفون عن هذا الدين انتحال المبطلين و تحريف العالين و تاويل الجاهلين  
 پس اين جماعت چگونه روا ميدارند كه مردم از ايشان اخذ علم دين خود كنند با اين همه  
 تاويلات ظنيه كه در متشابهات آيات و اخبار از روی جهل مينمايند و امثال اينها از ادله  
 داله بر عدم جواز تقليد كسيكه از غير نصوص و ظواهر كتاب و سنه حكيم ميكند و فتوى ميدهد  
 بسيار است و شايد بعضی از آنها در فصول آتیه پيمايد

دوم - واجب دانسته اند كثيری از ايشان تقليد اعلم را پس ميگوئيم اولاً معرفه شخص  
 اعلم از برای عامی ممكن نيست زیرا كه تا كسي در امری استاد نباشد استاد آن امر

بالایقان و سیما اذا ادى ذلك الى مخالفة ما رسخ فيه على طول الزمان ولو انك اخرجت رقبك عن ربقة الاعتياد و فككت جيدك من قلادة التقليد والانقياد لصار ما رأيته نكراً عرفاً و ما حسبته صعباً ذلولا فمن يك ذافم من مريض يجد مرابه الماء الزلالا و بعد فاني انبأتك اولاً ان هذه الرسالة ليست الى ما سمعنايين ولا الى انا و جندنايين و قد اذعرت من انذر

و اما قولك اني خالفت طائفة من مشاهير الفقهاء فقيه ان اول من فعل ذلك اولئك فانهم خالفوا طريقة القدماء الاخباريين وغيروا سنة اجلة الفقهاء المعتمدين و عدلوا من الاخبار الى الاصول و ارتكبوا الفضول و نحن نريد احياء تلك الطريقة و تجديد تلك السنة القديمة لانها الحق الذي لا ريب فيه و المتيقن الذي لا شبهة تعتر به و الحق احق ان يتبع و احرى ان يتبع على ان القدماء اجل شأنا و ارفع مكانا و الى الائمة اقرب زماناً من المتأخرين و الاعتماد عليهم اكثر و برهانهم ابر و مستسمع

دا نمى شناسد پس بايد اين كس خود فقيه باشد تا فقيه را بشناسد و بعد از آن اعلم فقهارا تشخيص كند و اگر گفته شود كه تشخيص اعلم بشهادت عدلين ممكن است گوئيم كه اگر آن عدلين خود فقهبنند نمى توانند كه ديگر براى از خود فقه دانند زيرا كه آفقه دانستن ايشان ديگر براى موجب شك در فقاهاة خود ايشان ميشود و اگر ايشان غير فقيه باشند شهادت ايشان با علميت فقيهي از فقهاء در مكان قبول نيست چنانكه ذكر شد و ثانياً بر فرض اينكه اعلم معلوم باشد دليلي از كتاب و سنة بر وجوب تقليد اعلم نيست بلكه ادله عموم و اطلاق دارند نسبت با علم و غير اعلم مانند احاديث كه در مسئله سابقه ذكر شد و عمده دليل ايشان براى اين حكم آن است كه قول اعلم اقرب با صابه واقعست و مكلف در حقيقت مكلف بواقع است پس تقليد اعلم ماداميكه ممكن باشد براى واجب است و اين عين اجتهاد است زيرا كه در كتاب و سنت امر "بمطابفة قول ائمه عليهم السلام وارد شده نه بموافقة واقع و تحصيل آن بلى چيزيكه در اين مقام هست حديث ابن حنظله از حضرت صادق (ع) كه در آن امر باختيار اعلم وافقه را و بين عدلين فرموده اند و لكن سؤال در آن حديث چنان است كه دو نفر از شيعيان شما در سردىنى يا ميراثى نزاع دارند پس رجوع مى كنند بدو نفر از راويان حديث شما كه هر دو فقه مى باشند پس هريك از ايشان بخلاف يكديگر فتوى ميدهد پس ايندو نفر متنازعين چكند آن حضرت وجوه چندي از براى ترجيح احدهما بيان فرمود كه از آن جمله علميت و افضليت است و شايد وجه اين ترجيحات

فیهم من الائمة المعصومین ما تعرف به قدرهم و رجحانهم علی من خالفهم انشاء الله تعالی .

واما قولك انی رددت الظن بالظن و ابطلت الاجتهاد بالاجتهاد و اثبت الخبر بالخبر فحاشای حاشای من ان اخالفکم الی ما انهیکم عنه ان ارید الا الاصلاح ما استطعت و ما توفیقی الا بالله علیه توكلت و الیه انیب، بل انما رددت الظن بالیقین و ابطلت الاجتهاد بالنص المبین و استمسك بالعروة الوثقی و التحمل الممتین و جئتك من سبأ بنبأ یقین و اعرضت عن ممنوع منه الی مرغوب فيه و عما یریب الی ما لا یریب یعتبریه .

ثم انك ان كنت لم تؤمن بامامة الائمة المعصومین او حدیث الثقلین المنقول عن سید المرسلین و امثاله

آن باشد که چون مقام مقام تنازع و تخصص است در سر مال و تخیر ممکن نیست زیرا که هیچ يك از متخصصین نمیخواهد دست از مال بردارد فلا بد من ترجیح احد الحکمین و شکی نیست که اعلامیت و اقیهت مرجح است و الله اعلم بحقائق الامور و الاحکام

**مسئله سوم** جمهور ایشان منع کرده اند از تقلیدیهت بلکه غیر واحد از ایشان نقل اجماع بر آن نموده و تمسك کرده اند در آن باجماع منقول و بشهرت در میان خودشان و بیعض آراء فاسده و اوهام و ظنون کاسده مثل آنکه گفته اند که چون انسان مرد دیگر صاحب رأی نیست و رأی او نیز مرده است و گفته اند که مجتهد در اکثر احکام فرعیه ظان است و چون بمیرد علم بواقع بهم رساند در احکامیکه در حال حیوة ظن در آنها داشت پس علم او بعد از ممات بحکم هر واقعه یا موافق است باظنی که در حال حیوة داشت و یا مخالف است بآن پس علی ای حال چون از درجه ظن ترقی بدرجه علم نموده و حقایق امور و احکام بر او منکشف شده فلذا بداند از ممات مجتهد نباشد زیرا که مجتهد باید ظان باشد و چون مجتهد نباشد تقلید او نباشد و از امثال این مزخرفات از کلمات واهیه مضحکه نکلی بسیار گفته اند که قابل ذکر و ایراد نیست و چقدر غافل و لاهیند از قبح و شناعت این سخنها و مبعوضت آنها در نزد خدا و رسول (ص) و ائمه علیهم السلام پس میگوئیم بایشان ایها الغفلة الجهلة اگر میگوئید که انسان بعد از موت موضوع او مستحیل و متبدل میشود و دیگر انسان نیست و آن شخصیکه در حال حیات بود بعد از ممات

فليس لنا معك كلام فاذهب انت من هيهنا ونحن من هيهنا وان كنت آمنت بذلك ولكنك ظنت ان العلم باخبارهم عليهم السلام لا بد ان يكون كالعلم بوجودهم في الوضوح والانارة والقوة وتواترها كتواتره والافهى اخبار آحاد لا تفيد الاظنا فما اريك الا لم تعرف بعدان اليقين كالظن له مراتب في القوة والضعف وان في الاحكام الشرعيه يكتفى باقل مراتبه مع ان اكثر الاخبار الاحكامية ليست في القوة باقل من اخبار الامامة متناً وسنداً

ثم اني لم اكلفكم بالعمل بكل ما يروى بل بما اطمئنت اليه انفسكم منها و الا فذروه في سنبله و اهمله كما اهمله الله في سبيله فعلمه مو كول الى الله و العمل موسع علينا من الله و بعد فان العمل بالاخبار متفق عليه بين الامامية قاطبة وما اظنك تستطيع رده و رد كتب الحديث رأساً و خصوصاً الاصول الاربعة التي عليها المدار

آن شخص نیست پس برشمالازم است که امامت ائمه ماضین عليهم السلام بلکه نبوت جمیع انبیاء عليهم السلام حتی نبی خاتم صلی الله علیه و آله وسلم را باطل و عاقل دانید و ایشان را و اقوال ایشان را حجة ندانید و اعتبار و اعتنا باخبار و آثار ایشان ننمائید زیرا که ایشان مرده اند پس ایشان آن اشخاصی که در حال حیات بوده اند نیستند و اگر میگویند که نبی و امام از خدا حکایت می کنند و قول ایشان قول خداست و ایشان ناقل صرفند مانند عدل ثقه که حکم مسئله را از قول فقیه نقل کند از برای ما پس آن عدل ثقه بمیرد حکم آن فقیه باطل نمیشود از برای ما بمرور عدل ثقه پس همچنین انبیاء و ائمه عليهم السلام ناقل بودند از خدا و قول ایشان فی الحقیقه قول خداست پس چون ایشان مردند و خدا حی لا یموت است پس قول او سبحانه مانند ذات مقدس او زنده و باقی است بخلاف فقیه که قول و رأی او از خود اومی باشد و ناقل نیست پس بموت او عاقل و باطل می شود .

جواب میگوئیم که اگر فقیه از روی رأی و نظر خود حکم میکند چنانکه گفتید پس خارج میشود از عنوان روایت حدیث و از سایر عناوین ادله تقلید و رجوع بعلماء و فقها مانند « من كان من الفقهاء » « وان لنا عدولا ینفون » که در مسئله اولی ذکر شد و داخل میشود در عنوان حدیث « من ائمتی برأیه لعنته ملائکة السماء و ملائکة الارض » و امثال آن از آیات و اخباریکه منع و نهی میکنند از عمل بر رأی و ظن پس تقلید چنین فقیهی در حال حیوة چگونه جایز باشد و چه دلیل و حجة بر آن دارید فائزها ان کتتم صادقین و اگر



في سائر الاعصار وانما الخلاف بيننا وبينك في العمل بالاصول الفقهية خاصة فالاصوليون منفقون مع الاخباريين في العمل بالاخبار لا يخالفهم الا شاذ منهم كالسيد المرتضى واتباعه بل ولاهم لانهم لا يردون الاخبار الغير المتواترة رأساً وانما يردون نوعاً منها يسمون خبراً واحداً لا يوجب علماً ولا عملاً وليس اصطلاحهم في ذلك موافقاً لاصطلاح من تأخر عنهم فان المتأخرين يسمون كل ما ليس بمتواتر آحاداً فالخبر الواحد في اصطلاحهم اعم منه في اصطلاح من تقدم عليهم وبهذا يندفع التدافع بين كلامي السيد المرتضى والعلامة في خبر الواحد رداً وقبولاً ودعواهما الاتفاق على طرفي النقيض ولذا ذكر كلامهما وكلام من تأخر عنهما حتى يتبين لك الحق في ذلك انشاء الله تعالى

فقيه از کتاب و سنة نقل میکند و راوی و حاکی از قول نبی و امام علیه و علیهم السلام است پس بگردن او حکم کتاب و سنت و قول معصوم علیهم السلام باطل نمیشود چنانکه بگردن عدل ناقل فتوی فقیه باطل نمیشود

و دیگر میگوئیم که اگر قول میت باطل و عاطلست پس چگونه است که شما در مقام تحصیل اجماع و تحصیل مشهور و قول جمهور از برای جبر خبر ضعیف یا از برای استدلال و غیر آنها اعتبار و اعتماد با قول موتی مینمائید و چگونه است که خود شما میگوئید بعد از شیخ طوسی تلامذه او و من بعد هم تا مدت هشتاد سال یا بیشتر تقاید شیخ طوسی را میکردند بجهة حسن ظنیکه بشیخ داشتند پس اگر میگوئید که آنها از روی اجتهاد خود اعتقاد بجواز تقلید میت خصوصاً در صورتیکه اعلم باشد از ایشان مانند شیخ حاصل کرده اند پس آن رد و نقض قول شما و مخرب اجماع منقول و موهن ادله و اصول شما خواهد بود و اگر میگوئید که ایشان خود مجتهد نبودند و احدی از احیاء راهم در زمان خود مجتهد نمی دانستند فلذا مضطر بودند بتقلید میت و تقلید میت در حال ضرورت که تقلید حی ممکن نباشد جایز است

جواب میگوئیم که لازم افتاد این سخن شما را که جایز باشد خدایتعالی را که بکلی و بالمره منع لطف و فیض از مردم نماید زیرا که در زمان مذکور امام (ع) که غایب و محجوب برد و علماء و فقهاء که جایز است تقلید بآنها و واجب است رجوع بآنها منقرض گردیده بودند و اگر هم نادری از ایشان باقی بود مردم او را نمی شناختند و الا چرا تقلید شیخ

## الفصل الخامس

### نقل کلام الأعلام لتحقيق المرام

قال السيد المرتضى ره ان العلم الضروري حاصل لكل مخالف للامامية او موافق لهم انهم لا يعملون فى الشريعة بخبر لا يوجب العلم وان ذلك قد صار شعاراً لهم يعرفون به كما ان نقي القياس فى الشريعة من شعارهم الذى يعلمه منهم كل مخالط لهم

وقال العلامة فى النهاية اما الامامية فالاخباريون منهم لم يعولوا فى اصول الدين وفروعه الا على الاخبار الاحاد المروية عن الائمة عليهم السلام والاصوليون منهم كابى جعفر الطوسى وغيره وافقوهم على قبول خبر الواحد ولم ينكره سوى المرتضى واتباعه لشبهة حصلت لهم

را ميگردند و موتى از ايشان هم كه بگفته خود شما قابل تقليد و رجوع نبودند تا اينكه حشاشه فيض و لطف بسبب ايشان باقى باشد زيرا كه خود شما ميگوئيد كه انسان بسبب موت مستحيل و موضوع شخصى او متبدل ميگردد و از حد اجتهاد خارج ميشود پس قول او باطل خواهد بود البته و قابل تقليد نخواهد بود تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً پس چگونه شد كه نانياً بر گشتيد و قائل شديد بجواز تقليدميت و وجوب رجوع با و در حال اضطرار و چه دليل بر آن آورديد مگر اجتهاد ذاتى و رأى و قياس عقلى و دائره اجتهاد را چنان وسعت داده ايد كه گماندارم كه حكم ميكنيد و فتوى ميدهيد كه اگر دست بفقيه شيعى نرسد تقليد مخالف واجبست بلكه اگر اخذ از فقيه مسلم ممكن نباشد اخذ و رجوع بقول فقيه ذمى جاز بلكه واجب و لازم است و اگر گوئيد كه از كجا اين گمان را در حق ما بردى گوئيم از همانجا كه تقليدميت را بعد از منع تجويز كرد بد در حال ضرورت من غير حجة و دليل والله يحكم بالحق و هو يهدى السبيل

**و ديگر** ميگوئيم كه اجماع و شهرتى كه از مجتهدين بر منع تقليدميت ادعا ميكنيد در چه زمان واقع و منعقد گرديده و اصحاب آن اجماع و شهرت كيانند پس اگر ميگوئيد كه اين اجماع و شهرت از اصحاب ائمه عليهم السلام و تلامذه ايشان و در زمان حضور ايشان عليهم السلام واقع شده حاشا و كلا اين كذب و فربه است بغير مريه و الاروايتى يا

**اقول** وقد عرفت ان السيد و اتباعه ايضاً لم ينكروه رأساً و لا غيرهم قبلوه  
عموماً وهذا هو الحق الذي لا ريب فيه

قال المحقق في المعتبر افراط الحشوية في العمل بخبر الواحد حتى انقادوا  
لكل خبر وما فطنوا ما تحتته من التناقض و ان في جملة الاخبار قول النبي ﷺ  
سيكثر بعدى القالة على و قول الصادق عليه السلام لكل رجل منا رجل يكذب عليه و اقتصر  
بعض من هذا الافراط فقال كل سليم السند يعمل به و غيره لا يعمل به و ما علم ان  
الكاذب قد يصدق و الفاسق قد يصدق و لم يتنبه ان ذلك طعن في علماء الشيعة و قدح في  
المذهب اذ لا مصنف الا هو قد يعمل بخبر المجروح كما يعمل بخبر المعدل و افراط  
آخرون في طرف رد الخبر حتى احوالوا استعماله عقلا و نقلا و اقتصر آخرون فلم يروا  
العقل مانعاً لكن الشرع لم يأذن في العمل به و كل هذه الاقوال منحرفة عن

فتوائى از يكى از اصحاب ائمه عليهم السلام يا تلامذه ايشان موافق حكمم مذكور بياوريد  
واگر ميگوئيد كه اين اجماع و شهرت در زمان غيبت صغرى بوده يا او ايل غيبت كبرى كه  
فتح باب اجتهاد در ميان اماميه تشده بود باز همان كلام سابق را بعينه اعاده ميكنيم و  
ميگوئيم كه بياوريد فتواى فقهاء يكى از آن زمان را بر منع تقليد ميت و مطالعه كنيد او ايل  
كتاب كافي و كتاب من لا يحضره الفقيه و مقنع و هدايه و رساله على ابن بابويه الهى و لده  
و امثال آنها را تا بدانيد كه اعتقاد اهل آن زمان در تقليد ميت از فقهاء شيعة و روايت  
احاديث ائمه عليهم السلام و عمل بقول و اخذ بفتواى او چه بوده است و اگر ميگوئيد كه اين  
اجماع و شهرت از مجتهدين بامعاصرين ايشان از اخباريه و محدثين است ميگوئيم قول و  
فتواى يكى از اخباريه و محدثين را از متقدمين و متاخرين بياوريد و بر ما حجة گردانيد و  
اگر ميگوئيد اين اجماع و شهرت از مجتهدين واقع و متحقق شده است فقط ميگوئيم  
كه اگر در اول زمان طلوع كو كب اجتهاد واقع شده است مانند زمان قديمين پس در آن  
زمان عدد مجتهدين اماميه نرسيده بود بحدى كه قابل اجماع و شهرت باشد و اگر در زمان  
كثرت عدد ايشان اين اجماع و شهرت واقع شده است پس بيش از آن تعداد اجماع بچه چيز تمسك  
ميكرند در اين مسئله مگر متابعة ظنون و آراء خود و ديگران پس چون عدد قائلين اين  
قول در زمان مديد و سنين كثيره بسرحد كثرت رسيد و مردم عدد همگى را با همديگر  
ملاحظه نمودند گمان كردند كه اجماعى يا شهرتى بر اين مسئله واقع شده است و باوجود

السنن والتوسط اصوب فما قبله الاصحاب اودلت القرائن على صحته عمل به وما اعرض عنه الاصحاب اوشد يجب اطراحه

وقال في بيان منع العمل بمطلق خبر الواحد لا يقال الامامية عاملة بالاخبار وعملها حجة لاننا منع ذلك فان اكثرهم يردون الخبر باذنه واحد و باذنه شاذفلولا استنادهم مع الاخبار على وجه يقتضى العمل بها لكان عملهم اقتراحا وهذا لا يظن بالفرقة الناجية

وقال في اصوله ذهب شيخنا ابو جعفر رضى الله عنه الى العمل بالخبر العدل من رواة اصحابنا لكن لفظه وان كان مطلقا فبعد التحقيق يتبين انه لا يعمل بالخبر مطلقا بل بهذه الاخبار التي رويت عن الائمة عليهم السلام ودونها الاصحاب لان كل خبر يرويه امامي يجب العمل به هذا الذى يتبين لى من كلامه ويدعى اجماع الاصحاب

همه اينها حجيت اجماع وشهرت ودليليت آنهاچه دليل دارد وبعون الله تعالى وتوفيقه سخن درابطال حجية آنها وامثال آنها رانده خواهد شد .

و ديگر بدانکه در منع تقليدميت تمسك کرده اند نيز باصل اشتغال بايتمعنى كه گفته اند كه متيقن و متفق عليه از فقهاء كه امر بتقليد آنها و رجوع بآنها شده است احياء ايشانند و تقليد اموات و رجوع بقول ايشان محل شك و نزاع است پس احتياط در دين واخذ بعلم و يقين اقتضا مى كند اقتصار بر متيقن را و بعبارة اخرى ميگويند كه ما يقين داريم باشتغال ذمه خود باد اى تكاليف الهيه و اشتغال يقينى اقتضا ميكند براءة يقينيه را و ما يقين ببرائة ذمه خود از تكاليف الهيه حاصل نميكنيم مگر بتقليد مجتهد حى اين حاصل و خالص كلام ايشان است .

ميگوئيم كه اولاً عمومات و اطلاقات ادله تقليد نسبت باحياء و اموات تساوى دارند مانند **ارجعوا الى رواة حديثنا** و نحو آن بلكه در بعضى از آنها تصريح بجواز عمل بقول ميت وارد شده است مانند حديث حماد بن عيسى در آداب و كيفيت صلوة كه در آنجا گفته است كه **گفتم بعضرت صادق (ع) كه كتاب حرير در نزد من است و بان عمل ميكنم فرمود «لا بأس»** و از شواهد خارجه معلوم شده است كه اين واقعه بعد از وفات حرير بوده است و در هيچ روايتى از صحاح و ضعاف وارد نشده است منع و نهى از تقليد موتى پس چه چيز موجب شك ايشان شده است در جواز آن بجز سخنهاى واهى كه از ايشان ذكر شد

علی‌العمل بهذه الاخبار حتى لورواها غير الامامی و كان الخبر سليما عن المعارض  
 واشتهر نقله في هذه الكتب الدائرة بين الاصحاب عمل به  
 وقال الشهيد في الذكري في خبر الواحد وانكره جل الاصحاب كانهم يرون  
 ان ما بايدهم متواتر ومجمع على مضمونه وان كان في خبر الاحاد واستدل في المعالم  
 على حجية الخبر الواحد بطباق قدماء الاصحاب الذين عاصروا الائمة عليهم السلام  
 واخذوا عنهم وقاربوا عصرهم على رواية اخبار الاحاد وتدوينها والاعتناء بحال الرواة و  
 التفحص عن المقبول والمردود والبحث عن الثقة والضعيف واشتهر ذلك بينهم في كل عصر  
 من تلك الاعصار وفي زمن امام بعد امام ولم يتقل عن احد منهم انكار ذلك او مصير الى خلافه  
 ولا روى عن الائمة عليهم السلام حديث يضاذه مع كثرة الروايات عنهم في فنون  
 الاحكام ثم ذكر ما نقلناه من العلامة في النهاية ثم قال وقد حكي المحقق عن الشيخ

وامثال آن که از روى اجتهاد ظنى و آراء و هميه خود ساختن و بهم بافته اند  
**وثانيا** چرا اين اصل اشتغال را در باب تقليد مجتهدين که عمل بظنون و آراء ضعيفه  
 و عقول وافهام سخيغه مى کنند استعمال نمى نمايند و ايشان را داخل ميکنند در عموم **ارجعوا**  
**الى رواة حديثنا** و امثال آن با اينکه قطعاً داخل نيستند

و همچنين در بسيارى از احكام فرعيه اصل اشتغال را معمول نميدارند بلکه اجراء  
 اصل برائة ميکنند و بسيارى از عمو ماترا برأى و سليقه خود تخصيص داده اند مانند  
 عمومات «ان الظن لا يفتنى من الحق شيئاً ومن افتى برأيه والقضاة اربعة» و امثال آنها  
 بمجتهدين و قضاة مخالفين و بعض عمومات ديگر را تخصيص بنحو ديگر داده اند و بعض  
 موضوعات خاصه را بقياس تعميم داده اند و نام آنرا تنقيح مناظرتها اند. بعد از آنکه عنان  
 اختيار تعميم و تخصيص الفاظ بدست ايشان است که هر جا که خواهند کشند و هر چه که خواهند  
 کنند با اينکه اختيار احكام الله با ايشان است که در بعض مواضع باصل اشتغال مى بندند و در  
 بعضى باصل برائة ميکشانند **الا يظن اولئك انهم مبعوثون ايووم عظيم** .

پس بدانکه اين جماعت خود نيز اتفاق بر منع تقليد اموات ندارند بلکه اختلاف  
 شديد در آن دارند پس بعضى از ايشان مانند صاحب قوانين و غيره ابتداء آنرا  
 تجويز کرده اند و بعض ديگر بقاء بر تقليد ميترا واجب کرده اند پس نميدانم که  
 آنها چگونه راضى شدند که دست از اصل اشتغال و آن مزخرفات ديگر از مقال که مذکور شد

سلوك هذه الطريق في الاحتجاج للعمل باخبارنا عن الائمة عليهم السلام مقتصرًا عليه فادعى الاجماع على ذلك و ذكر ان قديم الاصحاب و حديثهم اذا طولبوا بالحجة ما افتى به المفتى منهم عولوا على المنقول في اصولهم المعتمدة و كتبهم المدونة فلم له خصمه منهم الدعوى في ذلك و هذه سجيتهم من زمن النبي ﷺ الى زمن الائمة عليهم السلام فلولا ان العمل بهذه الاخبار جائز لانكروه و تبرءوا من العمل به و موافقونا من اهل الخلاف احتجوا بمثل هذه الطريقة ايضا فقالوا ان الصحابة و التابعين اجمعوا على ذلك بدليل ما نقل عنهم من الاستدلال بخبر الواحد و عملهم به في الوقائع المختلفة التي لاتكاد تحصى و قد تكرر ذكر ذلك مرة بعد اخرى و شاع و ذاع بينهم و لم ينكر عليهم احد و الا لتقل و ذلك يوجب العلم العادي باتفاقهم كالقول الصريح انتهى كلام صاحب المعالم

و قال بعض من تأخر عنه ان السنة المتواترة دلت على قبول خبر الواحد فان رسول الله ﷺ و امير المؤمنين صلوات الله عليه كانا يبعثان الرسل الى القبائل و البلاد و القرى لتعليم الاحكام مع ان كل واحد منهم لم يبلغ حد التواتر مع العلم بان المبعوث اليهم كانوا مكلفين بالعمل بمقتضاه و الذي تتبعنا من آثار السلف ان

بردارند و ايشان تمسك باستصحاب نموده اند و بعض ديگر از ايشانرا تجويز کرده اند بقاء بر تقليدميت و رجوع بحی را تخيير آحتی گفته اند که مکلف ميتواند که در بعض احکام باقی بر تقليد ميت باشد و در بعضی رجوع بحی کند و آنگروه بملاحظه تعارض اصليين و فقد مرجح اينحکم کرده اند غافل از آنکه تخيير در مقام تعارض دليلين و فقد مرجح شأن فقيه است نه شأن مقلد و نیز غافل شده اند از مفسده ديگر و آن اين است که اگر مکلف مخير باشد در میان بقاء بر تقليدميت و رجوع بحی پس در موضعی که حکم آند و فقيه برخلاف بکديگر باشد مکلف خواهد بود باحد متخالفين یا متناقضين لا بعينه زیرا که مادامیکه اختيار نکرده است احد طرفين را ذمه بری و فارق از مأمور به نیست و مأمور به او هم که معين نیست پس او مکلف است با مرغیر معين و اين خلاف مذهب عدل است کلام در اين مقام و گفتار در اين مرام بسيار است و ما اقتصار باين اختصار نموديم ان الدين عند الله الاسلام و ما اختلف الدين او توا الكتاب الا من بعد ما جائهم العلم بغيا بينهم فمن يكفر بآيات الله فان الله سريع الحساب .

تعلیمهم الاحکام ما كان الا بالاخبار بما سمعوا عن النبي ﷺ والائمة عليهم السلام وما كان القول بالرأى والاجتهاد الامحدثا و كان دأب قدامنا تخطيء المخالفين به بل لو كان يحصل من الطائفة المحقة شذوذ القول بالرأى والاجتهاد لخطأوه وشدوا النكير عليه و الاخبار عن الائمة الهدى منظاره بالتخطئة و الانكار

وقال بعض الفضلاء ما ملخصه انا نقطع قطعا عاديا ان جمعا كثيرا من ثقات اصحاب ائمتنا ومنهم الجماعة الذين اجتمعت العصا بة على انهم لم ينقلوا الا الصحيح باصطلاح القدماء یعنی ما علم صدور مضمونه عن المعصوم و لو بالقرائن صرفا و اعمارهم فی مدة تزيد على ثلاثمائة سنة فی اخذ الاحکام عنهم عليهم السلام و تألیف ما يسمعونه منهم عليهم السلام و عرض المؤلفات عليهم ثم التابعون لهم تبعوهم فی طریقتهم و استمر هذا المعنى الى زمن ائمة الحديث الثالث و كانوا يعتمدون عليها

## فصل سوم

اشاره است بجوابهای شبهه های قائلین باجتهاد و اجماع از

### طایفه امامیه

و کاش میدانستم چگونه رفت از دست ایشان آنچه که گشوده میشود بآن عقدهای این مشکلات از دلهای ایشان با چگونه پنهان شد از نظر ایشان بسبب آن ریشه های این شبهات از نهانهای ایشان آیا نشنیده اند حدیث تملیث را که مشهور و مستفیض و متفق علیه مابین عامه و خاصه است و متضمن است اثبات ابهام در بعض احکام

مترجم گوید یعنی آن حدیث دلالت میکند که خدا و رسول (ص) از روی صواب و حکمت و ملاحظه مصلحت خواسته اند که بعض امور بر مردم مبهم و حکم آنها پوشیده و مشتبه باشد و بر غالب ناس معلوم و روشن نباشد و شاید که وجه صلاح و حکمت در این آن باشد که چون آن احکام بر مردم مختفی و مشتبه باشد عمل کنند در آنها با احتیاط که طریق نجات است تا بسبب آن مستحق اجر عظیم و قرب خداوند کریم گردند پس از چه جهت و بچه سبب جماعت مجتهدین تسلیم این امر نکرده و با احتیاط در مقام جهل و اشتباه احکام قناعت نمودند و گویا که جهل با حکام الله را ننگ و عار دانستند پس در مقام تفتیش و تفحص علم تفصیلی بر آمده و چون دست قابلیت خود را از ذیل علم تفصیلی کوتاه دیدند نظن و رأی را

فی عقایدہم و اعمالہم و نعلم علماً عادیا بانہم کانوا متمکنین من اخذ الاحکام عنہم  
 مشافہة ومع ذلك يعتمدون على الاخبار المصنوعة من زمن امير المؤمنين عليه السلام  
 كما ورد في الروايات الكثيرة و كان ائمتنا عليهم السلام يأمرونہم بتأليفها ونشرها  
 وضبطها ليعمل بها شيعتہم في زمن الغيبة واخبروا بوقوعها وايضا الشفقة الربانية  
 والمعصومية تقتضي ان لا يضيع من كان في اصلاب الرجال منهم فيجب ان يهد  
 لهم اصول معتمدة يعملون بها وايضاً فان اكثر احاديثنا موجود في اصول الجماعة  
 التي اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنہم لانا نقطع بالترائن ان طرقها انما  
 هي طرق الى الاصول المأخوذة هي منها كما يشعر به التهذيب و الفقيه و ايضا فان  
 كثيرأما يعتمد الشيخ الطوسي على طرق ضعيفة مع تمكنه من طرق اخرى صحيحة  
 و كثيرأما يطرح الاخبار الصحيحة باصطلاح المتأخرين يعني ما كانت رواته كلہم

قائم مقام علم گردانيدہ بلکہ نام آن را نیز علم نہادند باینکہ علم در لطف و عرف بمعنی ظن استعمال  
 شدہ و گفته اند در تعریف فقہ انہ ہوا علم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية  
 باینکہ خود ایشان میگویند اکثر فقہ ظنیات است و در کثیری از احکام کہ بسبب قمار  
 ظن نیز در آنها حاصل نمیشود و در ورطہ شک و شبہہ باقی میمانند اصولی و قواعدی از  
 برای آنها جعل کردند کہ از روی آن اصول و قواعد تعیین حکم آن امور مینمایند مانند  
 اصل برائتہ راستصحاب و نحو ذلك و اگر گوئی کہ اصل برائتہ و استصحاب نصوص از کتاب  
 و سنۃ بر آنهاست جواب گوئیم کہ بلی و لکن کثیری از ایشان این دواصل را از احکام عقلیہ  
 می دانند و دلالت آیات و اخبار را بر آنها تضعیف و رد می کنند و موضع استصحاب را عم  
 از موضوعات مطلقاً و از احکام می گردانند و حال اینکہ مورد اخبار لا تنقض اليقين  
 بالشك موضوعات خارجیه است و تعمیم آن از موضوعات شرعیہ و از احکام دلیل میخواهد  
 و دلیلی بر آن نداریم و قیاس باطل است حتی در مذهب ایشان نیز و بالجمله این اصول  
 را نیز علم نامیدہ و داخل در عنوان علم باحکام نمودہ اند خلاصہ کلام و حاصل مرام آنکہ  
 اعراض مجتہدین از ابہام خدا و رسول (ص) بعض امور و اخفاء ایشان بعض احکام را و  
 تعدی آنها از حد تسلیم و عدم قناعت ایشان باحتیاط و تأسیس اجتهاد و تعیین و تشخیص  
 احکام در قبال شرع مجادہ و محاجہ و معارضہ و مکابره با خدا و رسول (ص) میباشد زیرا  
 کہ اگر صلاح در بیان آن احکام بود ہر آینہ رضای خدا و رسول در آن بودی و اگر



ثقات اماميين ويعمل بالضعيفة بهذا الاصطلاح وهذا ايضا يقتضى ما ذكرناه اى النقل من الاصل وايضاً انه صرح فى كتاب العدة وفى اول الاستبصار بان كل حديث عمل به فى كتبه مأخوذ من الاصول المجمع على صحة نقلها ولم يعمل بغيره وانما طرح بعضها لان معارضه اقوى منه لاعتقاده باخبار اخر وباجماع الطائفة على العمل بمضمونه او غير ذلك والصدوق ذكر مثل ذلك بل اقوى منه فى اول الفقيه وكذا ثقة الاسلام فى اول الكافي مع انهم كثيراً ما يذكرون فى اول الاسانيد من ليس بثقة وايضاً فان بعض الروايات يتعارض ببعض وبعض اجزاء الحديث يناسب بعضاً وقرينة الجواب او السؤال تدل على صدق المضمون الى غير ذلك وايضاً فانا نقطع قطعاً عادياً فى حق اكثر رواة احاديثنا بقرينة ما بلغنا من احوالهم انهم لم يرضوا بالافتراء فى رواية الحديث والذى ام يقطع فى حقه بذلك كثيراً ما كان لنا نقل عنه طريق الى اصل الثقة الذى اخذ الحديث منه

رضای، ایشان در آن بودی هر آینه بیان میفرمودند پس چون بیان نفرمودند رضای ایشان در آن نبوده است پس محل صلاح بندگان نبوده است و در رد احتیاط بعض کلمات واهیه گفته شده است که ان شاء الله بالجوبه وافیہ کافیہ شافیہ مذکور خواهد شد و الله المؤید المعین **فرمود** و در آن حدیث یعنی حدیث تلیث است که امور بر سه قسم است **قسم اول** امری است که روشن و آشکار است درستی و راستی آن **و قسم دوم** امریست که روشن و آشکار است ناراستی و نادرستی آن **و قسم سوم** امریست که مشکل است رد کرده میشود حکم آن بسوی خدا و رسول (ص)

**مترجم گوید** حدیث تلیث حدیثی است که روایت شده است بطرق بسیار از خاصه و عامه از رسول و ائمه علیه و علیهم افضل الصلوة و التجبه و از آن جمله در ضمن حدیث عمر بن حنظله که مشایخ محدثین بطرق متعدده روایت کرده اند در باب اختلاف حکمین حضرت صادق (ع) فرموده است که این است و جز این نیست که امور بر سه قسمند: یکی امریست که روشن و آشکار است راستی و درستی آن پس پیروی کرده میشود و دیگر امریست که روشن و آشکار است ناراستی و نادرستی آن پس اجتناب کرده میشود از آن و دیگر امریست که مشکل است و حکم آن روشن نیست پس رد کرده میشود آن و

**فان قلت** انهم اذ رووا عن الاصل فلم يذكروا الواسطة قلنا يحتمل ان يكون ذكر الواسط للتبرك باتصال سلسلة السند ودفع طعن العامة بان احاديثكم ليست معنعة ، بل مأخوذة من كتب قدامائكم اقول وايضاً فان ما ذكره علماء الرجال في شأن بعضهم انه يعرف حديثه تارة وينكر اخرى وفي شأن اخر انه لا يجوز نقل حديثه او لا يجوز العمل بروايته او لا يعتمد عليه او غير ذلك يدل على ان الثقة اذ روى عن احد فلا يروى عنه الا اذا ظهر له دليل على صحته او آه في اصله المروى عنها وسمعه عن ثقة يروى ذلك الاصل وكذا حرصهم على ضبط الخصوصيات والجزئيات من الالفاظ وغيرها دليل على عدم اعتمادهم على غير المقطوع بصحته وهذه الوجوه وان كان كل واحد منها يمكن الخدش فيه الا انه لا اجتماعها يحصل الضن القوي بل القطع بصحة هذه الاخبار التي رواها الثقات وان ضعف السند في الوسط سيما ماروى بطرق متعددة و خصوصاً ما في الكتب الاربعه وهي متواترة بالنسبة الى مؤلفيها ومقطوع بها عندهم

**قال الصدوق** في اول الفقيه لم اقصده فيه قصد المصنفين في ايراد جميع مارووه بل قصدت ايراد ما افتى به واحكم بصحته واعتقد انه حجة بيني وبين ربي

واگذاشته ميشود حکم آن بخدا ورسول (ص)

و فرمود رسول خدا (ص) که اشیاء بر سه قسم است حلال بین و حرام بین و شبهات مابین آنها یعنی اموری که مشتبه است بر مردم حلال بودن و حرام بودن آنها پس هر که ترك کند شبهات را یعنی بپرهیزد از آنها و احتیاط نماید در آنها نجات مییابد از حرامهای بسیار و کسی که بگیرد شبهات را یعنی نپرهیزد از آنها احتیاط نکند در آنها مرتکب خواهد شد حرامهای بسیار را و هلاک خواهد شد از جهتی که خود نمیداند و غافلست از آن یعنی بسبب ارتکاب آن مجرمات نقص بسیار در کمالات نفسانیه و مراتب ایمانیه او بهم میرسد و حال آنکه خود او غافلست و آگاه نیست و در آخر حدیث حضرت صادق (ع) فرموده است بدرستی که بازا استادان در نزد شبهات بهتر است از افتادن در مهلکات و مقصود مصنف از اشاره باین حدیث است که اگر شبهه مجتهدین در تجویز اجتهاد بر رأی و ظن از این جهت است که میگویند که چون حکم بعضی از امور مبهم و مشتبه است و معلوم نیست و دست ما بدان معصوم (ع) نمیرسد که تحصیل آن نمائیم پس چاره از اجتهاد ظنی نداریم جواب میگوئیم که این حدیث که مستفیض و در نزد شما معتبر است صریح الدلاله است بر اینکه بعض امور

نقدس ذکره وجميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة عليها المعول واليه المرجع  
**وقال** ثقة الاسلام في اول الكافي في جواب من التمس منه التصنيف و قلت  
 انك تحب ان يكون عندك كتاب كاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفي  
 به المتعلم ويرجع اليه المسترشد و يأخذ منه من يريد علم الدين و العمل بالاثار  
 الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام و السنن القائمة التي عليها العمل و بها يؤدي  
 فرض الله عزوجل و سنة نبيه الى ان قال و قد يسر الله وله الحمد تأليف ما سألت و ارجو  
 ان يكون بحيث توخيت انتهى كلامه و لهذا ذهب جماعة الى الاكتفاء في تصحيح  
 الاخبار و القدر فيها بما ذكره اصحابنا و دونها في كتبهم و سيما المتقدمين قال  
 بعض المحققين فلم يبق لاحد ممن تأخر عنهم في البحث و التنقيح الا الاطلاع على  
 ما قرره و الفكر فيما القوه

**قال** الشهيد رحمه الله في الذكري الاجتهاد في هذا الوقت اسهل منه فيما  
 قبله من الاوقات لان السلف قد كفونا مؤنثه بكدهم و كدحهم و وجههم السنة و  
 الاخبار و جرحهم و تعديلمهم و غير ذلك من الآلات

راخدا و رسول(ص) خواستند که مبهم بمانند و حکم آنها بر غالب ناس معلوم و روشن نگرند  
 و سکوت و وزیدند از بیان حکم و امر نمودند در آنها بتوقف و احتیاط پس شما آنچه جهت  
 و بجه سبب اطاعت و متابعت امر خدا و رسول(ص) نمیکنید و در آن امور توقف و احتیاط  
 نهینمائید و راضی بسکوت خدا و رسول(ص) از بیان حکم آنها نمیشوید و چرا میگوئید که  
 چاره از اجتهاد ظنی نداریم و حال اینکه هیچ چاره بهتر و نیکوتر از عمل با احتیاط نیست  
 که طریق نجات و موجب علم قطعی و ادای تکلیف و رضای مکلف است و علاوه بر اینها  
 در آیات و اخبار امر بسیار و توکید بیشمار از پروردگار جبار و رسول مختار و ائمه  
 اطهار علیه و علیهم صلوات الله العزیز الفخار بآن وارد است بلکه در رجحان و حسن آن  
 شرعاً و عقلاً خود شما نیز شبهه ندارید و اشکالی نمیکنید الا آنکه در وجوب و لزوم آن  
 ایراد بعض شبهات مانند استلزام تکرار و فوات قصد وجه و لزوم حرج و امثال اینها  
 مینمائید و جوابهای کافی وافی از همه اینها در مجال آنها از کتب مبسوطه داده شده  
 است و شاید در ترجمه این رساله هم اشاره از بعضی آن جوابها بشود انشاء الله و **الله**  
**المستعان علی ما تصفون .**

## الفصل السادس

### ازالة شبهة في هذا المقام ربما يخطر بالآوهام

ولعلك تقول هب ان الاخبار المعتمدة جاز التعميل عليها والعمل بها ليست مضامينها لم تخرج من حيز المظنونات ولم تبلغ مبلغ افادة العلم القطعي والظنون المستخرجة بالاجتهاد ليست باقل مما يحصل منها بل قد تكون اقوى فليجز العمل بالاجتهاد كما جاز العمل بالاخبار

فنجيبك اما اولاً فان القياس ضروري البطلان عند الامامية واما ثانياً فبالفرق بين الظنين فانهما نوعان مختلفان احدهما فيه تسليم و انقياد و اطاعة و الاخر فيه اعمال روية و تصرف طبيعية ليسا من قبيل واحد واما ثالثاً فبان الاخبار وان سلمنا كون طريقها ظنيا الا ان دليل جواز العمل عليها قطعي ثم دلالتها على المطلوب قطعية لمادريت انا لانعتمد الا على المحكمات منها دون المتشابهات واما الاجتهاد

فرمود و چرا تجویز نکردند و روا نداشتند که در ابهام بعضی از احکام حکمتها و مصطلحتها باشد باینکه بعضی از آن حکمتها ممکن است که دانسته و شناخته شود و شاید آنچه که دانسته و شناخته نمی شود از آن حکمتها بیشتر باشد از آنچه که دانسته و شناخته میشود علاوه بر اینکه اجتهاد کفایت نمیکند از ابهام آن بعض احکام یعنی رفع ابهام آنها را نمیکند بجهة آنکه باقی میماند شبهه بعد از اجتهاد نیز چنانکه پیش از آن بود اگر افزوده نشوند شبهات بسبب اجتهاد نه چنان است بلکه افزوده میشود و می افزاید مجتهد را بر جهل و حیرت آيا گمان کردند که ایشان خلاص شدند از آن شبهات بسبب اجتهادشان نه چنان است بلکه دور تر افتادند در آن شبهات بسبب افزودنشان بر جهل و حیرت و آيا گمان کردند که ایشان راه یافتند و هدایت کرده شدند بواسطه عمل بظن بسوی دو قسم گردیدن امور بین الرشد و بین الغی یا حلال بین یا حرام بین نه چنان است بلکه امور بر سه قسم خود که در حدیث تثلیث ذکر شده هنوز باقی است و هیچ چیزى ایشانرا از آن نگاه نمى دارد و خلاص نمى گرداند و آيا تدبر نکردند قول خداوند عز و جل را **فاما الذین فی قلوبهم** **زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلہ وما یعلم تأویلہ الا اللہ** **والراستخون فی العلم**

فطريقته ظنی و دلیل جواز العمل علیه ظنی و الاصول التي يبني عليها الاحكام ظنية ولا قطع في شيء منه اصلا و اما رابعاً فبان العمل بالاخبار مأذون فيه بل مأمور به و العمل بالاجتهاد غير مأذون فيه بل منهي عنه و كل من الامر و النهي قد ثبت بالكتاب و السنة المتواترة و الاجماع المعبر كما سنبينه ان شاء الله تعالى و اما خامساً فبان اكثر الاحكام مماوردت فيه روايات متعددة مستفيضة تربو على افادة الظن و قلما يتفق حكم لم يرد فيه الا خبر او خبران مع انا ذكرنا ما يعضد هامن الامارات على انا لا نقول بوجوب العمل بكل خبر او كلما يفيد الظن من الاخبار بل بما يربو على افادة الظن فان لم يظفر به فنحن مخيرون في العمل :

**وقداورد السيد المرتضى على نفسه سؤالاً هذا لفظه فان قيل اذا سددتم طريق العمل بالاخبار فعلى اى شيء تتقولون في الفقه كله و اجاب بما حاصله ان**

که ترجمه ظاهر آن این است که پس اما آن کسانی که در دلهای ایشان است میل کردن و برگشتن از حق پس پیروی می کنند آنچه را که متشابهست از کتاب خدا بجهت طلب کردن فتنه در دین مردم و دیگر بجهت جستن تأویل باطنی آن آیات متشابهه و حال اینکه نمیداند احدی تأویل آنها را مگر خدایتعالی و کسانی که ثابتند و فرو رفته اند در علم آیا آواز نداده در گوش ایشان که مراد براسخین در علم ائمه علیهم السلامندنه ایشان

**مترجم گوید** ملخص مراد و ملخص مرام مصنف علیه الرحمه و الرضوان از این کلمات شافیات و عبارات پر اشارات آنستکه اگر مقصود مجتهدین از اجتهادات ظنیه و تاویلات و همیه آن است که اشتباه و ابهام را از امور مشتبهه و احکام مبهمه بردارند و منحصر کنند امور را در دو قسم یکی جایز و حلال اعم از واجب و غیر واجب و دیگر حرام و غیر جایز پس بمقصود خود نخواهند رسید و ازمقصود خدا و رسول (ص) باز خواهند ماند و بدور خواهند افتاد

اما آنکه از مقصود خدا و رسول (ص) باز مانند و بدور افتند پس بجهت آن است که در ابهام بعض احکام و سکوت خدا و رسول (ص) و ائمه علیهم السلام در بیان آنها حکمتها و مصلحتها است پس آنها چون راضی بابهام و سکوت ایشان نباشند و تسلیم نمایند از آن حکمتها و مصلحتها بی بهره گردند و امبا اینکه بمقصود خود نمیرسند پس بسبب آنستکه بواسطه اجتهادات ظنیه و

معظم الفقه يعلم بالضرورة و مذاهب ائمتنا عليهم السلام فيه بالاخبار المتواترة و ما لم يتحقق ذلك فيه ولعله الاقل يعول فيه على اجماع الامامية و ذكر بيان طويل يلافي بيان حكم ما يقع فيه الاختلاف بينهم و حاصله انه اذا امكن تحصيل القطع باحد الاقوال من طرق ذكرناها تعين العمل عليه و الاكنا مخيرين بين الاقوال المختلفة لفقد دليل التعيين و ينبغي ان يراد بالاجماع الاعجماع المعتبر اعنى الحديث المتفق عليه فان قلت فهل للخبر المعتمد عليه ضابطة يرجع اليها ليميز عن غير المعتمد ام هل للظن الحاصل من الخبر حد لا يكتفى اقل منه قلت لا ليس لذا ضابطة ولا لهذا حد و انما وضع الضوابط والحدود و وقع الاختلاف بين الاصوليين ولو انهم نظر و افي كل مسألة لما اختلفوا فيما اختلفوا فيه و الضابطة التي حكيناها عن المحقق في ذلك ليست بكلية و السرفيه اختلاف الحكم في مثلها بسبب اختلاف خصوصيات

تاويلات و هميه ايشان رفع اشتباه و ابهام از آن احكام نخواهد شد و چون بعد از اجتهاد حكم الهی را در آن امور از ايشان پرسى خواهند گفت که ما حکم واقعی الهی را در آنها نمیدانیم بلکه حکم میکنیم و فتوی میدهیم در آنها بآنچه که رای و ظن ما از روی ادله اربعه بآن رسیده است بلکه بسبب این اجتهادات شکوک و شبهات ايشان در آن احكام بيش تراز پشتر میشود و بلکه در بعض احكام واضحه معلومه نیز از برای ايشان شکوک و شبهات بهم میرسد زیرا که چون تدقیق نظر در روایات میکنند البته تشکیکات و تشبیهات در اسانید و یامتون یادلالات آنها از برای ايشان پیدا خواهد شد پس باقی نمیماند از برای ايشان علم با حکام از روی دلیل الافی اقل من قليل والله على ما نقول و کیل وهو یهدى السبیل فرمود آيا غافل شده اند از احادیث معصومیه عليهم السلام که متضمن است کیفیت طریق ترجیح میان روایات را در نزد تعارض آنها و نیز متضمن است اثبات تخییر را در عمل پس بدرستی که همه آن احادیث حق است و آیان رسیده است بایشان و نرسیده است بتو که فرموده اند که بهر يك از دو روایت متعارضین که اخذ کنی و عمل نمائی از باب تسلیم جایز است تو را .

**مترجم گوید** مراد از عبارات آنست که اگر مقصود مجتهدین از اجتهادات ظنیه و تاويلات و هميه آنست که از تعارض روایات و اختلاف آنها تفصی جویند و رفع تعارض و اختلاف از آنها نمایند و الا بواسطه اجتهاد و تاويلات ايشان رفع تعارض و اختلاف از احادیث نمیشود

مخاله ولذا تریہم یمہدون اصولا کلیة ثم لا یفون باعمالها فی جمیع جزئیاتہا بل  
 انما یستعملونہا فی بعض دون بعض و کذا الکلام فیما یتنی علیہا من الاحکام الفرعیة  
 فانہا امور جزئیة مختلفة لا یجمعہا امر واحد عقلی و الامور الجزئیة المختلفة  
 لا یحکم علیہا بالاحکام الکلیة المضبوطة بل لا سبیل الی العلم بہا الا بالنظر الی فرد  
 فردوہو موقوف ہنا علی السماع اذ لا سبیل للعقل الی الشرایع وقد وقع التنبیہ علی ما  
 ذکرناہ فی کثیر من الاخبار ولعلک ستسمع بعضها ان شاء اللہ تعالیٰ ولنعطف لآن عنان  
 القلم الی ذکر جملة من الایات و الاخبار الواردة فی الحث علی الرجوع الی الاحادیث  
 و بیان انحصار الطریق فیہ ثم اثبات التشابه و بیان حکمہا ثم ذکر ما ورد فی ذم  
 الاجتہاد و متابعة الاراء ثم ذکر مفسادہما و من اللہ التأيید

چنانکہ در شرح عبارات سابقہ بیان شد و ثانیاً در دفع تعارض و اختلاف آجات باجتہاد  
 و اسباب دیگر نیست بلکہ طریق ترجیح در متعارضات و جمع مابین مختلفات ازائمہ علیہم  
 السلام در احادیث بسیار وارد شدہ است و در جائیکہ ترجیح و جمع ممکن نباشد در  
 احادیث ایشان علیہم السلام وارد شدہ است کہ بہر یک کہ اخذ کنی و عمل نمائی از باب تسلیم  
 جایز و صحیح است ہر چند کہ موافق حکم واقعی اولی خداوند عزوجل نباشد و اگر گوئی  
 کہ احادیث ترجیح خود نیز تعارض و اختلاف دارند پس عمل بآنها نیز نشاید گوئیم  
 سلمنا لکن احادیث تخییر عند فقد الترجیح در دست ہست عمل بآنها میکنیم بلکہ بعضی  
 از محدثین مانند ثقة الاسلام کلینی و غیر او رضوان اللہ علیہم بر آنند کہ امر بہ ترجیح از  
 باب استعجاب است نہ وجوب و لزوم و در جمیع متعارضات تخییر جایز است پس بنا بر  
 قول ایشان تعارض و اختلاف در نفس اخبار ترجیح مضر و مغل نخواهد بود و اختیار قول  
 ایشان خالی از وجہ نیست خصوصاً در وقتیکہ جہات ترجیح از دست رفته باشد و علم بآنها  
 حاصل نشود مانند زمان ما کہ در اکثر متعارضات اطلاع در فتاوی عامہ کہ مخالفہ آنها  
 مرجح است حاصل نمیشود و ہچنین در اکثر آنها مجمع علیہ بین الاصحاب معلوم نیست  
 و ہکذا سایر جہات ترجیح پس تخییر معین خواهد بود فکیف ما کان میگوئیم کہ اگر  
 تخییر در متعارضین و اخذ بہر یک از باب تسلیم جایز نباشد باینکہ دلیل از احادیث بر آن قائم  
 است پس اجتہاد ظنی و وہمی شما کہ هیچ دلیلی از کتاب و سنہ بر آن نیست بلکہ ادلہ  
 بسیار بر منع آن ناہض است چگونہ آن را جایز بلکہ واجب میدانید **فما لکم کیف  
 تحکمون وان عندکم من سلطان بہذا ام علی اللہ تفترون**

## الفصل السابع

ذکر بعضی الایات و الاخبار الدالّیة علی انحصار الادّاة الشریعة

فی السماع من المعصوم علیه السلام

قال الله تعالى فاسئلو اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون و قد ثبت بالاخبار المستفیضة ان الذکر هو القرآن و اهله الائمة المعصومون صلوات الله علیهم و قال عزوجل و لوروده الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یرتبطونه منهم و قد ثبت ان اولی الامر هم الائمة علیهم السلام و قال سبحانه و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم و قد ثبت انهم الائمة علیهم السلام

فرمود آیا پنهان شده است بر ایشان که قول معصوم علیهم السلام اینست و جز این نیست که شناخته میشود بحدیثی که شنیده شده باشد از خود معصوم علیهم السلام در زمان حضور ایشان و بحدیثی که حفظ کرده باشند آنرا ثقات در سینه‌های خود یا نوشته باشند در دفترهای خود نسبت بزمان غیبت امام علیهم السلام و ضم آراء مردم را دخلی در قول معصوم نیست خواه آراء متفق باشند و خواه مختلف باشند بیک دیگر بلی گاهی میشود که حدیثی و اتفاق کرده باشند طائفه محققه بر عمل بمضمون آن بطوریکه احدی از ایشان مخالفة نکرده باشد و چنین حدیثی را امام علیه السلام نامیده است بمجمع علیه بین اصحابک پس فرموده است بدرستی که آنچه که اجماع بر آن واقع شده باشد محل شک و ریب نیست و این است معنی اجماع صحیح که مشتمل است بر قول معصوم در نزد قدماء شیعه نه غیر این  
**مترجم گوید** که مراد مصنف از عبارت آنست که اجماع بآن معنی که ذکر کردیم جواز اخذ و عمل بآن محل کلام و اشکال نیست بلکه از ائمه علیهم السلام امر باخذ و عمل بآن وارد شده است چنانکه در حدیث عمر بن حنظله بلکه در آن حدیث حضرت صادق علیه السلام فرموده است که اگر یکی از روایت متعارضتین در میان اصحاب مشهور باشد یعنی جمع کثیری بآن عمل کرده باشند و دیگری شاذ باشد مثل آنکه یک نفر بآن عمل کرده باشد مثل پس بگیر و عمل کن بآن روایتی که اجماع بر آن واقع شده است در میان اصحاب تو و اگذار آن روایتی را که شاذ و نادر است پس بدرستی که آنچه اجماع بر آن وارد شده است محل شک و ریب نیست تا اینجا ترجمه آن چیز است که محل حاجت است از حدیث مذکور پس اما اتفاق آراء ناس من غیر نص من الکتاب و السنة که نام آنرا اجماع نهاده اند و آنرا حجت



و فی الخبر النبوی المستفیض المتفق علیه «انی تارك فيكم الثقلين ان تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عمرت ی اهل بیتی»  
 و فی الخبر المشهور المستفیض «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»

و فی احتجاج الطبرسی عنه صلی الله علیه و آله «انه قال يوم الغدير الا ان الحلال و الحرام اکثر من ان احصیها و اعرفهما و أمر بالحلال و انهی عن الحرام فی مقام واحد فامرت ان آخذ البیعة علیکم و الصفقة منکم لقبول ما جئت به عن الله فی علی امیر المؤمنین و الائمة من بعده یا معاشر الناس تدبروا القرآن و افهموا آیاته و انظروا فی محکماته و لا تنظروا فی متشابهاته فوالله لن یتبین لکم زواجره و لا یوضح لکم تفسیره الا الذی انا آخذ بیده

کردانیده اند بادعای اینکه قول معصوم داخل است در آن آراء یا موافق است با آنها و یا اتفاق آراء بر حکمی کاشف است از رضای معصوم بآن حکم دلیلی از کتاب و سنة بر آن نیست اگر برخلاف آن نباشد و همه این سخنها محض ادعا و ادعای محض است و در مقام استدلال بر مطلب خود سخنها واهی بسیار گفته اند و جواب از همه آنها بوجه بسیار داده شده است که این ترجمه محل گنجایش آنها نیست و حاصل محصل همه سخنها ایشان آنست که میگویند که چون اتفاق کنند علماء شیعه امامیه در یک عصر بر حکمی که نصی در آن از کتاب و سنت نباشد اتفاق ایشان حجة است بدان جهة که داخل است در ایشان امام علیه السلام بلکه رأس و رئیس ایشان است پس داخل است در قول ایشان قول امام علیه السلام

و مادر جواب ایشان میگوئیم که هم صفرائی شما خراب است و هم کبری و امام صغری پس بدان جهة که هرگز متحقق نمیشود از برای احدی چنین صورتی که مطلع شود در امری بر فتوای جمیع علماء شیعه که در اطراف و اکناف عالم می باشند حتی امام علیه السلام و حال اینکه نصی از کتاب و سنة در آن نباشد پس اگر میگوئید که چنین امری متحقق است پس آنرا بیان کنید که چه چیز است تا ما هم بدانیم و اگر میگوئید که فرض میکنیم که امری باشد خالی از نص که فتوی جمیع علماء امامیه حتی خود امام علیه السلام در آن متفق و متحد باشد و فرض محال محال نیست میگوئیم که بلی فرض ممکن است و لکن محض فرض بلکه محض امکان در صغری قیاس کافی نیست بلکه ثبوت و تحقق لازم است و اما کلامی که در کبری است آن است که میگوئیم که بر فرض اینکه چنین قضیه متحقق

وفيه عنه عليه السلام قال ايها الناس علي بن ابيطالب فيكم بدنزلي فقلدوه دينكم واطيعوه في جميع اموركم فان عنده جميع ما علمني الله عزوجل من علمه وحكمه فاسئلوه وتعلموا منه ومن اوصيائه بعده

وعنه عليه السلام لاخير في العيش الا في رجلين عالم مطاع و مستمع واع رواه في الكافي

وعن امير المؤمنين عليه السلام «الا ان العلم الذي هبط به آدم من السماء الى الارض وجميع ما فضل به النبيون الى خاتم النبيين عندي وعند عترتي فاين تياه بكم بل اين تذهبون رواه علي بن ابراهيم في تفسيره

شد مثلا ملكي از ملائكه بشما گفتم كه فتواي جميع علماء اماميه در فلان قضيه خالي از نص چنين يا چنان است پس در اينصورت اعتبار بقول خود امام عليه السلام است نه سايرين و اين مانند آن است كه كسي بگويد كه جميع كواكب حتى شمس با هم روز را روشن کرده اند چقدر كلام او قبيح و فضيح است پس اينصورت اگر متحقق باشد داخل درسنه خواهد بود اجماع چه معني دارد و اينكه بعضي از مجتهدين بجهت تصحيح اينسخن و فرار از قبح آن ميگويند كه فرق است ميان علم تفصيلي بقول معصوم و ميان علم اجمالي بقول او درضمن عموم علم بقول علماء اماميه سخني است خالي از وجه و محصلي ندارد مگر تصحيح كلام سقيم خود و برعاقل عادل معلوم و واضح است كه اين سخنها وضع نكرده اند مگر از براي آنكه رتبه از شركت با امام (ع) درحكم از براي خود ثابت کرده باشند و چون بعضي از ايشان ملتفت اين معايب از كلام خود شدند اجماع را بوجه ديگر تقرير کرده اند پس گفته اند كه چون علماء عصري اتفاق كنند بر حكمي در امري كه خالي باشد از كتاب و سنه اين اتفاق ايشان كاشف است از رضاي معصوم عليهم السلام بحكم ايشان در آن امر زيرا كه از روي قاعده لطف جايز نيست امام (ع) را كه او گذارد جميع علماء عصر را در حكمي بر خطا و خلاف پس واجب است بر آن حضرت كه هميشه ايشان را يا بعض ايشان را از آن حكم خطئي ردع و منع نمايد پس چون به بينيم كه در حكمي ايشان را ردع و منع نكرده و القاء خلاف در ميان ايشان ننموده ميدانيم كه بحكم ايشان راضي و قول ايشان ممضي بوده است لا محاله و جواب ايشان در صغراي قياس چنان است كه در صغراي تقرير سابق گفتيم .

و اما در كبري پس ميگوئيم اولاً لطف تا اينجند و اين مقدار بر خدا و حجة خدا

وروی الصدوق عنه علیه السلام «انه قال من اخذ علمه من كتاب الله وسنة نبيه صلی الله علیه و آله زالت الجبال قبل ان يزول ومن اخذ دينه من افواه الرجال ردت له الرجال ورواه في الكافي ايضا

وعن الباقر علیه السلام انه تلا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم فان خفتم تنازعا في الامر فأرجعوه الى الله والى الرسول والى اولى الامر منكم قال كيف يأمر بطاعتهم ويرخص في منازعتهم انما قال ذلك للمأمرين الذين قيل لهم اطيعوا الله واطيعوا الرسول

وعن الصادق علیه السلام قال كل علم لا يخرج من هذا البيت فهو باطل و اشار بيده الى بيته وقال اذا اردت العلم الصحيح فخذ عن اهل البيت فانارويناه و اوتينا شرح الحكمة و فصل الخطاب ان الله اصطفينا و آتانا ما لم يؤت احداً من العالمين

بچه دليل و بكدام برهان واجب است پس چرا فرق بسیاریرا که از شیعه امامیه طریق ضلالت و راه باطل گرفته اند مانند فلاسفه و متصوفه و باییه و ذهبه و امثال اینها ردع و منع نفرمودند و حال آنکه ردع و منع ایشان اهم و الزم است از ردع و منع فقهاء عصری در حکمی از احکام فرعی که ضرری با اصول دین و مذهب نمیزند و ثانیاً چگونه است که ردع و منع نسبت بهمه فقهاء يك عصر واجب است و نسبت ببعض ایشان در مسائل خلافیه واجب نیست و حال اینکه جماعات کثیره تا ظهور امام (ع) تقلید و متابعه میکنند آن بعضی را که در مسئله خلافیه خطا کرده اند و چون جمیع مسائل خلافیه را در اینباب ملاحظه میکنیم که نصف طائفه شیعه از علماء و عوام اگر اکثر ایشان نباشند برخلاف حق عمل کرده اند و رفتار و گفتار نموده اند و اگر میگوئید که مجتهد مخطی و مقلدین او معذور و مأجورند میگوئیم که معذوریت و مأجوریت چه اختصاص دارد بصورت بعض پس در صورت اتفاق کل نیز باید معذور و مأجور باشند پس کشف اتفاق ایشان از رضای معصوم چه معنی دارد و ملخص کلام آنکه چون هر يك از مجتهدین جایز الخطا و معذور و مأجور باشد در حکم و فتوی و لازم نباشد بر امام (ع) ردع و منع او پس چون همه فقهاء عصر اتفاق کرده باشند در حکمی و همگی بر خطا رفته باشند هر يك از ایشان معذور و مأجور خواهند بود پس لازم نباشد بر امام (ع) ردع و منع ایشان و ثالثاً چگونه است که قاعده لطف را در اتفاق آراء مجتهدین عصری در يك حکم فرعی جاری میسازید و ردع و منع ایشانرا از خطاء در آن حکم بر امام (ع) واجب و لازم میگرداید و لکن در عصمت و صیانت احادیث و اخبار اهل البيت علیهم

**وفى الكافي** عن حمزة الطيار انه عرض على ابى عبدالله بعض خطبائه حتى اذا بلغ موضعاً منها قال له كف و اسكت ثم قال ابو عبدالله عليه السلام لا يسمعكم فيما ينزل بكم مما لاتعلمون الا الكف عنه والتثبت و الرد الى ائمة الهدى حتى يحكموكم فيه على القصد ويجلو عنكم فيه العمى ويعرفوكم فيه الحق قال الله عزوجل

**فاستلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون**

**وفيه** فى باب الضلال باسناده عنه عليه السلام قال اما انه شر عليكم ان تقولوا بشيىء ما لم تسمعه منا

**وباسناده** عن المفضل بن عمر قال قال ابو عبدالله عليه السلام من دان الله بغير سماع عن صادق الزمه الله التيه الى العنا ومن ادعى سماعاً من غير الباب الذى فتحه الله فهو مشرك وذلك الباب المكنون على سر الله المكنون

السلام که باید وما به شریعة است و زاد و ذخیره شیعه و مخلفه امام (ع) از برای امت لطف را واجب نمیدانید و این همه تضعیفات و تزبیفات و تعلیلات و تسقیما ترا در آنها معمول میدارید بعضی را از جهة سند و بعضی را از جهة متن و بعضی را از جهت هر دو تا بحدیکه بسیار کم است حدیثی که آنرا از روی قطع حکم کنید که از معصومین علیهم السلام است بلکه کثیر را حکم میکنید که مجعول و موضوع است و کثیر را که موافق با عقول ناقصه و اصول و آهیه خود نمی بیند اطراح و اعراض مینمائید با اینکه معلوم و مسلم است که احادیث و اخباریکه در دست شیعه موجود است ثقات ایشان از ثقات اخذ کرده اند صدوراً عن صدور او مسطوراً عن مسطور هکذا تا امام (ع) بلکه هر يك از ایشان آنچه را که اخذ کرده است از طرق متعدده اخذ کرده نه از طریق واحد اخذ کرده تا آن طریق در نزد او قطعی نبوده و صحت آنرا در نزد اعیان ثقات و محققین محدثین احراز ننموده البته از آن طریق اخذ و ضبط نکرده و همچنین اگر در بین طریق عامی یا غیر امامی و امثال آنها بوده یا چنان است که او را در مذهب خود امین و ثقة می دانستند و بارخصتی از ائمه علیهم السلام برآخذ بروایات و از برای ایشان حاصل شده است و یا همان حدیث را لفظاً یا معنی از طریق دیگر نیز که صحیح و سلیم بوده است بدست آورده اند الی غیر ذلك من صحه الحدیث و همه اینها در کتب رجالیه مقرر و معلوم است پس میگوئیم که اگر همه اینها درست نباشد و امام (ع) هم از باب لطف عصمت و صیانت روایات و روات را از دست و غش و خلط و خبط و خطا و خیانت نفرموده باشد پس احتمال ضعف و اختلال و اعتلال در همه آنها یا اکثر آنها بتوانیم

وباسناده عنه عليه السلام لا يسع الناس حتى يسئلوا و يتفقهوا و يعرفوا  
امامهم و يسعهم ان يأخذوا بما تقول وان كانت تقية

وباسناده عن زرارة و محمد بن مسلم و بريد العجلي قالوا قال ابو عبد الله  
عليه السلام لحرمان بن اعين في شيء سئله انما يهلك الناس لانهم لا يسئلون  
**وروى الكشي** باسناده عن حريز قال دخلت على ابي حنيفة وعنده كتب كانت  
يحول بيننا وبينه فقال لي هذه الكتب كلها في الطلاق قال قلت نحن نجمع هذا  
كله في حرف قال ما هو قلت قوله تعالى **يا ايها النبي اذا طلقتم النساء  
فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة** فقال لي وانت لا تعلم شيئاً الا بروية قلت اجل  
قال ما تقول في مكاتب كانت مكاتبته الف درهم فادى تسعماً وتسعة وتسعين

داد چنانکه شمامی گوئید پس دیگر از جبل متین دین مبین و عروه و ثقی شریعت خاتم النبیین (ص)  
چه چیز در دست ما باقی مانده است که تمسک و توصل بآن نمایم و کدام عقل سلیم است که حکم  
میکند باینکه واجب نیست بر امام (ع) حفظ و صیانة احادیث آل عصمت علیهم افضل الصلوة  
والتحیه از دس و غش و خطا و خیانت و تغییر و تبدیل و واجبست بر آن حضرت منع و ردع مجتهدین  
یک عصر از اتفاق آراء ایشان بريك حکم فرعی از روی خطا و اگر میگویند که عصمت  
اخبار بر امام (ع) واجب نیست بجهة آنکه عمل بظن از برای ما کافیت و ظن قائم مقام  
علم است پس چون ظن با حکام از روی اخباریکه در دست داریم هر چه هست بهر حال که هست و  
ظواهر کتاب و فتاوی سلف و احکام عقلیه حاصل میشود و از برای ما کفایت میکند پس  
محتاج به علم نیستیم پس عصمت اخبار بر امام (ع) واجب و لازم نیست

جواب میگوئیم که اولاً همین کلام در کشف اتفاق آراء از رضای معصوم نیز جاری  
و ساریست و ثانیاً کدام دلیل و برهان عقلی یا نقلی قائمست بر قیام ظن در مقام علم از برای  
مکلف و جواز عمل بآن مگر آیه کریمه **ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً** و این مسئله  
مهمه در محل خود از این ترجمه تشریح و توضیح و بادلۀ بسیار از آیات و اخبار تزیین و  
توشیح خواهد یافت بحول الله تعالی و قوته و توفیقه و همیشه

و رابعاً میگوئیم که شما بسیار است که نقض قاعده خود میکنید باینکه خروج یک  
نفر بادو نفر بلکه بیشتر را که جماعتی معدوده و معروفه بالاسامی و الاشخاص باشند از دایرۀ  
اجماع اهل یک عصر مضر و قاذح باجماع نمی دانید و اکثر مسائل اجماعیه شما از این قبیل  
است و حال اینکه در قاعده لطف کافی میدانید از امام (ع) القاء خلاف را در میان فقهاء

دره ماثم احدث يعنى الزنا فكيف تحده فقلت يعينها حديث حدثنى محمد بن مسلم عن ابي عبد الله جعفر عليه السلام ان عليا عليه السلام كان يضرب بالسوط و بثلثه ونصفه و ببعضه بقدر ادائه فقال لى لأسألك عن مسألة لا يكون فيها شىء فما تقول فى جمل اخرج من البحر فقلت ان شاء فليكن بقرة ان كانت عليه فلوس اكلناه و الأ فلا و الاخبار من هذا القبيل تخرج من الحصر و العد

**و روى الصدوق رحمه الله** فى اكمال الدين عن محمد بن محمد بن عصام رضى الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب الكلينى عن اسحق بن يعقوب قال سألت محمد بن العثمان العمري رضى الله عنه ورواه الطبرسى ايضاً فى الاحتجاج و الكشى فى الرجال و الشيخ الطوسى فى اختياره عن اسحق بن يعقوب قال سألت محمد بن

عصر كه قول حق در ميان ايشان فى الجملة بوده باشد و منقرض نشده باشد پس چگونه است كه وجود مخالفة يكنفر را بلکه بيشتر را كالمدم مى پنداريد و شايد كه بنا بر قاعده خودتان قول حق بر آن يكنفر باشد و القاء اينخلاف را در ميان آن يك نفر و سايرين امام (ع) کرده باشد پس معلوم شد كه مقصود شما از حجية اجماع نيست مگر حجيه شهرت و وجه حجية آن در نظر تدقيق نمى باشد مگر غلبه و كثرت و حال اينكه اكثر شما معترفيد باينكه نه شهرت حجية است و نه غلبه و كثرت دليل فنعوذ بالله من ضلال السبيل .

و بدانكه فضيح و شنيع تر از قول بحجية اجماع قول بحجية شهرت است كه قليلى از ايشان قائل بآنند پس اينقول از كثرت و قاحت و شدت قباحت محتاج بتقرير و رد نيست و از اينجهت است كه اكثر از خود ايشان نيز از آن اعراض کرده اند و باقى مانند ما را باقائلين باجماع كلاميكه خالى از فائده و عاينه نيست و آن اينست كه ميگوئيم يا قوم اين اجماع را كه شما حجية ميدانيد و تمسك بآن مينمائيد و عبارت ميگردانيد از اتفاق علماء اماميه در عصر و احد بر حكم فرعى واحد پس اگر مراد شما از علماء مجتهدين و ارباب آرائند خاصة دون علماء الحديث الذين سببتموه الاخباريه پس بجهت و بكدام دليل و حجية اختصاص يافت اين امر بمجتهدين و ارباب آراء و بنا بر اين بايد پيش از نصب رايت اجتهاد و غرس شجره تظنى و ترمي در ميان طايفه اماميه اجماعى بر حكمتى از ايشان متحقق نشده باشد زيرا كه فرض اين است كه اجماع عبارت باشد از اتفاق مجتهدين خاصة و حال اينكه امامى بينيم او ايل مجتهدين مانند مفيد و مرتضى و امثال ايشان كه در مسائل كثيره ادعاى اجماع مى كنند پس اين اجماعى كه ايشان ادعا ميكنند كى متحقق شد پيش از ايشان كه مجتهد در ميان

عثمان العمری رضی الله عنه ان یوصل لی کتابا قد سألت فیہ عن مسائل اشکلت علیّ  
فورد فی التوفیع مولانا صاحب الزمان علیہ الصلوٰة والسلام اما ما سألت عنه ارشدک  
الله ووفّقک الی ان قال واما الحوادث الواقعة فارجعوا فیہا الی رواة حدیثنا فانہم  
حجتی علیکم وانا حججة الله علیہم

وفی رجال الکشی و الاختیار بالاسناد عن احمد بن حاتم ما هو یہ قال کتبت  
الیہ یعنی ابا الحسن الثالث علیہ السلام اسأله عن أخذ معالم دینی و کتب اخوه ایضاً  
فکتب الیہما فہمت ما ذکرتما فاعتمد فی دینکما علی مسن فی حینا و کل کثیر القدم  
فی امرنا فانہم کافو کما انشاء الله وروی ثقة الاسلام عن محمد بن عبدالله و محمد بن  
یحیی جمیعاً عن عبدالله بن جعفر الحمیری قال اجتمعت انا و الشیخ بن عمر و عند

امامیہ نبود و در آن زمان کہ بسیار قلیل بودند و معدنک غالب میل ایشان بعمل باخبار بود  
و اجتهاد بظن و رای کمتر میکردند و معدنک کلہ می بینیم کہ اهل همان زمان از مجتہدین در همان  
مسئله کہ ادعای اجماع در آن شدہ است اختلاف دارند پس اجماع از ایشان چگونہ متحقق میشود  
و اگر مراد شما از علماء اعم است از مجتہدین و اخباریین و قول علماء حدیث را نیز در اجماع  
اخذ و اعتبار میکنید پس معلوم و قطعی بلکہ بدیہی است کہ علماء حدیث مبتنی است  
قول و عمل ایشان بر احادیث سمعیہ معصومیہ علیہم السلام پس چنین حکمی داخل در  
سنۃ است بلکہ از افراد جلیہ علیہ آن میباشد و تسمیہ آن باجماع و مقابلہ آن با کتاب و سنۃ  
هیچ معنائی و مؤدائی ندارد مگر تجدید اساس و امتیاز از عموم ناس و عمل بمضمون مخالف  
تعرف ہذا سؤا لنا فعلیکم الجواب و الله عنده حسن الثواب

پس بدان ایدک الله تعالی کہ لفظ اجماع گاهی در کلمات ائمہ طاہرین علیہم السلام  
و اصحاب راشدین ایشان رضی الله عنہم اجمعین یافت میشود پس چنان نباشد کہ اذکر آن  
لفظ فریب خوری یا کسی تورا بایراد آن لفظ در احادیث فریب دہد و گول زند بلکہ  
باید دانست کہ مراد ایشان از اجماع یکی از دو معنی است یکی اتفاق علماء حدیث یا  
اکثر ایشان بر قول و عمل بیکی از روایتین متعارضتین و طرح دیگری چنانکہ در حدیث  
عمر بن حنظلہ کہ در اول این تذیل مذکور شد اشارہ بآن فرمودہ اند دوم اجماع بآن  
معنی است کہ مخالفان بآن قائل و عاملند پس اجماع باین معنی را استعمال نمیکردند و نمی  
کنند مگر در مقام مجاہدہ با مخالفین یا جواب مجاہدہ ایشان چون قول ایشان بر خود ایشان  
حجة ملزمہ است مثل اینکه با ایشان میگوئیم کہ اجماع امت قائم است بر اینکه علی علیہ

احمد بن اسحق الى ان قال اخبرني ابو علي احمد بن اسحق عن ابي الحسن عليه السلام قال سألته وقلت ومن اعاهل او عنم آخذ او قول من اقبل فقال له: العمرى ثقنى فما ادى اليك عنى فعنى يؤدى وما قال لك عنى فعنى يقول فاسمع له و اطع فانه الثقة المأمون .

واخبرني ابو علي انه سأل ابا محمد عليه السلام عن مثل ذلك فقال له: العمرى وابنه ثقتان فما اديا اليك عنى فعنى يؤديان و ما قال لك عنى فعنى يقولان فاسمع لهما و اطعهما فانهما الثقتان المأمونان الحديث

**وفى الاحتجاج** بسنده عن ابي محمد العسكري و فى تفسيره ايضاً قال قال الحسين ابن على عليهما السلام من كفل لنا يتيماً قطعته غنا محنتنا باستئراننا فواساه عن

السلام اعلم واقضى واقوى واتقى واسخى واشجع وارفع در نسب وامنع در حسب واسبق در اسلام واقرب بحضورت خير الانام صلى الله عليه وآله الكرام بود از همه صحابه بلكه از همه امت پس تقديم شما خلفاء ثلاثة را بر آن حضرت در خلافت نيست مگر تفصيل مفصول بر فاضل و ترجيح مرجوح بر راجح و آن قبيح است عقلاً بلكه قبيح آن از ضروريات عقل و عقلا است و مثل اينكه ميگوئيم كه اجماع امت قائم است بر نزول آيه و لايت در شأن على عليه السلام يا اجماع قائمست بر صفة حديث غدريختم و قول رسول صلى الله عليه وآله در آن موطن من كنت مولاه فهذا على مولاه الى آخر كلامه صلى الله عليه وآله و قول عمر در آن روز بآن حضرت بخيخ لك يا على اصبحت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة و امثال اينها از موارد اجماع فريقين يا اجماع عامه بخصوصهم از مطالب حقه كه بر خود ايشان حجة ميتوان كرد اين ملخص كلام بود در معنى اجماع و حجيت آن در نزد قائلين بآن ورد بر ايشان و جواب از سخنهاى ايشان بر وجه ايجاز و اجمال فيحول الله تعالى وقوته فاحفظ فحافظ فافتهم فافتهم فاعتبر فاصطبر و كن من الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايماناً وقالوا حسبي الله و نعم الوكيل

**فرمود** پس اگر كه ايشان و امي گذاشتند متشابهاً آيات و روايات را بر حال خود و هيچ تصرفى در آنها نمى كردند و ساكت ميبودند از آن چه كه خداوند عزوجل از آن سكوت و رزنده و بيان نفرموده و آنچه را كه خدا بتعالى مبهم داشته ايشان نيز با بهام خود و امي گذاشتند و ميگرداندند احكام را بر سه گونه حلال بين و حرام بين و مشتبه در ميانه و در مشتبهات عمل با احتياط مينمودند و رجوع ميکردند علم آنرا بخدا و رسول صلى



علومنا التي سقطت اليه حتى ارشده و هداه قال الله عزوجل يا ايها العبد الكريم  
المواسي انا اولى بالكرم منك اجعلوا له ياملائكتي في الجنان بعدد كل حرف علمه  
الفالف قصر و صوموا اليها ما يليق بها من ساير النعم

**وفي الكافي** عن عمر بن حنظلة عن ابي عبدالله عليه السلام قال سئلته عن رجلين  
من اصحابنا يكون بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى  
القضاة أيجل ذلك قال من تحاكم الى الطاغوت فحكم له فانما ياخذ سحتاوان كان  
حقه ثابتا لانه اخذ بحكم الطاغوت وقد امر الله عزوجل ان يكفر به قلت كيف  
يصنعان قال فانظروا الى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرماننا  
وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا

الله عليه وآله ودر متعارض قائل بتخيير ميشدند ودر متناقض حكم بتوسعه مينمودند چنانكه  
وارد شده است درهمه اينها نصوص بسيار از خاصان مجلس قرب پروردگار يعنى رسول مختار  
وائمه اطهار عليهم صلوات الله العزيز الغفار پس اگر بان نصوص عمل ميکردند و امور  
مذكوره را اتقاد مينمودند هر آينه مجتمع مى شد اقوال ايشان و متفق ميگرديد كلمه ايشان  
و گفتار ايشان و مى بودند فقهاىيكه متفق باشند با يكديگر در فتوى و حكم و نقل كننده  
باشند احاديث ائمه خود را عليهم السلام نه آنكه فقهاىي باشند كه همگى همه گاه با يكديگر  
خصوصت و نزاع داشته باشند و از نصوص اهل بيت عليهم السلام نا كل و رو گردان باشند و  
ديگر هر آينه چنان بود كه هر گاه مى آمد از ايشان جماعتى بعد از جماعتى دعائى خير مى  
کردند از براى گذشتگان خود و چنان نبود كه هر گاه بيايد گروهى از ايشان لعن و نفرين كنند  
در حق برادران گذشته خود بسبب خود پند بيا و ادعاهائى بيجائى ايشان و تكلمات ايشان بسخنهائى  
ناخوش و ديگر هر آينه ميبود هر كسى بقرآن و حديث بسيار داننا و سخنگو و از رايهائى مردم  
بى نياز و خاموش و اگر چنانچه ايشان عمل ميکردند و بجاى مى آوردند آنچه را كه پند داده  
ميشوند بآن هر آينه بهتر بود از براى ايشان و محكم تر بود ايشان را در ثابت قدم داشتن در  
راه حق و كاش ميدانستم من كه چه چيز واداشت ايشان را اينكه و اگذار ندرهائى را كه نموده  
بودند با ايشان آنرا ائمه هدى عليهم السلام و باز گيرند راههائى مختلف چنديرا و پيروى  
كنند رايها و خواهشهاى مردم راهر يك از ايشان ميخواند مردم را بطريقه خود و باز ميدارد  
از طريقه ديگر پس كاش ميدانستم كه چه چيز بر آنداشت مقلدين ايشان را كه تقليد ايشان  
كنند در رايهائى ايشان و تقليد نكنند از امامان خود عليهم السلام بر طريقه كه راست ترين

فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله ويأتى تمام الحديث

وباسناده عن محمد بن حكيم قال قلت لابي الحسن موسى عليه السلام جعلت فداك فقتهن في الدين واغنانا الله بكم عن الناس حتى ان الجماعة منا ليكون في المجالس ما يسئل رجل صاحبه الا وتحضره المسئلة ويحضر جوابها فيما من الله علينا بكم الحديث .

وباسناده عن سماعة عن ابي الحسن موسى قال قلت اصلحك الله انا نجتمع فتمتذا كرماعندنا فما يرد علينا شيء الا وعندنا فيه شيء مستطرو ذلك مما انعم الله به علينا بكم

و درست ترين طريقهاست پس نيست طريقه ايشان مگر طريقه ناقصه ومناسب است در شأن ايشان ذكر اين آيه شريفه ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء متشاكسون ورجلا سلما لرجل هل يستويان مثلا الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون كه ترجمه ظاهر يه اش اين است كه خدا بتمتعالى مثل زده است مرديرا كه بنده جماعتى باشد كه در او شريك باشند و در سر او بايكديگر نزاع كنند يكي گويد كه بايد از بنى انفاذ فلان امر برود و يكي گويد كه بفلان سفر برود و ديگرى گويد نبايد بسفر برود و هريك خواهند كه آن بنده فرمان او را برد و مراد او را معمول دارد نه ديگران را و مرد ديگريرا كه بنده خاص خالص از آن مردى است يعنى مولاي او يك نفر است و بس آيا صفة اين دو مرد بنده و حال ايشان مانند يكديگر است ستايش و سپاس مر خدا بر است و بس نه آنست كه حق از باطل روشن و واضح نيست و بيكديگر مشتبهند بلكه اكثر مردم نميدانند

مترجم گويد بيان سه مطلب را از كلام مصنف بجهت مزيد توضيح و توشيح متعرض ميشويم اول آنكه ملخص مراد مصنف از اين كلمات آنست كه اگر مجتهدين اين امور مذكوره را مرعى و معمول ميداشتمند و احكام مشتبه را بخدا و رسول صلى الله عليه وآله و اميكنداشتند و در آنها باحتياط عمل ميكردند و در متعارضات حكم بتخير و توسعه مينمودند هر آينه محتاج و مبتلى باجتهادات و تاويلات و تكلفات و متابعت مخالفين و تشبه بايشان در طريقه اجتهاد و در اقوال و الفاظ و اصطلاحات در تظنى و ترمى و توحش از احاديث اهل البيت عليهم السلام نميگرديدند فيما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه و نسوا حقا هما ذكر و ابه و لاتزال تظلم على خائنة منهم

وباسناده عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اكتبوا فانكم لا تحفظون حتى تكتبوا

وفيه باسناده عن عبيد بن زرارَةَ قال قال ابو عبد الله عليه السلام احتفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون اليها

وفيه عن الاحمسي عن ابی عبد الله عليه السلام قال القلب يتكل على الكتابة  
وفيه عن المفضل بن عمر قال قال لي ابو عبد الله عليه السلام اكتب و بث علمك في  
اخوانك فان مت قاورث كتبك بنيك فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه  
الا بكتبهم

## مطلب دوم

بدانکه تقلید در لغه بمعنی قلاده بگردن انداختن است و در عرف عام عبارت است از  
منابعه انسان غیر خود را در قول یا فعل مطلقا خواه مقلد حجتی و دلیلی از برای مقلد در آن  
قول یا فعل او بدانند یا نه و باین معنی تقلید از رعیت نسبت بائمه علیهم السلام صحیح است و در  
اخبار کثیر الاستعمال است مانند حدیث مروی از حضرت رضا علیه السلام که فرمود **این تقلید**  
**الذی کانوا یقلدون جعفرًا و اباجعفر**

و در اصطلاح مجتهدین از عامه و خاصه عبارتست از اخذ بقول غیر من غیر حجة یعنی  
گرفتن قول غیر و عمل کردن در حالتیکه حجة آن قائلرا بر آن قول ندانی که چیست یا  
اینکه توحجتی بر اخذ بقول او نداشته باشی و هر دو معنی را احتمال داده اند پس تقلید  
اصطلاحی ایشان بهر يك از این دو معنی که باشد نسبت آن از رعیت بامام علیهم السلام  
صحیح و جایز نیست زیرا که رعیت هم حجة قاطعه بر اخذ بقول امام علیهم السلام دارند  
و هم حجة امام علیهم السلام را بر قول خود میدانند که چیست پس از اینجهت است که مجتهدین  
گفته اند که شرط است در تقلید که مقلد بفتح مجتهد باشد و فتوی بدهد از روی رای و  
ظن یا علمی که او را از اجتهاد حاصل شود پس تقلید بمعصوم و عمل بحدیث و اجماع تقلید نیست  
اینملاحظ کلام ایشان است و گفته ایشان درست و متین است زیرا که تقلید بآن معنی که  
ایشان اراده کرده اند نسبت بمعصوم علیهم السلام نشاید چنانکه ذکر شد و نیز مشاحه  
در اصطلاح نیست و لکن کلامیکه در اینمقام هست این است که بایشان میگوئیم که شما  
از چه جهة و بچه سبب در استعمال لفظ تقلید عدول کردید از عرف عام و از عرف احادیث  
اهل البیت علیهم السلام و تبعالاهل الخلاف استعمال گردید آنرا در معنائیکه اصطلاح

وباسناده عنه عليه السلام قال تزاوروا فان في زيار تكلم احياء لقلوبكم وذكراً لاحاديثنا واحاديثنا تعطف بعضكم على بعض فان اخذتم بها رشدتم ونجوتم وان تركتموها ضللتكم وهلكتم فخذوا بها وانا بنجاتكم زعيم  
وعن محمد بن الحسن بن ابى خالد شينولة قال قلت لابي جعفر الثاني عليه السلام جعلت فداك ان مشايخنا رووا عن ابى جعفر وابى عبدالله عليهما السلام و كانت التقية شديدة فكنتموا كتبهم فلم يرووا عنهم فلما ماتوا صارت الكتب الينا فقال حدثوا بها فانها حق وفيه دلالة واضحة على صحة الاعتماد على الكتب والعمل بما فيها من الاحكام اذا كانت صحيحة

وقال ابو جعفر عليه السلام لأبان بن تغلب اجلس في مسجد النبي صلى الله عليه وآله وافت الناس فانى احب ان ارى فى شيعتى مثلك

کردند بر آن اصحاب اصول از اهل خلاف و فضول پس چون دانستی و مطلع شدی بر آنچه که در این مطلب ذکر شد پس خواهی دانست مقصود مصنف را از کلام او که ترجمه آن این بود پس کاش میدانستم که چه چیز بر آن داشت مقلدین ایشان را که تقلید ایشان کنند در رأیهای ایشان و تقلید نکنند از امامان خود علیهم السلام بر طریقه که راست ترین و درست ترین طریقه هاست پس نیست طریقه ایشان مگر طریقه ناقصه

## مطلب سوم

بدانکه تنزیل آیه کریمه مذکور **ضرب الله مثلا رجلا** در شأن مشرکین و مسلمین است پس مثل مشرک مانند مردیست که بنده جمعی باشد که ایشان در سر آن بنده بایکدیگر نزاع داشته باشند و هر يك از ایشان خواهد که برأی و میل خود فرمانی باو دهد و خدمتی او را رجوع نماید برخلاف میل و رأی دیگران پس همچنین مشرک که چند مبعود دارد جا میدارد که اگر ممکن باشد هر يك از آن مبعودین خدمتی و عبادتی بر آن عساید فرض و واجب کند برخلاف مراد و مطلوب و مبعود آن دیگر پس آن عابد چگونه تواند که عبادت و خدمت همه مبعودین خود کرده و همگی را از خود خوشنود گردانیده باشد و مثل مسلم مانند مردی است که بنده خالص يك مرد باشد پس هرچرا که آن مولا خواهد و امر نماید آن عباد اطاعة و انفاذ کند همچنین مسلم عبادت میکند خدای یکتای بیهمتار اَبیگانگی و تراحمی در بندگی او نخواهد بود و تاویل آیه مبارکه در شأن امیر المؤمنین (ع) و ابی بکر زندق

**وقال الصادق** عليه السلام لقيض بن مختار اذا اردت تحديثنا فعليك بهذا الجالس واومى بيده الى رجل من اصحابه فسألت اصحابنا عنه فقالوا زرارة ابن اعين

**وقال** عليه السلام رحم الله زرارة بن اعين لولا زرارة ونظراءه لاندركت احاديث ابي عليه السلام

وقال عليه السلام ما احدا حيبى ذكرنا واحاديث ابي الا زرارة وابو بصير ليث المرادى ومحمد بن مسلم ووبريد بن معوية العجلي هؤلاء حفاظ دين الله وامناء ابي على حلال الله وحرامه

**وقال** عليه السلام اقوام كان ابي يأتمنهم على حلال الله وحرامه وكانوا عيبة علمه وكذا لك اليوم هم عندي هم مستودع سرى اصحاب ابي حقا اذا اراد الله باهل الارض سوء صرف بهم عنهم السوء هم نجوم شيعتى احياء وامواتا يحيون ذكر ابي بهم يكشف الله كل بدعة ينفون عن هذا الدين انتحال المبطلين وتأويل الغالين ثم بكى قال الراوى قلت من هم فقال منهم صلوات الله عليهم ورحمته احياء وامواتا يريد العجلي

عليه اللعنه است چنانکه در احاديث بسيار از اهل بيت عليهم السلام وارد شده است پس مراد از مرد يک بنده چند نفر است که در او شريکند و در کار او با يکديگر نزاع ميکنند ابو بکر است که مردم او را خليفه کرده اند و او دست نشان مردم است پس هريک از آن مرد ميکند او را خليفه کرده اند خواهش دارد که آن خليفه بميل ورأى وهو اى او رفتار کند و حوائج او را بر آورد بر خلاف ديگران چنانکه از احاديث و تواريخ نيز مستفاد ميشود که چون در زمان ابا بکر با ساير خلفا امرى از براى مسلمين حادث مى شد آن خليفه رؤسای مسلمين را جمع ميکرد و برايشان عرض مينمود و بايشان مشاوره ميفرمود پس هريک از ايشان برأى و ميل خود در آن امر اشاره ميکرد تا اينکه امر بقريل وقال ونزاع و جدال منتهى ميگرديد پس آن خليفه با هريک از ايشان که موافقه و مرافقه ميکرد او را خوش ميامد و از خليفه خوشنود ميگرديد و با هريک که که مخالفت مينمود او از خليفه اعراض کرده زبان طعن و لعن و منت و دست اذيت بر او مى گشود چنانکه در آخر کار با عمر مکار و عثمان غدار کردند پس ابو بکر بپيچاره يا خليفه ديگر چکنند و چگونى رفتار کند با مردم يک تاسيس اساس خلافت او کرده اند تا همگى از او راضى و خشنود باشند و در برقه ارادت و اطاعة او باقى مانند و همچنين اصحاب ابي بکر و هريک از خلفاى ديگر در امور دينيه و مطالب علميه نيز بر حسب آراء و اهواء خود تنازعات و اختلافات بسيار داشته اند که بعضى موافق بود با رأى خليفه و سايرين مخالف بودند و مراد بمرديکه بنده خالص يکمر داست امير المؤمنين عليه السلام است که در ظاهر و باطن در جميع امور دينيه و دنويه و مطالب علميه و سلميه و در جميع اخلاق

وزرارة و ابو بصير ليث بن البخترى و محمد بن مسلم

**وقال** عليه السلام بشر المخبتين بالجنة بريد العجلى و ابو بصير ليث بن البخترى المرادى و محمد بن مسلم الثقفى و زرارة بن اعين اربعة نجباء امناء الله على حلاله و حرامه لولا هؤلاء لانتقطعت آثار النبوة و اندرست

**وقال** عليه السلام لعبد الله بن ابي يعفور حيث قال له انه ليس كل ساعة القاك و لا يمكن القدوم و يجيىء الرجل من اصحابنا فسألنى و ليس عندى كلما يسألنى قال فما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفى فانه قد سمع من ابي و كان عنده و جيبها **وقال** لشعيب العرقوفى حيث قال له مهما احتجنا ان نسئل الشىء فمن نسئل قال عليك بالاسدى يعنى ابا بصير

**و عن الصادق** عليه السلام اوتاد الارض و اعلام الدين اربعة محمد بن مسلم و بريد بن

و افعال و اقوال و خصال مطيع و متبع و مقتدى رسول خدا (ص) و در هيچ امرى آنى و نفسى و طرفة العينى از حكم و فرمان آن حضرت تعدى و تخطى نمود و همچنين هريك از ائمه احد عشر از فرزندان آن برگزيده بشر عليهم صلوات الله الى يوم المحشر پس بدانكه مراد مصنف عليه الرحمه از ذكر اين آيه كريمه آنست كه مثل مقلدين مجتهدين برأى وطن نيز مانند آن مردى است كه بنده جمعى است كه در او شريكند و در سر كار او تنازع و تناقض مينمايند زيرا كه از براى مقلد نيز بسا ميشود كه چند مجتهد مقلد باشد كه همه در رأى و فتوى و حكم مخالف يكديگر باشند پس اين مقلد بيچاره چگونه در دين خود و دنياى خود بفتوى و حكم همگى عمل كند و قول كدام يك از ايشان را قول خدا و رسول و ائمه عليهم و عليهم الصلوة بدانند مثل آنكه امروز مثلا زيد را از مجتهدين اعلم ميدانند و تقليد او ميكند و فردا معلوم ميشود براو كه عمر و اعلم است پس مقلد او ميگردد و چند روز ديگر ثابت ميشود براو كه بكر اعلم است پس تقليد او مينمايد و رأى هـريك مخالف و مناقض رأى ديگران است پس چون اين بيچاره سر گردان رجوع بتقليد لاحق نمود تكليف او در احكام گذشته كه تقليد سابق را نموده چه خواهد بود مثلا كسيكه پنججاه سال تقليد مجتهدى كرده است كه قائل بطهاره غساله بوده است فعليهذا از غساله متنجس اجتناب نكرده است پس بعد از آن رجوع ميكند بمجتهديكه غساله را نجس ميدانند پس لازم ميآيد براى او كه تمام عبادات اين پنججاه سال را مثلا كه مشروطند بطهارت مانند نماز و روزه و غسل و وضوء همرا اعاده نمايد و مانند مسئله اعلميت است در عدول مسئله موت مجتهد

معوية وليث البختری المرادی وزرارة بن اعین

وفي الكافي باسناده عنه عليه السلام قال تعلموا العلم من حملة العلم وعلمواخوانكم

كما علمكموه العلماء

وعنه عليه السلام انظروا علمكم هذا عن تأخذونه فان فينا اهل البيت في كل خلف

عدو لا ينقون عنهم تحريف الغالين وابطال المبطلين وتأويل الجاهلين

وفي الكافي عن ابي عبدالله عليه السلام قال ابي الله ان يجري الاشياء الا بالاسباب

فجعل لكل شيء سبباً وجعل لكل سبب شراً وجعل لكل شرح علماً وجعل لكل

علم باباً ناطقاً عرفه من عرفه وجهله من جهله ذلك رسول الله ونحن

وفي نهج البلاغة نحن الشعار والخزنة والابواب ولا تؤتوا البيوت الا من

ابوابها فمن اتاها من غير بابها سمى سارقاً الى غير ذلك من الروايات وهي اكثر من

ان تحصى واشهر من ان تخفى و اظهر من ان تروى وسنزيدك منها في باب ذم

الاجتهاد انشاء الله تعالى

پس بسا میشود که مقلد در عمر خود بسبب موت مجتهدین تقلید چند مجتهد کند که مختلف

باشند در رأی و فتوی و حکم و دیگر بسا میشود که یک مجتهد کراراً تجدید رأی بهم رساند

پس مقلد بیچاره او چکند و بسا میشود که اختلاف و تردد در اعلامیت فيما بین مجتهدین بهم رسد

بعضی زید را اعلام دانند و برخی عمر و را و پاره ای بکر را و گروهی خالد را و هر یک از ایشان هم

خود را اعلام خوانند پس عوام بیچاره آواره که وظیفه ایشان تقلید است چه کنند و چه

خاک بی بر سر نمایند کالذی استمهونه الشیاطین فی الارض حیران له اصحاب یدعونه

الی الیهی ائمتنا و مثل مقلدین ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و آخذین باحادیث

ایشان و عاملین بروایات ثقات شیعه از قول اهل عصمت علیهم السلام مانند مردیست که

بنده خالص مردی باشد و بس چنانکه معلوم و روشن است و محتاج به بیان نیست لکن از

برای صاحب قلب سلیم و مهتدی بطریق مستقیم و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و الله

ذوالفضل العظیم

## فصل چهارم

اشاره است بحقیقة استبعاد مخالفة مشهور و بدفع توهم دوردر عمل

بمآثور یعنی اخبار مرویه از ائمه هادیة مهتدیة علیهم افضل الصلوة و التحیة

## الفصل الثامن

ذکر جمله من الايات والاخبار الدالة على اثبات المتشابه وبيان حكمه

المتشابه مالا يظهر معناه المقصود منه وحكمه ان يرد الى المحكم ان وجد وهو مثل تأويله من اهله والا ترك على حاله من المتشابه فان المحكم فيه حينئذ ويرد علمه الى الله ويحتاط في العمل ولا يجوز تأويله لغير اهله لورود النهي عنه وقد يطلق المتشابه على المحكم الذي تعارضت ادلته كما اذا اختلفت الاخبار وحكمه بعد

وشايد که تو گوئی بدرستی که تو ای مصنف ادعا کردی امر عجیبی را آوردی چیز منکر غریبی را و مخالفه کردی طایفه از مشاهیر فقهاء را پس بدرستی که تو ای مصنف رد کردی ظن را بظن و باطل کردی اجتهاد را باجتهاد و ثابت کردی عمل بخبر را بخبر و ایندور صریح است و ما نمیفهمیم بسیاری از آنچه را که تو میگوئی پس آیات تو را بر آنچه که ادعا کردی دلیلی هست بجز آنچه را که ذکر کردی و آیا ما را بسوی علم آن راهی خواهد بود بجز آنچه که مسطور داشتی پس بیاور از برای ما حجة روشنی اگر راست میگوئی پس در جواب تو ای قائل سائل میگوئیم ما بتوفیق الهی اما قول تو که گفتمی که من امر عجیبی را ادعا کردم و شبیه منکر غریبی آوردم پس وجه و علت در آن این است که طبع تو بمشهورات انس و عادت گرفته است و از پی مسلمات رفته است پس سخت شده است بر او تدقیق نظر در برهان و تحصیل ایمان از روی ایقان و خصوصاً چون مؤدی شود تحصیل برهان و یقین بمخالفة آنچه که ثبوت و رسوخ در آن حاصل شده است بطول زمان و اگر چنانچه تو بیرون آوری گردن خود را از بند متابعة عادت و قلابه تقلید و فرما: برداری مردم را از گردن خود بگشائی هر آینه آنچه که منکر یافتی از گفتارها در نزد تو معروف خواهد گردید و آنچه را که سخت شمردی از امر ما سهل و آسان خواهی دید و فی المثل شاعر گفته است :

فمن يك ذا فم مر مريض ۞ يجد مرا به الماء الزلالا

یعنی کسی که دهان او بسبب مرضی تلخ باشد البته تلخ می یابد در دهان خود آب زلال شیرین را و بعد از این سخنهای پس بدرستی که من خبر دادم تو را که این رساله نیست ما سمعنا و با انا وجدنا در مکانی و بدرستی که عند مقطوع است کسی را که بیم داده شده باشد .



استيفاء ساير مراتب الترجيح المتقولة الخيار واما الاشتباه في كيفية العمل بعد معرفة الحكم الشرعي فيجوز الاجتهاد فيه لورود الرخصة بذلك وللزوم الحرج البين لولاه وهذا كما اذا تعارضت امارات جهة الكعبة و امارات اضرار الصوم بالمرض و عدم اضراره ونحو ذلك وعليه يحمل الخبر الذي روته العامة من اجتهاد فاصاب فله اجران ومن اجتهاد فأخطأ فله اجر واحد ان صح الخبر والا فالذي رواه اولي به و اول من اثبت المتشابه في الحكم الشرعي هو الله سبحانه قال الله عز وجل هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات الى قوله والراسخون في العلم وقال عز اسمه وما اختلفتم في شئ فحكمه الى الله

مترجم گوید مراد از «ما سمعنا» قول خدايتعالی است که از گفتار کفار حکایات فرموده است که چون انبیاء علیهم السلام ایشانرا موعظه و ارشاد میکردند و امر بتوحید الهی و ترک شرک و معاصی و مناهی مینمودند ایشان در جواب میگفتند **ما سمعنا بهذا فی آباءنا الاولین** یعنی نشنیده ایم این را که شما میگویید که در میان پدران ما که گذشته اند معروف و معمول باشد پس ما چگونه مخالفت پدران خود کنیم و البته نخواهیم کرد و همچنین **انا وجدنا** که حقیقتعالی حکایات میفرماید از کفار مکه که در جواب رسالات و مقالات حضرت مصطفوی صلی الله علیه و آله می گفتند **انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون** یعنی بدرستی که ما یافتیم پدران خود را بر پیروی پیشوایانی و بدرستی که ما هم بر اثر پدران خود پیروان خواهیم بود و دست از متابعت و موافقت پدران خود نخواهیم برداشت و عبارت مصنف اشاره است بکلام او در خطبه خود در اول رساله که ملخص ترجمه آن این است که این رساله بسوی کسانیست که اهل انصاف باشند نه اصحاب اعتساف و رجال را بواسطه حق بشناسند نه حق را باعتبار رجال و در مقام شناختن حق و تصدیق صدق ذنک حمیت را که موجب تقلید جمهور است از دل بزدايند و سنك عصبيت را که باعث متابعت مشهور است از دامن بیندازند و سخن «ما سمعنا بهذا فی آباءنا» نسر ایند و زبان اعتذار «وجدنا آباءنا» نگشایند پس مراد مصنف از این اشاره در این عبارت آنست که ای کسیکه میگوئی بمن که تو امر عجیبی را ادعا کردی و شیئی منکر بر آوردی سخن توشبیه است بسخن کفار که در جواب انبیاء خصوصاً حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله ما سمعنا بهذا فی آباءنا می گفتند **وانا وجدنا آباءنا** می سرودند و مراد از کلمه «وقد اعذر من انذر» که در مثل استعمال می کنند و ترجمه شد باینکه پذیرفته میشود عذر کسیکه بیم داده شده باشد آن است که بعد از

وقال الله تعالى ولو ردوه الى الرسول والى اولى الامر منكم لعلمه الذين يستنبطونه منهم و قال فان تنازعتهم فى شىء فردوه الى الله والرسول وفى الحديث النبوى المتواتر بين العامة والخاصة انما الامور ثلثة امر بين رشده فيتبع وامر بين غيبه فيجتنب وشبهات بين ذلك والوقوف عند شبهات خير من الاقتحام فى الهلكات و من ترك شبهات نجى من المحرمات و من اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم

وفى الفقيه قال خطب امير المؤمنين عليه السلام فقال ان الله تبارك و تعالى حد حدودا فلا تعتدوها و فرض فرايض فلا تنقضوها و سكت عن اشياء لم يسكت عنها

آنکه خداوند عزوجل توییح و ملامت و تعبیر و منمت فرموده است کسانیرا که در جواب امر و ارشاد بحق «ما سمعنا وانا وجدنا» گفته اند دیگر چگونگی میتوان که از روی حمیت و عصبیت تقلید جمهور و متابعت مشهور نمود و مخالفت جمهور و مشهور را عجیب و غریب و منکر شمرد و اینکلام در مثل از قبیل المأمور معذور است پس باید که متابعت حق و صدق را کرد هر چند که مخالف جمهور و مشهور باشد و خصوصاً که لم یزل ولا یزال که حق بافته قلیله بوده و میباشد نه باجماع کثیره کم من فئمة قلیمة غلبت فئمة کثیرة باذن الله والله مع الصابرين و لا تجد اکثرهم شاکرین و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤمنین و اکثر الناس لا یعلمون و اکثرهم لا یعقلون و بعزتک لا غوینهم اجمعین الاعبادک منهم المخلصین

فرهود و اما قول تو که من که مصنفم مخالفت کرده ام طایفه از مشاهیر فقهارا پس در آن کلامی هست و آن اینست که اول کسیکه اینکار را کرده است یعنی مخالفت مشهور نموده است خود آن طایفه میباشند پس بدرستی که ایشان مخالفت کردند طریقه قدما را که همگی اخباری بودند و تغییر دادند سنة بزرگان فقها را که معتبر بودند در اقوال و اعمال و عدول کردند از اخبار باصول و اقوال فضول و سخنهای بیفایده و بیهوده را مرتکب گردیدند و ما میخواهیم که احیا کنیم آن طریقه را و تجدید نمائیم آن سنة قدیمه را زیرا که آن سنت و طریقه حق است و محل شك و ریب نیست و متیقن است که شبهه عارض نمی تواند شد و حق سزاوارتر است باینکه پیروی کرده شود و طلب کرده شود علاوه بر اینها آنکه قدماء و پیشینیان بزرگترند در شأن و بلند ترند در مکان و نزدیک ترند بائمه علیهم السلام در زمان از پسینیان و اعتماد ایشان بیشتر و برهان ایشان روشن تر

نسیاناً لها فلا تکلفوها رحمة من الله لکم فاقبلوها ثم قال علی عليه السلام حلال بین و حرام بین و شبهات بین ذلك فمن ترك ما اشتبه عليه من الاثم فهو لما استبان له اترك و المعاصی حمی الله فمن يرتع حولها يوشك ان يدخلها و قوله عليه السلام وسكت عن اشیاء الى قوله فاقبلوها معناه ان كل ما لم يصل اليكم عن التكليف ولم يثبت في الشرع فليس عليكم شیء فلا تکلفوها علی انفسكم فانه رحمة من الله لکم و في هذا قيل اسکتوا عما سكت الله عنه و من كلامه عليه السلام في وصيته لابنه الحسن عليه السلام دع القول فيما لاتعرف و الخطاب فيما لاتکلف

**وفی الکافی** باسناده عن زرارة بن عین قال سألت ابا جعفر عليه السلام ما حق الله

است وزود است که در اینر ساله خواهی شنید در حق ایشان از احادیث معصومین علیهم السلام آنچه را که بشناسی بواسطه ایشان قدر ایشان را و رجحان ایشان را بر کسیکه مخالف ایشانست ان شاء الله تعالی

و اما قول تو که من که مصنفم رد کرده ام ظن را بظن و باطل کردم اجتهاد را باجتهاد و اثبات کرده ام خبر را بخبر من تبری و تنزه میجویم از آنکه مخالفت کنم با شما بسوی آنچه که نهی میکنم شما را از آن یعنی از آنکه نهی کنم شما را از چیزی و خود مرتکب آن چیز شوم نمیخواهم مگر اصلاح داهر قدر که بتوانم و نیست توفیق من مگر بیاری خدا بتهالی بر او تو کل دارم و بسوی او انا به و باز گشت میکنم بلکه این است و جز این نیست که رد کردم من ظن را بیقین و باطل کردم اجتهاد را بنص مبین و حال اینکه چنگ در زده ام بعرو و تقی و حبل متین و آورده ام تو را از شهر سبا خبری از روی یقین و اعراض کرده ام و رو گردانیده ام از آنچه منع کرده شده است از آن بسوی آنچه که رغبت کرده میشود در آن و از آنچه که باعث شك و ریب است بسوی آنچه که هیچ شکی و ریبی عارض آن نمیگردد پس میگوئیم بدرستی که تو اگر چنانچه ایمان نیاورده بایم معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یا بحدیث نقلین که منقول است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین و امثال آن حدیث پس ما را با تو سخنی نیست پس تو از این راه برو، و ما از این راه و اگر چنانچه ایمان بهمه اینها آورده و لکن گمان کرده که علم باخبر رسول و ائمه علیه و علیهم الصلوة و التحیه نیست چاره از اینکه بوده باشد مانند علم بوجود ایشان صلوات الله علیهم در وضوح و روشنی و قوه یا تواتر آن اخبار مانند تواتر وجود ایشان علیهم السلام و الا چنانچه بسر حد وضوح و روشنی و قوه باین مقدار نرسد

على العباد قال ان يقولوا ما يعلمون و يقفوا عندما لا يعلمون وباسناده عن ابى عبد الله عليه السلام مثله و فى آخره فان فعلوا ذلك فقد ادّوا الى الله حقه  
 وباسناده عنه عليه السلام قال الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام فى الهلكة وتر كك حديثا لم تروه خير من روايتك حديثا لم تحصه  
 و فى عيون اخبار الرضا عنه عليه السلام قال من ردّ متشابه القرآن الى محكمه هدى الى صراط مستقيم ثم قال عليه السلام فى اخبارنا متشابه كمتشابه القرآن فردوا متشابهها الى محكمها ولا تتبعوا متشابهها دون محكمها فتصلوا  
 و فى محاسن البرقى باسناده عن محمد بن الطيار قال قال لى ابو جعفر عليه السلام

يا بعد تواتر محدود نگردد پس آن اخبار آحادی خواهد بود که فایده نبخشد مگر ظن را اگر گمان تو این است که ذکر شد پس نمی بینم من تورا مگر اینکه نشناخته هنوز که یقین مانند ظن از برای او مراتب بسیار است قوه در او وضعف و اینکه در احکام شرعیه اکتفا میشود باقل مراتب یقین با وجود اینکه اکثر اخبار احکامیه در قوت کمتر نیست از اخبار امامت از جهة متن و چه از جهت سند پس میگویم بدرستی که من تکلیف نکردم شمارا بعمل کردن بهره خبریکه روایت کرده میشود بلکه عمل کنید بآنچه که اطمینان و سکون بآن نفسهای شما از آن روایات دارد و روایتی که نفس شما اطمینان و سکون حاصل نمیکند پس واگذارید آن را و بگذارید! ورا در سنبل خود چنانکه وا گذاشته است و سر داده است آنها را خدایتعالی در سنبل خود یعنی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین پس علم آن وا گذاشته میشود بخدا و در عمل توسعه داده شده است بر ما و بعد از همه این سخنها پس میگوئیم بدرستی که عمل باخبر متفق علیه است در میان همه امامیه و تورا گمان ندارم که توانی که در نمائی عمل باخبر را و در نمائی عمل همه کتب حدیث را تماماً از اول تا آخر و خصوصاً آن چهار اصل را که بر آنهاست مدار در همه اعصار یعنی کتاب کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و این است و جز این نیست که خلاف میان ما و تو در عمل باصول فقهیه است خاصه نه غیر آن پس جماعه اصولیین متفقند باخباریین در عمل باخبر مخالف نیست با ایشان در آن مگر شاذی از اصولیین مانند سید مرتضی و اتباع او بلکه و ایشانهم مخالف نیستند در عمل باخبر زیرا که ایشان رد نمیکنند اخبار غیر متواتره را بالتمام و این است و جز این نیست که رد میکنند نوعی از آنها را که مینامند آنرا خبر واحدیکه نه موجب علم است و نه عمل و اصطلاح ایشان در خبر واحد موافق نیست با اصطلاح کسانی که

تخاصم الناس قلت نعم قال ولا يستلونك عن شئىء الا قلت فيه شيئاً قلت نعم قال فاين باب الرد اذن

و يستفاد من هذه الروايات ان ما لا طريق لنا الى علمه فهو عنا موضوع ولا يلزم علينا بل لا يجوز لنا ان نتكلف تعرفه بالاستنباطات المظنونة

**وروى الصدوق عن ابي عبدالله عليه السلام** قال قال رسول الله ﷺ ورفع عن امتي الخطاء والنسيان وما استكرهوا عليه وما لا يطيقون وما لا يعلمون وما اضطروا اليه والحسد والطيرة والتفكر فى الوسوسة فى الخلق ما لم ينطقوا بشفة وفيه باسناده عنه عليه السلام قال ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم وفيه عنه عليه السلام قال من عمل بما علم كفى ما لم يعلم

متاخرند ازايشان يعنى مراد سيد و اتباعش بخبر واحد غير مراد متاخرين است پس بدرستی که متاخرين هر خبري را که متواتر نباشد آحاد مينامند پس خبر واحد در اصطلاح ايشان اعم است از خبر واحد در اصطلاح متقدمين برايشان و آنچه که ذکر کرديم مندفع ميشود تدافع درميان کلام سيد مرتضى و کلام علامه در باب خبر واحد از جهة رد سيد آن را و از جهة قبول علامه آنرا و مندفع ميشود نيز دعوى ايشان اتفاق قومرا بر هر دو طرف نقيض يعنى دعوى سيد اتفاقرا بر رد خبر واحد و دعوى علامه اتفاقرا بر قبول آن و ما بايد ذکر نمايم کلام سيد و علامه را و همچنين کلام کسانيرا که متاخرند از ايشان تا اينکه معلوم و روشن شود از براى توحق در باب عمل بخبر واحد و معنى آن ان شاء الله تعالى

**مترجم گويد** بيان مطالب مهمه اينفصل در چند بينه ميشود بنيه اولى بدانکه حاصل اينفصل و محصول اين اصل دو سخن است که اصوليه بر اخباريه ايراد کرده اند و جز اب آنهاست بوجه وافى شافى

**سخن اول** آنکه ميگويند که شما مخالفت کرده ايد طايفة عظيمه کثيره مشاهير از فقهاء شيعه را و بر خلاف قول مشهور در ما بين فقهاء اماميه و علماء اثنا عشرية على اثني عشرهم افضل الصلوة و التحية مقول و معمول ميداريد و اين در دين و آئين امر است عجيب و شينى است منکر و غريب

**و جواب** ايشان اجمالا آن است که **اولا** بکدام دليل و حجة از کتاب و سنة بلکه از اجماع و عقل که شما حجة کرده ايد متابعة و موافقة مشهور و مشاهير واجب و لازم است **قل** ها و ابره ها **انکم ان کنتم صادقين** بلکه ميتوانيم گفت که نصوص ادله از

**وفی الکافی** باسناده عن عمر بن حنظلة قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى القضاة أيحل ذلك قال من تحاكم اليهم في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت وما يحكم له فانما ياخذ سحتنا وان كان حقا ثابتاً له لانه اخذ بحكم الطاغوت وقد امر الله ان يكفر به قال الله عزوجل يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به قلت فكيف يصنعان قال ينظر ان من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا و حرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فانى قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله و علمينارده والراد علمنا الراد على الله وهو

کتاب وسنة بلکه از اجماع وعقل نیز بر منع متابعت و موافقت مشهور و مشاهیر از جهة بودن آن قول مشهور یا قول مشاهیر بسیار است و ثانیاً مادر ابن امر مخالفت با فقهاء نکرده ایم بلکه موافقت کرده ایم با ایشان بلکه تقلید ایشان نموده ایم از آنجهت که اول مخالفت مشهور و مخالفت مشهور اول آن بود که ایشان کردند زیرا که مشهور بلکه متفق علیه در میان مسلمین از بد و امر اسلام و بعثت حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله الکرام عمل باخبار و روایات ثقات بود و تعدی و تخطی از نصو صرا جایز نمیدانستند و روا نمیداشتند تا اینکه ابلیس لعین ظن خود را بر اکثر مردم راست کرد و ایشانرا از ابواب مدینه علم و خزینه حلم و سلم بر گردانید و از در خانه وحی و تنزیل و علم و تفسیر و تاویل و منظر رب جلیل و منزل جبرئیل برانید و پرتائید و ایشان از سرچشمه علم تشنه کام بر گشته و حیران و سر گشته بوادی ضلالت و بوادی حیرت و عمی و جهالت افتادند و دست ایشان از عروه و ثقی و حبل متین کوتاه و بر گردن بسته پای قابلیتشان از سیر و سلوک صراط مستقیم و طریق مستبین لنگ و شکسته گردید پس خود را از علم کتاب عاطل و زایل و در سنه عامی و جاهل دیدند و بطالت و جهالت را بالطبع و بالتبع للناس بر خود نپسندیدند پس طلباً للریاسة ر السیاسة و ابتغاء أعلو الشان و سمو المکان و الاشتهار بین الناس و اختلاف العوام من الاناس و حباً لمدح المادحین و حمد العامدین و تقرب الامراء و السلاطین لابد و لاعلاج از باب «الفریق یتشبت بکل حشیش» فتح باب اجتهاد و تظنی و ترمئی کردند و تمهید قواعد اصولیه نمودند تا اینکه بالمره از روایات و نصوص اهل عصمت و خصوص اعراض و اغماض کردند و کسانی هم در قرون بعد از ایشان آمدند باب حمیت را گشودند و راه عصمیت را پیمودند و تقلید و متابعت سلف را نمودند .

علی حدالشرك بالله قلت فان كان كل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضيا ان يكونا ناظرین فی حقهما واختلفا فیما حکما وکلاهما اختلفا فی حدینکم قال الحکم ما حکم به اعدلها وافقهما واصدقهما فی الحدیث واورعهما ولا یلتفت الی ما یحکم به الاخر قال قلت فانهما عدلان مرضیان عند اصحابنا لایفضل واحد منهما علی صاحبه قال فقال ینظر الی ما کان من روایتهم عنافی ذلك الذی حکما علیه المجمع علیه من اصحابک فیؤخذ به من حکمنا یتبرک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه لاریب فیہ وانما الامور ثلثة امر بیّن رشده فیتبع وامر بیّن غیبه فیجتنب وامر مشکل یرد علمه الی الله ورسوله قال رسول الله ﷺ حلال بیّن

ولکن فرقه محقه امامیه چون سالك طریقہ مثلی ومستمسک بعروہ وثقی و متقلد بقلاده ولایت ومهدی بنجوم هدایت ومقتدی بائمه دین ومقتفی بعترت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بودند همگی ایشان بالتمام از خواص وعوام در هر زمان و هر مکان که بودند از اعصار وامصار وبراری و بحار بر همان شیمه قدیمه وعادت سابقه مستقیمه اعنی عمل باخبار وروایات عدول وثقات از ائمه هداة علیهم افضل الصلوة باقی و ثابت و برقرار بودند و هرگز نامی از اصول الفقه و کلامی از اجتهاد وعمل بنظر در میان ایشان معروف ومنذ کور نبود بلکه اگر کسی را اتفاقاً می شنیدند که در مسئله واحده مایل باین طریق وممائل آن فریق گردیده است از او تبری وتجنب میکردند بیش از تبری وتجنب ایشان از مخالفین وایشانرا مستمراً حال بدین منوال بود تا اوایل غیبت کبری غره غرای وقره باصره زهرا وامام وری وسرور دوسرافملیه الف الف التحیة والثناء پس از آن زمان شد آنچه که رسید چنانکه مفصلاً در فصل اول وفصل دویم رساله ذکر یافته است و مانیز مکملاً بترجمه آن پرداختیم وچیزی از این مطالب قابل انکار ومحل شک وربب واشکال نیست پس معلوم شد از آنچه که مذکور گردید که اینطایفه از فقهای امامیه مخالفه مشهور بلکه مجمع علیه فرقه محقه امامیه بلکه کافه اسلامیہ را کرده اند وکاش میدانستم وآگاه می شدم که اگر همچنانکه فرقه محقه شیعه از بد و تاسیس اساس شریعة صلی الله علی شارعها وآله تا اوایل زمان غیبت کبری آن مخدوم اهل ارض وسما وماتحت الثری که همگی قولاً واحداً بنای قول وعمل ایشان بر اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم صلوات الله العزیز الجبار مأخوذه از ثقات و اختیار بود اگر بعد از آن زمان هم ابدال دهر والوان این امر مستمر واین بناء مستقر میبود وفقهاء اینطایفه متابعت و موافقت می کردند بامشایخ و اساتید و کبراء خود و بکلمات

و حرام بیّن و شبهات بین ذلك فمن ترك شبهات نجی من المحرمات و من اخذ شبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم قلت فان كان الخبر ان عنكم مشهورین قدرواهما الثقات عنكم قال ينظر فما وافق حكمه حکم الكتاب و السنة و خالف العامة فیؤخذ به و یتترك ما خالف حكمه حکم الكتاب و السنة و وافق العامة قلت جعلت فداك أرايت ان كان الفقیهان عرفا حكمه من الكتاب و السنة و وجدنا احد الخبرین موافقا للعامة و الاخر مخالفاً لهم بأى الخبرین یؤخذ قال ما خالف العامة فقیه الرشد فقلت جعلت فداك فان وافقهما الخبران جميعا قال ينظر الى ما هم اليه اميل حکامهم و قضاتهم فیتترك و یؤخذ بالآخر قلت فان وافق حکامهم

و اهیة و اقاویل باطله متکلمین و متکلفین از معاندین و مخالفین گول نمیخوردند و مغرور و مغدور نمیگردیدند و در اقوال و اعمال و اخلاق و افعال متبایع و مشابهه با آن طایفه ضاله مضله نمی نمودند چه می شد که دام عیب و نقص ایشانرا لازم میآمد یا کدام سخن برایشان وارد میگردد چنانکه طایفه اخباریه استمراراً و اتصالاً خلفان سلف قولاً و عملاً بر همان طریقه ثابت و باقی و همین عقیده را حافظ و واقعی میباشند هر چند که در بعضی از منته در عدد و مدد ایشان ضعفی و فتوری و قصوری حاصل شد بحدی که بتفرق و توارى و اختفاء و اتقاء مؤدی گردید و علت و سبب آن در فصل دوم رساله مذکور و بترجمه منصور شد الا آنکه بعضی از سعدها و صاحبان نوردرآنانی از منته و دهور بتوفیق و لطف پروردگار غفور شکور از خواب غفلت بیدار و از مستی ضلالت هشیار گردیدند و مضمون هدایت مشحون **والذین جاهدوا** فیما را رعایت و متابعت کردند پس بشمره **لهم الهدی** فیهم سبب لنا بر خوردار و سودمند شدن پس بهدایت نور و ولایت بشاهراه حق و حقیقه مهتدی گشتند و بعد از استکمال و استعمال علوم باطله و فنون بلاطائله از اصول الفقه و کلام و فلسفه و نحو ذلك و از همه آنها اعراض و احتراز نموده و همگی را باهالی آنها و اگذار کرده سیر و سلوک طریقه مثلی اخباریه را پیش نهاد و توشه معاد خود ساختند مانند مصنف رساله و امین الاسلام استرا بادی و سید سعید میرزا محمد شهید و امثال ایشان روح الله ارواحهم بروح و ریحان فی غرف الجنان و درجات الرضوان پس در مقام تجدید مذهب قدیم و تسدید قول سدید سلیم و احیاء طریق مستقیم برآمدند پس کی و کجا خلاف مشهور و مخالفه مشاهیر کرده اند تا محل طعن و ملامت و عیب و مذمت واقع شوند .

و اگر تو بما گوئی که غایة الامر آن است که دو قول مشهور از دو قوم مشاهیر در



الخبرين جميعاً قال فإذا كان ذلك فأرجه امامك فان الوقوف في الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات وفي معنى هذا الحديث اخبار كثيرة

**وفي احتجاج الطبرسي** بعد نقل هذا الحديث قال جاء الخبر على سبيل التقدير لانه قلما يتفق في الاثار ان يرد خبر ان مختلفان في حكم من الاحكام موافقين للكتاب والسنة و ذلك مثل الحكم في غسل الوجه و اليدين في الوضوء فان الاخبار جاءت بغسلها مرة مرة و بغسلها مرتين فظاهر القران لا يقتضى خلاف ذلك بل يحتمل كلتي الروايتين و مثل ذلك يوجد في احكام الشرع و اما قوله **عليه السلام** للسائل فأرجه وقف حتى تلقى امامك امره بذلك عند تمكنه من الوصول الى

نزد شما ثابت و متحقق شد یکی قول بجواز عمل باصول و اجتهاد ظنی و اخذ باتفاق آراء که اجماع مینامند و دیگری قول بعدم جواز اینها و انحصار ادله در کتاب و سنة و اصحاب قول اول اکثرند در عدد و اجماع در علوم، و فنون و افضل و اطولند در تحقیق و تدقیق در نظریات و مشکلات و اقربند بشما در زمان بلکه شما در عین زمان ایشان واقع شده اید پس چه افتاد شمارا و چه چیز داعی و باعث شد که اصحاب قول اول را که دارای اینصفت مرجحة می باشند و گذشتید و متابعت و مشایعت نمودید اصحاب قول ثانی را که متصف با این صفات نیستند پس ترجیح مرجوح بر راجح و تفضیل مفضول بر فاضل نموده اید

**جواب هیگوئیم** که اولاً مسلم نمیداریم که متقدمین دارای صفات مذکوره نبوده باشند بلکه میگوئیم که ایشان بمراتب اکمل بودند از متاخرین در اینصفت و سایر صفات کمالیه مگر اتصال زمان متاخرین بزمان ما از حیث اشخاص که مختص بآن طایفه است و آنهم البته مرجح و مفضل نیست و اما نوع ما پس متصلیم در زمان و سلسله بمتقدمین و ثانیاً سلمنا ولكن قدماء از علماء و فقهای مادارای صفات و خصالی بودند که اولی است بترجیح و تفضیل بلا اشکال مانند اقرب بودن ایشان بزمان ائمه صلوات الله علیهم و کبار اصحاب ایشان علیهم السلام و مشایخ کبار مانند نواب اربعه و سایر نواب آن حضرت و نواب و نواب سایر ائمه علیهم السلام و ممدوحین و موثقین ایشان علیهم السلام بلکه زمان همگی زمان واحد و عنوان همگی عنوان واحد و قول همگی قول واحد است

**و از آن جمله** اعلمت متقدمین است در علم قرآن و در علم حدیث از حیث اسانید و متون و دلالات و قرائن معتبره در دلالات و ایندو علم پایه و مایه شریعتند و اعلمت ایشان است بر فنیات و اصطلاحات اهل زمان معصومین علیهم السلام و از آن جمله بودن ایشان است اعبد

الامام فاما اذا كان غائباً ولا يتمكن من الوصول اليه والاصحاب كلهم مجتمعون على الخبرين ولم يكن هناك رحجان لرواة احدهما على رواة الاخر بالكثرة والعدالة كان الحكم بهما من باب التخيير يدل على ما قلناه ما روى عن الحسن بن الجهم عن الرضا عليه السلام قال قلت له يجيئنا الاحاديث عنكم مختلفة قال ما جاءك عننا فاعرضه على كتاب الله عزوجل واحاديثنا فان يشبههما فهو عنا وان لم يشبههما فليس مناقلت يجيئنا الرجالن وكلاهما ثقة بحدِيثين مختلفين فلانعلم ايهما الحق فقال اذا لم تعلم فموسع عليك بايها اخذت ومارواه الحارث بن المغيرة عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا سمعت من اصحابك الحديث وكلهم ثقة فموسع عليك حتى ترى القائم عليه السلام وترد اليه

وازهد واتقى واحفظ درطاعات وحسنات وترك مجرمات ومكروهات واحوط درشبهات و مبهمات چنانكه همه اينها در نزد فريقيين واهل طريقيين مسلم ومعلوم است ومشتبه ومغضى نيست پس كسيكه داراي اينصفتا جميله وخصال حميده باشداقرب واحق است بتوفيق و نصرت پروردگار ونظر لطف وعنايت رسول مختار وائمه اطهار عليه وعليهم صلوات الله العزيز الغفار درتحصيل علوم دينيه وتكميل اخلاق حميده ظاهريه وباطنيه وتزكيه نفس از صفات وخصال رذيله دينيه پس بدليل قاطع وبرهان ساطع وحجة قانع ونور لامع ثابت وواضح شد كه متابعة ومشايعة قداماء اذفقهاء وعلماء اولى و اقدم بلکه معين ومعتهم وملتزم است و درمخالفة ايشان مخافة شمول اين آيه كريمه است ومن يشاقق الرسول صلى الله عليه وآله ويتبع غير سبيل المؤمنين نوله ماتولى ونصله جهنم وساءت مصيرا ولكن شبهه نرود بر تو كه مامتابعة قداماء علماء ميكنيم ازجهة آنكه ايشان علماء باقدماء مى باشند حاشاؤ كلابلكه متابعة ومشايعة ايشان ازجهة امر وارجاع ائمه هدى عليهم السلام است ببعضى اذ ايشان خصوصا وبديگران عموما وازجهة آن است كه ايشان ورثه وخزان وامناء احاديث و اخبار اهلبيت اخيار عليهم السلام واعلم واخبر بانها ميباشند چه ازجهة اسانيد چه متون چه دلالات آنها وقرائن صحت وسقم اخبار برايشان واضح تر وروشن تر اذديگران بود وهمچنين ايشان دانا تر بودند بعرفيات واصطلاحات اذمنه معصومين عليهم السلام چنانكه همگى ايشان در نقل حديث ثقة وصدوق بودند وهمه اينها مسلم است وقابل انكار و اشكال نيست پس متابعة ايشان را اذ اينجهة واجب ولازم ميدانيم كه واسطه ووسيله اتباع واطاعة رسول وائمه عليه وعليهم الصلوة والسلام واخذ وعمل باحاديث ايشان است

**وروی** سماعة بن مهران قال سألت ابا عبد الله عليه السلام قال قلت يرد علينا حديثان واحد يأمرنا بالآخذ به والآخر ينهينا عنه قال لا يعمل بواحد منهما حتى يأتي صاحبك فتسأله عنه قال قلت لا بدان يعمل باحدهما قال خذ بما فيه خلاف العامة

**وفى الكافي** عنه عليه السلام انه سأل عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به ومنهم من لا نثق قال اذا ورد عليكم حديث فو جدتم له شاهداً من كتاب الله او من قول رسول الله صلى الله عليه وآله والا فالذى جاء بكم اولى به **وفيه** عنه عليه السلام كل شيء مردود الى الكتاب والسنة و كل حديث لا يوافق كتاب الله فهو مزخرف

**وفى** عيون الاخبار عن الرضا عليه السلام فى حديث له طويل قال فى آخره

اقبل ذا الجدار لذى الجدار

امر على الديار ديار ليلي

ملخص كلام آنکه شر ذمه اخباريه باحدى از آحاد بجز معصومين عليهم السلام

معنى و معتمد نيستند و قول هيچ قائلى را بجز قول ايشان عليهم السلام سامع و تابع نخواهند بود.

که گردد صيد صد شاهين صد باز

مپندارى توصيد دام خود را

که سردارم ببايت اى سر افراز

سران بامن سر تسليم دارند

**و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو فى الآخرة من**

**الخاسر ين .**

## بينه دوم

سخن دوم که اصولیه بر اخباریه ایراد مینمایند که میگویند بدرستی که شماردمیکنید ظن را بظن و باطل می کنید اجتهاد را باجتهاد و انبیا می کنید حجیه اخبار را باخبار و ایندور صریح است و باطل است جدا بلا انکار پس اما اینکه رد میکنید ظن را بظن پس از جهة آن است که عمل میکنید در ابطال عمل بظن بآیات و روایاتیکه ظنیة الدلالة اند یا ظنیة السند یا از هر دو جهة ظنیت دارند و اما اینکه باطل میکنید اجتهاد را باجتهاد و اثبات میکنید حجیه اخبار را باخبار پس آن واضح و روشن است و محتاج ببیان نیست اینجمل کلام مورد است

و ما جواب میگوئیم بحول الله تعالى و قوته که بلى اگر سخن شما راست باشد یا جزئى از آن راست باشد و چنین باشد که گفته اید چنان است که میگوئید دور صریح

بعد ذکر العرض علی کتاب ثم السنة ثم التخییر والرد الی رسول الله ﷺ و ما لم تجدوه فی شیء من هذه الوجوه فر دوا الینا علمه فنجن اولی بذلك ولا تقولوا فیہ بأرائکم وعلیکم بالكف والتثبت والوقوف وانتم طالبون باحثون حتی یأتیکم البیان من عندنا .

وقال ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الکلمینی رحمه الله فی اوایل الکافی یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمیز شیء مما اختلف الروایة فیہ عن العلماء علیهم السلام برأیه الا علی ما اطلقه العالم علیه السلام بقوله اعرضوها علی کتاب الله عزوجل فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه وقوله علیه السلام دعوا ما

است وباطل است ولكن حاشا فحاشا و کلا ثم کلا که چنین وچنان باشد بلکه ما زد میکنیم و باطل و بگردانیم عدل بظن را باهم یقین و نور و بین از ادله و براهین از قرآن کریم و سنت رسول امین و ائمه معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین اگر تو آیات قرآنی و احادیث معصومیه علیهم السلام را ظنیات میداننی از جهة دلالت یاسند پس بر تو باسی نیست و ما را باهم بر تو بحثی نباشد زیرا که تو احوالی و چشم احوالیک را دو می بینند و **علی ابصارهم غشاوة** و الا هر یک از آیات و اخبار وارده در این باب از برای انسان فهیم و صاحب قلب سلیم و نظر مستقیم افاده قطع و یقین میکنند

اما آیات پس در قطعیت سند آن کلامی و اشکالی نیست و در دلالت آنها بالصراحة و الوضوح بر منع و نهی از عمل بظن نیز جای شبهه و انکار نیست و از آن جمله مثلا از آیه کریمه **الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق** که ترجمه آن اینست که آیا گرفته نشد بر مردم بیهان در کتاب خدا که نگویند بر خدا مگر آنچه را که حق است با آیه مبارکه که **ان الظن لا یغنی من الحق شیئا** که در دو موضع از قرآن مجید مذکور است و ترجمه آن این است که بدرستی که ظن کفایت نمی کند از حق چیز را چگونه از برای صاحب عقل و عدل قطع و یقین بیطلان عمل بظن حاصل نمیشود و بر این نهج است سایر آیات نازل در این باب

**واما** اخبار وارده در این باب پس آن بر چند صنف است که هر صنفی بحد تواتر بآن معنی که اصولیه میگویند میرسد و اگر تنزل کنیم و گوئیم که هر صنفی از آن بما هو بحد تواتر بمعنای مذکور نمی رسد میگوئیم که بحد استفاضه و تظافر میرسد پس بنظائر یکدیگر و بانضمام قرائن و باعتضاد شواهد و دلائل دیگر مفید قطع و یقین خواهند بود پس چه رسد

وافق القوم فان الرشد في خلافهم وقوله عليه السلام خذوا بالمجمع عليه فان المجمع عليه لاريب فيه ونحن لانعرف من جميع ذلك الا اقله ولا نجد شيئاً احوط ولا اوسع من رد علم ذلك كله الى العالم عليه السلام وقبول ما وسع من الامر فيه بقوله عليه السلام بايهما اخذتم من باب التسليم وسعكم انتهى كلامه وقوله طاب ثراه نحن لانعرف من جميع ذلك الا اقله يعنى به انا لانعرف من الضوابط الثالث الا حكم اقل ما اختلف فيه الرواية دون الاكثر لان الاكثر لا يعرف من موافقة الكتاب ولا من مخالفة العامة ولا من الاجماع فالاحوط في القول رد علمه الى العالم اى الامام عليه السلام و الاوسع في العمل التخير من باب التسليم دون الهوى يعنى لا يجوز لنا الافتاء والحكم باحد الطرفين بآية وان جازلنا العمل به من باب التسليم بالاذن عنهم عليهم السلام

باينكه تمام اصناف اين اخبار را با اجتماع باهم ملاحظه كنيم كه بلاشبهه عدد آنها از حد تواتر ميگذرد و خصوصاً كه اين اخبار را با آيات مذكوره ضم نمائيم و علاوه بر اينها دليل عقلي نيز بر بطلان عمل بظن از چند جهت قائم است يكي آنكه اداى تكليف حاصل نميشود مگر با علم بمكلف به پس باظن بمكلف به امثال و اداى تكليف نخواهد شد پس عمل بظن مسقط تكليف نيست و هر چه كه مسقط تكليف نيست در مقام اداى تكليف لغو و بيهوده است پس عمل بظن لغو و بيهوده است و هر لغوي باطلست پس عمل بظن باطلست و ديگر آنكه اشتغال يقيني مقتضى برائة يقينيه است و عمل بظن محصل برائة يقينيه نيست و هر چه كه محصل برائة يقينيه نيست رافع اشتغال يقيني نيست پس عمل بظن رافع اشتغال يقيني نيست و هر چه كه رافع اشتغال يقيني نباشد مسقط تكليف نخواهد بود پس عمل بظن مسقط تكليف نخواهد بود و هر چه كه مسقط تكليف نباشد در مقام اداى تكليف لغو و بيهوده خواهد بود پس عمل بظن در مقام اداى تكليف لغو و بيهوده است و هر لغوي باطل است پس عمل بظن باطلست و غير اينها از دلائل عقليه كه مجال و سعة ذكر آنها در اين مجاله نيست و اينها كه ذكر كرديم و آنها كه ذكر نكرديم همگي راجع بيسكديگر و در معنى متحد و نتيجه همه واحد است پس بعد از ملاحظه همه اين مطالب ديگر چگونه ميتوان گفت يا احتمال داد كه قطع و يقين ببطلان عمل بظن حاصل نميشود و تو از چه رو و از چه راه گفتي كه شما رد ميكنيد ظن را بظن

و اما ابطال اجتهاد باجتهاد كه نسبت بماداديد پس قبح و فساد آن واضح تر از نضيه سابقه است زيرا كه بالبديه معلوم است كه اجتهاد باصطلاح شما كه بمعنى تظني

قال بعض الفضلاء وانما لم يذكر الترجيح باعتبار الاقضية و الاعدية و باعتبار كثرة العدد لانه رحمه الله اخذ احاديث كتابه من الاصول المقطوع بها المجموع عليها انتهى كلامه

و لعلك تقول ان الحكم في كل مسألة واحد في نفس الامر كما هو مذهب اهل الحق و الاحكام الشرعية انما تراد معرفتها للعمل و حاجة المكلفين اليها جميعاً سواء فما الوجه في اخفاء بعض المسائل و ابهامه فنقول ان الحكمة في اكثر الامور الشرعية غير معلومة لنا الا انه يمكننا ان نشير ههنا الى ما يكسر سورة استبعادك بان نقول يحتمل ان يكون من الحكم في المتشابه المحتاط فيه ان يتميز

وترى است ماهر گز نکرده ایم و نمیکنیم و اگر کرده ایم بیان کنيد که کی و در کجا و کدام و اما اجتهاد بمعنی لغوی که کوشش کردن است و در کتاب و سنت که اعلى و اجلى افراد مراد به و **الذين جاهدوا فينا** است پس آنرا البته معمول داشته و میداریم و از خدای تعالی توفیق بآن میطلبیم بلکه بهمان اجتهاد باطل کردیم اجتهاد شمارا و لکن از آن دور لازم نمیآید زیرا که اجتهاد هر چند لفظاً متحد است و لکن معنی اعم و اخص مطلقند پس اجتهاد ما و اجتهاد شما نوعین متمایزین اند

**و اما اثبات حجیة اخبار را باخبار پس آن همچنان است بدرستی که ما ثابت کرده ایم حجیة اخبار را باخبار و لکن نه بر آن وجهی که مستلزم دور و محل ایراد و اعتراض شما است بلکه باین معنی که اثبات کرده ایم حجیة اخبار غیر متواتره را باخبار متواتره و نیز میگوئیم که منحصر نیست دلیل ما بر حجیة اخبار باخبار بلکه ادله قرآنی و آیات فرقانیه نیز بر آن برهان و حجتند بلکه اجماع امامیه بلکه ضرورت مذهب ایشانرا بر آن ادعا میتوان کرد بر این نهج که میگوئیم شکی و شبهه نیست در اینکه در زمان حضور و ظهور ائمه هدی علیهم السلام و همچنین در غیبت صغری حجة خدا علیه افضل الصلوة و التحیة و الثناء و ادوا حناله الفداء و برهه از غیبت کبری آنحضرت بنای فرقه محقه شیعه در قول و عمل بر اخبار و روایات معصومیه بود که از ثقات شیعه اخذ میکردند چون یکی از ایشان اعتماد و وثوق بکسی داشت چون آنشخص موثق حکم یافتوائی یا امری از امور را از معصوم علیهم السلام نقل میکرد آن کسیکه بآن و وثوق داشت از او اخذ مینمود و بدون تأمل و تعلل در جهتی از جهات بنای قول و عمل بر آن خبر مینهاد و ائمه علیهم السلام ردع و منع از آن نمیفرمودند و اگر فرموده باشند باید بما رسیده باشد و حال اینکه روایت**

المتقى المتدين باحتياط فى الدين و عدم رتاعه حول الحمى خوفا من الوقوع فيه مما لا تقوى له و يجترى فى الرتاع حوله و لايبالى بالوقوع فيه فيتفاضل بذلك درجات الناس و مراتبهم فى الدين فكما ان تارك الشبهات فى الحلال و الحرام و كذا فاعلمها فى المررد بين الفرض و النفل ليس كالهالك من حيث لا يعلم فكذا الهالك من حيث لا يعلم ليس كالهالك من حيث يعلم فالناس ثلثة فرق مترتبين و يحتمل ان يكون من الحكم فى المشابهه المخير فيه ان يتوسع التكليف لجمهور الناس باثبات التخيير فى كثير من الاحكام و هذه رحمة من الله عزوجل و به يختلف مراتب التكليف باختلاف مراتب الناس فى العقل و المعرفة و لعل امير المؤمنين عليه السلام

ضعيفه شاذهم بر ردع و منع ايشان عليهم السلام و ارد نشده است و علاوه بر اين لفظاً و كتيباً نيز امر بسيار و وصاىاى بيشمار از ائمه اطهار عليهم السلام ايشانرا باخذ اخبار و روايات ثقات و ارد شده بود و نيز معلوم و مسلم است كه علماء و صلحاء شيعه عمل ميكردند بكتب و اصول ثقات و عدول اينطايفه بعد از آنكه صاحب آن اصل يا كتاب حكم بصحت آن يا اجازة بروايت آن يا عمل بآن نموده بود و ديگر تأملى و تعللى در اسانيد آن اصل يا كتاب يا متون آن نميكردند و خصوصاً كتب اربعه كه مدار علم و عمل بر آنها بود و تا كنون نيز مدار بر آنها است و لكن تا قريب بسنة سبعمائة كه شيخ حسن بن يوسف ابن مطهر معروف بعلامه و استاد او سيد احمد بن موسى بن طائوس متصدي تقسيم و تفريق اخبار نشده بودند بناى علماء و فقهاء شيعه در كلييه اخبار كتب اربعه بلكه ساير كتب كلينى و صدوق و شيخ طوسى و برقى و امثال آنها بر صحة و اعتبار بود و همه اخبار متداوله در ايندى شيعه را صحيح ميدانستند الا آنكه در مقام تعارض چون روايتى را ترجيح ميدادند پس آن روايت مرجوحه را تضعيف و تزيف مينمودند و الا همه را قول معصوم عليهم السلام ميدانستند و بصحة و اعتبار و وثوق و اعتماد محكم ميداشتند و هيچ يك از مطالب مذكوره قابل انكار و اشكال نيست و نيز ميگوئيم كه برهان عقلى نيز بر حجية اخبار معصوميه متداوله در ايندى شيعه قائم و قاطع است چنانكه در محل خود مذكور شد ان شاء الله پس معلوم و متبين گرديد از آنچه كه تقرير و تحرير نموديم بطلان و فساد آنچه كه توهم گردمد و ايراد نموديد بر ما از دور والله تعالى هو الفاصل بين العدل و الجور بينه سوم بدانكه طايفه اخباريه عمل نميكنند بهر خبرى و روايتى هر چند كه نقل آن از معصوم (ع) شده باشد زيرا كه حجتى بر جواز عمل به مطلق خبر منقول از معصوم (ع)

الى هذا اشار بقوله ولا تكلفوها رحمة من الله لكم فاقبلوها وما لانعلم من الحكم اكثر مما نعلم

ثم نقول ومما يعده اهل الاجتهاد من المتشابهات ويجتهدون في تعيين الحكم فيه الامر المردد بين الوجوب والندب والنهي المردد بين الحرمة والكراهة و عند امعان النظر يظهر انه لا تشابه فيهما اذ المطلوب فعله او تركه مما لا يقبل التشكيك في الطلب فيمكن ان يكون مراتب الثواب والعقاب للعباد بقدر مراتب الارادة والكراهة من الشارع وتكليف العباد بالامر والنهي لا يستلزم بيان مراتبهما

ندارند وامرى ورخصتى در آن ازايمه عليهم السلام بايشان نرسيده است بلكه ايشان عمل ميكنند بهر خبري كه نقل کرده باشد آن را تقياً از معصوم عليهم السلام ولو بوسايط كثيره و خواه آن وسايط همه ايشان يا بعض ايشان صحيح باشند يا ضعيف بشرط آنكه خود آن تقياً ناقل تصحيح آن روايت و اجازه عمل بآن کرده باشد لفظاً يا كتباً چنانكه كليني و صدوق رضی الله عنهم ادر خطبه كتاب كافي و كتاب من لا يحضره الفقيه معمول داشته اند يا حالا باين معنی كه از حال آن تقياً ناقل معلوم و متيقن شده باشد كه روايت نميكنند هيچ خبري را مگر بعد از آنكه معلوم و متحقق شده باشد براو صحة و اعتبار آن خبر و بودن او از قول معصوم عليهم السلام پس چنين كسي چون روايت كند خبري را حال او شهادت ميدهد بتصحيح او آن خبر را و اجازه او عمل بآن را پس اگر تقياً عادل نقل كند خبري را از امام عليهم السلام بوسايط بسياري كه همه ايشان از نواصب باشند كه شر كفارند و خود آن تقياً عادل حكم كند بصحة خبر و جواز عمل بآن، اخباريه عمل ميكنند بآن خبر و همچنين اگر تقياً عادل روايت كند خبري را از امام عليهم السلام بوساطه ثقات و عدول و خود آن تقياً عادل ناقل تصحيح و اجازه آن نكرده باشند اخباريه عمل نميكنند بآن خبر و حجة ايشان در آنچه كه ذكر شد اخبار معتبره بسيار است كه بعضي از آنها بعد از اين در محل خود مذكور خواهد شد بلكه برخي از آنها در نضعاف فصول سابقه و تدقيقات ترجمه آنها سمت ذكر يافته است و همچنين عمل ميكنند بابقه اخباريه بروايت هر كسي كه ثابت شده باشد امري يا رخصتي از ائمه عليهم السلام در عمل بروايت او هر چند كه خود او فاسد العقيدة و ضال الطريقه باشد مانند عمار سابطي و بني فضال و امثال ايشان و بغير دو صنف مذكور از روايات و اخبار عمل نميكنند و اعتماد نمي نمايند و مراد مصنف از آنكه گفت كه عمل كنيد بآنچه كه اطمينان و سكون دارد بآن نفسهاي شما از روايات اين دو صنف مذكور است و عمل بغير اين دو صنف از اخبار



لهم اذ لا مدخل لعلم المكلف بذلك وانما الواجب عليه تمييز العبادة من غير العبادة اما العلم بمراتب المأمور بها والنهي عنها وتميز بعضها عن بعض فلا لعدم دليل عليه من عقل ولا نقل وهذا كما انا اذا كلفنا عبدنا بفعل او ترك فانه لا يتوقف امثاله لنا على علمه باننا هل نؤاخذ بالمخالفة ام لا فلاوجه لتكلف التعرف و ارتكاب التعسف في امثال ذلك والاثبات في تعيينها بدلائل هي اوهن من بيت العنكبوت وكلمات يرجح عليها السكوت وهذا احد طرقهم في تكثير المسائل من غير ضرورة والى الله المفزع

راحجتى ودليلى نيست واز قبيل صنف اول است اخبار كتاب كافي وكتاب من لا يحضره الفقيه وديگر معنى خبر متواتر و خبر واحد باختلافى كه در معنى آنها کرده اند و حكم هر يك از آنها در دوطريقه بتفصيل عن قريب بيان ميشود ان شاء الله تعالى

### فصل پنجم

نقل كلام اعلام است بجهة تحقيق مرام يعنى توضيح و بيان خبر متواتر  
و واحد و حكم آنها

سيد مرتضى گفته است بدرستى كه علم ضرورى حاصلست از براى هر كسى كه مخالف باشد باطايفه اماميه با موافق باشد با ايشان با اينكه ايشان عمل نميكنند در شريعة بخبريكه موجب علم نگرند و بدرستيكه اين امر شعارى گردیده است از براى ايشان كه معروف ميباشند بآن چنانكه نفى قياس در شريعة از شمار ايشان است كه ميداند آنها از ايشان هر كسى كه مخالط و آشناست با ايشان و علامه در نهايه گفته است امام طايفه اماميه پس اخباريان از ايشان اعتماد نكرده اند در اصول و فروع دين مگر بر اخبار آحاد مرويه از ائمه عليهم السلام و اصوليان از ايشان مانند شيخ ابو جعفر طوسى وغير او موافقه کرده اند با اخباريه در قبول خبر واحد و انكار نكرده است حجيه آنها سوای سيد مرتضى و اتباع او بجهة شبهه كه از براى ايشان حاصل شده است

ميگويم من كه مصنفم بتحقيق شناختى كه سيد و اتباع او نيز انكار نكرده اند خبر واحد را رأى يعنى چنان نيست كه هر خبر واحد را انكار کرده باشند و چيزى از آنها قبول ننموده باشند و همچنين غير ايشان از علماء قبول نكرده اند خبر واحد را عموماً يعنى چنان نيست كه هر خبر واحد را قبول کرده باشند و چيزى از آنها رد و انكار ننموده

## الفصل التاسع

ذکر جمله من الایات والاخبار الواردة فی ذم الاجتهاد

ومتابعة الایراء والمنع منهما

ولعلک تقول من این قلتان الشارع منع من الاجتهاد والعمل بالرأی وان المنع من ذلك كان معروفاً من مذهب الامامية حتى بین مخالففهم فنقول اول من منع باقتفاء الرأی و اتباع الظن و ارتکاب الاجتهاد هو الله سبحانه قال عز من قائل ان يتبعون الا الظن وان الظن لا يغنى من الحق شيئاً وقال سبحانه ان يتبعون

باشند و اینطریق که طریق وسط است حق است و محل شك و ریب نیست محقق در معتبر گفته است که افراط کرده و از حد در گذشته اند جماعة حشویه در عمل بخبر واحد تا اینکه متابعة کرده اند و قبول نموده اند هر خبری را و در نیافتند آنچه را که در تحت آنست از تناقض و دیگر اینکه از جمله اخبار قول نبی (ص) است که فرمود زود است که بسیار میشود بعد از من دروغ گویان بر من و قول حضرت صادق (ع) است که فرمود از برای هر مردی از ما مردی هست که دروغ می بندد بر او و اقتصار کرده اند بعضی از حشویه از این افراط یعنی افراط را کمتر کرده است پس گفته است هر خبری که سلیم السنند باشد عمل کرده میشود بآن و غیر سلیم السنند بآن عمل نمیشود و این بعض ندانسته است که کاذب و فاسق گاهی راست میگویند و تصدیق کرده میشوند و متمنبه نشده است که این قول طعنی است در علماء شیعه و قدح است در مذهب زیرا که هیچ مصنفی نیست مگر اینکه او گاهی عمل میکند بخبر راوی مجروح همچنانکه عمل میکنند بخبر راوی معدل و نیز افراط کرده و از حد در گذشته اند جماعة دیگری در طرف رد خبر تا اینکه مجال دانسته اند عمل کردن بخبر را عقل و نقل و جمع دیگری اقتصار کرده اند از این افراط پس گفته اند که عقل مانع نیست از عمل کردن بخبر و لکن شرع اذن نداده است در عمل بآن و همه این اقوال چهار گانه منحرفند از طریقه اهل حق و تحقیق و توسط و میانه روی درست تر و نیکوتر از همه است پس هر خبری را که اصحاب قبول کرده اند یا دلالت میکنند قرائن بر صحت آن عمل بآن میشود و آن خبری که اصحاب اعراض کرده اند از آن یا خبری که شاذ است واجب است اطراح آن خبر و عمل بآن نشاید و گفته است در همان کتاب در بیان منع عمل بمطلق خبر واحد گفته نشود که طایفه امامیه عمل میکنند باخبار و عمل ایشان بیچته است زیرا که ما منع میکنیم آنرا یعنی میگوئیم

الا الظن وان هم الا یخرون ای یقولون بالتخمين وقال وان هم الا یظنون وقال  
واتبعوا اهلهم بغير علم وقال عز وجل ولا تقف ما لیس لك به علم وقال ولا  
تقولوا لما نصف السنتکم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله  
الكذب وقال قل أرأیتم ما انزل الله انکم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا  
قل آلله اذن لکم ام على الله تفترون وقال و لو تقول علينا بعض الاقاويل  
لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين وقال حرم علیکم ربی الفواحش  
الی قوله وان تقولوا على الله ما لا تعلمون وقال ألم یؤخذ علیهم میثاق الكتاب  
ان لا یقولوا على الله الا الحق وقال وان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع

که ایشان عمل نمیکنند بمطلق اخبار پس بدرسیتکه اکثر ایشان رد میکنند خبر را باینکه  
او خبر واحد است یا خبر شاذ است پس اگر نمی بود تدقیق و غور نظر ایشان باخبار بروحی  
که اقتضا کند عمل بآن را هر آینه می بود عمل ایشان از پیش خود بدون دلیلی و حجتی  
و این البته گمان برده نمیشود بفرقه ناجیه شیعه

و گفته است محقق در کتاب اصول خود که رفته است شیخ ما ابو جعفر رضی الله  
عنه بسوی عمل بخبر عدل از رواة اصحاب مالکن لفظ او هر چند که مطلق است پس بعد  
از تحقیق روشن میشود که او یعنی شیخ طوسی عمل نمیکند بخبر مطلقا یعنی عمل نمیکند  
بهر خبری بلکه عمل میکند باین اخباریکه روایت شده است از ائمه علیهم السلام و تدوین  
کرده اند آن را اصحاب یعنی در کتابهای خود نوشته اند نه اینکه هر خبریکه روایت  
کنند آنرا امامی مذهب واجب است عمل بآن این آن چیزی است معلوم و روشن شده است  
مرا از کلام شیخ و ادعا میکند شیخ ابو جعفر اجماع اصحاب را بر عمل باین اخبار حتی اگر  
چنانچه روایت کرده باشد آن را غیر امامی مذهب و بوده باشد آن خبر سلیم از معارض  
یعنی معارض نداشته باشد و مشهور باشد نقل آن در این کتیبکه در میان اصحاب دایر است عدل  
کرده میشود بآن و شهید در ذکر گفته است در باب خبر واحد آنچه را که ترجمه آن این است  
و انکار کرده اند آنرا یعنی خبر واحد را بزرگان اصحاب گویا که ایشان آنچه را که در  
دست ایشان است از اخبار متواتره میدانند و مضمون آنرا مجمع علیه می شمارند و هر چند  
که در حد خبر آحاد باشد و در معالم استدلال کرده است بر حجیة خبر واحد باتفاق قدماء  
اصحاب که معاصر بوده اند بائمه علیهم السلام و اخذ مینمودند از ایشان علیهم السلام  
و آنها که نزدیک بودند بعصر ائمه علیهم السلام و اتفاق ایشان بر روایت اخبار آحاد و تدوین

اهوائهم واحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك وقال وما اختلفتم في شيء فحكمه الى الله وله الحكم واليه ترجعون وقال ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون

وفي الحديث القدسي ما آمن بي من فسر كلامي برأيه و ما على ديني من استعمل القياس في ديني رواه الصدوق في اماليه

وعن النبي ﷺ من فسر القرآن برأيه فصاب الحق فقد اخطأ وهو مشهور

وفي نهج البلاغه من كلام امير المؤمنين عليه السلام في ذم اختلاف العلماء في

آن یعنی نوشتن آن در کتاب و اعتناء بحال راویان آنها و تفحص از خبر مقبول و خبر مردود و بحث از ثقه و ضعیف و اشتهار همه اینها در میان ایشان در هر عصری از آن اعصار و در زمان هر امامی بعد از امامی و نقل نشده است از احدی از ایشان انکار آنچه که ذکر شد یا رفتن بسوی خلاف آن و نیز روایت نشده است از ائمه علیهم السلام حدیثی که مضاده کند با آنچه که ذکر شد با بسیاری روایات از ایشان در همه فنون احکام پس بعد از این عبارت ذکر کرده است صاحب معالم آنچه را که نقل کردیم ما از علامه در نهایت پس گفته است و بتحقیق حکایت کرده است محقق از شیخ طوسی سلوک اینطریقه را در مقام احتجاج از برای عمل باخبار ما که روایت شده است از ائمه علیهم السلام در حالتی که اقتصار کننده است محقق در حکایت از شیخ بر آنچه که ذکر شد پس ادعا کرده است محقق اجماع را بر عمل بخبر واحد و ذکر کرده است که پیشینیان اصحاب و پسینیان ایشان چون مطالبه حجت میشد از ایشان در آنچه که فتوی داده بود بآن فتوی دهنده از ایشان اعتماد مینمودند بر آنچه که در اصول کتب مدونه معتمده ایشان نقل شده بود پس تسلیم می کرد از ایشان خصم ایشان آن دعوی را در آن فتوی و این بود عادت ایشان از زمان رسول صلی الله علیه و آله تا زمان ائمه علیهم السلام پس اگر نه این بود که عمل باین اخبار جایز بود هر آینه انکار می کردند دلیل خصم را و تبری مینمودند از عمل بآن و کسانی که موافقند با ما در جواز عمل باخبار آحاد از مخالفان نیز احتجاج کرده اند بمثل اینطریقه که بیان شد پس گفته اند بدرستی که صحابه و تابعین اجماع کرده اند بر آن یعنی بر عمل بخبر واحد بدلیل آنچه که نقل شده است از ایشان از استدلال بخبر واحد و عمل ایشان بخبر واحد در وقایع مختلفه بسیار بلکه پیشمار و بتحقیق مکرر شده است ذکر آن بارها در میان ایشان یعنی ذکر عمل بخبر واحد

القياس - تردد على احدهم القضية في حكم من الاحكام فيحكم فيها برأيه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله ثم يجتمع القضاة بذلك عند الامام الذي استقضاهم فيصوب آرائهم جميعا واليهم واحد ونبيهم واحد و كتابهم واحد فأمرهم الله بالاختلاف فاطاعوه ام نهامهم فعصوه ام انزل الله تعالى دينا ناقصا فاستعان بهم على اتمامه ام كانوا شركاء له فلمهم ان يقولوا وعليه ان يرضى ام انزل الله دينا تاماً فقصر رسول الله ﷺ عن تبليغه وادائه والله سبحانه يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء وفيه تبيان كل شيء وذكر ان الكتاب يصدق بعضه بعضاً وانه لا اختلاف فيه فقَالَ سبحانه و لو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً وان

واستدلال بأن درمیان صحابه و تابعین کراراً و مراراً واقع شده است و انکار نکرده است آن را از ایشان احدی و الاچنانچه انکار میکرد آنرا کسی برایشان هر آینه نقل می شد و این عدم انکار موجب علم عادیست باتفاق ایشان مانند قول صریح تمام شد کلام صاحب معالم .

و بعضی از متأخرین از صاحب معالم گفته است بدرستی که سنت متواتره دلالت میکند بر قبول خبر واحد پس بدرستی که رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) میفرستادند فرستاده ها بسوی قبیله ها و شهرها و قریه ها بجهت تعلیم احکام باینکه هر یکی از آن فرستاده ها بجدتواتر نمیرسیدند و باعلم باینکه کسانی که فرستاده شده بود بسوی ایشان مکلف بودند بعملکردن بمقتضای قول آن فرستاده و آنچه تتبع کرده ایم از آثار گذشتگان آنستکه نمی آموختند احکام را مگر بخر دادن بآنچه که شنیده بودند از پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام و نمی باشد قول بر رأی و اجتهاد مگر محدث یعنی تازه ساخته شده و عادت پیشینیان ماتخطئه مخالفین بود بواسطه قول ایشان بر رأی و اجتهاد بلکه اگر چنانچه از طایفه امامیه نیز قول شاذی بر رأی و اجتهاد حاصل میشد هر آینه او را تخطئه میکردند و انکار شدید بر او مینمودند و اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام بر تخطئه و انکار قائلین بر رأی و اجتهاد متظافر است .

و بعضی از فضلاء گفته اند آنچه را که ملخص آن این است که ما قطع عادی داریم که جمع کثیری از ثقات اصحاب ائمه ما علیهم السلام که از جمله ایشان آن جماعتند که اتفاق کرده اند طایفه شیعه بر اینکه آن جماعت نقل نکرده اند مگر آنچه را که صحیح باصطلاح قدماست یعنی آنچه که معلوم شده باشد صدور آن از معصوم علیهم السلام هر چند که بواسطه

القرآن ظاهره انيق وباطنه عميق لانفنى عجائبه و لا تنقضى غرائبه ولا ينكشف  
الظلمات الاّ به

قال ابن ابى الحديد عند شرحه لهذا الكلام يقول لا ينبغي ان يجمع جميع  
ما فى الكتاب العزيز على ظاهره فكم عن ظاهر فيه غير مراد بل المراد به امر آخر  
باطن والمراد الرد على اهل الاجتهاد فى الاحكام الشرعية وافساد قول من قال كل  
مجتهد مصيب وتلخيص الاجتهاد من خمسة اوجه:

**احدها** انه لما كان الاله سبحانه واحدا والرسول ﷺ واحداً والكتاب واحداً  
وجب ان لا يكون الحكم فى الواقعة الا واحداً كالملك الذى يرسل الى رعيته رسولا

قرائن معلوم شده باشد آن جمع كثير صرف کرده اند عمرهاى خود را در مدت بيش تر از سيصد  
سال در اخذ احكام از ائمه عليهم السلام و جمع کردن و نوشتن آنچه که از ايشان (ع) مى شنيدند  
و عرض مؤلفات ديگران بر ايشان (ع) پس تابعان ايشان پيروي کردند ايشان را در طريقه ايشان  
و اين معنى مستمر بود هميشه تا زمان سه نفر ائمه حديث يعنى ثقة الاسلام كلينى و شيخ صدوق و شيخ  
طوسى رضوان الله عليهم و على اشباههم و اشياخهم و اشياعهم و بر آن اخبار بود اعتماد  
ايشان در عقايد و اعمالشان و علم عادى داريم باينکه ممکن بود از براى ايشان ياد گرفتن  
احكام از خود ائمه عليهم السلام بمشافهه يعنى بدون واسطه راوى و معذلك باوجود آن  
اعتماد مى کردند بر اخباريکه ضبط شده بود از زمان امير المؤمنين (ع) چنانکه وارد شده  
است در روايات بسيار و ائمه ما عليهم السلام امر مى فرمودند ايشان را يعنى اصحاب خود  
را بجمع کردن و نوشتن و نشر و ضبط آن اخبار از براى آنکه عمل کنند شيعيان ايشان در  
زمان غيبت و حال اينکه خود ايشان عليهم السلام خبر داده بودند بوقوع اين غيبت بى ريبت  
پر مصيبت و نيز مى گوئيم که شفقت پروردگار و معصومين اطهار عليهم صلوات الله الملك  
الجبار اقتضا مى کند که ضايع و هلاک نشوند کسانیکه در اصلاص مردان بودند از شيعيان  
ايشان پس واجب باشد که تمهيد کرده باشند از براى ايشان اصوليرا که اعتماد بآن توان  
کرد تا عمل کنند بآن .

و نيز مى گوئيم بدرستیکه اکثر احاديث ماموجود است در اصلهاى آن جماعتى که  
اتفاق کرده اند طایفه اماميه بر تصحيح آنچه که صحيح باشد از ايشان يعنى بنقل صحيح  
از ايشان منقول باشد زيرا که ما از روى قرائن قطع حاصل کرده ايم باينکه طرق اين  
احاديث طريقي است بسوى اصولى که اخذ شده است اصول آن جماعت مذکوره از آن

بکتاب یا مرهم فيه باوامر یقتضیها ملکته وامرته فانه لا يجوز ان یتناقض او امره و لو تناقضت لنسب الی السفه والجهل

**و ثانیها** لا یخلو الاختلاف الذی ذهب الیه المجتهدون اما ان یتكون مأموراً به او منہیاً عنه والاول باطل لانه لیس فی الكتاب والسنة ما یمکن الخصم ان یتعلق به فی کون الاختلاف مأموراً به والثانی حق ویلزم منه تحريم الاختلاف **و ثالثها** اما ان یتكون دین الاسلام ناقصا او تاما فان کان الاول کان الله سبحانه قد استعان بالمکلفین علی اتمام شریعة ناقصة ارسل بها رسوله اما استعانة علی سبیل النیابة عنه او علی سبیل المشاکلة له و کلاهما کفر وان کان الثانی فاما

اصول چنانکه اشعار دارد بآن تهذیب و کتاب من لا یحضره الفقیه و نیز میگوئیم بدرستی که بسیار است که شیخ طوسی علیه الرحمه اعتماد میکند بر طرق ضعیفه باینکه ممکن است از برای او طرق دیگر که صحیح باشند و بسیار است که اطراح مینماید اخبار را که صحیح است باصطلاح متأخرین یعنی اخباریکه همه روات آنها ثقات و امامی مذهب اند و عمل میکند باخبار ضعیفه بهمین اصطلاح و این نیز اقتضا میکند آنچه را که ذکر کردیم یعنی نقل از اصلی از اصول مذکوره و نیز میگوئیم بدرستی که شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب عده و در اول استبصار تصریح کرده است باینکه هر حدیثی که خود عمل کرده است بآن در کتابهای خود مأخوذ است از اصولیکه اجماع بر صحت نقل آنها واقع شده است و او بغیر این نحو از حدیث عمل نکرده است و اینست و جز این نیست که طرح کرده است بعضی از همین نحو از حدیثی بجهت آنکه حدیثی که معارض آنست اقوی است از خود آن بعلت اعتضاد آن حدیث معارض باخبار دیگر و باجماع طائفه بر عمل بضمون آن و بغیر اینها و صدوق علیه الرحمه نیز ذکر کرده است مانند کلام شیخ طوسی را بلکه اقوی از آنرا ذکر کرده است در اول کتاب من لا یحضره الفقیه و همچنین ثقة الاسلام در اول کتاب کافی باینکه ایشان یعنی شیخ طوسی و صدوق و ثقة الاسلام بسیار است که ذکر می کنند در اول اسانید کسی را که ثقة نیست و نیز میگوئیم بدرستی که بعضی روایات قوه میگیرد ببعض دیگر و بعضی اجزاء حدیث مناسبت دارد با بعضی دیگر و قرینه جواب یا سوال دلالت میکنند بر صدق مضمون حدیث الی غیر ذلك و نیز میگوئیم بدرستی که ماقطع عادی داریم در حق اکثر روات احادیثی که در میان ماست بقرینه آنچه که رسیده است بما از احوال ایشان باینکه ایشان را رضی نمیشدند بدروغ گفتن و دروغ بستن

ان يكون الله سبحانه انزل الشرع تاماً فقصر الرسول عن تبليغه او يكون الرسول قد بلغه على تمامه وكماله فان كان الاول فهو كفر ايضا وان كان الثاني فقد بطل الاجتهاد لان الاجتهاد انما يكون فيما لم يتبين فاما ماتبين فإله جلال للاجتهاد فيه **ورابعها الاستدلال بقوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء** و قوله فيه **تبين كل شيء** و قوله سبحانه **ولا رطب و لا يابس الا في كتاب مبين** فهذه الايات دالة على اشتمال الكتاب العزيز على جميع الاحكام فكل ما ليس في الكتاب **وجب ان لا يكون من الشرع**

**وخامسها قوله تعالى ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا**

در روایت حدیث و کسیکه قطع حاصل نشده باشد در حق او آنچه که گفتیم بسیار است که بوده باشد از برای ناقل از دو طریق بسوی اصل ثقه که اخذ کرده است حدیث را از آن پس اگر بگوئی تو که ایشان چون روایت کنند از اصل پس چرا ذکر میکنند واسطه را میگوئیم محتمل است که بوده باشد ذکر واسطه بجهة تبرک باتصال سلسله سند و بجهة دفع طعن عامه باینکه میگفتند که احادیث شما معنعن نیست بلکه مأخوذه است از کتب پیشینیان تا میگویم من که مصنفم و نیز بدرستی که آنچه که ذکر کردند آنرا علماء رجال در شأن بعضی از رجال که فلان راوی قبول کرده میشود حدیث او گاهی و گاهی رد کرده میشود و در شأن دیگری ذکر کرده اند که جایز نیست نقل حدیث او یا که جایز نیست عمل بر روایت او یا که اعتماد بر او نتوان کرد یا غیر اینها از مذکورات در شئون رجال حدیث و دلالت میکنند بر اینکه ثقه چون روایت کند از کسی پس البته روایت نمیکند از او مگر وقتی که ظاهر و معلوم شود در نزد او دلیلی بر صحت آن کس یا صحت حدیث او یا دیده باشد آن حدیث را در آن اصلی که آن کس روایت میکنند از آن یا شنیده باشد آن حدیث را از ثقه که روایت میکنند آن اصل را و همچنین حرص رواة و علماء حدیث بر ضبط خصوصیات و جزئیات از الفاظ و غیر الفاظ دلیل است بر اعتماد نکردن ایشان مگر بر آنچه که قطع بصحة آن حاصل نموده باشند و اینوجوهی که ذکر شد هر چند که هر یک از آنها بشنهایی ممکن است خدش در آن الا آنکه از مجموع آنها با هم ظن قوی بلکه قطع حاصل میشود بصحة این اخباریکه روایت کرده اند آن را ثقات و هر چند که ضعفی در وسط سند بوده باشد خصوصاً آن احادیثی که بطرق متعدده روایت شده است و خصوصاً آنچه که در کتب اربعه است که آنها نسبت بمؤلفینشان متواترند و در نزد ایشان مقطوع بها بوده اند



فجعل الاختلاف دليلاً على انه ليس من عند الله لكنه من عند الله سبحانه بالادلة القاطعة الدالة على صحة النبوة فوجب ان لا يكون فيه اختلاف

**قال** واعلم ان هذه الوجوه هي التي يتعلق بها الامامية و نفاة القياس و الاجتهاد في الشرعيات و قد تكلم عليه اصحابنا في كتبهم انتهى

**اقول** و في كلامه هذا دلالة على ان نفى الاجتهاد كان معروفاً من مذهب الامامية حتى عند مخالفينهم كما ان نفى القياس كان معروفاً من مذهبهم

و في نهج البلاغة ايضاً من كلام امير المؤمنين عليه السلام في صفة من يتصدى للحكم من الامة و ليس لذلك باهل ان ابغض الخلائق الى الله رجلان

چنانکه صدوق ره در اول کتاب من لایحضره الفقیه گفته است که قصد نکردم در تصنیف این کتاب قصد مصنفین را در ایراد همه آنچه را که روایت کرده اند بلکه قصد کردم ایراد آنچه را که فتوی می‌دهم بآن و حکم می‌کنم بصحة آن و اعتقاد دارم که آن حجة است در میان من و پروردگرم تقدس ذکره و جمیع آنچه که در این کتاب است مستخرج است از کتب مشهوره که بر آنهاست اعتماد و بآنهاست رجوع و بازگشت

و ثقة الاسلام در اول کافی در جواب آن کسیکه خواهش کرده بود از او تصنیف کتابی را فرموده است و گفته بودی که تو خود دوست میداری که بوده باشد در نزد تو کتابی کفایت کننده که جامع باشد در جمیع فنون علم دین آن قدری را که متعلم اکتفاء بآن تواند کرد و مستتر شد بآن رجوع تواند نمود و کسیکه طالب علم دین و عمل بآثار صادقین علیهم السلام و سنن قائمه که بر آنهاست عمل و بآنها ادا میشود فرض خداوند عز و جل و سنة پیغمبر (ص) بوده باشد اخذ نماید از آن تا آنجا که فرموده است و بتحقیق میسر گردانید خداوند وله الحمد جمع کردن و نوشتن آنچه را که خواهش کرده بودی و امیدوارم که بوده باشد آن کتاب بطوریکه خواسته بودی و قصد نموده بودی تمام شد کلام ثقة الاسلام یعنی موضع حاجت از آن و از همین جهة است که رفته اند جماعتی از علماء با کتفا نمودن در باب تصحیح اخبار و قدح آنها در آنچه که ذکر کردند آنرا اصحاب ما نوشته اند آنرا در کتب خود از تصحیح بعض اخبار و قدح بعضی و خصوصاً آنچه که ذکر کرده اند و نوشته اند پیشینیان از ایشان بعضی از محققین گفته است پس باقی نمانده است از برای احدی از متاخرین از ایشان چیزی در بحث و تفتیش مگر اطلاع یافتن بر آنچه که تقریر کرده اند آنرا پیشینیان و فکر در آنچه جمع کرده اند و نوشته اند آنرا ایشان

و كله الله الى نفسه فهو جائز عن قصد السبيل مشعوف بكلام بدعة و دعاء ضلالة فهو فتنة لمن افتنن به ضال عن هدى من كان قبله مضل لمن اقتدى به فى حيوته و بعد وفاته حمال خطايا غيره رهن بخطيئته و رجل قمش جهلا موضع فى جهال الامم غار فى اغباش الفتنة عم بما فى عقد الهدنة قد سماه اشباه الناس عالماً و ليس به بكثر فاكثر من جمع ما قل منه خير مما كثر حتى اذا ار توى من ماء آجن و ا كتنز من غير طائل جلس بين الناس قاضياً ضامناً لتخليص ما التبس على غيره فان نزلت به احدى المبهمات هيئاً لها حشوا من رأيه ثم قطع به فهو من لبس الشبهات فى مثل نسج العنكبوت لا يدري اصاب أم اخطأ ان اصاب خاف ان يكون قد اخطأ و ان اخطأ

شهيد رحمه الله در ذكرى گفته است كه اجتهاد در اين زمان آسانتر است از اجتهاد در زمانه‌اى پيش از اين بعلت آنكه پيشينيان بتحقيق كفايت كرده اند ما را در زحمت اجتهاد بواسطه شدت طلب و كوشش ايشان در اينكار و جمع كردن ايشان سنة و اخبار را و جرح ايشان و تعديل ايشان روا تر او غير اينها از آلات اجتهاد

**مترجم گوید در تشریح و توضیح اینکلمات و عبارات کلام طویل و اطالۀ خارقه عادت و خارجه از حد عدالت است و اطالۀ موجب کسالة و کسالة مورث بطالۀ خواهد بود بلکه اگر خواهیم که در مقام شرح و بسط مفردات و جمل آنها و ایراد ورد و اشکالات و نقوض و ابرامات و منازعات و مناقشات واقعه و ممکنه در آنها برائیم پس تحقیقات و تدقیقات نظریه عقلیه و تبیینات و تصدیقات سمعیه نقلیه را اضافه بآنها نمائیم البته شرح این عبارات خاصه قطع نظر از باقی رساله کتابی گردد مستقل و آن بر خلاف مراد و مراد است فلهدانبا نهادیم بر اقتصار به بیان حاصل این عبارات بر وجه اختصار بلکه اعلى مراتب ممکنه اختصار و آن منظوم است در چند برهان والله المستعان**

## برهان اول

بدانکه حدیث مروی از نبی و ائمه علیه و علیهم افضل الصلوة و التحیه یا متواتر است و یا غیر متواتر پس متواتر در اصطلاح مشهور هر خبریست که عدد مخبرین آن در کثرت با اندازه باشد که همان از جهت عدد مفید علم باشد از برای کسیکه مدر که او در حد اعتدال باشد و در هر طبقه از طبقات اینچنین عدد متحقق باشد تا منتهی شود بمعصوم علیهم السلام پس اگر همه مخبرین در لفظ متفق باشند آنرا متواتر لفظی گویند و اگر

خاف ان يكون قد اصاب جاهل خبّاط جهلات عاش ركاب عشوات لم يعض على العلم بضرر قاطع يذري الروايات اذراء الريح الهشيم لاملية والله باصدار ماورد عليه ولا هواهل لما فوض اليه لا يحسب العلم في شىء مما انكره ولا يرى ان من وراء ما بلغ منه مذهبا لغيره وان اظلم عليه امر اكنتم به لما يعلم من جهل نفسه تصرخ من جور قضائه الدماء ويعيج منه المواريث الى الله اشكوهن عشر يعيشون جهالا ويموتون ضلالا ليس فيهم سلعة ابور من الكتاب اذا تلى حق تلاوته ولا سلعة انفق بيعاً ولا اعلى ثمناً من الكتاب اذا حرف عن مواضعه ولا عندهم انكر من المعروف ولا عرف من المنكر قال ابن ابى الحديد فى شرح هذا الكلام ان قيل بين الفرق بين الرجلين

در لفظ مختلف باشند ولكن معنى الفاظ ايشان متحد باشد آنرا متواتر بالمعنى نامند و تواتر را اقسام ديگر نيز هست وعمده همه ايندو قسم است که ذکر شد و از مصاديق حديث متواتر حديث معراج و حديث غدیر خم و حديث ثقلين است و بعضى از محدثين را مانند صدوق در تواتر اصطلاح ديگر است که ذکر آن در اینجا محل حاجت نيست و مراد بمتواتر در اين رساله و همچنين در اين ترجمه هر جا که مذکور شود همان معنى است که ذکر نموديم .

و حديث غير متواتر نيز برد و قسمست يا موجب علم است بسبب احتفاف آن بقرائن مفيدة علم و قطع و يا موجب علم نيست پس حديثى که موجب علم بسبب مذکور نباشد ناميده شده است در نزد قوم بخبر واحد و مجموع آن باخبار آحاد و محل كلام و نزاع قوم در حجيت و عدم حجيت اخبار آحاد است .

## برهان دوم

اخبار آحاد مرويه از معصومين امجاد عليهم السلام بر روايات ثقات و عدول از فرقه محقه قول حق محقق بر حجيت آنها است و ادله و براهين بر حجيت آنها از آیات و اخبار و كلمات اعلام و اخبار و دلائل عقليه بسيار بلکه پيشماراست و بعضى از آنها سابقاً در اين رساله و در اين ترجمه سمت ذکر و استظهار يافت و از جمله آنها چند دليل قاطع است که از عبائر و كلمات اعلام فريقين منقوله در اين فصل مستفاد ميشود .

**دليل اول** شهرت عظيمه قريبه باجماع است بر حجيت خبر واحد که از عبارات منقوله از اعلام قوم مستفاد شد بلکه اين شهرت در نزد احدى محل كلام نيست و لکن

الذين اجدهما رجل وكلمه الله الى نفسه والاخر رجل قمش جهلا فانهما في الظاهر واحد قيل اما الرجل الاول فهو الضال في اصول العقائد كالمشبه والمجبر ونحوهما الاتراه كيف قال مشعوف بكلام بدعة ودعاء ضلالة وهذا يشعر بما قلناه من ان مراده به المتكلم في اصول الدين وهو ضال عن الحق ولهذا قال انه فتنه لمن افتتن به ضال عن هدى من كان قبله مضل لمن يجيىء بعده واما الرجل الثانى فهو المتفقه في فروع الشرعيات وليس باهل لذلك كفقهاء السوء الاتراه كيف يقول جلس بين الناس قاضيا .

وقال ايضا يصرخ من جور قضائه الدماء و يعج منه المواريث ومن كلام له عليه السلام

دليليت آن مختص است از حيث من يحتج عليه بكسيكه قائلست بحججيه شهرت مانند شهيد وامثال او .

**دليل دوم** اجماعات منقوله است بر حججيه خبر واحد مانند اجماع منقول شيخ طوسى ومحقق وعلامه وغير ايشان ولكن واين دليليت اجماع مختص است از حيث من يحتج عليه بجماعة اصوليه كافة كه قائلند بحججيت اجماع واگر كسى گويد اين دليل درست نيست زيرا كه اين اجماع منقولست وجماعة اصوليه متفق نيستند بر حججيه اجماع منقول جواب ميگويم كه اولاً بعضى از ايشان بلكه كثيرى از ايشان قائلند بحججيت اجماع منقول پس احتجاج باجماع منقول بر آن بعض صحيح است و ثانياً اجماع منقول چون محفوف باشد بقرائن علميه حججيت آن محل اتفاق قوم است و از جمله قرائن استفاضه نقل و كثرة ناقلين است و ديگر وثايق و متانت و جلالة ناقل است و اين هر دو قرينه در اين مقام متحقق و موجود است چنانكه پوشيده نيست .

**دليل سوم** شهادت ثقات و اعلام است بسجيه و عادت اصحاب رسول صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام و اهل زمان ايشان اذ ارباب ديانت بر اخذ و عمل بخبر واحد و تدوين و ضبط ايشان اخبار آحاد رادر كتب و اصول خود و نقل و روايات ايشان آن اخبار را از براي ديگران خصوصاً آن جماعتى كه واقع شده است عصابه بر اينكه ايشان نقل نميكنند مگر قول معصوم را كه آن جماعة نيز در ضبط و نقل اخبار آحاد بيشتر و بالاتر از ديگران بودند چنانكه بر خبير متتبع پوشيده نيست پس ميگويم كه اگر قول و عمل آن مردم بر خطاء و خلاف بود هر آينه واجب و لازم باشد كه رسول صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام ايشان را نهى شديد و منع اكيد فرموده باشند چنانكه در فلسفه و كلام و تصوف و اجتهادات باطله و امثال آنها فرمودند و اگر

وآخر قد يسمى عالما وليس به فاقتبس جهايل من جهال واذليل من ضلال و نصب للناس اشراكاً من حبال غرور وقول زور قد حمل الكتاب على آرائه وعطف الحق على اهوائه يؤمن من العظام ويهون كبير الجرائم يقول اقف عند الشبهات وفيها وقع ويقول اعتزل البدع وبينها اضطجع والصورة صورة انسان والقلب قلب حيوان لا يعرف باب الهدى فيتبعه ولا باب العمى فيصد عنه فذلك ميت الاحياء فاين يذهبون واني يؤفكون والاعلام قائمة والايات واضحة و المنائر منسوبة فأين يتاه بكم بـل كيف تعمهون وبينكم عترة نبيكم وهم ازمة الحق واعلام الدين والسنة الصدق فانزلوهم باحسن منازل القرآن وردوهم ورود الهيم العطاش ايها الناس خذوه عن خاتم النبيين صلوات الله عليهم

نهى ومنع فرموده باشند هر آينه لازم است عاده كه اخبار بسيار در نهى ومنع از قول و عمل باخبار آحاد از ايشان عليهم السلام وارد شده باشند و اگر وارد شده باشد بايد بما رسیده باشد و حال اينكه ما اطلاع نيافته ايم بر خبر ضعيفي در منع و نهى از قول و عمل باخبار آحاد چه رسد بخبر قوى پس چه رسد باخبار بسيار پس معلوم شد عدم نهى و منع ايشان عليهم السلام از آن و اين مستلزم تقرير ايشان است بر آن و تقرير ايشان عليهم السلام حجة است باتفاق بلکه ضرورت فريقين و اين دليل بسيار متين و ممكن بلکه برهان مبين است بر هر كسي كه مدعى منع قول و عمل بحجة اخبار آحاد است و خصم را در آن بهيج و جهى مجال انكار و اشكال نيست دليل چهارم سنة متواتره و آمده از رسول صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام است بر جواز بلکه وجوب قول و عمل باخبار آحاد مرويّه از ايشان عليهم السلام بروايت و نقل ثقات و عدول از شيعيان ايشان بلکه از غير شيعيان ايشان نيز از كسانى كه خود ايشان عليهم السلام امر فرمودند يا اذن و رخصت داده اند در عمل باخبار ايشان مانند بعض فتحيه و واقفيه و امثال ايشان چنانكه بر مجتهد متبوع مخفى نيست و سنة مذكوره از ايشان عليهم السلام يا بقول است مانند احاديث كثيره بلکه متواتره كه بعضى از آنها در سابق ذكر شد و جمله از آن بعد از اين مذكور خواهد گرديد ان شاء الله و يا بتقرير است چنانكه در دليل سابق تقرير نموديم و يا بفعل است چنانكه معلوم و مسلم است و مع انكار احدى نيست كه رسول خدا صلى الله عليه وآله و امير المؤمنين عليه السلام بلکه ساير ائمه عليهم السلام نواب و قوام بجهة بيان عقايد و احكام ببلاد و قراء بعيده و قريبه مي فرستادند و مردم آن امكنه بنقل و روايات ايشان از معصومين عليهم السلام اعتماد مينمودند در قول و عمل و

انه يموت من مات منا و ليس بميت ويبلى من بلى منا و ليس ببال فلا تقولوا بما لا تعرفون فان اكثر الحق فيما تنكرون و اعذرنا من لاجحة لكم عليه و انا هو ألم اعمل فيكم بالثقل الاكبر و اترك فيكم الثقل الاصغر و ركزت فيكم راية الايمان و وفقتكم على حدود الحلال و الحرام و البسنتكم العافية من عدلى و فرشت لكم المعروف من قولى و فعلى و اريتكم كرايم الاخلاق من نفسى فلا تستعملوا الرأى فيما لا يدرك قعره البصر و لا يتفاضل اليه الفكر

**ومن الكلام له** **عظيمة** فى خطبة له ما كل ذى قلب بلبيب و لا كل ذى سمع بسميع و لا كل ذى ناظر ببصير فيا عجباً و مالى لا اتعجب من خطأ هذه الفرق على

احكام شرعيه خودرا از ايشان اخذ ميگردند بلکه اين فعل از ايشان عليهم السلام متضمن هر سه امر است از فعل و قول و تقرير

**دليل پنجم** سيره مستمره جمیع عقلاء از ارباب ديانات و غير ايشان از پيشينيان و پسينيان بر اخذ و عمل بنخبه واحد هر چند که خالى از قرائن صدق باشد و همانقدر که وثوقى و اطمينانى بقول مخبر داشته باشند بلکه همانقدر که او را متهم بکذب ندانند اکتفا مى نمايند چنانکه مى بينيم که مخبرى بايصوصف از سفرى ميايد و ميگويد که فلان شخص مرد پس اهل آن شخص با کمال علاقه و محبت که با آن شخص دارند و هر گز نميخواهند که چنين خبرى نسبت باو راست باشد خبر ايشمخبر را تصديق ميکنند و ترتيب آثار موت آن شخص را بر آن ميدهند از صياح و نياح و صراخ و اقامه ماتم و قسمت مال و غير ذلك و هر گز ديده و شنيده نشده است که موقوف دارند بر تواتر خبر و همچنين چون مخبرى بوصف مذکور خبر ميدهد باهل تجارت که فلان متاع در فلان محل بفلان مقدار از ترقى ياتنزل دارد ايشان بلا تامل بار بسته با آن محل ميروند متاعيرا که خير ترقى آنرا شنيدند بار کرده مى برند و متاعيرا که تنزل آنرا شنيدند خریده مياورند و موقوف بر تواتر نميدارند و همچنين بسيار است که مخبرى بوصف مزبور بمرضى خبر ميدهد يا از بلد بعيدى مينويسد که من از فلان طبيب شنيدم که از براى مرضى تو فلان دوا يا فلان غذا يا فلان عمل يا تترك فلان عمل نافع است يا مضر است پس آن مريض يا ولى او تصديق آن مخبر و متابعت خبر ميکنند با آنکه پاى جان در ميانست و مخافة تلف نفس است و موقوف بر تواتر يا بر اعتضاد بقرائن نميدارند و امثال اين امثله بسيار بلکه بشمار است و فرق نيست در اين امثله و

اختلاف حججها في دينها لا يقفون اثر نبی ولا يقدمون بعمل وصی ولا يؤمنون بغیب ولا يعفون عن عیب يعملون في الشبهات ويسیرون في الشهوات المعروف فيهم ماعرفوا والمنكر عندهم ما انكروا ومفزعهم في المعضلات على انفسهم وتعويلهم في المبهمات على آرائهم كان كل امرء منهم امام نفسه قد اخذ منها فيما يرى بعری وثبقات واسباب محكمات

**ومن كلامه** عليه السلام اعلموا عباد الله ان المؤمن يستحل العام ما استحل عاماً اولاً ويحرم العام ما حرم عاماً اولاً وان ما احدث الناس لا يحل لكم شيئاً مما حرم عليكم و لكن الحلال ما احل الله والحرام ما حرم الله .

**وفي التهذيب** بسنده عن ابي جعفر عليه السلام قال قال علي عليه السلام لو قضيت بين رجلين بقضية ثم عادا لم ازدهما على القول الاخر لان الحق لم يتغير وفي هذين الخبرين دلالة واضحة على بطلان ما اشتهر بين المجتهدين وعليه بناء الاجتهاد وعلى الاجتهاد بناءه ان

امثال آن میان اینکه مخبر بلا واسطه خبر از واقع بدهد یا بواسطه ثقة یا بوسایط ثقاتی اخبار از آن نماید چنانکه بر اهل بصیرة و خبرت پوشیده نیست و از این باب است آنچه که متداولست از قبول خبر مخبر ثقة که متهم بکذب نباشد و وجود بلاد بعیده غیر مسموعه و خلقتهای عجیبه و حکایات غریبه و می بینیم که مردمانی که بسیار متقی و متورع و با احتیاطند از کذب و سایر معاصی چون چنین خبری از چنین مخبری میشوند اعتقاد میکنند و در مجالس و محافل آنرا نقل مینمایند و بسیار است که بدون اسناد بقول دیگری نقلرا مذکور میدارند و از این بابست آنچه که معتقد و معتمد اغلب ناس است از روی کتب تواریخ از احوال سلاطین و اقالیم و امام حالیه و قرون ماضیه و غیر ذلك و حال اینکه اگر خوب ملاحظه کنی در باب هر مطلبی از آن مطالب غالباً يك کتاب یاد و کتاب از تواریخ معتمده پیش در دست مردم نیست یا اگر بیشتر هم باشد از روی آنها نوشته شده است و بالعجمله هیچ تاریخی بعد تواتر نرسیده است لا اقل من قبیل مثلاً اعتقاد ما هم بوجود فریدون و منوچهر و جمشید و کیقباد و امثال آنها بوجود عروج بن عناق و بوجود بقراط و سقراط و جالینوس و بطلمیوس و امثال ایشان و غیر اینها از روی کدام تواتر یا از کدام کتاب و سنت یا اجماع یا عقل می باشد بلکه همه اینها و امثال اینها و اشباه اینها حاصل می شوند از اخبار آحاد بکه مخبرین آنها اگر معروف باشند چندان بصدق و وثوق موصوف نیستند بلکه همان قدر است که بکذب نیز متهم نیستند و اینهم در طبقه اخیره است که بما اتصال دارند .

للمجتهد ان يرجع عن قوله اذا بدال دليله في دليله .

ومثلهما في الدلالة مارواه في الكافي باسناده عن زرارة قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن الحلال والحرام فقال حلال محمد حلال الى يوم القيمة وحرامه حرام الى يوم القيمة لا يكون غيره ولا يجيء غيره وما في نهج البلاغة ايضا من كلامه عليه السلام في ذكر القرآن اتم به نوره واكمل به دينه وقبض نبيه وقد فرغ الى الخلق من احكام الهدى به فعظموا منه سبحانه ما عظم من نفسه فانه لم يخف عنكم شيئا من دينه ولم يترك شيئا رضيه او كرهه الا وجعل له علما بادياً وآية محكمة تزجر عنه او تدعو اليه فرضاه فيما بقى واحد وسخطه فيما بقى واحد واعلموا انه لن يرضى عنكم بشيء سخطه على من كان قبلكم ولن يسخط عليكم بشيء رضيه ممن كان قبلكم وانما تسيرون في اثربين وتتكلمون برجع قول قد قاله الرجال من قبلكم قال ابن ابي الحديد

واما طبقاتي که پیش از این طبقه بوده اند نه بوجهی در نزد غالب معروفند و نه بصدق و وثوق موصوف پس هر طبقه که پیش تراست جهالت و خفاء آن بیشتر است الا آنکه اعتماد مردم همان بر طبقه اخیره است که ایشان اهل تتبع و تثبت و ادب و تفحص و تصفح میباشد پس بمجرد همین اکتفا نمودند با اینکه اگر در این ابواب تفحص تام و تأمل کامل نشود البته ضرری و خرابی بدین و مذهب و موجب عذاب و عقاب اخروی نمیگردد و همچنین در امثله سابقه نیز چنین است فسبحان الله چگونه جایز است شك و توقف در خبر واحدیکه روایت کرده باشد آنرا یکی از ثقات شیعه بلا واسطه یا بواسطه ثقه یا بواسطه ثقات از معصوم علیهم السلام باشد ثورعات و تحفظات و کثرت تبعات و تصفحات که از علماء احادیث امامیه معلوم و متحقق شده است و با اینکه این امر را در دین و مذهب دخل تمام و اثر تام بالا کلام است و بالجمله معلوم شد اخذ و عمل جمیع عقلا قدیماً و جدیداً بخبر واحد ثقه که متهم بکذب نباشد و شککی نیست که اتفاق عقلا بر امری کاشف است از حکم عقل بآن پس ایندلیل یکی از ادله عقلیه بر حجیت خبر واحد خواهد بود و اعجاب عجایب آنکه می بینیم که بسیار است که مردم اعتماد میکنند بر خبر مخبری پس عنقریب خلاف آن خبر ظاهر و معلوم میگردد بلکه از برای کسانیکه اعتماد بآن کرده بودند ضرر و ندامت حاصل میشود و با وجود اینها نمی بینیم و نمی شنویم احدی را که ترك کند اخذ و عمل بخبر واحد را و موقوف دارد اعمال و امور خود را بر متواتر یا محجوف بقرائن علمیه

و از جمله آنچه که ذکر شد قصه ولید بن عتبّه است که رسول (ص) او را بینی المصطلق



فی شرح هذا الكلام قوله فرضاه فيما بقى واحده عناه ان مالهم يبق عليه صريحاً بل هو فى محل النظر ليس يجوز للعلماء ان يجتهدوا فيه فيحله بعضهم ويحرمه بعضهم بل رضا الله سبحانه امر واحد و كذلك سخطه فليس يجوز ان يكون شىء من الاشياء يفتى فيه قوم بالحل و قوم بالحرمة وهذا قول منه بتحريم الاجتهاد و قد سبق منه عليه السلام مثل هذا الكلام مراراً **قوله** عليه السلام واعلموا انه ليس يرضى عنكم الكلام الى منتهاه معناه انه ليس يرضى عنكم بالاختلاف فى الفتاوى و الاحكام كما اختلف الامم من قبلكم فسخطه اختلافاً بهم قال سبحانه «الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا لست منهم فى شىء» و كذلك ليس يسخط عليكم بالاتفاق الذى يرضيه ممن كان قبلكم من القرون انتهى كلامه

**وفى تفسير** ابي محمد العسكري عليه السلام عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال يا معاشر شيعةنا و المنتحلين و لايتنا اياكم و اصحاب الراى فانهم اعداء السنن تفلتت

فرستاد كه زكوة ايشان را بگيرد و نزد آن حضرت بياورد و درميان او و ايشان كينه دبرينه بود چون او برايشان وارد شد ايشان او را بصلاح و كرامت استقبال كردند او را از ايشان برگرداننده بخدمت آنحضرت آمد و گفت كه ايشان زكوة ندادند و بامن قتال كردند چون آن فاسق كذاب از وقتيكه اظهار اسلام کرده بود هنوز كذب و فسق او بكمال ظهور نرسيده بود آن حضرت بحسب خلق عظيم و ديدن رسالت قول او را قبول نموده و قصد قتال آنطايفه فرمود پس اين آيه مباركه نازل شد **يا ايها الذين آمنوا ان جائكم فاسق بنبياً فتمبينوا الى آخر الاية** و در اين مقام كسى نگويد كه اين آيه كريمه ناسخ جواز عمل بخبر فاسق است و چنان مينمايد كه پيش از نزول آيه عمل بخبر فاسق جايز بوده است حتى آنكه رسول (ص) عمل بآن مينموده است زيرا كه ميگوئيم حاشا و كلا در هيچ زماني هيچ عاقلى ولو از كفار و زنادقه اخذ و عمل بقول كسى كه مامون از كذب نبود نميكرد چه رسد بنبي خاتم (ص) كه اكمل و اكرم اهل عالمست پس آن حضرت چگونه ميتوان گفت كه اخذ و عمل ميكرد بقول كسى كه مامون از كذب و خيانت نبود پس حل مسئله آنست كه چون كسانيكه اسلام ايشان از روى كره و ناخوشى بود خوفنا و طمعاً اظهار اسلام کرده بودند و از جمله ايشان همين وليد بود بجهت آنكه آنحضرت از اسلام ايشان مطمئن و خاطر جمع شود و احكام مسلمين را برايشان جارى فرمايد و از احتمال نفاق و خديمه ايشان منصرف گردد كمال تقدس و تزهد و تمبدر را در خدمت آنحضرت اظهار ميداشتند و از هر چه كه مى دانستند كه آن حضرت را بد مى آيد كه اعظم آنها كذب است پروا و پرهيز مينمودند و آن

منهم الاحاديث ان يحفظوها واعيتهم السنة ان يعوها فاتخذوا عباد الله حولاً ومالهم دولا فذلت لهم الرقاب واطاعهم الخلق اشباه الكلاب ونازعوا الحق واهله وتمثلوا بالائمة الصادقين وهم من الجهال الكفار الملعين فسئلوا عما لا يعملون فأنفوا ان يعترفوا بأنهم لا يعلمون فعارضوا الدين بأرائهم وضلوا فاضلوا امالو كان الدين بالقياس لكان باطن الرجلين اولى بالمسح من ظاهرهما

**وفى الكافى** عن ابي جعفر عليه السلام قال خطب امير المؤمنين عليه السلام فقال ايها الناس انما بدؤ وقوع الفتن اهواء تتبع واحكام تبتدع يخالف فيها كتاب الله يتولى فيها رجال رجالات فلوان الباطل خلص لم يخف على ذى حجبى ولو ان الحق خلص لم يكن اختلاف و لكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيميز جان ويجيئان معاً فهناك استحوذ الشيطان على او ليائه و ينجى الذين سبقت لهم منا الحسنى .

حضرت نيز مأمور بود از پروردگار جل ذكره كه با ايشان معامله مسلمين نمايد و ظاهر حال ايشانرا اعتبار فرمايد پس لازم ميفتاد كه بخبر ايشان نيز اخذ و عمل كند در امور عاديه واگر وليد در آن زمان ظاهر الفسق و متهم بكنب بود در نزد آن حضرت پس چرا آن حضرت او را باخذ زكوة بنى المصطلق مأمور ميفرمود پس آيه شريفه منبأ اذ فسق وليد است نه ناهيه از عمل بخبر فاسق فتبصر فاقتهم و اغتنم بعون الله تعالى و قوته

**دليل ششم** نفي عسر و حرج در دين و سهليت و سمحيت شريفة سيد المرسلين صلى الله عليه وآله الطاهرين است باين تقرير كه ميگوئيم اگر خير واحد ثقة حجة نباشد و موقوف باشد صحت و جواز هر امرى از امور عاديه يا عباديه يا اعتقاديه بر تو اتر يا اقتران بقرائن علميه نسبت بهر مكلفى در هر حالى و هر زمانى و هر مكاني هر آينه عسر و حرج شديد لازم آيد تالى منتفى است پس مقدم نيز چنين باشد باين معنى كه عسر و حرج در ايندين ميبين و شرع متين برداشته شده است زيرا كه خداوند اكرم در محكم كتاب خود ميفرمايد **يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وما جعل عليكم فى الدين من حرج** و رسول خاتم صلى الله عليه وآله وسلم در حديث معروف مسلم فرموده است **بعثت على شريعة سمحة سهلة** و امثال اينها نيز از آيات و روايات بسيار است پس چون عسر و حرج در دين نباشد اخذ و عمل بخبر واحد ثقة جايز باشد و ايندليل و دليل سابق هر چند كه ذكر آنها در عبارات مذكوره و منقوله رساله نيست و لكن چون كمال متانت در آنها بود در ترجمه ذكر كرديم .

وباسناده عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل و من عمى نسي الذكر  
واتبع الظن وبارز خالقه قيل المراد بالذكر القرآن يعني قوله تعالى **وان الظن**  
**لا يغنى من الحق شيئا**

وباسناده عن مسعدة بن صدقة قال حدثني جعفر بن محمد عن ابيه ان عليا  
عليه السلام قال من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره في التباس ومن دان الله بالرأى لم يزل  
دهره في ارتماس قال وقال ابو جعفر من افنى الناس برأيه فقد دان الله بما لا يعلم  
ومن دان الله بما لا يعلم فقد ضاد الله حيث احل و حرم فيما لا يعلم

**وفي** بصائر الدرجات باسناده عن ابي جعفر عليه السلام لو حدثنا برأينا ضلنا  
كما ضل من كان قبلنا ولكننا حدثنا ببينة من ربنا بيننا النبي صلى الله عليه وآله فبيننا لنا .

**وفي الكافي** ما يقرب منه فاذا كان الاعتماد على الرأى من اهل العصمة يؤدى

**وبدانکه** ادله حجیت خبر واحد منحصر در این شش نیست بلکه بسیار است و بعضی  
از آنها در فصول سابقه ذکر شد و بعض دیگر در فصول لاحقه ذکر خواهد یافت و بلکه  
بعضی از آن عنقریب در همین تذییل مذکور خواهد گردید و شاید بعضی از ادله حجیت  
خبر واحد هیچ در این رساله و این ترجمه مذکور نگردد پس در مجال قابله از کتب مطوله  
باید جست و لافوة الا بالله .

## برهان سوم

احادیث معصومیه متداوله در ایدی شیعه مدونه در کتب معروفه در مابین ایشان  
اعم است از اخبار آحاد زیرا که قلیلی از آنها متواتر است بتواتر لفظی و کثیری متواتر  
است بتواتر معنوی و اکثر مابقی محفوف و مقرون است بقرائن علمیه که ظهور قرائن در  
بعضی از آنها هنوز باقی است و در بعضی مختفی گردیده است و قلیلی از آن اخبار آحاد  
است که نه متواترند و نه محفوفند بقرینه مفیده علمیه که ظاهر باشد بر ما و هر چند که  
ممکن است که در نزد قدماء قرائنی بر آنها موجود و ظاهر بوده باشد و بعد از آن مختفی  
شده باشد بلکه از کلام سید مرتضی که مذکور شد لایح میشود که در عصر او تمام اخبار  
متداوله در ایدی شیعه محفوف بقرائن علمیه و معلوم الصدور از معصومین علیهم السلام  
بوده است و این منافاة ندارد با آنچه که گفتیم از بودن قلیلی از اخبار ما اخبار آحاد زیرا

الى الضلال فكيف من غيرهم عليهم السلام

**وفى الكافي** باسناده عن محمد بن مسلم قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان قوماً من اصحابنا تفقهوا واصابوا علماً ورووا احاديث فيرد عليهم الشئ فيقولون فيه برأيهم فقال لا وهل هلك من مضي الا بهذا واشباهه  
**وباسناده** عنه عليه السلام قال انذاك عن خصلتين ففيهما هلك الرجال انذاك ان تدين الله بالباطل و تفتى الناس بما لا تعلم

**وفيه** عن يونس بن عبد الرحمن قال قلت لابي الحسن الاول عليه السلام بما اوحى الله فقال يا يونس لا تكونن مبتدعاً من نظر برأيه هلك ومن ترك اهل بيت نبيه ضل ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر

که آن اخبار از مرویات کسانیست که بعد از سید آمده اند مانند بعض کتب شیخ طوسی قدس سره و معاصرین او و من بعد ایشان و شاید که آن اخبار نیز در نزد خود آن راویان محفوف بقرائن علمیه و معلوم الصدور عن اهل العصمة علیهم السلام بوده است چنانکه ذکر شد و بالجمله در علمیت و قطعیت اخبار کتب اربعه شکمی و ربیبی و شبهه و عیبی نیست و همچنین سایر کتب ثقة الاسلام و صدوقین و حمیری و برقی و امثال آنها از ثقات و اعیان علماء حدیث و امناء اخبار اهل بیت علیهم السلام از متقدمین بر جماعه مذکوره و معاصرین ایشان و بعض متاخرین از ایشان چنانکه جمع و ضبط اسامی ایشان در محل خود خواهد شد رضی الله عنهم و ارضاهم الا آن بقیه قلیله که اخبار آحاد است پس هر چه را که از آنها ثقات و عدول شیعه روایت کرده باشند پس تصحیح ندوده باشند یا فتوی بمضمون آن داده باشند آن صحیح است و قول و عمل بآن واجب خواهد بود و هر چه از آن که متصف باینصفت نیست و راوی آن ضعیف یا مجهولست و مراد آن راویست که حدیث را ما از او یا از کتاب او اخذ مینمائیم پس قول و عمل بآن نشاید مگر آنکه موافق احتیاط باشد یا یکی از ثقات علماء بمضمون آن فتوی داده باشد که آن نیز فی الحقیقه یکی از قرائن علمیه است پس منحصر شده ممنوع العمل از اخبار شیعه در قلیلی از قلیل از بعض کتب احادیث متاخرین ایشان

## برهان چهارم

اقوی شبهه که در مقام بنظر میرسد و موجب اغترار و لغزش بعضی از مردم گردیده آنست که کثیری از اخبار معتبره و احادیث کتب معتمده داعلماء و امناء حدیث حتی خود

**وفی بصائر الدرجات** باسناده عن ابی الحسن علیه السلام قال انما هلك من كان قبلکم بالقیاس وان الله تبارک و تعالی لم یقبض نبیه حتی اکمل له جمیع دینه فی حلاله و حرام فجاءکم بما تحتاجون الیه فی حیوته و تستغنون به و باهل بینه بعد موته و انه مخفی عند اهل بینه حتی ان فیہ لارش الکف و انه لیس شیء فی الحلال و الحرام و جمیع ما یتحتاج الیه الناس الا و جاء فیہ کتاب اوسنة

**وفی المحاسن** عن محمد بن حکیم قال قال ابو الحسن علیه السلام اذا جاء کم ما تعلمون فقولوا و اذا جاء کم ما لاتعلمون فها و وضع یدہ علی فیہ فقلت ولم ذلک فقال لان رسول الله اتی الناس بما اکتفوا به علی عهدہ و ما یتحتاجون به الی یوم القیمة **وفی الکافی** عنه علیه السلام مثله

**وفی المحاسن** باسنادهما عن یحیی الحلبی و ابن مسکان و حیب قالوا قال

مؤلفین آن کتب تضعیف و تسقیم کرده اند مانند تضعیفات شیخ طوسی در تہذیب و استبصار و غیر ذلک و این در ظاهر منافاة و مناقضہ دارد باعلییت و قطعیت اخبار کہ معنی طایفہ اخبار بہ است و جواب از این شبهہ آن است کہ مراد ایشان از این تضعیف و تسقیم نہ آنست کہ این اخبار از اهل عصمت علیہم السلام غیر معلوم الصدورند یا معلوم است عدم صدور آنہا از ایشان علیہم السلام بلکہ مراد ایشان ترجیح معارضات آنہا است باین معنی کہ چون دو حدیث مثلًا تعارض کردند و یکی از آنہا ازجہة واحدة یا متعددہ رجحان بر دیگری داشته باشد بمضمون راجح فتوی میدهند و مرجوح را میگویند ضعیف است بسبب فلان راوی کہ عامی یاغالی یاواقفی و امثال آن است پس هر دو حدیث را صادر از معصوم می دانند و لکن بحسب عوارض یکی راجح و یکی مرجوح است پس راجح را قوی و مرجوح را ضعیف می نامند هر چند کہ بحسب سندہر دو قوی می باشند و بعبارة اخرى صحیح در این مقام عبارت است از جایز العمل و ضعیف عبارت است از غیر جایز العمل هر چند کہ هر دو را خود ما بلا واسطہ از معصوم علیہم السلام شنیده باشیم لا محالہ واجب است عمل بیکی از آنہا و عمل بہر دو نشاید پس مراعاة مرجحات مهمما ممکن لازم یا راجح باشد چنانکہ خود ایشان علیہم السلام امر بآن فرمودہ اند پس لا محالہ مرجوح بالنسبہ بر راجح ضعیف و سقیم خواهد بود و شاهد بر آنچه کہ ذکر کردیم آن است کہ شیخ طوسی در اول دو کتاب مذکور حکم بصحة همه اخبار آنہا کرده و علاوہ بر این خصوص اخباریکہ در مقام تعارض تضعیف کرده در مواضع دیگر از این دو کتاب و در کتب دیگر خود تصحیح نموده و بمضمون آنہا فتوی داده پس مطلب متضح و شبهہ مندفع گردید و الله العالم المبین و المؤید المعین

لذا ابو عبدالله ما احب احد الی منکم ان الناس سلکوا سبلا شتی منهم من اخذ بهواه  
ومنهم من اخذ برأیه وانکم اخذتم بامر له اصل

**وفی حدیث آخر** لحبیب عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الناس اخذوا هكذا  
و هكذا و طائفة اخذوا باهوائهم و طائفة قالوا بأراهم و طائفة بالروایة و ان الله  
هداكم بحبه و حب من ینفعکم حبه عنده

**وفی التمهید** باسناده عن الصادق علیه السلام قال انا اذا وقفنا بین یدی الله تعالی قلنا  
یارب اخذنا بکتابک و قال الناس رأینا رأینا و یفعل بنا و بهم ما اراد

**و فی روایة** اخرى عملنا کتابک و سنة رسولک

**وفی الکافی** باسناده عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله علیه السلام تردعلینا اشیاء  
لیس نعرفها فی کتاب الله و لاسنة نبیه فننظر فیها ؟ فقال اما انک لو اصبت لم توجر  
وان اخطأت کذبت علی الله عزوجل

**وفی الفقیه** قال الصادق علیه السلام الحکم حکمان حکم الله عزوجل و حکم اهل

### فصل ششم

در ازاله شبهه ایست در این مقام که گاهی میگذرد از وهمها و آن اینست که شاید که  
تو بگوئی گیرم که اخبار معتبره جایز است اعتماد بر آنها و عمل با آنها آیا نه آن است که  
مضامین آنها بیرون نرفته است از حیز مضمونات و نرسیده است باندازه افاده علم قطعی  
و ظنونی هم که بیرون آورده میشود باجتهاد کمتر نیست از ظنونی که از اخبار حاصل میگردد  
بلکه گاهی باشد که ظنون اجتهادیه اقوی از ظنون حاصله از اخبار باشد پس بنا بر این  
باید عمل باجتهاد جایز باشد چنانکه عمل باخبار جایز است پس اگر چنین سخن بگوئی  
جواب دهیم تو را بچند وجه اول آنکه قیاس ضروری البطلانست در نزد طایفه امامیه و دوم  
آنکه فرق است میان ایندو ظن پس بدرستی که آنها دونوعند که در حقیقه اختلاف دارند با  
یکدیگر یکی از آنها در او تسلیم و انقیاد و فرمانبرداریست و آن دیگری در او بکار بردن  
فکر و نظر و تصرف طبیعه است و هر دو از یک قبیل نیستند سوم آنکه اخبار هر چند که  
تسلیم کنیم که طریق آن ظنی است و لکن دلیل جواز بناء عمل بر آن قطعی است و بعد از آن  
دلالت اخبار قطعی است بجهت آنچه که دانستی پیش از این که ما اعتماد نمیکنیم مگر بر  
محکمات اخبار نه بر متشابهات آن و اما اجتهاد پس طریق اوظنی است و دلیل جواز عمل  
بر اوظنی است و اصولیکه بنانهاده میشود بر او احکام آن نیز ظنی است و قطعی نیست  
در چیزی از اجتهاد اصلا

الجاهلیة فمن اخطأ حکم الله حکم بحکم اهل الجاهلیة ومن حکم بدرهمین بغير ما انزل الله فقد کفر بالله .

**وفی الکافی** عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من حکم بدرهمین بغير ما انزل الله فهو کافر بالله العظیم

**وفیه** عن معویة ابن وهب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ای قاض قضی بین اثین فاخطأ سقط ابعده من السماء

**وفیه** انه عليه السلام قال لابن ابی لیلی انت ابن ابی لیلی قاضی المسلمین قال نعم قال فبای شیء تقضی قال بما بلغنی عن رسول الله صلی الله علیه و آله وعن علی و عن ابی بکرو عمر قال بلغک عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال علی اقصاکم قال نعم قال کیف تقضی بغير قضائه و قد بلغک هذا قال فما تقول اذا جیء بارض من فضة و سماء من فضة ثم اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله بیدک و اوقفک بین یدی ربک فقال یارب ان هذا قضی بغير ما قضیت قال فاصفروجه ابن ابی لیلی حتی عاد مثل الزعفران

**مترجم گوید** در بحث الفاظ متقرراست که کلام از حیث دلالت و افاده معنی بر سه گونه است صریح و ظاهر و مجمل صریح آن است که روشن باشد دلالت او در مفهوم سامع بطوریکه قابل احتمال معنی دیگر نباشد ظاهر آن است که قابل احتمال مفهوم معنای دیگر نباشد و لیکن در مفهوم اول روشن تر و آشکارتر باشد بطوریکه نفسرا سکونی و سکوتی بآن باشد که جای توقف و سؤال نباشد چنانکه اغلب کلمات و الفاظ در محاورات بین الناس از این قبیل است و مجمل آن است که دو احتمال بایشتر که همه مساوی باشند بایکدیگر در معنی آن برود که در هیچ یک از آنها آشکارتر و روشن تر نباشد و فهم معنی ظاهر باید که از روی قرائن معتاده مقرر در علم بیان باشد و اما اگر از روی اصول و امارات اجتهادیه ظنی حاصل شود به معنی از برای لفظ داخل در ظاهر نخواهد بود و بر اجمال خود باقی است پس بدانکه مراد از محکمت اخبار در عبارت صراح و ظواهر از آن است اما صراح پس آن معلوم است و محتاج به بیان نیست و اما ظواهر پس بدرستی که از آنها نیز علم عادی که تعبیر از آن باطمینان میشود حاصل میگردد چنانکه غالباً مرد مرا می بینیم که مبنی عقاید و اعمال ایشان بر ظواهر است و بس و مراد بمتشابهات اخبار مجملات آنهاست و البته ببیدیه معلوم است که مجمل قسابل علم و عمل نیست زیرا که مراد متکلم یکی از معانی محتمله در آن است نه همگی پس چون نصب قرینه داله بر مراد نکرده باشد پس علم بآن حاصل نشود پس عمل بآن نیز نشاید و اگر نصب قرینه کرده

وباسناده عن عبد الرحمن بن الحجاج قال كان ابو عبدالله قاعداً في حلقة ربيعة الرأي فجاء اعرابي فسأل ربيعة الرأي عن مسألة فاجاب فلما سكت قال له الاعرابي هوفى عنقك فسكت ربيعة فقال ابو عبدالله عليه السلام هوفى عنقه قال اولم يقل وكل مفت ضامن

وعن ابي عبيدة الحذاء قال قال ابو جعفر عليه السلام من افنى الناس بغير علم ولا هدى من الله لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه وزمن عملى بفتياه  
وعن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال قلت له اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله فقال اما والله مادعوهم الى عبادة انفسهم و لودعوهم ما اجابوهم ولكن احلوا لهم حراماً و حرماً عليهم حالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون

باشد پس آن داخل در صريح يا ظاهر خواهد بود و از ابن جهم است که در مجملات امر بر توقف و احتياط فرموده اند پس مراد مصنف رحمه الله از عدم اعتماد بمتشابهات اخبارانه آنست که آنها را قول معصوم عليهم السلام نداند بلکه مراد آن است که چون فهم ما از معانی و مرادات معصوم عليهم السلام بآن احاديث قاصر است و علم بضمامين و مقاصد آنها از برای ما حاصل نيست پس ما راه و چاره اي ندانيم بر آنها بجز توقف و عمل با احتياط و رد کردن آن احاديث بخود ايشان عليهم السلام فان اهل البيت ادري بما في البيت

فرمود وجه چهارم از وجوه جواب از شبهه آنکه عمل باخبار را اذن در آن داده اند بلکه امر بآن فرموده اند و عمل باجتهاد را اذن در آن نداده اند بلکه نهی از آن فرموده اند و هر يك از اين امر و نهی که ذکر شد بتحقيق ثابت شده است بكتاب و سنت متواتره و اجماع معتبر چنانکه زود است که بيان ميکنيم آنرا ان شاء الله تعالی پنجيم آنکه اکثر احكام از آنچه که وارد شده است در آن روايات متعدده مستفيضه بالاتر ميباشد از افاده ظن يعنى افاده علم ميکنند و کم است که اتفاق افتد حکمی که وارد نشده باشد بر او مگر يك خبر يا دو خبر باين پنج وجه جواب ميدهيم از شبهه با اينکه ما ذکر کرديم آنچه را که اين وجوه را قوة ميدهد از امارات علاوه بر اينکه ماقائل نيستيم بوجوب عمل بهر خبري يا بهر خبري بیکه افاده ظن کند بلکه ماقائليم بوجوب عمل بهر خبري بیکه بالاتر از افاده ظن باشد يعنى افاده يقين کند پس اگر يافت نشود چنين خبري پس ما مخيريم در عمل

هترچم گوويد مراد آن است که اگر در قضيه اقوال مختلفه باشد و خبر مفيد علمي که تعيين يکي از آن اقوال کند يافت نشود مخيريم ما در عمل بهر يك از آن اقوال که خواهيم



**وفی روضة الکافی** باسانید متعدده عن ابی عبدالله علیه السلام فی رساله طویلہ قال علیه السلام ایتمها العصابة المرحومة المفلحة ان الله اتم بکم ما اتاکم من الخیر و اعلموا انه لیس من علم الله و لا من امره ان یاخذ احد من خلق الله فی دینه بهوی ولا برأی ولا مقائیس قد انزل الله فیہ القرآن و جعل فیہ تبیان کل شیء و جعل للقرآن و تعلم القرآن اهلا لایسع اهل علم القرآن الذین هدیهم الله علمه ان یاخذوا فیہ بهوی ولا رأی و لا مقائیس اغناهم الله عن ذلك بما آتاهم الله من علمه و خصهم به و وضعه عندهم کرامة من الله اکرمهم بها و هم اهل الذکر الذین امر الله هذه الامة بسؤالهم و هم الذین من سألهم و قد سبق فی علم الله ان یدققهم و یتبع اثرهم ارشده و اعطوه من علم القرآن ما یمتدی به الی الله باذنه و الی جمیع سبل الحق و هم الذین لا یرغب عنهم و عن مسائلهم و عن علم الذی اکرمهم الله به و جعله عندهم الا من سبق علیه فی علم الله الشقافی اصل

بلکہ اگر خبر مفید ظنی ہم کہ تعیین احاد اقوال نماید یافت شود عمل بآن واجب نباشد و گو یامصنف علیه الرحمہ در قضیہ تخبیر مذکورہ اقتدا کرده است بسید مرتضی رحمہ اللہ در آنچه کہ ذکر خواهد کرد از کلام او والا در سوابق شنیدی کہ کراداً و مراداً توکیداً و تشدیداً فرمود کہ در جائیکہ حکم علمی از کتاب و سنہ بما نرسیده باشد ماموریم بتوقف و احتیاط پس مقتضای آن اینست کہ در قضیہ کہ اقوال مختلفہ در آن باشد و دلیل علمی بر تعیین یکی از آنها نباشد احوط آن اقوال معین باشد از برای عمل مگر آنکہ گوئیم کہ مراد مصنف رحمہ اللہ آن صورتی است کہ احتیاط ممکن نباشد و عمل بهیچیک از اقوال در آن قضیہ ابراء ذمہ ننماید مانند آنکہ قول منحصر باشد در وجوب و حرمة و مانند آن پس در اینصورت البتہ تخبیر معین است والله الخبیر بالسرائر والاسرار

**فرمود** و بدستیکہ ایراد کرده است سید مرتضی بر خودش سؤالیرا کہ لفظ آن اینست کہ پس اگر گفته شود کہ چون مسدود نمودید طریق عمل باخبار را پس بر چه چیز اعتماد میکنید در ہمہ فقہ و خود سید جواب داده است از این ایراد آنچه کہ حاصل او این است کہ معظم فقہ دانسته میشود بضرورت و دانسته میشود مذاہب ائمہ ما علیہم السلام در فقہ باخبار متواترہ و آنچه کہ متحقق نباشد در او ضرورت و اخبار متواترہ و شاید کہ آن کمتر باشد اعتماد مینماییم در آن بر اجماع طایفہ امامیہ و ذکر کرده است سید بیان طولی را در باب آنچه کہ واقع شود در آن اختلاف در میان طایفہ امامیہ و حاصل بیان او این است کہ چون ممکن باشد تحصیل قطع بیکی از آن اقوال از طریقیکہ ذکر کردیم متعین

الخلق تحت الاظلة فاولئك يرغبون عن سؤال اهل الذكر و الذين آتاهم الله علم القرآن ووضعه عندهم و امرهم بسؤالهم و اولئك الذين ياخذون باهوائهم و آرائهم و مقائيسهم حتى دخلهم الشيطان لانهم جعلوا اهل الايمان في علم القرآن عند الله كافرين و جعلوا اهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين و جعلوا ما احل الله في كثير من الامور حراما و جعلوا ما حرم الله في كثير من الامور حلالا فذلك اصل ثمره اهوائهم و قد عهد اليهم رسول الله ﷺ قبل موته فقالوا نحن بعدما قبض الله عزوجل رسوله يسعنا ان نأخذ بما اجتمع عليه رأى الناس بعد قبض رسوله و بعد عهده الذى عهدنا لنا و امرنا به مخالفة الله و رسوله فما احدا جرى و لا اباين ضلالة ممن قال بذلك و زعم ان ذلك يسعه و الله ان الله على خلقه ان يطيعوه و يتبعوا امره في حيوة عمل ﷺ و موته الحديث بطوله و في هذا الحديث و اتبعوا آثار رسول الله ﷺ و سنته فخذوا بها و لا تتبعوا اهوائكم

است بنای عمل بر آن قول و اگر ممکن نباشد تحصیل قطع بیکی از آن اقوال از آن طرق مخیر خواهیم بود در عمل میان اقوال مختلفه بجهة نیافتن دلیل تعیین

**مترجم گوید** که تا اینجا این حاصل بیان سید بود و باز مصنف رضوان الله علیه بر گشت بر سر کلام خود پس فرمود و سزاوار است که اراده کرده شود باجماع اجماع معتبر یعنی اجماعی را که ما اعتبار کرده ایم قصد میکنم من بآن حدیثی را که متفق علیه باشد

**مترجم گوید** مراد بحديث متفق علیه آن خبریست که اکثر روایات و امناها احادیث اهل البیت یا همه ایشان از زمان ائمه علیهم السلام اتفاق کرده باشند بر روایت آن حدیث و قول و عمل بمضمون آن چنانکه در حدیث ابن حنظله معروف امر باخذ آن فرموده اند و در فصول سابقه نیز مصنف علیه الرحمه تصریح کرد بعدم اعتبار او اعتماد باجماع بهیچ يك از معانی متداوله بین المتفقهة مگر حدیث مجمع علیه بین الاصحاب پس فائده تجدید ذکر این کلام در اینجا گذشته از تاکید و تذکیر اعتراضی است تعریضاً بر سید و اعراض لطیفی است از قول او زیرا که او اجماعی را که حجة کرده است و معتبر گردانیده تعبیر نموده است مانند سایرین از اصحاب خود بهمان عبارة معروفه در میان ایشان که در فصل سوم مذکور شد و آن مجعلا اتفاق علماء امامیه است بر حکمی از احکام شرعیه و مادر تدبیر آن فصل ضعف و سخافه قول ایشان را بحجیت اجماع یا بمعنی تفصیلا و تکمیلایمان نمودیم و حاجتی باعاده نیست پس چون سید در کلام خود که مصنف در اینجا ذکر کرد

وآرائكم فتضلوا فان اضل الناس عند الله من اتبع هواه ورأيه بغير هدى من الله  
 وفيه ايضا ايها العصابة الحافظ لله لهم امرهم عليكم بآثار رسول الله و آثار  
 الائمة الهداة من اهل بيت رسول الله ﷺ من بعده وسنتهم فانه من اخذ بذلك  
 فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه ضل لانهم هم الذين امر الله بطاعتهم وولايتهم  
**وفي المحاسن** باسناده عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في رسالته واما سألت  
 من القرآن فذلك ايضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة لان القرآن ليس على ما  
 ذكرت و كلما سمعت فمعناه غير ما ذهبت اليه و انما القرآن امثال لقوم يعلمون  
 دون غيرهم و لقوم يتلونه حق تلاوته وهم الذين يؤمنون به و يعرفونه و اما غيرهم  
 فما اشد استشكاله عليهم و ابعد من مذاهب قلوبهم و كذلك قال رسول الله صلى الله عليه و آله  
 انه ليس شيئا ابعد من قلوب الرجال من تفسير القرآن و في ذلك تحجير الخلائق

تقرير نمود که اگر در احکام شرعی ضرورت یا اخبار متواتره متحقق نباشد اعتماد می  
 نمایم بر اجماع امامیه و مرادش از اجماع همین معنی است که ذکر شد پس مصنف علیه  
 الرحمه نخواست که امضاء و تقریر اینکلام کرده باشد و در سکوت مخافة حمل بر اصا به و  
 امضاء بود پس از اینجمله فرمود که سزاوار است که مراد باجماع آن اجماعی باشد که در  
 نزد ما معتبر است و آن حدیثی است که متفق علیه باشد و در این موضوع از کلام نکته ملحوظ  
 است که مؤید قول حق است و آن این است که از کلام سید ظاهر شد که در زمان او در  
 نزد علماء آن عصر کافه یا در نزد خود سید هر چند که احتمال اول نیز ظهوری و قوتی  
 دارد اکثر و اغلب احادیث و اخبار و فتاوی متداوله در ایدی شیعه از ضروریات یا از  
 متواترات مذهب امامیه بوده است چنانکه همین معنی از کلام سید که در فصل سابق  
 ذکر شد نیز مستفاد گردید پس بدانکه تهدیب و استبصار و سایر کتب شیخ طوسی و  
 کتب معاصرین او از ثقات محدثین همگی داخلند در اخبار متداوله در ایدی شیعه در عصر  
 سید مرتضی زیرا که شیخ و معاصرین او معاصر بودند با سید و دیگر اخباری را که در  
 کتب خود روایت کرده اند از کتب اخبار سابقین برخوردار روایت کرده اند که یا معاصر  
 بوده اند یا سید و یا مقدم بودند بر او در عصر و الله العالم المؤید بالنصر  
 چون کلام مصنف اصلا در عمل باخبار معتمده مفید علم بود باز بر سر سخن خود  
 آمده فرمود پس اگر تو بگویی که پس آیا از برای خبریکه اعتماد کرده میشود بر او

اجمعون الامن شاء الله وانما اراد الله بتعمية في ذلك ان ينتهوا الى بابه وصراطه و ان يعبدوه ويمتثوا في قوله الى طاعة القوام بكتابه والناطقين عن امره وان يستنبطوا ما احتاجوا اليه من ذلك عنهم لاعتن انفسهم ثم قال ولوردوه الى الرسول والى اولى الامر منهم لعلهم الذين يستنبطونه منهم فاما عن غيرهم فليس يعلم ذلك ابداً ولا يوجد وقد علمت انه لا يستقيم ان يكون الخلق كلهم ولاة الامر اذ لا يجدون من يأتمرون عليه ولا من يبلغونه امر الله ونهيه فجعل الله الولاة خواص ليمتدى بهم من لم يخصصهم بذلك فافهم ذلك ان شاء الله واياك وتلاوة القرآن برأيك فان الناس غير مشتركين في علمه كاشتراكهم فيما سواه من الامور ولا قادرين عليه وعلى تأويله الا من حده وبابه الذي جعل الله له فافهم ان شاء الله واطلب الامر من مكانه تجده ان شاء الله تعالى .

قاعده كلييه هست كه رجوع كرده بآن تا فرق داده شود از خبري كه اعتماد بر آن نشايد يا آيا از براي ظني كه حاصل مي شود از خبر حادي هست كه بكمتر از آن اكتفا كرده نميشود

جواب گويم من كه نه نيست از براي خبر معتمد قاعده كلييه و نه از براي ظن حاصل از خبر حادي و اين است و جز اين نيست كه ساختن قاعده ها و حدها اختلاف انداخت در مبان اصوليين و اگر چنانچه ايشان نظر مي كردند در هر مسئله هر آينه اختلاف ندي كردند در آنچه كه اختلاف كرده اند در آن و آن قاعده كه حكايه كرديم ما از محقق در باب اخبار معتمد عليها آن قاعده كلييه نيست و سر در آن اختلاف حكم است در مثل آن قاعده بسبب اختلاف خصوصيات محال آن و از اينجهت است كه مي چينند قاعده هاي كلييه را پس وفا نميكنند باعمال آنها در جميع جزئيات خود بلكه اينست و جز اين نيست كه استعمال ميكنند آنها را در بعضي از جزئيات خود و در بعضي استعمال نمي نمايند و همچنين است كلام در آنچه كه بنا نهاده ميشود بر آنها از احكام فرعيه پس بدرستي كه آن احكام امور جزئيه مختلفه اند كه فرا نيميگيرد همه آنها را يك امر عقلي و امور جزئيه مختلفه حكم كرده نميشود بر آنها باحكام كلييه مضبوطه بلكه راهي نيست بسوي علم بآنها مگر بواسطه نظر كردن بسوي فرد فرد آنها و آن در احكام فرعيه شرعيه موقوف است بر شنيدن يعني از اهل آن زيرا كه عقلا راهي نيست بشرايع و بدرستي كه واقع شده است

**اقول** تکریرہ عَلَيْهِ قوله فافهم اشارة الى ان العالم بذلك كله كما ينبغي هم

عليهم السلام خاصة

وفي كتاب **المحاسن** ايضاً في باب المقائيس و الرأى عنه عن ابيه عن  
ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام في رسالته الى اصحاب الرأى والمقائيس اما بعد فان من  
دعا غيره الى دينه بالارتياء و المقائيس لم ينصف ولم يطب حظه لان المدعو الى  
ذلك لا يخلو ايضاً من الارتياء و المقائيس و متى لم يكن بالداعى قوة فى دعائه على  
المدعو لم يؤ من على الداعى ان يحتاج الى المدعو بعد قليل قد رأينا المتعلم  
الطالب ربما كان فائقاً لمعلم ولو بعد حين ورأينا المعلم الداعى ربما احتاج فى رأيه  
الى رأى من يدعوه و فى ذلك تحير الجاهلون و شك المرتابون و ظن الظانون و لو  
كان ذلك عند الله جازياً لم يبعث الرسل بما فيه الفضل و لم ينه عن العزل و لم يعب

تنبیه بر آنچه که ذکر کردیم در بسیاری از اخبار و شاید که تو بزودی بشنوی بعضی از  
آنها را ان شاء الله تعالی و باید بگردانیم عنان قلم را بسوی ذکر جمله از آیات و اخبار  
وارد در تحریص و ترغیب بر رجوع باحادیث و بیان منحصراً بودن طریق در آن پس اثبات  
تشابه یعنی در آیات و اخبار و بیان حکم آن پس ذکر آنچه که وارد شده است در ذم اجتهاد  
و متابعت رأیها پس ذکر مفسد این دو امر که اجتهاد و متابعت رأیهاست و از خداست تایید  
**مترجم گوید** در جواب مصنف رحمه الله از سوأ الیکه تقدیر کرد در این عبارت  
چند بحث است: اول آنکه ذکر کرد که از برای اخبار معتمد علیها ضابطه ای نیست که  
رجوع کرده شود بآن شاید مراد آن باشد که از شرع حد جامع مانع واضحی از برای آن  
نرسیده است و الا در سوابق کرارا ذکر کرد آنچه را که مؤدی آنست که هر خبریکه مفید  
علم و اطمینان باشد حجة است و اعتماد بر او میشود مثل اینست که در فصل چهارم گفت آنچه را  
که معنی آن این است که من تکلیف نکردم شما را بعمل کردن بهره‌بری که روایت  
میشود بلکه مکلف میدانم شما را بهره‌بری که اطمینان پذیرد بآن نفسهای شما و در فصل  
بنجم بعد از ذکر کلام بعضی فضلا گفت که اینو جوه هر چند که ممکن است خندشه در هر یک  
از آنها الا آنکه از مجموع آنها ظن قوی بلکه قطع حاصل میشود بصحة این اخباریکه  
روایت کرده اند آنرا ثقات و هر چند که ضعیف باشد سند آن در وسط خصوصاً آنچه که  
روایت شده است بچند طریق و خصوصاً آنچه که در کتب اربعه است و در فصل ششم گفت

الجهل ولكن الناس لما سفهوا الحق وعظموا النعمة واستغنوا بجهلهم وتدبيرهم عن علم الله واكتفوا بذلك دون رسله والقوام بأمره وقالوا لاشيء الا ما ادر كنه عقولنا وعرفته البابنا فولاهم الله ما تولوا واهملهم الله فخذلهم حتى صاروا عبدة انفسهم من حيث لا يعلمون ولو كان الله رضى عنهم اجتهادهم وارتبائهم فيما ادعوا من ذلك لم يبعث الله اليهم فاصلا لما بينهم ولا زاجراً عن وصفهم وانما استدللنا ان رضاء الله غير ذلك ببعث الرسل بالامور القيمة الصحيحة والتحذير عن الامور المشككة المفسدة ثم جعلهم ابوابه وصراطه والادلاء عليه بأمور محجوبة عن الرأى والقياس فمن طلب ما عند الله بقياس ورأى لم يزد من الله الا بعداً ولم يبعث رسولا قط وان طال عمره قابلا من الناس خلاف ما جاء به حتى يكون متبوعاً مرة وتابعا اخرى ولم يرايضاً فيما جاء به استعمل رأيا ولا مقياساً حتى يكون ذلك واضحاً عندك كالوحي من الله

که ماقائل نیستیم بوجوب عمل بهر چیزی یا بهر خبریکه افاده ظن کند بلکه ماقائلیم بوجوب عمل بهر خبریکه بالاثر از افاده ظن باشد ودر غیر اینمواضح نیز اشاره باین معنی کرده است پس ظاهر آن است که مراد او از این عبارات و امثال آنها آن باشد که چون خبری از برای شخصی موجب اطمینان یا علم شود باطمینان و علم شخصی آن خبر از برای آن شخص حجة خواهد بود و از این کلام که در جواب سؤال مفروض گفت که از برای خبر معتمد علیه ضابطه نیست که رجوع شود بآن مستفاد میشود که علم یا اطمینان نوعی را اعتبار نکرده است و این از مصنف قدس سره بسیار عجب است زیرا که مستفاد از ادله و قول اعظام و اجله آن است که هر حدیثی را که عدل ثقه روایت کرد از اهل بیت علیهم السلام مستندا یا مرسل و حکم بصحة آن کرد یا فتوی بمضمون آن داد قول و عمل بمضمون آن واجب است بلکه عمل بفتوای عدل ثقه از شیعه واجب است هر چند که در ظاهر نسبت آنرا بمعصوم علیهم السلام نداده باشد و از جمله ادله بر این مدعا حدیث ابن حنظله و حدیث **ارجعوا الی رواة حدیثنا** و احادیث عدول یفقون و امثال آنهاست .

فبالجملة حق و صواب در نزد حقیق و فاقا لجمع کثیر و جم کبیر آنست که روایت عدل ثقه از فرقه محقه که حکم بصحة آن کرده باشند لفظاً یا کتباً یا از حال او معلوم شده باشد که روایت نمیکند مگر آنچه را که صحیح دانسته باشد حجة است و واجب است قول و عمل بآن چه نسبت آنرا بمعصوم علیهم السلام داده باشد یا نداده باشد مثل آنکه بصورة

وفی ذلك دليل لكل ذی لب و حجی ان اصحاب الرأى و القیاس مخطئون و مدحسون و انما الاختلاف فیما دون الرسل لافى الرسل فایاک ایها المستمع ان تجمع علیك خصلتین احدیهما القذف بما جاش به صدرك و اتباعك لنفسك السی غیر قصد ولا معرفة حد و الاخری استغناءك عما فیه حاجتك و تكذیبك لمن الیه مردك و ایاك و ترك الحق سامة و ملالة و اتباعك الباطل جهلا و ضلالة لاننا لم نجد تابعا لهواه جایرا عما ذكرناه قط رشیدا فانظر فی ذلك

و الاخبار فی هذا الباب اكثر من ان تحصی و فیما ذكرناه كفاية ان شاء الله ان قیل قد جاءت روایتان احدیها عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام

فتوی ذکر کرده باشد یا از اصحاب اسم (ع) یا غیر ایشان روایت کرده باشند و لکن از حال او معلوم و محقق باشد که نقل نمیکنند و ذکر نمی نمایند مگر آنچه را که صادر از اهل بیت علیهم السلام دانند مانند آن هیچده نفر که اجتماع عصابه بر تصحیح ما یصح عنهم شده است و مانند ثقة الاسلام و صدوقین و برقی و امثال ایشان نور الله ضرابهم و انقی الله فی الدهور آثارهم و مددایحهم و اما ضابطه که از محقق حکایت کرد و آن این است که گفت توسط نیکوتر است پس هر خبریکه قبول کردند آنرا اصحاب یا دلالت میکند قرائن بر صحت آن عمل کرده میشود بآن و هر خبریکه اعراض کرده اند از آن اصحاب یا شاذ باشد واجب است اطراح آن تا اینجا محکی از محققست تفضیل چه در موضع عمل و چه در موضع اطراح بر وجه منع خلواست فقط باین معنی که کفایت میکند در موضع عمل هر يك از خبر مقبول و خبر محفوف بقرائن صحت و اجتماع هر دو نیز در يك ماده تو اند شد و همچنین کفایت میکند در موضع اطراح هر يك از خبر معرض عنه و خبر شاذ و اجتماع هر دو نیز در يك ماده می شاید بلکه نسبت میان خبر مقبول و خبر محفوف بقرائن علمیه عموم من وجه و خصوص من وجه است و نسبت میان خبر معرض عنه و خبر شاذ تساوی است چنانکه ظاهراست و در سخن او سخن میرود از چند وجه اول آنکه مراد باصحاب اگر مجتهد نیستند خاصة چه دلیلی بر اعتبار قول ایشان هست و اگر محدثین اند خاصة یا مجموع ایشان و مجتهدین این سخن درست و متین است و لکن در موضع قبول عموم اصحاب معتبر نیست در نزد احدی قطعاً و الا بایستی که هر خبر معمول به مقبول جمیع اصحاب باشد و حال اینکه بسیار شاذ و نادراست خبر معمول به که مقبول جمیع محدثین یا جمیع مجتهدین یا مجموع طائفتین باشد و اما در موضع اطراح بعید نیست اعتبار عموم اصحاب باین معنی که گوئیم هر خبریکه اعراض کرده باشند از آن

انهما قالا علينا أن نلقى اليكم الاصول وعليكم أن تفرعوا والثانية عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال علينا القاء الاصول و عليكم التفريع وهذا هو الاذن في الاجتهاد فكيف التوفيق

**قولنا** ليس معنا الحديثين ما ذهب اليه كلا بل ليس معناهما الا نعمد الى ما القوا اليها من الاحكام الكلية فنستخرج منها احكاماً جزئية بالبراهين اليقينية باحد الاشكال الأربعة وليس هذا من اجتهاد الرأى واستنباط الحكم بالظن فى شيء فى ذلك مثل قولهم عليهم السلام لا ينتقض اليقين ابداً بالشك ولكن ينقضه بيقين آخر فانا نفهم من هذا الحديث يقيناً ان المتيقن للطهارة الشاك فى الحدث لا يجب عليه

جميع ثقات محدثين و عدول نافين عمل بآن نشايد و اطراح آن بايد  
**سخن دوم** آنکه اينضابطه چه در موضع قبول و چه در موضع اطراح در مقام اختلاف و تعارض اخبار مستقيم و روشن است و اما در غير اين مقام پس چه دليلى بر اعتبار حدیث مذکورين هست بلکه لازم می آید براو ازاين اعتبار چیزیکه قائل نیست بآن اوونه غير او و آن اینست که گوئیم مثلاً هر گاه زواره و مانند او حدیثی از امام علیه السلام از برای ما روایت کرد لازم است بر ما که تفحص و تبیین نمائیم تا بدانیم که آیا اصحاب ما از محدثین که در آن زمان هستند بآن حدیث عمل کرده اند یا نه و بدون تبیین و استعمال این امر عمل بآن حدیث جایز نیست حاشا و کلاً احدی از اهل علم این اعتبار و اشتراط را نکرده است و اگر گوئیم که زواره و امثال او اجتماع عصابه بر وجوب عمل باخبار ایشان شده است پس شرط مذکور در اخبار ایشان لامحاله موجود باشد جواب گوئیم که ما ذکر زواره را از باب مثل کردیم و مراد مطلق ثقه است هر چند که از جمله هیجده نفر نباشد و ثانیاً اجتماع عصابه بر قبول روایت فتوای آن هیجده نفر نیست مگر از جهة کمال عدالت و وثاقت ایشان چنانکه محل انکار نیست پس جاری میشود این حکم در هر ثقه که وثاقت و عدالت و امانة او در جمع و ضبط حدیث و فهم آن و نقل آن بعد کمال رسیده باشد پس مبرهن شد که هر حدیثی که چنین ثقه روایت کرده باشد یا هر چه که فتوی بآن دهد واجب است عمل کردن بآن بدون تفحص و استعمال از عمل سایر اصحاب نسبت بآن حدیث و فتوی مگر در صورت وجود معارض که حکم آن پیش گذشت

**سخن سوم** کسیکه اعتبار میکند در خبر معمول به عمل جمیع اصحاب را و عمل بعض ایشان را کافی و مجزی نمیداند چه جراب میگوید از احادیث متکثره اگر نگوییم متواتره



الطهارة والتميقن لطهارة ثوبه الشاك في وصول نجاسة اليه لا يجب غسله والتميقن لشعبان الشاك في دخول رمضان لا يجب عليه الصيام الى غير ذلك من الجزئيات

**ومثل قولهم (ع) كل شيء مطلق حتى ورد فيه نهى وقولهم عليهم السلام كل شيء فيه حلال وحرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه وقولهم عليهم السلام** كلما غلب الله عليه من امر فالله اعذر لعبدته وقولهم عليهم السلام اذا جازمت من شيء ثم شككت فيه فشكك ليس بشيء الى غير ذلك من الاصول الكلية التي يتفرع عليها الجزئيات وقد ذكرنا طرفا منها في كتابنا الموسوم بالاصول الاصيلية فليطلبها من ارادها هنالك مع تنمة الكلام وبسطة في ذلك والله الحمد

که دلالت میکنند بر جواز عمل بلکه وجوب آن بخبر شخص واحد عدل ثقة وفتوای او وهم چنین از سایر ادله عمل بخبر واحد عدل ثقة و اگر مراد او باصحاب در این موضوع بعض ایشان باشد خلاف ظاهر لفظ است پس اگر مراد بعض کثیری باشد باعددی که اقل جمع بآن متحقق شود چنانکه ظاهر صیغه جمع است پس میگوئیم چه دلیلی و کدام حجة بر این اعتبار قائم و ناهض گردیده و اگر مراد جنس اصحاب باشد که وجود آن بیک نفر از ایشان متحقق شود پس آن عین مدعای ما و مقتضای ادله است چنانکه ذکر شد مگر در مقام اختلاف و تعارض چنانکه گذشت .

**سخن چهارم** قرائن صحت خبر در نزد محقق بنا بر آنچه که در کتاب معارج ذکر کرده است منحصر در چهار است موافقة دلیل عقل و موافقة کتاب و موافقة سنة مقطوع بها و موافقة اجماع و گفته است که انضمام یکی از این قرائن بخبر دلالت میکند بر صدق مضمون آن خبر هر چند که دلالت نکند بر صدق خود خبر و حاصل این سخن چون نیک تامل کنی آن است که اخبار محفوفه باین قرائن فی حد انفسها فایده و ثمره از دلالت و حجیت و طریقه ندارند بلکه فی حد ذواتها مهمل و غیر معتبرند و معمول به فی الحقیقه خود این چهار اصلند و مثلی میزنم تا مطلب خوب و واضح گردد از جمله چون خبری موافق اجماع باشد لازم سخن او این است که گوید مضمون این خبر مجمع علیه است و دلیل بر آن اجماع است ولی صدور لفظ خبر از معصوم معلوم نیست پس بودن این خبر و نبودن آن یکسانند و هکذا با سه اصل دیگر پس لازم افتاد او را که بجز عقل و کتاب و سنة متواتره و اجماع قائل بحجیت چیزی نباشد و در اخباری هم که مقبول اصحاب باشد فی الحقیقه قول اصحاب را حجة دانند این حجة خامسه باشد از برای او پس اکثر اخبار بلکه جمیع آن الا ماشاء و ندر در نزاد

## الفصل العاشر

### نقل کلام بعضی القدماء فی ذم الاجتهاد و متابعة الاراء

قد علمت ان انحصار طريق معرفة العلوم الشرعية اصولية كانت او فروعية فی الرواية عن اهل البيت عليهم السلام وعدم جواز التمسك فی شیء منها الی المقدمات الجدلية و الاستنباطات الظنية كان من شعار متقدمی اصحابنا اصحاب الائمة صلوات الله عليهم .

فاعلم انهم صنعوا فی ذلك كتباً و رسائل فمن الكتب المصنفة فی ذلك كتاب النقض علی عیسی بن ابان فی الاجتهاد و ذكره النجاشی فی ترجمة اسمعيل بن علی بن اسحق و منها كتاب الايضاح لفضل بن شاذان النيسابوری و كان من اجل اصحابنا

مهمل و غیر معتبر باشند و من از فساد این عقیده و این سخن چگویم و چگونه تقریر نمایم که بر شخص مهتدی خبیر بصیر خفی و پوشیده نیست پس میگوئیم که صححة موافقة اجماع و عقل و ظاهر کتاب موقوف است بر حجیت آنها و کلام در آنها بعضی از آن گذشته و بعضی از آن خواهد آمد

و اما مراد ما بقرائن منضمه باخبار هر جا که ذکر کردیم یا ذکر خواهیم کرد قرائن صححة صدور اعیان و ذوات آنها است از معصوم عليهم السلام مانند وثاقت روات و مبالغات و اجتهادات ایشان در تصحیح و تحقیق اخبار و عمل نکردن ایشان بضعاف اخبار و تبری ایشان از عاملین باخبار ضعاف و اخبار صحیحه مقبوله وارده در وثاقت و جلالت بسیاری از ایشان که متضمن یا مستلزم رخصه در عمل بر رواة ایشان است و امثال ذلك بلی مانیز عمل اصحاب را که اجله روات و محدثینند بمضمون خبر قرینه صحت خبر میگردانیم و لکن قرینه صدور عین خبر از معصوم عليهم السلام نمیدانیم و از اینجهت است که اخبار کتب اربعه و امثال آنها را از احادیث مدونه در کتب معتمده قدماء محدثین باعیانها و ذواتها کلام معصومین کرام عليهم افضل الصلوة والسلام می شماریم و شکی و شبهه در آن نداریم

فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر

سخن پنجم اینتقاعده که در باب عمل بخبر واحد از محقق نقل شد که در کتاب معتبر ذکر کرده است و در آنجا مجل بحث و گفتگوی ماست مخالف است با آنچه که در کتاب

الفقهاء وقدروی عن ابی جعفر الثانی علیه السلام وقیل عن الرضا علیه السلام ایضاً وقد صنف مائة وثمانین کتاباً وترحم ابو محمد علیه السلام مرتین او ثلثا لواء قال بعد ان رأى تصنيفه ونظر فيه وترحم عليه اغبط اهل خراسان بمكان الفضل بن شاذان قال فی كتابه المذكور فی القوم المتسمین بالجماعة المنسوبین الى السنة انا وجدناهم یقولون ان الله تبارك وتعالی لم یبعث نبیه الى خلقه بجمیع ما یحتاجون الیه من امر دینهم وحلالهم وحرامهم ودمائهم ومواریثهم ودرقهم وسایر احكامهم وان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یكن یعرف ذلك او عرفه ولم یبینه لهم وان اصحابه من بعده وغيرهم من التابعین استنبطوا ذلك برأیهم واقاموا احكاما سموها سنة اجروا الناس علوماً ومنعواهم ان یجاوزوها الى غیرها وهم فیها مختلفون یحل فیها بعضهم ما یحرمه بعض ویحرمه بعضهم ما یحل بعض وقال فی حق الشیعة انهم یقولون ان الله جل ثناؤه تعبد خلقه بالعمل

معارج ذکر کرده است در باب حجیت خبر زبیرا که قاعده منقوله از معتبر بضمیمه حصر قرائن در موافقه چهار اصل که از معارج نقل کردیم افاده آن میکند که هر خبری که محل قبول اصحاب یا موافق یکی از این چهار اصل نباشد واجب است اطراح آن و عمل بآن نشاید و در معارج بعد از ذکر قرائن و حصر آن گفته است که چون مجرد باشد از قرائنی که دلالت کنند بر صدق او و یافت نشود چیزی که دلالت کند بر خلاف مضمون او محتاج است عمل کردن بآن خبر باعتبار چند شرط و بعد از آن آن شروط را با تطویل کلام در چند فصل ذکر کرده است و مجملاً آن اینست که شروط پنج است اول ایمان راوی که امامی اثناعشری باشد دوم عدالت او و طریق عدالت را اشتهار در مابین اهل نقل گردانیده است سوم ضبط راوی که سهو و نسیمان از او حاصل نشود مگر نادراً چهارم آنکه چون راوی روایت کند از کسی اعلام بعدم قطع خود بشنیدن از آن کس یا اخذ از کتاب او مثلاً نکرده باشد پنجم موافقه خبر بانص کتاب عموماً یا خصوصاً پس هر خبری که مستجمع این پنج شرط باشد تجویز کرده است در این کتاب عمل بآن را و این ضابطه فرا میگردد بسیاری از اخبار را که قاعده منقوله از معتبر شامل نبود آنها را هر چند که در اعتبار این شروط خمس نیز ما را نظری و بحثی هست که از ما تقدم و ما تأخر معلوم میشود والله المستعان علی ذلك كله

بحث دوم بدانکه مقتضای ادله منع عمل بظن از عقلیه و نقلیه آن است که

بطاعته و اجتناب معصيته على لسان نبيه ﷺ فيمن لهم جميع ما يحتاجون اليه من امر دينهم صغيراً أو كبيراً فبلغهم اياه خاصاً و عاماً ولا يكلمهم الى رأيهم ولم يتر كهم عمى و لاشبهة علم ذلك من علمه و جهل من جهله فاما ما ابلغهم عاماً فهو ما الامة عليه من الوضوء و الصلوة و الخمس و الزكوة و الصيام و التحج و الغسل من الجنابة و اجتناب ما نهى الله عنه في كتابه من ترك الزنا و السرقة و الاعتداء و الظلم و الرياء و اكل مال اليتيم و ما اشبه ذلك مما يطول تفسيره و هو معروف عند الخاصة و العامة و اماما ابلغه خاصاً فهو ما و كلنا اليه من قول اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم و قوله فاسئلو اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون فهذه خاص و لا يجوز ان يكون من جعل الله له الطاعة على الناس ان يدخل في مثل ما هم فيه من المعاصي و ذلك لقول الله جل ثناؤه و اذا ابتلي ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال اني جاعلك

همچنانکه لازم است در اخبار علم بصدور آنها از معصوم عليهم السلام همچنين لازم است علم بدلالات آنها بر مفهوم هم و ظن بدلالة كافي و مجزى نيست و توضيح بيان آن است كه چون انسان خواهد عمل كند بخبرى كه از براى او حجة و معلوم الصدور باشد بايد كه از براى او علم بمدلول آن خبر حاصل شود و مفهوم ظنى هر چند كه از روى اصول مختلفه و مختلفه باشد البته كفايت نمى كند پس لازم است بر او كه اجتهاد كند در علوم عربيت و مفردات لغة عرب و در عرفيات و اصطلاحات رسول صلى الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام و اصحاب ايشان و اهل ازمه و امكنه ايشان و در قرآن داخله و خارجي كه متعلق بمتون اخبار بوده اند و معدلك كله استمداد و استعانة بفيض و رحمت پروردگار و توسل و توجه باهل بيت اخيار عليهم صلوات الله الملك الجبار نمايد تا اينكه كشف غطا از قلب و قواى او بشود و علم يقين از براى او حاصل گردد و لكن كفايت مى كند در اين مقام علم عادى كه گاهى تعبير ميكند از آن باطمينان و خاطر جمعى و سكون نفس كه مدار تفاهات و اعمال عقلاء قديماً و حديثاً بر آن بوده و هست حتى چنان است كه مى بينيم كه چون از كسى خطابى بر كسى بشود مخاطب بفتح گاهى هست كه مراد مخاطب را مى فهمد بطور علم و يقين بحديكه اگر سؤال كنند از او كه مراد مخاطب چه بود ميگويد چنين و چنان بود و بساهست كه سوگند هم بر آن ميخورد پس اينها علامت علم و يقين اوست و گاهى هم هست كه در مراد مخاطب شكى دارد هر چند كه

لنّاس اما ما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین لیسوا بسائمة یهد  
 الیهم فی العدل علی الناس و قد ابی الله ان یجعلهم ائمة و علمنا ان قوله تبارک و تعالی  
 ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتهم بین الناس ان  
 تحکموا بالعدل عهد عهده الیهم لم یعهد هذا العهد الا الی ائمة ینسبون ان یحکموا  
 بالعدل و لا یجوز ان یأمر ان یحکم بالعدل من لا ینسب الی ائمة و لا یحسبه و انما امر  
 ان یحکم بالعدل من یحسن ان یحکم بالعدل ثم قال بعد کلام طویل ثم رجعنا الی  
 مخاطبة الصنف الاول فقلنا لهم ما دعاکم الی ان قلتم ان الله لم ینبعث الی خلقه بجمیع  
 ما ینحتاجون الیه من الحلال و الحرام و الفرائض و الاحکام و ان رسول الله ﷺ  
 لم ینعلم ذلك او علمه و لم ینبینه للناس و ما الذی اضطرکم الی ذلك قالوا لم نجد الفقهاء  
 یردون جمیع ما ینحتاج الناس الیه من امر الدین و الحلال و الحرام و الفرض من

بسبب احتمال ضعیفی باشد پس در مراد مخاطب اجتهاد میکنند مثل آنکه از خود او  
 می پرسد تا نفسش ساکن و ساکت شود و همین کاشفست از اینکه مظنه در فهم مرادات  
 از الفاظ و خطابات کافی نیست هر چند که آن لفظ و خطاب از عوام و سفله انام باشد  
 چه رسد بآنکه از رسول و امام علیه و علیهم السلام بوده باشد و بهمین است اشاره مصنف  
 در فصل ششم که گفت بلکه ما قائلیم بوجوب عمل بهر خبریکه بالاتر از افاده ظن باشد  
 و در این مقام سؤالی است و آن اینست که اگر کسی گوید که شما دعوی بزرگی کردید  
 و بمعظور بزرگی افتادید که رهائی از آن بسیار مشکل و سخت است زیرا که بسیاری  
 از اخبار هست که بسبب اغلاقات و تعقیدات لفظیه و معنویه و اختلافات ائمة لغة و اختلافات  
 و اشتباهات حروف و حرکات در کتب و تشوشات ابنیه و کلمات و اختفاء قرائن معینه  
 بر فهم مراد در ازمنه خطاب و غیر اینها کمال اباء و امتناع را از دلالت علمیه دارند  
 بلکه بسیاری از آنها دلالة ظنیه هم ندارند پس اگر ما در استنباط مراد از آن اخبار  
 اتکاء و اتکال باصول مخترعه و قواعد مبتدعه نکنیم چکنیم و بنای قول و عمل را بر چه  
 گذاریم خصوصاً که چون شما حجیت ظواهر کتاب را معتدل و دلالة عقل را مختل و اجماع را  
 مهمل و معطل گردانیده اید پس چون بسیاری از اخبار هم مجمل باشند پس دیگر چه حجیتی  
 از برای ما باقی میماند

جواب میگوئیم هذا صراط علی مستقیم ایها السائل الجاهل الغافل اولاً بگو

الصلوة وغيرها فلا بد من النظر فيما لم يأتنا من الرواية عنه واستعمال الرأى فيه و تجويز ذلك لنا قول رسول الله ﷺ لمعاذ ابن جبل حين وجهه الى اليمن بم تقضى قال بالكتاب قال فما لم يكن فى الكتاب قال فبالسنة قال فما لم يكن فى السنة قال اجتهد رأى قال الحمد لله الذى وفق رسول رسوله فعلمنا انه قد اوجب ان من الحكم ما لم يأت به فى كتاب ولا سنة و انه لا بد من استعمال الرأى

**وقوله ﷺ** ان مثل اصحابى فيكم مثل النجوم بأبها اقتديتم اهديتم و اختلاف اصحابى لكم رحمة فعلمنا انه لم يكننا الى رأيه الا فيما لم يأتنا به ولم يبينه لنا و تقدم فى ذلك الصحابة الاولون فيما قالوا فيه برأيه من الاحكام و الموارث و الحلال و الحرام فعلمنا انهم لم يفعلوا الا ما هولهم جاز و انهم لم يخرجوا من الحق و لم يكونوا ليجتمعوا على باطل فلا لنا ان نضلهم فيما فعلوا فاقدينا بهم فانهم الجماعة و الكثرة و يد الله على الجماعة و لم يكن الله ليجمع الامة على ضلال قيل لهم ان ا كذب الروايات و ابطلها

بدانم كه اگر ابوحنيفه و امثال او اختراع ابن اصول سخيغه و تمهيد اين قواعد و اهيه ضعيغه كه او هن از بيوت عنكبوتست نميكردند تو در فهم مجملات اخبار چه ميكردى و بناى علم و عمل را بر چه مينهادى و ثانياً بگو بدانم چون شخصى كه رياستى و سلطنتى بتو داردامر كند تو را بخطا بيه كه لفظ آن يا معنى آنرا درست فهم نكنى و در بويه اجمال بماند و ديگر دست تو بشخص آمر نرسد كه تبين مراد نمائى و اطاعة امر او را بر خود لازم دانى چه خواهى كرد و چه تدبير خواهى نمود و ثالثاً مگر حديث تلميث بگوش هوش تو نرسيده و يا آنكه او را فراموش كرده و نميدانى كه رسول خدا (ص) او ائمه هدى (ع) در مقام شبهات و جهالات و اجملات و اشكالات صراط مستقيمى و طريق مستبيني از براى ما قرار داده اند و ما را امر بسلوك در آن فرموده اند و آن احتياط و اخذ بيقين است كه سبيل نجات و چراغ روشن دين است پس در مجملات و مشكلات اخبار بعد از اجتهاد و استمداد و توسل كه ذكر شد هر چه را كه دست فهم ما بنيل دلالت آن نرسد بناى علم و عمل را در آن بر احتياط و اخذ بيقين ميگذاريم و اگر احتياط نيز ممكن نباشد متمسك بعمومات كبيره از كتاب و سنة مانند لا يكلف الله نفساً الا و سعيها و الا ما آتياها و كل شىء مطلق حتى يرد فيه امر او نهى و الناس فى سعة مما لا يعلمون و ادله نفى عسر و حرج و امثال اينها خواهيم گرديد پس عمل بدون علم نكرده خواهيم بود فلله الحمد على ذلك و هو يهدى الى اقوم المسالك .

بحث سوم در بيان موجزى است از آنچه كه اشاره كرد مصنف بسوى آن از تمهيد

ما نسب فيه الى الجور ونسب نبيه ﷺ الى الجهل وفي قولكم ان الله لم يعث الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه تجويز له في حكمه وتكذيب بكتابه لقوله اليوم اكملت لكم دينكم ولا يخلو الاحكام اما ان تكون من الدين اوليست من الدين فان كانت من الدين فقد اكملها وبينها لنبيه ﷺ وان كانت عندكم ليست من الدين فلا حاجة بالناس اليها ولا يجب في قولكم عليهم بما ليس في الدين وهذه شنعة لودخلت على اليهود والنصارى في دينهم لتركوا ما يدخل عليهم به هذه الشنعة وهي متصلة بمثلها من تجهيل النبي ﷺ وادعاءكم استنباط ما لم يكن يعرفه من فروع الدين وحق الشيعة الهرب مما اقررتم به من هاتين الشنعتين اللتين فيهما الكفر بالله وبرسوله

**وقال** وفيما ادعيتم من قول النبي ﷺ لمعاذ تكذيب بما انزل الله وطعن

قواعد اصوليه واختلافيكه بسبب آن قواعد حاصل شده است در مبان اصوليين وعدم وفای ایشان در اعمال آن قواعد در همه جزئیات آنها و خروج بسیاری از جزئیات هر قاعده از آن قواعد از تحت آن قاعده بادل و اینکه احکام شرعیه فرعیه امور جزئییه مختلفه اند و اندراج آنها در تحت يك امر کلی عقلی نشاید پس موقوف است دانستن حکم فرد فرد آنها بر سماع از خود شرع لا غیر پس بدانکه فن اصول الفقه فنی است جدید که حدوث آن در میان عامه که محدث و مبتدع آن اند از زمان مالک و ابی حنیفه و در میان امامیه از زمان ابن جنید و ابن ابی عقیل شده است چنانکه سابقاً سابقاً ذکر شد و این فن مرکب است از بعض مسائل عربیه و مفردات لغوییه و بیانیه و منطقیه و کلامیه و فلسفیه و آیات قرآنیه و احادیث نبویه و صحابییه و امامیه صلوات الله علیهم و بعض اقبسه و ظنون و استحصانات عقلیه و غیر اینها چنانکه مخفی نیست و سر این معنی آنست که چون از در خانه وحی و نبوت و رسالت و سرای علم و حکمت و هدایت رو گردانیدند و دور و مهجور گردیدند پس هر چند که باطناً و حقیقه متدین بدین اسلام و متشرع بشریة سید انام صلی الله علیه و آله الکرام و طالب حق و راغب در آخرت نبودند و الا مجاهده میکردند و هدایت می یافتند و لکن بملاحظه شوکت و سطوتی که خدایتعالی در اسلام و اسلامیان گردانیده بود که مبادا اگر بالمره از اسلام خارج شوند دنیای ایشان مختل و معتدل گردد و اموال و نفوس ایشان در معرض تلف و هدر باشد پس بر حسب ضرورت در ظاهر مدعی و منتحل اسلام و ملتزم با احکام آن بودند الا آنکه

علی رسولہ ﷺ فَأَمَّا مَا كَذَبْتُمْ بِهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مِمَّا قَدْ بَيَّنَّاهُ فِي صَدْرِ كِتَابِنَا مِنْ قَوْلِهِ وَإِنْ أَحْكَمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ فَأَحْذَرَهُمْ إِنْ يَفْتَنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَقَوْلِهِ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَقَوْلِهِ وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا وَقَوْلِهِ إِنْ أَلَّاهُ الْحُكْمَ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ وَقَوْلِهِ لَهُ الْحُكْمَ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَقَوْلِهِ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَمَا أَشْبَهَهُ مِمَّا فِي الْكِتَابِ يَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ وَحْدَهُ فَرَزَعْتُمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْكِتَابِ وَلَا فِي مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيَّهُ ﷺ مَا يَحْكُمُ بِهِ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنْ مَعَادًا يَهْتَدِي إِلَى مَا لَمْ يُوحِ اللَّهُ إِلَيْكَ نَبِيَّهُ وَإِنَّهُ يَهْتَدِي بِغَيْرِ مَا أَهْتَدَى بِهِ النَّبِيُّ ﷺ وَأَوْجِبْتُمْ لِمَعَادٍ أَنْ رَأَيْهِ فِي الْهَدْيِ كَالَّذِي أَوْحَى السِّي

از علم و معرفه احكام شرعيه محروم و معزول گردیدند و چون دیدند که مفری و چاره از معرفه احكام اسلام نیست پس خواستند که بر صفة دزدان از دیوار باخانه داخل خانه گردیده استراق احكام نمایند بمقتضای عقول قاصره و علوم و افهام ناقصه خاسره خود از فنون مذکورہ اصولی و قواعدی ترتیب دادند که مفید ظنی باحکام تواند شد بلکه بعضی از آنها مفید ظنی نیز نیست و این اصول و قواعد از کثرت سخافت و سستی که دارد در میان خود اصحاب این فن از عامه و خاصه محل اختلافات و اشکالات و ردود و نقوض بسیار است و یک قاعده که مسلم و متفق علیه فریقین بلکه فریق واحد باشد از این قواعد نمی شود چنانکه براهل علم و خبره پوشیده نیست پس از اینجهت است که در احکام فرعی نیز اختلافات بسیار کرده اند حتی آنکه گذشته از مسائل ضروریہ معلوم نیست که مسئله از مسائل شرعیہ باشد که محل اتفاق و اتحاد فریقین بلکه فریق واحد بلکه طائفه واحده از طوائف فریقین باشد حتی می بینیم یک فقیه را در کتب خود بلکه در یک کتاب بلکه در یک باب اختلاف فتوی دارد و اختلاف ایشان در فتاوی ناشی است از اختلافی که در اصول و قواعد دارند و اختلاف در اصول و قواعد ناشی است از اختلاف مآخذ و مدارک آنها پس اگر چنان بود که آن اصول و قواعد را از در خانه نبوت و عصمت اخذ میکردند محل اختلاف و اختلاف نمیشد پس در فروع آنها نیز اختلاف نمیکردند و لکن براهل علم معلوم و روشن است که چه اختلافها از فقهاء فریقین در هر یک از مسائل اصولیه و فروعیه واقع شده است پس معلوم است که اخذ آنها از اهل عصمت علیهم السلام نشده است و همچنین معلوم و محقق است که این اصول و قواعد مبتنی بر دلیل عقلی قاطع نیز نیست و الا محل اختلاف و اختلاف نمی شد زیرا که برهان عقلی مقدماتش منتهی میشوند بضروریات و ضروریات



نبیه ﷺ فر فعتم مرتبته فوق مرتبة النبوة اذ كانت النبوة بوحی منظر و معاذ لا یحتاج الی وحی بل یأتی برأیه من قبل نفسه فمثلکم كما قال الله فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او قال او حی الی و ام یوح الیه شیء و من قال سأنزل مثل ما انزل الله فصار معاذ عندکم یتهدی برأیه و لا یحتاج فی الهدی الی وحی و النبی یحتاج الی وحی و لوجهد الملحدون علی ابطال نبوته ﷺ ما یجاوزوا ما وصفتموه به من الجهل ثم اخبرنا الله تعالی ان اصل الاختلاف فی الامم کان بعد انبیائهم فقال کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیہ و ما اختلفوا فیہ

قابل اختلاف نیست پس از مجدوع آنچه که ذکر کردیم معلوم و مبرهن باشد که اصل و ماخذ این اصول و قواعد باذنون و همیه است که آنرا ادله عقلیه نام نهاده اند و یا منقولات ضعیفه غیر ثابتہ و هر کس که اندک بصیرتی در این مطالب داشته باشد چون دامن جامه نفس از قذارات تأسف و تقلید منزہ دارد پس بعین عدل و انصاف نظر نماید می بیند که بعد از تبدیل نعمة عظمی امامت و وضع خلافة و سلطنة در غیر موضع خود هیچ تخریبی و فسادی در دین که بزرگتر و شنیع تر باشد از وضع این اصول و قواعد شده است **فویل لهم** هما کتبت ایدیههم و ویل لهم هما یکسبون و در این مقام سو الی و جوابیست که باید ذکر شود تا چنانکه باید و شاید رفع شک و شبهه از ناقصین و قاصرین نماید

**سؤال شما** گفتید که اختلاف فقهاء در فروع ناشی است از اختلاف ایشان در اصول و اختلاف ایشان در اصول ناشی است از اختلاف ایشان در مآخذ و مدارک آنها و اگر اصول و فروع را از اهل بیت علیهم السلام اخذ میکردند هر آینه اختلاف نمیکردند این سخن شه منقوض است باینکه ما می بینیم که محدثین و اخباریین که عمل نمی کنند مگر با حدیث معصومیه که علم بصدور آنها از معصومین علیهم السلام نیز دارند آنها نیز در اکثر مسائل فروعیه اختلاف دارند و در ایراد بر یکدیگر می نمایند پس چگونه است آنچه که شما گفتید که اگر اهل بیت علیهم السلام اخذ کرده بودند اختلاف نمیکردند

**جواب** از این سؤال آنست که گوئیم بلی اخباریه نیز اختلاف و تنازع در کثیری از احکام فروعیه دارند و لکن این هذامن ذاک اصل کلام در منشأ اختلاف است منشأ اختلاف اخباریه خود اختلاف است که ائمه علیهم السلام خودشان در میان شیعیان نشان انداختند که موجب حفظ و سلامت نفس و عرض مال ایشان باشد و مخالفان و معاندان

الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغياً بينهم فهدى الله الذين آمنوا وما  
 اختلفوا فيه من الحق باذنه ويهدى دنا يشاء الى صراط مستقيم فحمدتم اهل البغي  
 وقلتم اختلفوا رحمة واقتديتم بالخلاف واهل الخلاف وصرفت قلوبكم عن هداة  
 الله لما اختلفوا فيه من الحق باذنه ويحقق لنا وعليكم قول الله **ولايزالون مختلفين  
 الا من رحم ربك ولذلك خلقهم** فاتبعتم اهل الخلاف واتبعنا من استثناء الله  
 بالرحمة فلما ضاق عليكم بالملك ان يقوم لكم بالحجة احلتم على الله بالتجويز  
 في الحكم من تكليفه كما زعمتم اياكم ما لم يبينه لكم وعلى نبينا **عليه السلام** بالتجهيل  
 في قولكم وانه لم يبين لكم الطاعة من المعصية وعلى اهل الحق والمصدقين لله و

ايشانرا بسبب اتفاق و اتحاد ايشان در اعمال و اقوال نشناسند پس اخبار مختلفه كه داخل  
 است در تحت ضابطه كه مذکور شد سابقاً همگی قول ائمه عليهم السلام است لکن فقهاء  
 اخباريه در اخبار متعارضه هر کس بمقتضای قاعده كه در تعادل و ترجیح بر حسب علم و نظر  
 خود از اخبار علاجیه اخذ کرده است طرفی را از طرفین یا اطراف تعارض ترجیح و  
 اختیار نموده و کسی هم كه ترجیح را در زمان غیبت واجب نمیداند مانند ما نندتقة الاسلام پس  
 لامعاله بحکم تخییر در مقام تعارض يك طرف را اختیار میکند و دیگری هم كه طرف  
 دیگر را اختیار کرد این منشأ اختلاف ايشان در حکم میگردد پس اختلاف اخباریه فی  
 الحقیقه اختلاف نیست یا اگر هم اختلاف است از روی ضلالت و جهالت نیست و در نزد  
 خدا همگی معذور و مأجورند زیرا كه همگی عمل میکنند بقول ائمه عليهم السلام نه غیر  
 ايشان بخلاف اصولیه كه اختلافات ايشان از نزد خودشان است و از ظنون فاسده و آراء كاسده  
 خودشان حاصل شده است پس البته منشأ اختلاف ايشان ضلالت و جهالة باشد لا غير بلکه بالاتر  
 از اینها میگوئیم كه اختلاف ايشان موجب اختلاف اصحاب و شیعیان ائمه عليهم السلام  
 گردیده است زیرا كه چون ايشان در قبال ائمه عليهم السلام دکانی باز کرده اند و  
 از روی اصول مبتدعه خود فتوی دادند خلفاء جور از جهة عداوت و عنادیکه با ائمه  
 عليهم السلام داشتند آن طائفه ضاله مضله را اعزاز و اکرام کردند و در نزد خود مقرب و مکرم  
 داشتند و احکام و فتاوی ايشانرا متلقی بقبول و امضاء فرمودند و حکم کردند بر عامه مردم  
 بوجود و لزوم متابعت ايشان و بر ترك متابعت ايشان توعید و تهدید نمودند پس اصحاب  
 و شیعیان ائمه عليهم السلام اگر متابعت ايشان نمی نمودند نفس و عرض و مال ايشان  
 در معرض هدر بود ولیکن ايشان عالم و خبیر با حکام و فتاوی آن ملاعین نبودند پس

لرسوله بالعداوة والبغضاء وعلى الحق من احكام الكتاب والبعث والالحد الى آخر ما قاله من هذا القبيل مع ما فيه من التطويل سيما فيما طعن به فی خبر معاذو اقتصرنا على ذلك فان القطرة تدل على الغدير والحفنة تهدي الى البيدر الكبيرو لتغيره رضى الله عنه ايضا كلمات فى ذلك لاتحضرنى الان وفيما ذكرنا كفاية لطالب الحق واليقين وبلاغاً لقوم عابدين و لقد تكلمنا مع اقوام من اهل العلم فى هذا الشأن فانصفونا وصدقونا و رجعوا عن مذهب الاصوليين الى طريقة الاخباريين و منهم من سبقنا الى ذلك مع دعاء و نداء الا انى لم اجد بهذه الطريقة عاملا ولا اراه فيه كاملا كانه لم يصربعد من الاحرار ام يظن ان مخالفة الجمهور ومنازكة المشهور من العار والله المستعان

افيه عليهم السلام از روى حكمت و رحمت در هر زمانى و هر مكاني بمقتضای حال و مصلحت امر و نهى ميفرودند و فتوى ميدادند گاهى كه ميدانستند كه موجب فسادى و ضررى نخواهد بود موافق حق و حقيقت حكيم ميندودند و گاهى كه خلاف اينرا ميدانستند حكما بروفق قول فقهاء آن زمان و آنمكان ميفرودند و نيز امر ميفرودند شيعةيان خود را كه باين احاديث مختلفه و احكام متخالفه عمل كنند تا اينكه از شر دشمنان در حفظ و امان باشند و فرموده اند كه چون قائم ماقيام كند و متكلم ماتكلم نمايد خواهد آورد از براى شما شريعت را چنانكه حاق و حقيقت اوست و قرآنرا چنانكه نازل شده است بس معلوم شد كه اين اختلاف هم از ثمرات آن اختلاف است بلى اختلاف در فروع ممكن است هم كه از جهة ديگرى باشد غير دو جهة مذكوره. كه آن جهة در مابين اصولى و اخبارى مشترك است و هر دو اختلاف در فروع از آنجهت كرده اند و هر دو در آن معذورند و آنجهت اختلاف در مداخل و مفاهيم اخبار است كه ناشى است از اختلاف و تفاوت افهام و اذهان و از اختلافاتى كه در مباحث الفاظ مانند مباحث وضع و اشتقاق و امر و نهى و عموم و خصوص و اطلاق و تقيد و نحو اينها واقع شده است از ائمه ائمة و نحو و بيان و ميزان و غير ايشان پيش از وضع اصول مبتدعه و بعد از آن بلكه مستفاد از بعض اخبار چنان است كه اختلاف در فروع از جهة اختلاف در فهم معانى اخبار در ازمنه ائمه اطهار عليهم السلام نيز در ميان اصحاب و شيعةيان ايشان بوده است و گاهى بود كه بعضى از ايشان چون ملتفت اختلاف مى شدند دوست سعادشان بنديل خدمت ائمه عليهم السلام ميرسيد سؤال ميكردند و رفع اختلاف و اشكال مينمودند و لكن

## الفصل الحادي عشر

نقل كلام صاحب كتاب اخوان الصفا في تزييف الاجتهاد ومتابمة الاراء.

قالوا في رسالة اللغات من كتبهم اختلفت المذاهب والاراء والاعتقادات فيما بين اهل دين واحد ورسول واحد لافتراقهم في موضوعاتهم واختلاف لغاتهم واهوية بلادهم وتباين مواليدهم و آراء رؤسائهم وعلماهم الذين يخربونهم ويخالفون بينهم طلبا لرياسة الدنيا وقد قيل في المثل خالف تذكر لانه لو لم يطرح رؤساء علمائهم الاختلاف بينهم لم يكن لهم رياسة و كان يكونون شرعا واحداً الا ان اكثرهم متفقون في الاصول مختلفون في الفروع مثال ذلك انهم مقرون بالتوحيد وصفات الله تعالى مما يليق به مقرون بالنبي المبعوث اليهم متمسكون بالكتاب المرسل اليهم مقرون

بالضرورة معلوم است که چون دونفر مثلا در حکمی از احکام از اینجهت اختلاف کنند یکی از ایشان لامحاله مخالف حکم واقعی الهی است پس او در وقتی معذور است و مأخوذ نیست که کمال بذل جهد واجتهاد رادر مقدمات کرده باشد واستمداد واستغاثه از درگاه احدیت وتوسل وتوجه باهل بیت رسالت صلوات الله عليهم اجمعین نموده باشد چنانکه در سابق مذکور شد وبالجملة بشرایط ولوازم مجاهدتة فی الله قیام واقدام داشته باشد والا معذور نخواهد بود بلکه مقصر و مأخوذ خواهد بود عقلا و شرعاً واجماعاً من اهل الاجماع ومن الله التوفيق والهدایه بالابصار والاسماع

### فصل هفتم

فرمود ذکر بعض آیات و اخباریست که دلالت میکنند بر انحصار ادله شرعیه در شنیدن از معصوم عليهم السلام فرموده است خدایتعالی **فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** که ترجمه آن اینست که پس بپرسید از اهل ذکر اگر چنان باشید که ندانید پس فرمود و بتحقیق که ثابت شده است باخبار مستفیضه که ذکر قرآن است و اهل قرآن همه معصومون صلوات الله عليهم میباشد

مترجم گوید که این آیه مبارکه در دو موضع از قرآن مجید نزول یافته در سوره نحل و سوره انبیاء و مراد از ذکر یا قرآن است چنانکه مصنف گفته است و دلیل

بایجاب الشریعة مختلفون فی الروایات التي وسائطها رجال مختلفون، فی المعانی لان النبی ﷺ کان من معجزته وفضيلته انه كان يخاطب كل قوم بما يفهمون عنه بحسب ما هم عليه وبحسب ما يتصوره عقولهم فلذلك اختلف الروایات وكثرت الديانات واختلفوا فی خليفة الرسول ﷺ وكان ذلك من اكبر اسباب الخلاف فی الامة الى حيث انتهينا وايضاً فان اصحاب الجدل والمناظرة ومن يطلب المنافسة والرياسة اخترعوا من انفسهم فی الديانات والشرایع اشياء كثيرة لم يأت بها الرسول ﷺ ولا اقرب بها وابتدعوها وقالوا لعوام الناس هذه سنة الرسول ﷺ وحسنوا ذلك فی انفسهم حتى ظن بهم ان الذي قد ابتدعوه حقيقة قدامر بها الرسول ﷺ واحد ثوا فی الاحكام والقضايا اشياء كثيرة بآرائهم وعقولهم وضلوا بذلك عن كتاب ربهم وسنة نبيهم ﷺ واستكبروا عن اهل الذکر الذين بينهم وقد امروا ان يسألوهم

بر آن گذشته از اخبار مستفيضه خود قرآن است كما فی قوله تعالى **ص والقران ذی الذکر** وقوله تعالى **ذلك نتلوه عليك من الايات و الذکر الحكيم وانا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون و انزلنا اليك الذکر لتبينه للناس وغير ذلك واهل قرآن نیستند مگر رسول صلی الله عليه وآله وائمة عليهم السلام بدلالات اخبار متکاتره متضافره مانند حديث شريف ثقلين که در همین فصل با بيان کافی وافى مذکور خواهد شد وغير آن که بسیاری از آنها در اينفصل وغير آن ذکر خواهد يافت ويا مراد از ذکر رسول صلی الله عليه وآله میباشد كما فی قوله تعالى **قد انزل الله اليکم ذکرا رسولا يتلو علیکم آيات الله** وقوله تعالى **و يقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمين** وغير ذلك من الآيات پس اهل ذکر اهل بيت رسول صلی الله عليه وآله باشند و اهل بيت آنحضرت نیستند مگر ائمه عليهم السلام پس بر هر تقدير اهل ذکر ائمه عليهم السلام اند نه غير ایشان و علاوه بر اينها در اخبار متکاتره بلکه متواتره تصريح شده است با اینکه اهل ذکر ائمه عليهم السلام اند که از آنجمله زیارت جامعه کبیره مشهوره است که صحت آن از امام عليه السلام محتاج بذکر و بيان نیست بلکه در بسیاری از آن اخبار تصريح شده است با اینکه اهل ذکر در همین آیه خصوصاً ایشانند نه غير ایشان پس آیه کریمه دلالت کرد بر وجوب سؤال از رسول و ائمه عليه و عليهم السلام نه غير ایشان و در اينمقام چند سؤال و جواب است که رفع ابهام و اشکال از انظار قاصرين**

عما تشكل عليهم فظنوا لسخافة عقولهم ان الله سبحانه ترك امر الشريعة وفرايض الديانات ناقصة حتى يحتاجوا الى ان يتموها بأرائهم الفاسدة وقياساتهم الكاذبة واجتهادهم الباطل وما يخرصوه وما يخترعوه من انفسهم وكيف يكون ذلك وهو يقول سبحانه ما فرطنا في الكتاب من شيء و قال سبحانه تبياننا لكل شيء وانما فعلوا ذلك طلباً للرياسة كما قلنا آنفاً ووقعوا الخلاف والمنازعة بين الامة فهم يهدمون الشريعة ويوهمون من لا يعلم انهم ينصرونها وبهذه الاسباب يتخرب الامة ويقع العداوة بينهم ويتأدى الى الفتن والحروب ويستحل بعضهم دماء بعض فان امتنع بعض من يعرف الحق من العلماء وخطب بعض رؤسائهم في ذلك وخوفه بالله وارهبه من عذابه عدل الى العوام وقال لهم هذا القول واغرى العوام به ونسب اليه من القول ما لم يأت به شريعة ولا يقول عاقل ولا يتمكن ذلك العالم ان يبين للعوام كيف جرى الامور

وجاهال خواهد نمود

**سؤال الاول** شما جزء آخر آیه را ذکر کردید و حال اینکه چون بدو آیه را

ملاحظه کنیم خلاف قول شما را افاده میکند زیرا که آیه از بدو چنین است **وما ارسلنا**

**قبلك الا رجالا لا نوحى اليهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون** ترجمه

آن اینست که فرستادیم ما برسالت بیش از تو مگر مردانیرا که وحی میگردیم بسوی

ایشان پس برسید شما مردم از اهل ذکر را اگر چنان باشید که ندانید ظاهر است که

خطاب بکفار مکه است که در نبوت و رسالت آن حضرت شک وانکار داشتند و می

گفتند ما لهذا الرسول **ياكل الطعام و يشى فى الاسواق** و می گفتند **ابعث الله**

**بشرا رسولا** وامثال اینها پس خداوند عزوجل بایشان میفرماید که پیغمبر اینکه بیش

فرستادیم آنها نیز بشر بودند که ما وحی میگردیم بسوی ایشان پس شما اگر شک دارید

و نمیدانید از اهل ذکر برسید تا اذ برای شما بیان کنند و مراد از اهل ذکر اهل علم است و اهل علم

در آن زمان که عارف بودند در حق پیغمبران و ممکن بود سؤال اهل مکه از ایشان علماء اهل

کتاب بودند چنانکه از ابن عباس و قتاده و غیر ایشان نیز منقولست که مراد باهل ذکر در

این آیه علماء یهود و نصاری هستند و این آیه مانند آن آیه است که میفرماید **اولم یکن**

**لهم آية ان یعلمه علماء بنی اسرائیل** وامثال آن از آیاتی که واقع شده است در آنها

استشهاد بر مشرکین از یهود و نصاری

فی الشریعة ویوقظهم عما هم فیہم لآلفهم بما قد نشئوا علیہ خلقاً عن سلف واذارآی رؤسائهم ذلك وان قلوب العلماء مشمأزة من العوام جعلوا ذلك شرفاً لهم عندهم و اوهموهم ان ذلك انقطاع منهم عن القيام بالحجة وانما سکوتهم و تحفهم لباطل یمنعهم وان الحق هو ما اجمعنا علیہ نحن فلا یزال ذلك دأبهم والرؤساء لهم تزايدون فی کل یوم واختلافاتهم تزیید واحتجاجاتهم ومناظراتهم وجدلهم تکثروا حتی هجروا احکام الشریعة و غیروا کتاب الله بتفسیرهم له بخلاف ما هو کما قال سبحانه یحرفون الکلم عن مواضعه و فی اصل امرهم قد خربوا الامة من حیث لایشعرون وتألوا اخبار الرسول ﷺ بتأویلات اخترعوها من انفسهم ما انزل الله تعالی بهامن سلطان وقلبو المعانی وحملوها علی ما یریدون مما یقوی ریاستهم وتفسیق اهل

**سؤال دوم** آنکه قبول کردیم ما ادله و اخباری را که دلالت میکنند بر بودن رسول و ائمه علیہ وعلیہم السلام اهل ذکر در این آیه و لیکن اثبات شیء نفی ما عدا را نمی کند چه مانع است که گوئیم که اهل ذکر اهل علمند یا اهل قرآنند یا اهل دین رسولند صلی الله علیه و آله پس ائمه علیهم السلام بعضی از افراد ایشان یا اکمل افراد ایشانند و سایر علماء و فقهاء نیز از جمله ایشانند چنانکه جمعی گفته اند بلکه استدلال کرده اند باین آیه بر حجیت خبر واحد و بر وجوب تقلید مجتهد .

**سؤال سوم** سلمنا که مراد باهل ذکر در آیه ائمه علیهم السلام باشند نه غیر ایشان و واجب باشد سؤال از ایشان و از غیر ایشان جایز نباشد و مأمور بسؤال همه مردم باشند نه خصوص مشرکین و لیکن ما مأموریم در این آیه بسؤال از آنچه که ندانیم حکم آن را یا حقیقه آنرا چنانکه منطوق صریح آیه است و اما چیزی را که بدانیم هر چند که بدلا لت عقل یا واسطه دیگر باشد مانند دلالت کتاب و علم نجوم و علم جفر و علم رمل و رؤیای محفوفه بقرائن علمیه و امثال اینها چه دلالتی دارد آیه بر وجوب سؤال از ائمه علیهم السلام در آن چیز و عدم اکتفا بعلم حاصل از دلایل مذکور و خصوصاً در وقتی که علم حاصل از این دلایل و مانند آنها قطعی باشد بطوریکه احتمال نقیض در آن راه نباشد چگونه توان گفت که مادست از قطع خود برداریم و طریق ظنی را سلوک نمائیم زیرا که قول ائمه علیهم السلام لفظ است و لفظ محل احتمال خلاف ظاهر خود است از وجوه بسیار چنانکه پوشیده نیست و نیز همچنانکه بمفهوم آیه علم ما معنی است از سؤال همچنین اگر چیزی قائم مقام علم

العلم دأبهم عند العوام يتوارث ابن عن اب وخلف عن سلف الى أن يشاء الله اهلاكمهم وانقر اضهم ولم يزل هؤلاء الذين هم علماء العوام اعداء الحق في كل امة وقرن فكم من نبي قتلوه ووصى جحدوه وعالم شردوه فهم بافعالهم هذه يكونون اسباباً في نسخ الشرائع وتجديدها في سالف الدهور الى أن يتم وعد الله ان يشأ يذهبكم ويأت بخلق جديد وما ذلك على الله بعزيز والعاقبة للمتقين و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون ان في هذا لبالغاً لقوم عابدين فهذه العلة هي السبب في اختلاف الآراء والمذاهب واذا كان ذلك كذلك فيجب على طالب الحق و الراغب في الجنة ان يطلب ما يقرب به الى ربه ويخلصه من بحر الاختلاف والخروج عن سجون اهله وان غفلت النفس من مصالحتها ومقاصدها وتركت طريق الجنة والحق واهله

باشد آن نیز معنی از سؤال خواهد بود زیرا که هر نایبی حاوی و جامع جمیع احکام منوب عنه می باشد بالضرورة و ماظن اجتهادیرا قائم مقام علم میدانیم و در محل خود بدلیل ثابت کرده ایم و همچنین اصول عملیه را مانند اصل برائت و استصحاب و نحو آنها قائم مقام علم میدانیم چنانکه در محل خود مقرر است پس کفایت نمی کند شمارا آیه در ابطال اجتهاد و عمل بظنون و اصول .

**سؤال چهارم** سلمنا که آیه دلالت کنند بر وجوب سؤال از ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان بطوریکه شما میگوئید و انحصار طریق علم باحکام شرعی در قول ایشان و عدم کفایت ذلائل دیگر چنانکه شما ادعا می کنید و لکن همه اینها در صورت حضور امام علیهم السلام و امکان سؤال از اوست چنانکه مدلول آیه نیز همین است زیرا که خداوند حکیم امر بشیء غیر ممکن نمیکند پس شما از کجا و چگونه تعمیم میدهید آیه را نسبت بزمان غیبت امام (ع) نیز و تمسک میکنید بآن بر وجوب عمل باخبار و حرمة عمل بظنون و اصول اجتهادیه و حال اینکه سؤال از امام (ع) ممکن نیست و اخبار هم افاده علم نمیکند نه سنداً و نه دلالة و مایقین داریم ببقاء تکلیف پس مقری و مقری بجز عمل بظنون و اصول اجتهادیه نیست

**جواب از سؤال اول** بوجه اختصار آن است که اولاً میگوئیم محقق و ثابت نیست که قرآن موجود فی ایدی الناس بر همان وضع و ترتیبی است که بر رسول (ص) نازل شده است بلکه گمان ندارم که احدی از مدعیان علم قائل باین باشد زیرا که مامی بینیم که در اینوضع و



والدين الذى لا اختلاف فيه وانضم الى اهله الخلف والى رؤساء الاصنام المنصوبة كان ذلك سبب بوارها وهالا كهها وبعدها عن جوار الله سبحانه لله وقرنت بعفريت قال الله سبحانه ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطاناً فهو له قرين وانهم ليصدونهم عن السبيل ويحسبون انهم مهتدون حتى اذا جاءنا قال يا ليت بينى وبينك بعد المشرقين فبئس القرين وهكذا يكون حاله مع عالمه الذى اقتدى به ووغره بر به وجماعة العوام حوله وينمق كلامه فيعبده من حيث لا يشعر لانه اذا حلل بقوله وحرّم بقوله ورأيه فقد عبده قال الله تعالى وانكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون فعليكم ايها الاخ البارّ الرحيم ايدك الله باهل العلم الذين هم اهل الذكّر من اهل بيت النبوة المنصوبين لمنجاة الخلق وقد قيل استمعينوا على كل صناعة باهلها انتهى كلامهم بالفاظهم وهو كلام متين صدر عن بصيرة ويقين

ترتيب سور مدنيه مقدمند برمكيه و آيه ناسخه مقدم است بر آيه منسوخه چنانكه در آيتين نازلتين در عده متوفى عنها زوجها واقع شده است و امثال ذلك پس ممكن است كه آيه چنين بوده باشد و ما ارسلنا من قبك الا رجالا نوحي اليهم بالبينات والزبر الى قوله يتفكرون و قول او سبحانه فاسئلوا اهل الذكّر ان كنتم لا تعلمون جزء آيه ديگرى بوده باشد يا آيه مستقله كامله باشد و درميان اين آيه مندرج کرده باشند يا شكل ديگر باشد غير اينكه گفتيم وماند انيم والله تعالى هو العالم بكتابه و ما فعل بهم من كتابه و ثانياً آنچه نقل كرديد از ابن عباس و قتاده و غير ايشان كه گفته اند مراد باهل ذكّر در آيه علماء يهود و نصارى است گذشته از اينكه حجيتى و اعتبارى در اين نقل نيست ثقّه الاسلام و عياشى و صدوق روايت کرده اند باسانيد خود از حضرت باقر عليه السلام كه بآن حضرت گفتند كه بعضى از مردم ميگويند كه مراد باهل ذكّر در آيه فاسئلوا اهل الذكّر ان كنتم لا تعلمون يهود و نصارى است آن حضرت فرمود كه آن هنگام ايشان ميخوانند شمارا بسوى دين خود يعنى اگر چنين باشد كه خدا واجب کرده باشد بر شما سؤال از يهود و نصارى را پس قبول جواب از ايشان نيز لامحاله واجب است پس شايد كه شما در مسئله از ايشان سؤال كنيد و ايشان بدین وعقيده خود جواب گویند و قبول از ايشان بر شما واجب باشد پس لازم گردد شمارا كه در دين آنها داخل گرديد و اين باطل است بضرورت دين اسلام پس مراد باهل ذكّر كه امر شده است بسؤال از ايشان آنها نخواهند

## الفصل الثانی عشر

اشاره الى بعض ما يترتب على الاجتهاد و مناقشة الاراء

من المفاسد

کفی من مفاسدهما بعد کونهما مخالفة لله ولرسوله وللائمة المعصومین صلوات الله عليهم كما سمعت ما بلغك فیهما ماجری من الصحابة من الحروب والفتن و ما ترى من اختلاف الفقهاء فی المسائل الدينية من الاصول والفروع والقرائض والسنن مع عدم انضباط مدار کهما واختلاف طرقهما باختلاف الازهان والاحوال ومع ما فیهما من المتعارضات و اضطراب الانفس و المخاصمات و رجوع کثیر من فحول العلماء مما به افتى الى غیر ذلك مما لا یحصی ذکر السيد بن طاوس رحمه الله عن

بودر اوی گفت که پس آنحضرت اشاره کرد بسینه مبارک خود و فرمود ما ئیم اهل ذکر و ما ئیم کسانیکه سؤال کرده میشود از ایشان و در روایت عیاشی فرمود که ذکر قرآن است پس بعد از اینجو ابهاچه شبهه میماند در اینکه مراد باهل ذکر در آیه یهود و نصاری و امثال ایشان نیستند **کذلک یضل الله من یشاء ویهدی من یشاء**

**و جواب از سؤال دویم آن است که** اولاً ظاهر اخباریکه صریح بعض آنها حصر در رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است و ثانیاً ممنوع است غیر معصومین علیهم السلام که داخل باشد در مسئولین در این آیه برهان عقل و تقریر آن چنان است که میگوئیم چون خداوند علیم خبیر عالم بحقائق جمیع خلق و سرائر جمیع عباد می باشد و احدی بجز او سبحانه عالم بغیوب و اسرار و سرائر نیست و نیز واجب است که خدایتعالی امر کند بندگان خود را در استعمال مجهولات بسؤال از عالم بهمه مجهولات که معصوم از کذب و خیانت و خطا باشد والا چنانچه امر کند خدا بنده را بسؤال از کسیکه مأمون از جهل و کذب و خطا نباشد بسا باشد که این اغراء آن بنده باشد بجهل و آن قبیح است بر حکیم و تعالی الله عن ذلك پس چون کسی که عالم باشد بجمیع ما یحتاج الیه العباد و مأمون باشد از کذب و فساد و احدی بجز معصومین علیهم السلام نیست و این موجب و سالیبه در علم حضرت احدیث جل ذکره معلوم و ثابت است پس نخواهد بود که امر کرده باشد بسؤال از هر عالم ناقص غیر مأمونی بلکه : زم است که امر کرده باشد ایشانرا بسؤال از علماء کاملین معصومین و

سعید بن هبة الله المعروف بالقطب الراوندى انه قد صنف كراسا فى الخلاف الذى تجددين الشيخ المفيد والمرضى رحمهما الله و كانا من اعظم اهل زمانهما وخاصة شيخنا المفيد فذكر فى الكراس نحو خمس وتسعين مسألة تدوق الخلاف بينهما فيها فى علم الاصول و قال فى آخرها لو استوفيت ما اختلفا فيه لطال الكتاب انتهى كلامه ولتقصص عليك من اجتهادات المجتهدين فى مسائل الدين ما يتبين لك به انهم كيف يضعون وبم يستندون وانى يؤفكون ونقتصر على ثلث مسائل اثنتان اصوليتان هما نفس مسألة الاجتهاد والاجماع والاخرى فروعية هي مسألة نية العبادات لتكون انموزجاً تعتبر بها طريقتهم فى ساير المسائل وتقيس عليها سنتهم فى بقية المدلولات والدلائل وكفى بالاطلاع على هذه الثلث شاهداً والى الهدى والخير سابقاً وقائداً ونذكر اولاً ماهو التحقيق فى كل منها على الاجمال ثم نذكر

هو المطلوب واگر تو گوئى که پس چگونه است که رسول صلى الله عليه وآله وائمه عليهم السلام امر کرده اند مارا بسؤال کردن از ثقات مؤمنين و تصديق اخبار و شهادات ايشان باينکه ايشان البته مأمون نيستند از جهل و کذب و خطا و نسيان بلکه بنا بر برهانى که شما آورديد مسدود مى شود باب حجة اخبار و لازم ميايد که تا کسى خود از معصوم نشنود عمل نکنند پس چگونه ديگر شما توانيد که قائل شد بحدیث اخبارىکه بواسطه از معصومين عليهم السلام نقل شده است هر چند که در غایت قوه وصحة باشند زیرا که غير رسول صلى الله عليه وآله و بتول عليهم السلام و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين از اين امت معصوم نيست بالاتفاق

**جواب گوئيم** که بلى چنين است که گفتمى ولكن در قياس خطا کردى کلام در

امر الهى است که در اين آيه وارد است و امر خدا را بامر رسول و ائمه عليهم السلام و الصلوة نبايد قياس کرد هر يك را حدى و حقى و شأنى است آيا نمى بينى که سلطان مجازى اين است و جز اين نيست که امر ميکنند رعيت را باطاعة و اتباع حاکمى که از جانب خود بر ايشان گردانيده است و امر نميکنند ايشانرا باطاعة و اتباع خدام و ثقات و گماشتگان آن حاکم هر چند که ايشان را بشناسد و وثوق بايشان داشته باشد باز استنکار و استنکاف مى کند از ارجاع امرى بايشان بطورىکه گویا بجز آن حاکم امين هيچکس را نمى شناسد و احديرا بنظر اعتنا نمى نگردد ولكن آن حاکم امين امر ميکنند رعيت را باطاعة و اتباع ثقات و ابواب و نواب خود و ارجاع ميکنند امر رايشانرا

اختلافاتہم واقاویلہم فیہا بطریق السؤل فترہیم متعتین عن الجواب لتشاہ وجوہ  
طرفی الاستدلال

### مسئله

الاجتہاد وما ادریک ما الاجتہاد ألیس الاجتہاد الحق ان ینظر احد منا الی  
احادیث ائمتنا علیہم السلام فیتدبر فی معانیہا ویفہم ما اودع فیہا ویہیز بین المتشاہ  
منہا والمحکم ویأخذ المحکم ویرد الیہ المبہم اویتر کہ علی الابهام ان لم یکن لہ  
سبیل الی الاحکام ویحتاط فی العمل ویمسک عن الفتوی والزلل ثم اذا اختلفت طائفة  
منہا طائفة بحسب الظاہر یعمد الی ترجیح بعضها علی بعض بپہرہان باہر من الضوابط  
المنقولۃ عنہم والقواعد المسموعۃ منہم الی ان یقع علی الخیار فیتسع لہ الدار

یانہا و اگر سلطان اتفاقاً ارجاع امر برا بیکسی از رعایا نماید هر چند کہ از ثقات و بر  
گزیدگان ایشان باشد البتہ این موجب تشنیع و توهین سلطان خواهد گردید و همچنین  
است امر الہی نسبت بہ بندہ گان **وللہ المثل الاعلی** کہ باید ارجاع کند جمیع  
بندہ گان خود را در جمیع ما یحتاجون الیہ بتخلیفہ خود کہ در میان ایشان گردانیدہ است و  
واجب گرداند بر ایشان اطاعۃ او را نہ غیر او پس آن خلیفہ بملاحظہ تمندر و ممکن  
نبودن رجوع جمیع خلق در جمیع حوائج خود بسوی خود او ارجاع کند مرد مرد امور  
دینیہ و دنیویہ ایشان بثقات و ابواب و نواب خود پس بنا بر این لازم نمی آید محظوری  
از انسداد باب حجیت اخبار و غیرہ و ثالثاً اگر چنان باشد کہ شما میگوئید کہ شامل  
باشد اہل ذکر در آیہ ہمہ اہل علم را لازم میآید کہ ہمہ اہل علم از معصوم و غیرہ  
خلفاء و حجج خدا باشند بر مردم در عرض یکدیگر یا در طول یکدیگر و این باطل  
است بل ضرورہ و اما بیان ملازمہ بس بجهة اینکہ مقصود عمدہ از نصب خلیفہ و حجۃ  
اعلام مجہولات و حل مشکلات و کشف معضلات مردم است و اگر چنان بود کہ ہمہ  
مردم ہمہ چیزی را میدانستند و محتاج بسؤال از کسی نبودند شاید کہ خلیفہ و حجتی از  
برای ایشان لازم نبود و اگر گوئی کہ شاید فائدہ خلیفہ و حجۃ سیاست مردم باشد بر  
گناہان و خطاہای ایشان گوئیم گناہ و خطائیکہ موجب تادیب و سیاست است چہ آن  
گناہ و خطا واقع شدہ باشد یا ہنوز واقع نشدہ باشد و ممکن الوقوع باشد لامحالہ

والتقليد هو ان ينظر مستبصر الاجتهاد بعد هذا وكيف يتبعون آرائهم وأنى يصرفون عن الهدى بعد ادجائهم ومامعنى تحصيل الظن بالاجتهاد ثم كم قدر الظن المعتبر فيه حتى يصح عليه الاعتماد ثم ما الذى لا بد منه فى المجتهد من العلوم حتى يتأتى له ذلك هل يكفيه تحصيل العلوم العربية ومعرفة القرآن والحديث والاحكامين لذلك ام لا بد من معرفته للاصول الخمسة الدينيّة وعلى الثانى أيكفيه التقليد أم لا بد من الدلائل اليقينية ثم هل يشترط ان يعرفها بدلائل المتكلمين أم يكفي طريق آخر ولو ادنى اذا افاد اليقين أم لا بد من طريق اعلى ثم ما ذاك الطريق والطرق شتى أم يختلف بحسب اختلاف الافهام لتفاوت الناس فى النقص والتمام ثم هل يكفي فى الاجتهاد ما ذكر أم لا بد من علوم اخر ما تلك العلوم و ما المعتبر فيها من قدر وهل يشترط المنطق وهل يجب اولا تحصيل معرفة جميع الايات والاحاديث الاحكامية

سبب وعلّة آن گناه وخطا جهل باشد و جهل موجب سؤال باشد و سؤال بايد از خليفه و حجة بشود پس در هر صورت مسئول خليفه و حجة است و آن غير معصوم نيست بضرورت المنهوب پس اهل ذکر در آيه که مسؤولند غير معصومين نيستند و كفايت ميکند آنچه که گفتيم از جواب از براى اهل صدق و صواب و نعوذ بالله من کل مسرف مرتاب واليه اعود واليه مآب

**جواب از سؤال سوم** ميگوئيم واما آنچه که گفتيد که شرط وجوب سؤال عدم علم است پس گفتيد که منحصر نيست طريق علم بقول معصوم عليهم السلام بلى هر دو قضيه را مسلم و مقبول ميداريم شرط وجوب سؤال عدم علم است و الا لازم ميآيد برخدايتعالى ايجاب تحصيل حاصل و آن ظاهر القبح و از پروردگار حکيم محال است و نیز منحصر نيست علم فى الجملة بکليه اشياء و موجودات از محسوسات و معقولات و منقولات بقول معصوم عليهم السلام بلکه از طرق ديگر نیز مانند حس و تواتر و نقل ثقات و عقل سليم در بعضى از معقولات و غير اينها ميتواند علمى حاصل شد و لکن سخن مادر احکام دينيه است از اصوليه و فروعيه و علم بآن حاصل نميشود مگر از قول کسيکه صاحب دين و شرع علم آنرا در نزد او گذاشته است که به بندگان او سبحانه برساند و آن کس البته نمى باشد مگر پيغمبر صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام پس واجب کرده خواهد بود سؤال را از ايشان سلمنا که قليلى از احکام از غير طريق ايشان علم بآن تواند حاصل شد و لکن ما بآدله

أم يكفي ما يتعلق منها المسئلة المطروحة وهل يجوز التجزى في الاجتهاد ومع الجواز هل يكفي في جواز العمل برأيه اولغيره ثم ما معنى التجزى وما معنى الاجتهاد في الكل وهل يكفي في الثاني تحصيل الملكة التي بها يتمكن من تحصيل الظن في كل مسئلة مسئلة أم لا بد من تحصيل قدر صالح ام مسائل جميع ابواب الفقه ثم كم قدر القريحة التي لا بد أن يكون للخايز في الاجتهاد حتى يجوز له الخوض فيه وهل له حد في طرف القلة لا يكفي بأقل منه وهل يشترط فيه القوة القدسية كما زعمته طائفة ثم ماتلك القوة وما حدها وبم تعرف ثم كيف يعرف المجتهد من نفسه انه مجتهد حتى يجوز العمل برأيه بل يجب ولا يجوز له تقليده غيره أم كيف السبيل للعامة الى معرفة المجتهد حتى يجوز له تقليده هل يكفي اعترافه بذلك مع عدالته أم لا بد مع ذلك ان ينصب نفسه متصدياً للفتيا ويرجع الناس اليها فيها ام

وبراهين قاطعة ثابت كرده ايم كه علم از غير طريق ايشان مطلوب و مرضى خداوند سبحانه نيست و عمل بچنين علمى باطل و مردود است چنانكه مي فرمايد ليس البر بان تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى واتوا البيوت من ابوابها واتقوا الله لعلمكم تفلحون آيا نمى بينيد كه اگر مولائى امر كند بنده خود را كه داخل خانه من شود از درخانه نه از ديوار و پشتبام و فلان متاع را بياور پس عبد داخل خانه شود از ديوار و پشتبام و متاع را بياورد امثال امر مولى نكرده خواهد بود و مستحق مذمت و عقاب خواهد بود هم بواسطه عدم امثال و هم بواسطه تصرف در ديوار و پشتبام كه مولى نهى از آن كرده بود و جاي آن نيست كه عبد گويد كه مطلوب تو دخول درخانه و آوردن متاع بود و من امثال كرده ام از هر جا كه رفته باشم و بسا باشد كه مصلحتى در خود باب و طريق باشد كه مانند انيم و دخول خانه و آوردن متاع بهانه باشد و خصوصاً در حق مولى ما كه خداوند عالمست كه ميدانيم بالبداهه كه محتاج باعمال و عبادات ما نيست پس بسا باشد كه مراد و مطلوب اصلى و مقصود حقيقى او از شرع شرايع و جعل احكام تعظيم و تكريم و تعليه شأن خواص بنده گان خود از انبياء و اوصياء باشد در نزد ساير بنده گان و خلائق خود و براين معنى شواهد بسيار است كه از آن جمله امر بسجود ملائكه است آدم عليه السلام را باينكه ملائكه در عبادات و اعمال خود كه مأمور بآنها بودند محتاج بآدم عليه السلام نبودند و همه از جانب پروردگار جل ذكره بوحى و الهام بايشان ميرسيد پس خداي تعالى تعليم كرد بآدم عليه السلام اسمائى

لايكفى ذا ولا ذابل لابد من اذعان اهل العلم ثم هل يكفى الواحد والاثنين ام لابد من جماعة ثم كم ومن؟ يكفى من حصل طرفاً من العلوم الرسمية أم لابد ان يكون مجتهداً ام لا ولا فمن؟ وعلى تقدير اشتراط الاجتهاد فهل يجوز الدور فى مثله ثم هل يجوز تقليد المجتهد الميت ام يموت القول بموت صاحبه وعلى تقدير الجواز هل يشترط أن يكون الناقل قد سمع منه فى حال حيوته أم يكفى رجوعه الى كتابه بعد موته وعلى الثانى هل يشترط فيه أن يكون من أهل العلم ثم ما العلم الذى يشترط فيه ثم هل اتفاق المجتهدين على عدم اعتبار قول الميت يكفى فى عدم اعتبار اقوالهم لان هذا من جملة اقوالهم فاعتباره يوجب عدم اعتبارها ام لا

هذا ما حضر لى من الاحتمالات والشقوق فى هذه المسئلة وقد ذهب الى كل قوم ولعل مالم يذكر لم يكن اقل مما ذكرنا ويزيد فى كل عصر اقوال واختلافات

را كه ملائكه نميدانستند واقرار بندانستن خود آنها را نمودند پس خداى تعالى امر كرد آدم (ع) را كه خبر ده به ملائكه آن اسماء را پس چون خبر داد بايشان آنها را حضرت حق عز و على احتجاج كرد بر ملائكه ب علم آدم (ع) ب آنچه آنها نميدانستند برفضيلت و عظمت و كرامت آدم (ع) بر ايشان پس ايشانرا امر كرد بسجود از براى او يعنى بتعظيم و اطاعة او چنانكه در اخبار بسيار است و از جمله شواهد آنست كه حضرت رب العزة جلت عظمته واجب و لازم كرد بر ساير انبياء و اوصياء ايشان اقرار به نبوت محمد (ص) و ولايت اهل بيت او عليهم السلام و ايمان بايشانرا و براين امر عهود و موثيق مؤكده مشدده از ايشان گرفت بلكه آن حضرت را نبى انبياء گردانيد (ص) و دليل بر اين معنى گذشته از اخبار متكاثره بلكه متواتره از طرق فريقين آيه كريمه است **واذا اخذ الله ميثاق النبيين الى قوله تعالى فاولئك هم الفاسقون** باينكه انبياء مأمور بودند بعمل كردن بشرايع خود يا بعضى از ايشان مأمور بودند بعمل كردن بشرايع ديگر و هيچ يك از ايشان اوصياء ايشان مأمور نبود كه عمل كند بشريعه محمد (ص) پس فايده در ايمان ايشان واقرار ايشان بنبوت آنحضرت و ولايت اهل بيت آن حضرت صلى الله عليه و عليهم اجمعين نتواند بود مگر بيان مقام مرتبه ايشان و ايجاب تعظيم و تكريم ايشان بر همه انبياء و اوصياء ايشان پس در صورتيكه فضل و رحمت الهى اقتضا كند ايجاب معرفه و تعظيم و تكريم اين بزرگوارانرا بر سابقين پس براين امت كه امت خود حضرت

الی ماشاء الله والی الله المفزع

### مسئله

الاجماع وما ادريك ما الاجماع اليس الاجماع المعتبران يتفق الطائفة المحقة والفرقة الناجية على مضمون آية محكمة او رواية معصومية غير متهمه بحيث يعرفه الكل ولا يشذ عنه شاذ كاتفاقهم على وجوب مسح الرجلين في الوضوء دون الغسل للنصوص واليه اشير في الحديث قيل خذ بالمجمع عليه بين اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه

ثم انظر ماذا يقول اهل الاجتهاد والى ما يقولون في الاستناد واسألهم معنى اتفاق الاراء المشتمل على قول المعصوم أليس قول المعصوم بانقراده حجة دون انضمام رأی احد اليه ام ذاك في موضع لا يعرف قوله الا في جملة اقوال

خاتم النبيين (ص) می باشند بطريق اولی اقتضا خواهد داشت و سایر شواهد و دلائل اینه طلب در محل خود مذکور است الحمد لله الذي هدینا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدینا الله واما اینکه گفتید که اگر چیزی قائم مقام علم باشد مغنی است از سؤال پس گفتید که ماظنون اجتهادیه و اصول عملیه را قائم مقام علم میدانیم و بدلیل ثابت کرده ایم پس در قضیه اولی میگوئیم که این سخن بوجه علی الاطلاق خطا است زیرا که قیام نایب در مقام منوب عنه در وقتی است که خود منوب عنه متعذر باشد و دست باو نرسد و اما در وقتیکه او ممکن باشد و دست باو برسد نیابت و بدلیت از او معنی ندارد زیرا که نایب و بدل باید در طول منوب عنه و مبدل عنه باشد نه آنکه با او معارض و مقاوم باشد چه اگر چنین باشد معلوم نمیشود که نایب کدام است و منوب عنه کدام و بدل کدام است و اصل کدام بلکه نیابت و بدلیت در اینحال بهیچوجه معنی ندارد

و در قضیه ثانیه میگوئیم که ظنون و اصولی که گفتید در احکام شرعی بهیچوجه و از هیچ جهتی قائم مقام و بدل علم نیستند نه عقلاً و نه شرعاً بلکه عقل و نقل منع میکنند و اباء مینمایند از نیابت و بدلیت آنها از علم و بی نیاز کردن آنها از آن هر چند که در حال تعذر علم و انسداد باب آن باشد چه رسد بحال امکان علم و انفتاح باب آن که مدعای ماست در هر زمانی نا آخر زمان تکلیف و بادل و براهین قاطعه عقلیه و نقلیه ثابت کرده ایم آنرا چنانکه در تضاهیف فصول سابقه گذشته و در لاحق نیز خواهد آمد



الناس كما زعموه ثم ما المقصود من هذا و كيف يعرض وبم يعرف قوله فيها و هل يكتفى اتفاق المجتهدين ام لابد من كل من انتسب الى العلم فى الاسلام ام جماعة من المسلمين يعلم دخول قوله فى اقوالهم و على التقادير الثلث الاول هل يكفى من فى البلد منهم ام لابد من كل من فى الارض حتى لو كان رجل منهم فى بلاد الكفر لابد من معرفة رأيه بل من كان منهم فى قرية او بادية او جبل او كهف او مغارة او سفينة او غير ذلك ثم كيف يعرف وجود مثل هذا المسلم فى مثل ذلك الموضوع و على تقديره كيف يحصل العلم بقوله و رأيه ثم كيف يعرف ان ما يقوله هو الذى يعتقده لم يكذب فيه ولم يتق احداً و لم ير مصلحة فى كتمان مذهبه ثم كيف يحصل الاطلاع على قول الامام فى جملة اقوال الناس المتفرقين مع غيبة شخصه و خفاء عينه و انقطاع اخباره و اقواله و مكانه فى مدة تقرب من سبعمائة سنة بحيث لم يعلم انه فى

وهمچنين عدم كفايت ظن را از علم و ادله منع عمل بظنون و اقيسه را و وجوه بطلان ادله متمسكين بآنها را در سوابق مذکور داشته ايم و در لواحق مذکور خواهيم داشت بطوريكه از براى عاقل خبير بصير مهتدى سعيد مخلى و مبرا از تعصب و تقليد مجال شكى و محل شبهه باقى نماند و اگر گوئى كه ما مى بينيم بسيارى از ظنون و اصول و امارات كه شرعاً قائم مقام علم ميباشند با اتفاق ما و شما مانند ظنى كه حاصل ميشود از براى شك در نماز فريضة و ظن بوقت و قبله از براى صاحب عذر و استصحاب طهارت از حدث و خبث و استصحاب حياة مفقود و بينه و يد و امثال اينها پس شما چگونه گفتيد كه هيچ ظنى و اصلى قائم مقام علم نمى شود جواب ميگوئيم كه بلى مسلم است و محل شبهه نيست كه ظنون و اصولي كه ذكر شد قائم مقام علمند و حكم علم در آنها جارى است و لكن باز شما اشتباه كرديد و موضوع سخن را گم كرديد زيرا كه كلام در احكام و موضوعات شرعيه است و علم بآنها بجز از قول معصوم عليهم السلام كه امين و خازن شرع است حاصل نميشود و اين ظنون و اصولي كه شما ذكر كرديد و امثال اينها كه جارى مجبراي علمند اين است و جز اين نيست كه محل و مجرأى آنها موضوعات خارجيه جزئيه است كه مشتبه ميگردند بر اشخاص مكلفين كه چون هر فردى از افراد مكلفين را ممكن نيست كه در هر زمانى و هر مكاني كه در موضوعى از موضوعات خارجيه اشتباه ميكند و شك مينمايد از معصوم سؤال نمايد علاوه بر اينكه شأن رسول صلى الله عليه و آله و ائمه

ای قطر من اقطار الارض مشارقها و مغاربها برها و بحرها سهلها و جبلها و انه ممازج للناس مخالط و معامل معهم او منزو عنهم ساکن فی اقصی الارض و باعدھا و هو فی کھف جبل منقطع عن الخلق او هو فی بعض الجزایر التي لا یصل الیها احد من الناس الی غیر ذلك مما لا سبیل الیه بوجه و علی التقدیر الرابع کیف یعرف قول المعصوم فی جملة اقوال جماعة معینین بدون معرفة شخصیة هل یتصفح آثار القدماء و اصحاب الائمة علیهم السلام بحیث یعلم دخول بعض الائمة الماضین فی جملتهم - م و ان لم یصل الینا روایة منقولة علی الخصوص او بعد التصفح و الاطلاع علی الاتفاق یعرف موافقته معهم و ان لم یکن داخل فی جملتهم لامارة تقضی ذلك ام بطریق آخر غیر ما ذکرتم ما هو بوجود مجهول النسب فی جملتهم كما قاله و انی یعنی ذلك و لا بد من العلم بدخول المعصوم و لا یکنی الاحتمال و علی التقادیر یندر وقوعه غایة الندرة

علیهم السلام اجل و اعلی است از اینک از ایشان بر سیده شود که قبله بکدام سمت است یا وقت نماز داخل شده یا نه یا کسی بیرسد که من الآن طاهر م یا محدث یا جامه و بدن من پاک است یا نجس یا فلان در حقیقت و واقع مال زبد است یا مال عمرو و امثال اینها پس از اینجہات و جہات دیگر که موافق مصلحت و حکمت است شارع مقدس ظنون و اصولرا در موضوعات خارجیہ جزئیہ قائم مقام علم گردانید و حال اینک اگر ظن شخصی در وقتی در یکی از موضوعات خارجیہ بر خطا رود و نقص و ضرر معتد بہ بر دین وارد نیامده خواهد بود و در عفو کردن خدا آن را مفسده و خلاف مصلحتی نخواهد بود بخلاف استعمال ظنون و اصول در احکام و موضوعات شرعیہ کہ مخرب بنیان دین و قانع اصول شرع متین است این هدامن ذاک پس این نقضی کہ کردید باطل و بیوجه و بیپوده بود و هیچ راهی بقضیہ کلیہ مبرمه محکمه ماندارد پس سالم ماند استدلال ما بآیہ شریفہ **فاستعلموا اهل الذکر** بر مدعی و مطلوب از اشکال مسئول در سؤال بتوفیق الله الکبیر المتعال و هو انھادی الی الرشید و الکمال عن الغی و الضلال

**و جواب از سؤال چهارم** آن است کہ میگوئیم همچنانکہ در زمان حضور ائمه

علیهم السلام علم بقول و فرمودہ ایشان ممکن و میسر بود همچنین بواسطہ علم جمعی کہ از احادیث خود از برای شیعیان خود گذاشته اند و بدست امناء و خزان خود از شیعیان سپرده اند در زمان غیبت قائم ایشان صلوات الله علیہ و علیہم و عجل الله فرجه نیز علم بقول و فرمودہ

وخصوصاً في المسائل التي لم يرد فيها الرواية اووردت مختلفة او بخلاف ما ادعى الاتفاق عليه ولا سيما في مثل هذه الازمنة المنقطعة عن المعصومين من كل وجه فكيف يدعى مثل هذا الاتفاق في اكثر المسائل وفي امثال المسائل المذكورة و فيما بعد الازمنة المتطاولة المنقطعة رأساً ثم هل على الامام ان يظهر قوله اذا رأى اختلافهم في مسألة ثلاثا يكون في حيرة مطلقا ام اذا لم يكن الحق فيما بينهم خاصة ام لا يجب عليه ذلك مطلقا لانا نحن السبب في استتاره لانعلم ما هو وعلى التقدير الاول فلم لم يرفع الاختلاف من البين في اكثر المسائل في هذه المدة المتطاولة وعلى الاخيرين لا يتحقق اجماع لعدم السبيل الى معرفته وعلى تقدير وجوب الاظهار كيف يظهر بتعريف نفسه وليس له ذلك على انه يعدم فائدة الاجماع حينئذ او بارسال رسول فلا بد له من معجز والا كيف يعرف صدقه فيعدم الفائدة ايضاً اذ يرجع حينئذ الى الخبر ثم بم ثبت

ايشان در احكام دينيه ومسائل شرعيه ممكن وميسر است بلكه در اين زمان بمراتب ممكن تر وسهل تر است زيرا كه جميع علوميكه ما محتاج بآنهايم و از معصومين عليهم السلام رسیده است همه را در كتب معدوده جمع کرده اند و ما آن كتب را هميشه با خود ميتوانيم داشت در سفر و حضر و شب و روز در هر زمان و هر مكان بخلاف زمان حضور كه بسيار اتفاق مي افتاد كه شخص محتاج بحكم مسئله شود و دست او بنيل خدمت امام عليهم السلام بايكي از نقات شيعيان يا كتب و اصول ايشان كه از شدت خوف و تقيه پنهان مي داشتند و اظهار نمي نمودند نميرسيد پس در حيرت ميمانند و اگر هم از اصول و كتب ايشان يافت مي شد هر يك قليلى و مختصرى بود از احاديث متفرقه كه بساميشد كه يك مسئله را كه محل حاجت بود اگر بصد اصل رجوع مي كردند نمي يافتند برخلاف زمان غيبت كه علماء حديث و امانه اخبار اهل البيت عليهم السلام اصول و كتب اصحاب ايشان عليهم السلام را جمع و تصفيه و تهذيب نموده تبويب و ترتيب دادند و صاف و خالص همه را در مجلدات معدوده مضبوط و مخزون داشته اند كه از براي هر كسى تناول آنها و التقاط درر و جواهر مطالب در آنها مقدور و ميسور باشد خصوصاً در زمان ما كه لله الحمد و المنة كه ارتفاع تقيه و هم انطباق كتب علميه كراراً بعد مرار در بسيارى از امصار حاصل و متحقق است بنحويكه نسخ هر كتابي از كتب علميه از كثرت و جود بيشماره و نامعدود است پس ايها السائل الجاهل و المستشكل الغافل چگونه منع و استبعاد كردى كه در زمان غيبت علم بقول و احكام اهل

المعلم بهذا الاتفاق بأمثال هذه الاجتهادات فيخص نفعه وحجيته بمن اجتهد فيه ولا يعدوانه الى غيره ام بالخبر فبخبر من؟ أخبر مثل هذا المجتهد عما؟ أعن ظنه فيكون اثبات ظن بظن وليس له غير ظنه ام بخبر جماعة على سبيل التواتر عن ظن من انفسهم ام آخرين وعلى التقديرين يكون اخباراً عن ظنونهم بالاتفاق لاعن الاتفاق ثم التواتر لا بد من انتهائه الى الحس كما قرره وليس هذا الاتفاق على شيء من هذه التقادير بمحسوس بل هي ظنون واجتهادات

ولهذا تزييم مختلفين في نقل الاجماع اختلافاً شديداً فترى احدهم ينقل الاجماع في مسألة على قول في كتاب له ثم ينقل الاجماع في تلك المسألة بعينها على القول الاخر او ينقل الخلاف فيها اما في ذلك الكتاب بعينه او كتاب آخر ومثل هذا يقع منهم كثيراً حتى ان شيخهم ورئيسهم فعل مثل ذلك في قريب من اربعين

بيت عصمت عليهم السلام حاصل گردد واگر گوئی که احادیث مجموعه در این کتب معروفه از کجا علم و یقین دارید که همه قول و فرموده معصومین علیهم السلام است.

**جواب گوئیم** که ما ادله و براین علمیه این احادیث را در فصول سابقه از این کتاب بطور کامل و استقصاء مندرج و مبین داشته ایم پس مراجعه و مطالعه کن و در اعاده و تکریر سآمت و ملالت خواهد بود پس اگر گوئی که سلمنا که همه این احادیث و اخبار مضبوطه در کتب معروفه متداوله در دست شیعه علمی السند و قطعی الصدور باشند و لکن از کجا و چگونه کفایت میکنند جمیع مردم را در جمیع احکامیکه در وقایع و بدایع مختلفه ایشان را اتفاق میافتد و محل احتیاج میشود تا ظهور دولت حقه عجل الله ظهورها

**جواب گوئیم** که ما این مطلب را نیز مفصلاً و مشروحاً در سابق مذکور داشته ایم و مجمل از مفصل آن است که نیست حکمی از احکام شرعیه فرعیه که محل حاجت و سؤال است باشد تا روز قیامت مگر آنکه همین احادیث معروفه که ما حجت کرده ایم کفایت و رفع حاجت از آن می کنند هر چند که باخذ عموماً اصول کلیه باشد و اگر حکمی باشد که در عموماً و خصوصاً احادیث یافت نشود باز باکی نداریم زیرا که هر چه که باشد از تحت ادله احتیاط و ادله سعه و رفع درمالاتی علمون و ادله تخییر بعد از تعذر ترجیح و احتیاط برون نخواهد بود و عمل بهمها اینها عمل بعلم و یقین است و معدلک کله اگر فرض کنیم که حکمی از احکام وقتی اتفاق افتد که احادیث بهیچوجه و فابآن نکنند و هیچ حکمی از برای آن

مسئله على ما وقع الاطلاع عليه لجماعة

هذا ما حضرني من الاحتمالات و الشقوق في هذه المسئلة وقد ذهب الي اكثرها اقوام و لعلم ما لم يذ كر ليس باقل مما ذكر ويزيد في كل عصر و قرن اقوال و اختلافات اخرو الى الله المشتكى و المفرد

## مسئله

النية و ما أدريك ما النية أليست النية ما يبعثك على العمل و يدعوك اليه كالتعظيم في قيامك لاخيك و دفع العطش في قيامك الي الماء و هي مما جبل عليه الانسان في اعماله بل سائر الحيوانات في أفاعيلها و لا يمكن ان ينفك عمل عنها و لله در صاحب البشرى حيث قال لو كلفنا الله العباد من دون النية لكان تكليفاً بما لا يطاق فما هذه الحيرة و التحير و ما هذا التكليف العسير و ما ذاك القال و القيل و ما ذاك الاطباب و التطويل

از احاديث استنباط نشود ميگويم كه آن بسيار شاذ و نادر است پس اگر ما در آن قضيه بسنك جهالة مخالفة حكم واقعي الهى كنيم نقص و ضرر معتد به بردين و شرع وارد نمى آيد و اميد عفو و غفران نيز از خداوند رحمن داريم برخلاف شما كه در هيچ حكمى از احكام شرعيه قوليه و عمليه خود علم و يقين نداريد مگر در قليلى از قليل از احكام ضروريه و نحو آن بسبب آنكه از جهة شوائب نفسانيه و وساوس شيطانيه و شكوك و شبهات مخالفين و تسويلات و تلبيسات عقول ناقصه ضعيفه احاديث مانوره از اهل عصمت عليهم السلام را تصحيح و تسقيم كرديد و از درجه علم و يقين تنزيل نموديد پس عمل با احتياط را نيز موجب زحمت و حرج ديديد پس بدلائل و اهيمه كه بخيالات و استحسانات نفسانيه خود بهم بافته بوديد ظنون و اصول اجتهاديه را حجت پنداشتيد و قواعدى از جانب خودتان از براى آنها وضع نموديد كه هر يك محل هزار گونه اختلاف و اعتلال و ايراد و اشكال است و چنين اصول سخيغه را علم مى پنداريد و نام آن را علم ميگذاريد و احاديث مانوره از اهل بيت عليهم السلام را كه از خزائن امناء و ثقات بيرون آمده از ايندرجه هم نازل ميكنيد و بقدر ظنون و اصول اجتهاديه هم اعتبار نميكنيد و عاملين بآنها را طعن ميزنيد و سخر به مى كنيد بلى انصاف ميدهم كه شما هم از روى عمد و قصد نميخواهيد كه ضلالت را بر هدايت اختيار نماييد و حق را بباطل ببوشانيد ولى هر عيب و علتى كه هست در اسماع و ابصار قلوب است يا از ما يا از شما **انا و اياكم لعلى هدى اوفى ضلال مبين** هر چه باشد شما خود دانيد و ما خود دانيم كاري بايكد بگر

و اما حدیث انما الاعمال بالنیات وانما لكل امریء ما نوى فما اظهر معناه وما ابین معزاه وما اكشف آخره عن اوله حیث قال عقیبه فمن كانت هجرته الى الله ورسوله فهجرته الى الله ورسوله ومن كانت هجرته الى دنیا یصیبها او امرأة یتزوجها فهجرته الى ما هاجر الیه وانما سبب صدور هذا الحدیث قول بعض الصحابة للنبی ﷺ ان بعض المهاجرین الى الجهاد لیست نیتہ من تلك الهجرة الا اخذ الغنائم من الاموال والسبایا اونیل الجاه والصیت عند الاستیلاء فبین ﷺ ان كل احد ینال فی عمله ما ینغیه ویصل الى ما ینویه وهذا واضح بحمد الله ولا مدخل لهذا الحدیث فیما ذهبوا الیه فی امر نية العبادت من المبتدعات

ولیت شعری من این یقولون ما یقولون والی ماذا یستندون وعن الحق انی یؤفکون ولنسألهم عن اختلافاتهم فیها واقاویلهم فی معانیها هل یأتون علیها من سلطان

ندائیم هر کس راه خود را گرفته سلوک نماید تابه بیند بکجا میرسد **لکم دینکم ولی دین پس از مجموع آنچه که تحریر و تقریر یافت مبین و مبرهن شد که آیه کریمه فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** دلیلی است قاطع و برهانی است ساطع و نورست لامع بر اینکه واجب است بر جمیع امت در هر زمان الی یوم القيمة در هر حکمی از احکام شرعیه که محتاج بآن میشوند از رسول صلی الله علیه و آله و آئمه علیهم السلام نه غیر ایشان مگر کسی که عدل و ثقه باشد از شیعیان ایشان و هیچ حکمی را نگوید مگر از فرموده ایشان (ع) اذن و رخصت داده باشند در عمل کردن بروایت او هر چند که از شیعیان ایشان نباشد مانند عماد سابطی و بنی فضال و غیر ایشان که سابقاً مفصلاً ذکر یافت و باقی نمیماند از برای خیر بصیر مهتدی چیزی از شک و شبهه و ارتیاب و الله الهادی الی الحق والصواب و عنده حسن العتاب و حسن الثواب فرمود و نیز خداوند عزوجل میفرماید **و لوروده الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یتنبطونه منهم** و بدستیکه ثابت است که اولی الامر آئمه علیهم السلام اند

مترجم گوید که اینجمله جزء وسط است از آیه پس ترجمه ظاهریه آیه بتمامها چنین است و چون بیاید ایشانرا امری از امن یا خوف فاش میکنند او را اگر رد می کردند و واگذار مینمودند آن امر را بر رسول صلی الله علیه و آله و بصاحبان امر از ایشان هر آینه می دانستند او را آن کسانی که استنباط میکنند و بیرون می آورند او را از معادن علم از جمله

من عندهم اليه يأوون كلاً وما ينبغي لهم وما يستطيعون فليجيبوا فاما معنى النية التي اخترعوها في العبادات أهى الفاظ جارية على اللسان ام الجنان أم معان خاطرة على القلب أم قديكون الجميع كما فى افعال الحج وقد يكون الاخير كما فى غيرها ثم لو قال بلسانه خلاف ما اخطر بقلبه فهل يصح ام لا ومع الصحة هل العبرة بالقول ام الاخطار ثم هل يكفي تعيين الفعل اما مطلقا او اذا لم يكن معينا فى نفسه ام لا بد معه من اجراء اجزاء العبادة على القلب اجمالا ام لا بد من اخطارها بالبال تفصيلا وهل يكفي قصد القرية ام لا بد معه من قصد الوجوب او الندب ام فى بعض العبادات ذاب بعضها ذابا وعلى الاخير فما ذاك وماذا وما الفرق وهل يجب مع قصد الوجوب و الندب قصد وجه الوجوب والندب اعنى حسن الفعل الداعى الى الترغيب التام او الناقص فى الجميع او البعض ثم ما ذاك البعض و ما الفرق ثم اذا لم يعلم المكلف

ايشان واگر نه آن بود که فضل خدا ورحمة او بر شما است هر آينه پيروي ميکريد شيطانرا مگر کمي از شما اين ترجمه آيه است پس در اينجا دو مطلب است :

**اول** بدانکه مراد از اولي الامر هم در اين آيه وهم در آن آيه که مي فرمايد

**يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم**  
 ائمه اثنا عشر عليهم صلوات الله الملك الاكبر مى باشند بضرورت مذهب شيعه و بدلالة اخبار متكاثره بلكه متواتره مأثوره از فريقيين در هر دو آيه وهم بقول جميع مفسرين خاصة و بعضى از مفسرين عامه و هم با دله عقليه چند که از جمله آنها دليلى است که تقرير آن اين است که ميگوئيم پروردگار تعالى اطاعة اولي الامر را و رد هر اميرا بسوى ايشان واجب کرده و کسى که اطاعة او را بسوى او واجب باشد بايد معصوم باشد از کذب و خيانت و خطا و نسيان و الا لازم ميآيد برخدايتعالى که گاهى بندگان خود را بامر فاسد و قبيح و ناپسند اندراندازد و اين البته بر او سبحانه روا نباشد پس باين برهان اولوا الامر که واجب است طاعة ايشان ورد امر بسوى ايشان معصومند و معصوم بعد از رسول (ص) از مردان امت نيستند مگر اين دوازده نفر که ما ايشانرا امام ميدانيم صلوات الله عليهم بالاجماع المرکب حجة على اهل الاجماع و للاخبار المتواترة المروية من الفريقين

و دليل ديگرى که تقرير آن اينست که ميگوئيم مراد باولى الامر در دو آيه ظاهر آن نتواند بود زیرا که ظاهر آن بالعموم شامل ميشود جميع فرمان روايان راحتى فساق و فجار

الوجوب او الندب فهل يجب عليه تحصيل العلم به او لا ام يسقط حينئذ ذلك ام يقصد الوجوب او الندب أم يأتي بالامرین مردداً ام بالفعل مرتين ثم هل يمكنه قصداً أحدهما مع عدم العلم او الاعتقاد ثم ما معنى القربة هل هي بمعنى الامتثال او موافقة الارادة والقرب منه تعالى بحسب المنزلة او الهرب من البعد عنه او نيل الثواب عنده او الخلاص من عقابه او كونه اهلاً للعبادة او للمحب له او للحياء منه او المهابة عنه او الشكر له او التعظيم او نفسه جل وعزاه هي امر وراء هذه ثم هل يقوم احد هذه مقامه ام لا ام البعض دون بعض ثم ايها اماعد الثواب والخلاص من العقاب كما ظن او غير ذلك ثم هل يبطل العبادة بقصد احدهما وهل يدخل بها قصد آخر غير هذه مطلقاً ام منفرداً لامتنقاً ام مع الاستدلال لابدونه أم اذا كان غالباً لا مغلوباً او مساوياً او مع المساوات ايضاً مع الاخلال اي امر كان ام اذا لم يكن مباحاً كالتبرد

وجهاً و ظلاماً و اين البته مراد خداوندی نیست بدوجهة بكي آنكه اكثر فرمانروايان هر چند كه از مسلمين و مؤمنين باشند اهل گناه و اسرافند بالبدايه و اطاعة اهل گناه و اسراف جايز نباشد بالضرورة و لقوله تعالى **ولا تطيعوا الامر المسرفين** و قوله جل ذكره **وان تطع اكثر من في الارض يضلوك عن سبيل الله** الى غير ذلك من الايات و الادله وجهة دوم آن است كه اطاعة جميع فرمانروايان هر چند كه از اهل اسلام و ايمان باشند محال و ممتنع است زیرا كه اختلافات بسيار و مناقضات و تعارضات بيشمار كه در آراء و اهواء ایشان بلکه در آراء و اهواء هريك از ایشان است و موجب او امر و نواهي و احكام ایشان ميگردد پس اطاعة همه ایشان لازم دارد جمع ميان مختلفات و متناقضات را و آن محال است بالضرورة و تكليف محال نیز از خداوند عدل حكيم محال است بلاشبهه پس از اين برهان كه منحل ميشود بدو برهان معلوم شد كه مراد از اولي الامر در دو آيه همه صاحبان فرمان نيستند بلکه بعض ایشانند و لكن بعض مبهم يا بخير نیز نيستند بلکه بعض معين از ایشانند و آن بعض معين البته نيستند مگر ائمه اثناعشر صلوات الله عليهم اجمعين بالا جماع المر كبحجة على اهلهم للاخبار الكثيرة المأثورة من الطائفتين و همچنين مراد باهل استنباط مذکور در آيه ائمه اثناعشر عليهم السلام ميباشند چنانكه در اخبار بسيار از طرق شيعه وارد شده است و استنباط در لغة بمعني بيرون آوردن است و اما استنباط ائمه عليهم السلام نه بمعني اجتهاد برأى و قياس است چنانكه بعضى توهم کرده اند بلکه معني آن اين است كه خداوند تبارك



فی الوضوء او راجحاً کالحمية فی الصوم او طارياً فی الاثناء کائنا ما کان او الریا فحسب دون غیره او الریا یسقط الطلب من المكلف ولا یتستحق به ثوابا وهل یشترط فی الطهارات الثلث قصد رفع الحدث واستباحة العبادة المشروطة بها والراجحة بها او احد الامرین تخمیراً ام الاستباحة خاصة فی التیمم لانه لم یرفع الحدث وانما یفید الاستباحة فحسب وهل احد الامرین غیر الآخرام متحذان وهل وجوب الطهارات او استحبابها لنفسها اول غیرها ام استحبابها لنفسها ووجوبها لغيرها ام وجوبها عن الجنابة لنفسها وعن غیرها لغيرها وعلى التقادیر هل یشترط تعیین ذلك فی النية او العلم به ام لا ثم هل یجوز ایقاع شیء منها للعبادة المشروطة بها قبل وقت تلك العبادة بنیة الوجوب او بنیة الاستحباب مطلقا او اذا بقى الی الوقت مقدار فعلها لا ازید او الاول فی الثانی والثانی فی الاول او لا مطلقا او یبنی علی كونها لنفسها او

وتعالی معادنی وخرافنی از علوم نامتناهی درسینه های پر نور ایشان که مشکوة فیها مصباح فرو گذاشته پس هر وقت که علم چیزی را اراده کنند بیدولایت با مفتاح مشیت در کنجینه را بگشایند و علم آن چیز را بیرون آورند بدون آنکه حاجه بفکرى و نظری و تردى و تاملی و مدتی و مقدمه بوده باشد چنانکه حق جل و علامیفر ماید و کل شیء احصیناه فی امام مبین **مطلب دویم** بدانکه دلالت آیه شریفه **ولور دوه** بنفسها بر مقصود و مطلوب ما که وجوب رجوع است در احکام دینیه و مسائل شرعیه بر رسول (ص) و ائمه علیهم السلام و اخبار مأثوره از ایشان نه غیر ایشان یا بتفصیلی که سابقاً ذکر شده است خوب واضح و صافی و وافی نیست و ایراد و اشکال را در آن محل و مجال هست الا آنکه چون ضم کنیم آیه را با حادیثی که مشتملند بر اینکه ائمه علیهم السلام در مقام تاسف و شکایت از مخالفین و مبتدعین عاملین بآراء و اهواء و مقائیس و مقیمین فساق و فجار و ظلمه در مقام ایشان علیهم السلام باین آیه استشهاد میفرمودند و آنرا تلاوت مینمودند دلالت آن بر مطلوب تمام میشود **فان اهل البیت ادری بها فی البیت** فهم علیهم السلام اعلم و ادری بمافی

الکتاب لانهم معه وهو معهم الی يوم یقوم الحساب

**فرمود** و نیز خداوند عزیز جل ذکره میفرماید **و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم** و بدرستی که ثابت شده است که راستخان در علم ائمه علیهم السلامند **مترجم گوید** که اینجمله نیز جزء وسط آیه است و ترجمه ظاهر آیه شریفه چنین

لغيرها فيجوز في الاول دون الثاني او بالعكس او لا يجوز في التيمم مطلقا ام يجوز بنية الوجوب لمن عليه فريضة مطلقا ام اذا اراد فعلها خاصة وليس لغيره ثم هل يجوز الدخول في الفريضة بالطهارة المندوبة وعلى تقدير الجواز أم مطلقا ام اذا نوى بها استباحة تلك العبادة او مطلق استباحة العبادة او في صورة دون صورة ثم ماتك وماتيك و هل يشترط قصد الاداء والقضاء في العبادات الموقفة التي تجريان فيها كالصلوة والصوم ام في بعضها دون بعض ثم ماذا وماذا وما الفرق وهل يكفي في الصيام قصد ترك المنافيات ام لا بد من قصد الكف عنها بناء على ان الاول امر عدمي والثاني وجودي وهل يشترط مقارنة النية لاول العبادة ام يجوز التقديم والتأخير ام في الصوم خاصة يجوز التقديم دون غيره ثم ما قدر التقديم الجائز فيه أتمام الليل ام تمام الشهر ام الاول مطلقا والثاني مع النسيان ام يجوز التأخير فيه ايضاً الى الزوال اما مطلقا او مع النسيان او العذر او

است اوست آن كسيكه فر و فرستاد بر تو كتابرا كه بعضى از آن آياتى است كه محكمند يعنى لفظ ومعنى آنها واضح و روشن است و محل شبهه و احتمال نيست و بعضى از آن آيات ديگرى است كه متشابهند يعنى لفظ يا معنى آنها واضح و روشن نيست بر هر كسى و در نزد اكثر مردم مشتبه و محتمل معانى متعدده است پس اما كسانيكه در دلهای ايشان كجى و ميل از جانب حق ميباشد پس پيروي ميكنند و مى گيرند آنچه را كه متشابه است از قرآن بجهت فتنه جوئى و بجهت طلب كردن آنچه احتمال ميدهند از معنى آنكه موافق مراد و مقصود باطل ايشان است و حال آنكه نميدانند معنى متشابه قرآنرا مگر خدای و ثابتان در علم كه ميگويند ايمان آورديم بمتشابه قرآن چنانكه ايمان آورده ايم بمحكم آن همگي از نزد پروردگار ماست و پند نمى گيرند مگر صاحبان عقلاى پاك بى عيب اين ترجمه آيه است پس بدانكه دلالت اين آيه بر مقصود و مطلوب ما كه انحصار علم و احكام دينيه و مسائل شرعيه است در رسول (ص) و ائمه عليهم السلام و وجوب رجوع بايشان نه غير ايشان بدى نوجه است كه معانى مشكلات و متشابهات قرآنرا كسى بجز راستخان در علم بعد از خداى تعالى نميدانند و همچنين اخبار متشابهة مجمله و مشكله بدلالات حديث صحيح مسلم اللفظ والمعنى كه فرمودند همچنانكه در قرآن محكم و متشابه است در اخبار ما نيز محكم و متشابه هست پس رد كنيد متشابه آنها را بمحكم آنها مانند قرآن تا اينجا منقول از مضمون حديث است پس معلوم شد كه علم كتاب و مجلات كتاب و سنت

الى قبيل الليل فى المستحب دون الواجب وهل يكفى مقارنة العرفية ام لا بد من الحقيقة وهل المقارنة اللازمة للقلبية او اللفظية وعلى تقدير لزوم المقارنة هل يجوز فى الموضوع والغسل مقارنتها الغسل اليدين المستحب لانه من الطهارة الكاملة والمضمضة او الاستنشاق لا قربيتها الى الواجب وهل يجب استحصال الصلوة المنوية حالة التكبير وهل يجب استدامة حكم النية الى آخر العبادة وعلى تقدير وجوبه مامعناها هل هي امر وجودى هو استمرار النية الاولى او امر عدمى بمعنى ان لا ينوى ما ينافى النية الاولى ثم هل بناء ذلك على ان الباقي يفتقر فى البقاء الى المؤثر ولا يفتقر ومتى اخل بالاستدامة فهل يبطل الفعل الواقع بعد الاخلال قبل استدراك النية ثم ان عاد الى النية الاولى قبل الاتيان بشيء منها وقيل فوات الموات حيث كانت شرطا لصحة العبادة لوقوعها باسرها مع النية وعدم تأثير مثل ذلك فيها لا لتخالل القطع ثم هل

منحصر در راسخين در علم مى باشد يعنى كسانيكه ثابتند در علم بنحويكه بهيچ تشكيكى وتلبيسى بشك و تزلزل نمى افتند و مراد بايشان بدلالات احاديث متكاثره رسول (ص) و ائمه عليهم السلام است و كسانيكه خوشه چينى از خرمن ايشان كرده و علم صافى شافى وافى نورانى از خدمت ايشان اخذ و تحصيل نموده مستفاد از بعض احاديث چنان است كه آنها را نيز راسخان در علم مينوان گفت مانند قمر كه كسب ضوء و نور از شمس مينمايد و معدلك او را نير مى نامند بلكه گاهى او را و شمس را تعبير بنيرين مى نمايند

فبالجملة اين آيه كريمه بانضمام حديث متشابهات اخبار كه ذكر شد رد و ردع است بر اجتهاد مجتهدين در آيات و اخبار متشابهه و مجملات و مشكلات آنها و استنباط احكام شرعيه از آنها باصول مبتدعه و قواعد مخترعه ظنيه كه از طريق هدايت نرسيده و از بيت علم بيرون نيامده و در ميان خودشان محل اختلافات بسيار و اختلافات بي شمار است پس در احكاميكه استنباط ميكند از متشابهات و مجملات آيات و اخبار بدون استدلال و استشهاد بحديث اهل بيت عليهم السلام بلكه مى كنند بدلايل نظريه كه تحصيل آنها را از اصول و قواعد مخترعه ظنيه نموده اند عمل بآن احكام كه بي شبهه و بدون كلام جايز و رواينست بدلالات آيه كريمه، **فاما الذين فى قلوبهم زيغ الخ** و همچنين احكاميكه از ادله عقليه ظنيه خود كه دليلى و شاهدى از احاديث اهل بيت عليهم السلام بر آنها نيست استنباط مى كنند و اما احكاميكه از ظواهر آيات محكمه و احاديث مبينه استخراج مينمايند عمل بآنها

يجوز العدول بالنية في شيء من العبادات الاما لا يجوز وقد لا يجوز ثم ما موضع الجواز وما محل المنع وما الفرق ولو ذهل من النية في اثناء الفعل فهل يكفي تجديدها عند الذكرا ام لا بد من استيناف الفعل ام قد وقد ثم النية هل هي واجبة ام مستحبة ام قد وقد ثم اين تجب واين تستحب وما الفرق وهل هي في جميع الافعال ام في العبادات خاصة ثم ما العبادات التي تجرى فيها أليست ازالة النجاسة عن الثوب والبدن للمصلوة عبادة فلم لا تجب فيها عند موجهها وهل هي شرط ام لا ام في الواجب دون المستحب ام العبادة دون غيرها ام في التيمم دون غيره وهل تصير المباحات بالنية عبادة و على تقديره هل هذه النية التي اخترعوها ام التي اشرنا اليه وهل المراد بالنية في الحديث المشهور نية الدؤ من خير من عمله هذه النية ام امر آخر ثم ما هو وما معنى الحديث ثم لو ذهبنا بذكرا قاوليلهم في معناه لطال الخطب بل لو اقتصدنا عليك ساير شقوق النية

نيز جايز نيست، زیرا که ایشان بسبب اجتهاد و تاويلات منهي عنها . . . . . و در عمل بقول مفتي معتبر است عدالت بالاتفاق و اگر تو گوئی که خدا يتعالی فرموده است ﴿وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ اِذْ كُنَّا نَابِتْ شَدْ اِنْ حَصْرَ اَلْعِلْمِ دَرَاهِلِ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَمَتَابِعِينَ اِيشَانَ وَعَامِلِينَ بِاِحَادِيثِ اِيشَانَ جَوَابِ كَوْثِيمِ كَهْ اَيْنِ مَدْعَى دَرِزْدَمَا بَادَلْهٖ وَبِرَاهِينَ قَاطِعْهٖ مَاضِيَهٗ وَآتِيَهٗ نَابِتْ وَ مَعْلُومْ اِسْتِ وَ شَكْمِي وَ شَبَهَهٗ نَيْسْتْ كَهْ مَنَحْصَرْ اِسْتِ عِلْمِ خَاصَهٗ عِلْمِ بِاِحْكَامِ اَلْهَيْهٖ بَايْنَ خَانَهٗ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ مِنْ وَهْنِ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ لِنَا اَعْمَالِنَا وَلَكُمْ اَعْمَالِكُمْ وَنَحْنُ لَهٗ مَخْلُصُونَ

فرمود و در آن خبريکه مروی و مستفيض است از پيغمبر صلی الله عليه وآله و صحبة آن محل اتفاق خاصه و عامه است چنان است که فرمود «اني تارك فيكم الثقلين ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى كتاب الله و عمرتي اهل بيتي»

مترجم گوید که در اين حديث شريف ادعاى تواثر لفظاً و معنى ممكن است هر چند که در لفظ آن اندك اختلافى و زياده و نقصانى هست كه مغل بمعنى نيست و در بعض طرق آن زياده اين جزء هست « انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض » و حاصل معنى حديث اين است كه فرمود بدستى كه من بخلافه خود ميگذارم درميان شما دو چيز گران را كه اگر چنگ زنيد در آنها هرگز گمراه نشويد و آنها كتاب خدا و اهل بيت منند و اين دو بايك ديگرند و هرگز از يك ديگر جدا نشوند تا وارد شوند بر من در سر حوض كوثر و در

لما فرغنا الى ما يهمننا الابد ملال وسامة وهل مثل هذه الامور الاتية في تبه و حيرة في حيرة لامحيص عنها ولا ساحل لها ثم هب انها قد تفقت عنها المجتهدون في كتبهم ومسفورا تهم ولم يفعلوا بما يقوم على ساق ولن يفعلوا فهب انهم فعلوا فليس في جميعها بل ولا اكثرها ولا اهمها والمقلد المسكين كيف يصنع وبقول من يأخذ والى من يلوذو كيف يظهر له استجماع شرائط الفتوى فيمن يدعى الاجتهاد و هو موقوف على تصديق بعضهم بعضا ولا اقل من عدم تكذيبه آياه وهو امر يمتنع وقوعه الا من اوحدهم كيف وهم في اكثر البلاد وفي اكثر الازمنة لا يكادون يصلحون على خمس مسائل اجتهادية بل ولا على اقل ولا اثنان منهم كما نراه في زماننا ونسمعه فيمن كان قبلنا والى الله المفرع

اينجا چند مطلب است اول آنکه معلوم و مسلم طرفين است که در زمان رسول صلى الله عليه وآله علم باحكام دين و شريعة آن حضرت منحصر بود در اخذ و تحصيل از خود آنحضرت پس همچنين بعد از آن حضرت منحصر ميشود در اخذ و تحصيل از خليفه و جانشين آنحضرت زيرا که خلافت راهيچ معنى نيست مگر آنکه هر امر يکه وظيفه مخلف باشد و وظيفه خليفه نيز باشد و از جمله و ظايف رسول صلى الله عليه وآله بيان احکام دين مبين و شرع متين و انحصار علم بآن احکام در اخذ و تحصيل از آن حضرت است پس از و ظايف خليفه آن حضرت نيز همين خواهد بود و خليفه آن حضرت بنص اين حديث و غير اين حديث هيچکس و هيچ چيز نيست مگر کتاب خدا و اهل بيت آن حضرت عليه و عليهم الصلوة زيرا که گذاشتن اين دو در ميان امت بجز خلافة معنى مفيد ديگرى ندارد خصوصا که در بعض طرق حديث بجز لفظ « تارك مخلف » مذکور است و علاوه بر اين قضيه « ان تمسکتم بهما لن تضلوا » بر اين مدعى دليليست قاطع و شاهدهى است عادل

**مطلب دويم** عترت و اهل بيت آنحضرت نبودند در زمانى که اين حديث را فرمود مگر امير المؤمنين و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام چنانکه سابقا اشاره بآن و بعض دلائل آن شد و حال اينکه احدى از مسلمين احدى را بجز اين چهار بزرگوار ادعا نکرده است که در زمان آن حضرت از اهل بيت آن حضرت محسوب مى بوده باشد پس نه امام ديگر عليهم السلام را نيز ما از اهل بيت آن حضرت ميشماريم بتصديق و تنصيب اين چهار بزرگوار که بدالالت اين حديث شريف و ادله عصمت و تطهير و ولايت و غير آنها قول ايشان حق و مصدق

## خاتمه

اعلم انى لست انكر طريقة اهل الاجتهاد جهلا منى بها ولا لعدم بصيرتى فيها  
 كلابل ما اقدت على ذمها الابد ما اطاعت على طهارومها وبعد ما صرفت فى البحث  
 عن اصولهم المخترعة اياماً وقضيت فى صناعتهم اعواما فانى به-اي عملون بصير ولا  
 ينبئك مثل خبير ثم ما ذكرنا كله انما هو فى شأن اهل الاجتهاد والرأى الناسيين انفسهم  
 فى استعلام الاحكام الى الائمة عليهم السلام بالاستنباط من كلامهم بتأويل المتشابهات على  
 الاصول المقررة عندهم

واما مقلدة هؤلاء المجتهدين الناسيون انفسهم اليهم المتمسكون باقوا يلهم  
 المفتون من كتبهم بعدموتهم من بعد ما سمعوا منهم أن لا قول للميت وأن قول الميت

است پس عترت واهل بيت آنحضرت منحصر شد در اين سيزده بزرگوار عليهم صلوات الله  
 العزيز الجبار .

**مطلب سوم** اذن ورخصت در تمسك بثقلين بعد از رسول صلى الله عليه وآله ثابت  
 ومعلوم است باين حديث شريف وغير آن ودر تمسك بغير آنها ثابت و معلوم نيست بلكه  
 منع از تمسك بغير آنها ثابت ومعلوم است و همچنين هدايت يافتن و گمراه نشدن بسبب  
 تمسك بثقلين باين حديث وغير آن معلوم ومتحقق است وبغير آنها معلوم ومتحقق نيست  
 بلكه ضلال و گمراهى در تمسك بغير آنها متحقق ومعلوم است

**مطلب چهارم** جزء مزيدى كه از بعض طرق حديث نقل كرديم دلالت ميكند بر  
 اينكه كتاب و عترت بايك ديگر متلازمين ودرست بگردند و هر گز از يكديگر جدا نميشوند  
 تا روز قيامت واز براى جدا نشدن ايشان از يكديگر هيچ معنى معقول و متصور نيست  
 مگر آنكه عترت از غير كتاب حكم نميكند و بغير آن عمل نمى نمايند و تفسير و تاويل كتاب  
 را و ظواهر و بواطن و اشارات و لطايف آن را بجز عترت كسى نميدانند و بيان ميتوانند و  
 محكم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و فريضه و رخصت و مكى و مدنى و حضرى و  
 سفرى و ساير اصناف و اقسام آن را كسى بجز ايشان نمى شناسد **لايمسه الا المظهر** و  
 پس چون اين چهار مطلب دانسته شد معلوم و ثابت ميشود كه منحصر است هدايت حق  
 بعد از رسول صلى الله عليه وآله در تمسك بثقلين و تمسك بايشان معنى ندارد مگر اخذ

کالمیت و بعداطلاعهم علی اتفاقهم علی ذلك الذین ترى أحدهم ینصب نفسه قاضياً  
 ضامناً لتلخیص ما التبس علی غیره مع أن مقتداه المیت غیر ملیء باصدار ماورد علیه  
 ولعاض علی العلم بضرر قاطع فکیف بهذا المسکین المقتفی اثره فما أبعدهم عن  
 الحق وما اسحقهم عن الاصابة واعجب من ذلك انهم یشرطون الحیوة فیمن یجوز  
 تقلیده ومع ذلك لا یقلدون الا الاموات و یجحدون اجتهاد الاحیاء وعدالتهم ماداموا  
 احیاء منافسة وحسدأحتی اذا ماتوا صارت اقاویلهم معتبره عندهم و کتبهم معتمداً علیها  
 لدهیم لزوال العلة أینغافلون بعد موتهم عما عدوه من عیوبهم ام یقولون بالسنتهم  
 ما لیس فی قلوبهم ام لا یمیزون بین الحق والباطل والحالی والعاطل لکلال بصائرهم  
 واعتلال ضمائرهم فیسوی عندهم الصدق والزور والظلمات والنور ولیت شعری ای  
 مدخل فی الموت و الحیوة فی بطلان الفتیما او اصابة الاراء وهل الحق الا واحد

علم باحکام دینیہ ومسائل شرعیہ از ایشان واخذ از کتاب فقط بدون بیان عترت کافی نیست  
 و موجب هدایت نمیشود بلکه مورث غی وضلالت است زیرا که تقریر و تحقیق شد که کتاب  
 باعترت ملازم است و از او جدا نمیشود و معنی آن نیز بیان شد پس اخذ از کتاب فقط نه از  
 اخذ کتاب خداست بلکه اخذ از آراء واهواء است و ازین جهة است که در تفاسیر مفسرین  
 و تاویلات ماولین اختلافات و اختلالات بسیار بلکه بیشمار است و حال اینکه در مرادات  
 حضرت حق جل و علا اختلافی و اختلالی معقول و متصور نیست پس بنا بر آنچه که تقریر  
 شد استنباط احکام از کتاب عزیز بدون بیان اهل بیت علیهم السلام جایز نیست بلکه  
 اثم و فسوق است!

و اما اخذ از اهل بیت علیهم السلام فقط بدون آنکه شاهی بر قول ایشان از ظاهر  
 کتاب باشد جایز بلکه واجب و لازم است زیرا که بدلالات این حدیث شریف و ادله عصمت  
 و طهارت و نحو آنها ثابت و متحقق است که ایشان علیهم السلام بغیر کتاب خدا قولی و  
 عملی ندارند و بسا باشد که بتأویل باطنی قرآن که از رسول صلی الله علیه و آله بایشان  
 رسیده است حکم فرمایند و مانند انیم و علاوه بر این مستفاد از احادیث بسیار از طرق خاصه  
 و عامه و قول کثیری از علماء ربانیین و مخلصین ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین  
 چنان است که از قرآن سور و آیات بسیار بلکه بیشتر از آنچه که در دست ماهست نقص  
 و اسقاط شده است و قرآن تمام بی عیب و نقص در نزد ایشان علیهم السلام است پس بسا

ومخالفة الاجاحد

ثم ان اقاويل الاموات كما دريت مختلفة غاية الاختلاف وفتاويهم في كتبهم متناقضة كمال التناقض بل الكتاب الواحد له جهد واحد في مسألة واحدة مختلفة في الفتوى بحسب ابوابه ومباحثه وهذه الاختلافات تزيد يوماً فيوماً الى ماشاء الله انقراضها والمقلدة وان كانوا يقولون في الاكثر على القول الأشهر الا ان هذه الشهرة ليست مما يصح الاعتماد لكونها غير مبني على اصل بل انما يكون في الاكثر بالبحث و الاتفاق او بتقرب صاحب القول من السلطان او ماشابه ذلك من حوادث الدهور والوان ويختلف بحسب الاوضاع والازمان فرب مشهور لا اصل له ورب اصيل لم يشتهر ثم انهم لتعصبهم الشديد وغلوانهم في التقليد وتجوالهم في الضلال البعيد لا يرفعون الى ناصح رأساً ولا يذوقون من شراب التحقيق كاساً ولا ياجئون الى ركن

هست که حکم ایشان از روی آیه باشد که در قرآن ما موجود نیست هر چند که قضیه نقص قرآن در نزد علماء شیعه محل اختلاف و تناظر و تشاجر است و اینجا محل تحقیق آن نیست و بالجمله حکم از روی کتاب منحصر است بکسی که علم کتاب در نزد او است و آن کسی است که منزل بصاحب کتاب میفرماید **قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب - فرمود** و در خبر مستفیض از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق **مترجم گوید** ترجمه حدیث چنین است که فرمود صفة اهل بیت من مانند صفة کشتی نوح است که هر کس که داخل شد در آن نجات یافت از طوفان و هر کس که روگرداند از آن و داخل نشد در آن غرق شد پس بدانکه این حدیث نیز در شهرت و صحه در مابین فریقین مانند حدیث شریف ثقلین است و دلالت آن بر مدعی واضح و روشن است بدرستی که تمثیل و تشبیه اهل بیت علیهم السلام بکشتی نوح علیه السلام اقتضا کند که هر کس که داخل شود در ایشان نجات یابد و هر کس که از ایشان روگرداند و باز ماند غرق شود پس داخل شدن در اهل بیت علیهم السلام معنی ندارد مگر موالات و متابعت و اطاعت ایشان و تطبیق قول و عمل با قول و عمل ایشان در جمیع اقوال و احوال و اعمال و از برای تخلف از ایشان معنی متصور نیست مگر مخالفة ایشان در آنچه که ذکر شد و این اقتضا میکند وجوب اخذ احکام را از احادیث ایشان علیهم السلام لا غیر پس نجاتی که جزای دخول در زمره



وثيق ولا يفتنون بمن هو بالافتداء حقيق بل انما يتبعون اهوائهم و يفتنون آباءهم يقتص بعضهم اثر بعض حثيثا ولا يكادون يفقهون حديثاً

وليت شعري من اذن لهم في اتباع رأی من يجوز عليه الخطأ في الرأى ثم اختيار احد اقوالهم بالاتفاق والبحث مع اختلافهم السنحت الله اذن لهم ام على الله يفترون أم تأمرهم احلامهم لهذا أم هم قوم طاغون ام عندهم خزائن رحمة ربك ام هم المسيطرون أم لهم سلم يستمعون فيه فليأت مستمعهم بسلمطان مبین أم عندهم الغيب فهم يكتبون ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله كلا بل ذرهم في غمرتهم يعمهون

وحيث انتهت سفينتنا في بحر الاختلاف الى ساحل النجاة و جرت بنا الى منازل الهداة فلنرسلها عن الجريان و نهسك القلم عن الطغيان بسم الله مجريها و مرسيها و

ایشان ودر ولایت ایشان است نجات از درکات هاویه و غرقى که جزای تخلف از ایشان است غرق در ورطه عقوبات و هملکات اخرويه خواهد بود اعاذنا الله من ذلك برحمته انه رحيم و دود و فرمود و در احتجاج طبرسى از حضرت رسول صلى الله عليه وآله روایت کرده است که در روز غدیر فرمود الا ان الحلال والحرام اكثر من ان احصيها و اعرفها و أمر بالحلال و انهى عن الحرام فى مقام واحد فامرت ان آخذ البيعة عليكم و المصفقة منكم لقبول ما جئت به عن الله فى على امير المؤمنين و الائمه من بعده يا معاشر الناس تدبروا القرآن و افهموا آياته و انظروا فى محكماته و لاتنظروا فى متشابهاته فوالله لن بين لكم زواجره و لا يوضح لكم تفسيره الا الذى آنا آخذ بيده

مترجم گوید اين حديث شريف جزء يسير است از حديث طويلی که شيخ احمد ابن على بن ابي طالب طبرسى در کتاب احتجاج خود از حضرت باقر عليه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلى الله عليه وآله در روز غدیر در ضمن خطبه لميغه طولانى فرمود و ترجمه جزء مذکور با توضيح اندکى چنين است که آگاه باشيد بدرسيتيکه حلال و حرام بيش تراست از اينکه من بشمارم آنها را و شناسانم بشما آنها را و امر کنم بيه حلالها و نهى کنم از همه حرامها دزیک استادنگاه پس چون اين ممکن نبود از اينجهت امر کرده شده ام من از جانب خدا يتعالى که بيعة بگيرم بر شما و دست در دست من گذاريد از براى قبول کردن آنچه که من آورده ام آنرا از جانب خدا يتعالى در باب على که امير مؤمنان است و امامان

الى ربك منتهيها فيا بنى ار كب معنا وأدخل معك من تبعنا لا اكره فى الدين قد  
 تبين الرشد من الغى وتميز القول الميت من القول الحى وكشف الغطاء من البين  
 ولاح الصبح لذى عينين فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا وان تولوا فانما  
 هم فى شقاق ولئن اتبعت اهوائهم بعد ماجائك من العلم فمالك من الله من  
 لى ولاواق اطفأ السراج فقد طلع الصبح والحمد لله والصلوة على رسول  
 الله ثم على اهل بيت رسول الله صلوات الله عليهم اجمعين ثم على رواة  
 احكام الله ثم على من انتفع بمواعظ الله وتمت سفينة النجاة  
 وصار اسمها تاريخها اذا بدلت عشارتها با لاحاد  
 و آحادها بالعشرات بدل الله سيئاتنا  
 حسنات وجعل حسنا تنادرجات

بعد از او ایگروه مردمان تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات آنرا و نظر کنید در محکومات  
 آن و نظر میکنید در متشابهات آن پس بخدا سوگند که هرگز بیان نکنند کسی از برای شما  
 زواج قرآنرا یعنی آیانی را که منع میکنند از مجرمات و مکروهات و روشن نمی نماید  
 احدی از برای شما تفسیر قرآن را مگر این کسیکه من دست او را گرفته ام یعنی علی علیه  
 السلام تا اینجا. ترجمه جزء مذکور از حدیثت و دلالت آن بر مدعای ما در دو موضع است  
 یکی قضیه حلال و حرام که مفاد سخن آنحضرت صلی الله علیه و آله آن است که چون ممکن  
 نیست از برای من بیان همه حلالها و حرامها بهمه احکام آنها از برای همه مردم که هستند  
 و می باشند تا روز قیامت پس از اینجهت خدایتعالی امر کرده است مرا که ائمه بعد از خود  
 در میان مردم نصب نمایم که معصوم باشند از جهل و کذب و خطا تا اهل هر عصری احکام  
 حلال و حرام خود را از ایشان توانند تحصیل کرد و اول ایشان علی علیه السلام است و دلالت  
 این سخن بر انحصار علم باحکام در ائمه علیهم السلام و وجوب اخذ از ایشان نه غیر ایشان  
 حتی از احادیث متخلفه از ایشان خصوصاً در زمان غیبت قائم ایشان علیه و علیهم السلام واضح  
 و مستغنی از تقریر و بیان است زیرا که اگر جایز می بود اجتهاد در احکام و عمل بظنون یا  
 اخذ از مجتهدین و ظانین یا از غیر ائمه علیهم السلام حتی صحابه هر آینه آنحضرت در آن  
 مقام بیان می فرمود و تمییز نمی فرمود اخذ از ائمه علیهم السلام را (بقیه در صفحه مقابل است)

(بقیه ترجمه) و دیگر قضیه منع از نظر در متشابهات قرآن و تعیین امیر المؤمنین علیه السلام از برای بیان زواجر قرآن و ایضاح تفسیر آن است، پس اگر جائز میبود تفسیر بآراء و تأویل بقول هر آینه بیان میفرمود و تخصیص و حصر در امیر المؤمنین علیه السلام نمیفرمود پس معلوم شد از این حدیث که استنباط احکام نظریه از قرآن و غیر آن بدون آنکه دلیلی و شاهدی از قول ائمه علیهم السلام بر آن باشد باطل و محض عصیان است **ومن یعص الله ورسوله ویتعد حدیة فان له نار جهنم خالداً فیها وله عذاب مهین** فرمود و نیز در احتجاج طبرسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود «ایها الناس علی بن ابیطالب فیکم بمنزلتی فقلدوه دینکم واطیعوه فی جمیع امور کم فان عنده جمیع ما علمنی الله عزوجل من علمه و حکمه فاسئلوه و تعلموا منه و من اوصیائه»

**مترجم گوید** ترجمه این حدیث شریف آن است که ای گروه مردمان علی بن ابیطالب در میان شما بمنزله من است پس تقلید کنید او را یعنی قلاده اطاعت او را بگردن خود نازید در دین خود و فرمان برداری کنید او را در جمیع امور خود پس بدرستی که در نزد او است همه آنچه که تعلیم کرده است خداوند عزوجل بمن از علم خود و حکم خود پس سؤال کنید از او و علم بیاموزید از او و از اوصیاء او بعد از او تا اینجاست ترجمه حدیث شریف است و دلالات آن تفصیلاً بر مدعای ما واضح و روشن است و محتاج بتقریر نیست و اجمال آن این است که آن حضرت صلی الله علیه و آله امر کرده است مردم را در جمیع امور ایشان بتقلید ائمه علیهم السلام و اطاعت ایشان و سؤال از ایشان و تعلم از ایشان پس هر گاه کسی در امری از امور بغیر قول ایشان علیهم السلام اعتقاد و عمل نماید مخالف امر رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و مخالف آن حضرت مخالف خدا و مستحق آتش جهنم است چنانکه میفرماید **ومن یشاقق الرسول** صلی الله علیه و آله الخ و اگر گوئی که شمول این حدیث زمان حضور ائمه علیهم السلام را مسلم است و اما زمان غیبت امام علیه السلام از کجا و چگونه جواب گوئیم که شما مقبول و مسلم دارید علم رسول صلی الله علیه و آله را بغیبت قائم علیه السلام و طول آن پس اگر در این زمان تکلیف

از برای مردم تکلیف دیگری بود غیر تکلیف زمان حضورائمه علیهم السلام مانند عمل بظنون واجتهادات ونحو آن هر آینه بیان میفرمود یادار این حدیث یادروقت دیگر پس اگر میگوئید که بیان فرموده است **فها توابرهانکم ان کنتم صادقین** و اگر میگوئید که بیان فرموده است **« فقد ثبت المطلوب »** پس دعوی شما از چه رو و از چه راه است **فماذا بعد الحق الا الضلال** فرمود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود **« لاخیر فی العیش الا فی رجلین عالم مطاع و مستمع واع »** روایت کرده است این حدیث را ثقة الاسلام در کافی

**مترجم گوید** که ترجمه این حدیث شریف چنان است که هیچ خیری نیست در زندگی مگر در دو کس یکی عالمی که فرمان او را برند و دیگر شنونده که نگاهدارنده باشد آنچه را که شنیده است این ترجمه حدیث است و دلالت آن بر مدعی از اینجهت است که منحصر است خیر در عالم و در متعلم بسماع از عالم که آنچه را که شنیده و آموخته در گوش هوش خود محفوظ دارد و فراموش نکند پس عمل بظن و اجتهاد برای داخل در هیچ یک از این دو موضوع نیست پس خیری در آن نخواهد بود و هر چه که خیری در آن نباشد لامحاله شری در آن خواهد بود و یا لغو خواهد بود و لغو نیز باطل و منہی عنه است چنانکه میفرماید **والذین عن اللغو معرضون** فرمود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مروی است که فرمود **« الا ان العلم الذی هبط به آدم من السماء الی الارض و جمیع ما فضل به النبیین الی خاتم النبیین عندی و عند عترتی فاین تیاہ بکم بل این تذهبون »** روایت کرده است این حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود .

**مترجم گوید** که ترجمه حدیث چنان است که آگاه باشید بدرستی که آن علمی که آدم علیه السلام از آسمان بزمین فرود آورد و جمیع آنچه که تفضیل داده شدند بسبب آن پیغمبران تا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بر سایر خلائق همه آنها در نزد من و در نزد فرزندان من است پس در کجا سرگردان می شوید شما و بکجا میروید این ترجمه حدیث است و دلالت آن بر مدعی یکی از جهتهای آن است که محصور فرمود علم را

در خود و در امامان از فرزندان خود عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و دیگر آنکه تو بیخ و ملامت فرمود بر رفتن بجای دیگر یعنی بر اخذ علم و احکام از غیر خود و امامان از فرزندان خود عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پس واجب گردانید اخذ علم و احکام را از خود و امامان از فرزندان خود۔ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هر چند که از احادیث مأثوره ثابته از ایشان باشد و مراد از عمرت آنحضرت یازده امام بعد از آنحضرت علیه وعلیهم السلام اند زیرا که سایر فرزندان آنحضرت یا ناقص بودند و یا جاهل محض و هیچ یک عالم مفترض الطاعه نبود بضرورت المذهب و دیگر از این حدیث معلوم شد که هر چه که غیر علم است تیه است که عبارت از حیرت و سرگردانی باشد هر چند که ظنون اجتهادیه و استدلال بعقول ناقصه و اهیه باشد که در لسان ائمه علیهم السلام معبر است بقیاس و اول من فعله الوسواس الخناس نعوذ من شره برب الناس فرمود و روایت کرده است صدوق از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود من اخذ علمه من کتاب الله و سنة نبیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زالت الجبال قبل ان يزول و من اخذ دینه من افواه الرجال رده الرجال و روایت کرده است این حدیث را ثقة الاسلام در کافی نیز .

**مترجم گوید** ترجمه حدیث چنان است که هر کس که اخذ کند علم خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبر او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کننده شود کوهها از جای خود پیش از آنکه کننده شود آن کس از دین خود یعنی آن کس محکم تراست بر دین خود از کوهها بر جای خود و هر کس که اخذ کند دین خود را از دهان مردمان بر گردانند او را مردمان از دین او این ترجمه حدیث است با اندک توضیحی و دلالت آن بر وجوب سماع از کتاب و سنة و منع از قول و عمل بتقلید غیر معصوم و بین و روشن است والله هو الحق المبین

**فرمود** و نیز روایت کرده است در کافی از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ که آنحضرت چنین تلاوت نمود **اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم فان خفتهم تنازعا في امر فارجعوه الى الله والى الرسول والى اولى الامر منكم** قال كيف يأمر بطاعتهم ويرخص في منازعتهم انما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم

## اطيعوا الله واطيعوا الرسول

مترجم گوید در این جزء از آیه شریفه که میفرماید «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» اختلافی و سخنی نیست و جزء بعد از آن در قرآن متداول در میان ما اینچنین است **فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول** و در روایت علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام چنین است **فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم** و در بعض نسخ حاکیه از تفسیر علی بن ابراهیم بجای لفظ فردوه فارجمه نوشته شده است و در تفسیر عیاشی بسند خود و در کافی بدو سند روایت کرده از برید عجللی که حضرت باقر علیه السلام چنین تلاوت فرمود **فان خفتم تنازعاً فی امر فردوه الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم** الا آنکه در بعض نسخ حاکیه از یکی از دو طریق و در این نسخه که در نزد ما است از این رساله بجای لفظ فردوه فارجمه مرقوم است و در بعضی از طرق مذکور که چون امام علیه السلام آیه را باین شکل تلاوت نمود و فرمود که چنین نازل شده است پس مترجم گوید که چون ما این اخبار را صحیح و معتمد میدانیم بنا بر اصولیکه سابقاً ذکر کردیم پس شکی نداریم که این جزء از آیه شریفه باین شکلی که مذکور است در مصحف ما نازل نشده است بلکه بشکلی نازل شده است که حاصل ترجمه ظاهریه آن این است که در هر امریکه محل نزاع میشود رجوع کنید بخدا و برسول و باصحابان امر از خودتان و لکن بملاحظه اختلافاتیکه در لفظ آن است چنانکه ذکر شد مادر لفظ آن توقف داریم و واگذار می کنیم آنرا بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و اینکار از برای ما سهل است زیرا که ائمه علیهم السلام ما را امر کرده اند که قرآن را تلاوت کنیم چنانچه از مردم آموخته ایم و معذک این اختلاف محل بمعنی نیز هست پس بحث در آن مهمی نمی باشد و بعد از آنکه حضرت باقر علیه السلام آیه شریفه را بنحویکه برید از آن حضرت روایت کرده است تلاوت نمود فرمود که چگونه امر میکند خدا مردم را بطاعة اولی الامر و رخصت میدهد ایشانرا در منازعه کردن با اولی الامر این است و جز این نیست که فرموده است اینرا بکسانیکه

امر کرده است ایشان را و ایشان آن کسانی هستند که گفته شده است بایشان **اطيعوا الله واطيعوا الرسول** در آیه شریفه تا اینجا ترجمه حدیث شریف است با توضیح و تحقیق فی الجمله

**پس بدانکه** مراد آن حضرت از آن سخنی که در آخر حدیث فرمود از آنجائیکه فرمود **کیف یأمر** یعنی چگونه امر میکند تا آخر آن است که اگر آنچه که در مصحف مردم است **فان تأماز عتم فی شیءی فرددوه الی الله و الرسول** درست باشد لازم میآید که حاکم منحصر باشد در خدا و رسول پس همه امت حتی اولی الامر برابر و یکسان باشند با هم پس جایز باشد تنازع در احکام در میان اولی الامر و غیر ایشان و قول اولی الامر بر غیر ایشان حجة و لازم الاطاعه نباشد و این چگونه میتواند بود و حال اینکه خدایتعالی در صدر آیه امر کرده است مردم را باطاعة اولی الامر مانند اطاعة خدا و رسول **ﷺ** پس آنچه که در مصحف مردم است از این جزء آیه که ذکر شد درست نیست و حق آنست که گفته شد که چنین نازل شده است **«الی الله و الی الرسول و الی اولی الامر منکم»** تا اینکه مناقض با صدر آیه نباشد تا اینجا بیان مراد امام **علیه السلام** است

و اما دلالت این حدیث شریف بر مدعای ما از این را هست که واجب کرده است پروردگار جل ذکره بر بنده گان خود در هر امری که محل نزاع باشد فعلا یا قوه رجوع بخود و بر رسول خود **ﷺ** و باولی الامر را و گذشته از دلالة اخبار متکاتره بلکه متواتره از فریقین شکی و شبهه نیست در نزد شیعه از اینکه مراد از اولی الامر ائمه علیهم السلامند نه غیر ایشان پس مراد از رجوع بخدا رجوع بکتاب خداست چنانکه در بعض روایات تصریح بآن شده است و رجوع بر رسول **ﷺ** و ائمه علیهم السلام رجوع بسنت و قول ایشان است پس حاصل آن شد که خدایتعالی امر کرده است بنده گان خود را در احکام شرعیه بلکه غیر شرعیه نیز که صاحب شأنی باشد و محل نزاع باشد فعلا یا قوه مانند احکام طبیعه که رجوع نمایند بکتاب و سنة پس توجه خواهی گفت آیا خواهی گفت که خداوند سبحانه

حصر فرموده است مرجع احکام را در کتاب و سنت یا خواهی گفت که امر مطلق است و افاده حصر نمیکند و اثبات شیء نفی ما عداه نمینماید یا طرق دیگر غیر این دو طریق که فی الحقیقه یک طریقتند نیز داریم مانند طرق عقل و اجماع و اجتهاد برأی وزن و نحو اینها پس اگر قول اول را گوئی اقرار کرده خواهی بود بمدعای ما و مطلوب ما ثابت میشود و اگر قول ثانی را گوئی جواب گوئیم **ها توابر هانکم ان کنتم صادقین** سخن بی دلیل را عقلاً قبول نمیکند اگر دلیلی بر طریقت غیر کتاب و سنت از آنچه که گفتید یا نگفتید دارید بیاورید مگر بعض دلائل علیله سخیفه و شبهات واهی ضعیفه که در کتب خود ذکر کرده اید و ما عمدۀ آنها را در این رساله و ترجمه آن باطل کرده ایم و ابطال همه آنها از آشامیدن آب سرد گوارا از برای تشنه حریص آسانتر است بلکه دلیلی از ادله شما باقی نمانده است که خود شما آنرا بایرادی یا نقضی باطل نکرده باشید

و اگر گوئی که این حدیث خبر واحد است و موجب علم و عمل نمیتواند بود و خصوصاً قرآن را که بآن نمیتوان ثابت کرد که چنانکه بوده است و خصوصاً که اختلاف چند در الفاظ حدیث هست و خصوصاً که قرآن ما معروف و متواتر است و طرح متواتر بخبر واحد نشاید پس چگونه شما استدلال می کنید باین حدیث بر مطلوب خود

جواب گوئیم که چنین باشد و مضمون این حدیث نسبت بقرآن مجید ثابت و متحقق نباشد بلکه فرضاً این حدیث ضعیف بلکه مجعول باشد و آنچه که در قرآن متداول است از آیه شریفه درست باشد و لکن برای شما ثمری نمی بخشد و فایده ندارد بلکه آیه شریفه بر همین نحویکه در قرآن متداول است مطلوب و مدعی ما را ثابت می کند از دو موضع یکی آنکه **میفرماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم** پس اگر شما مطاع و متبع دیگر غیر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می شناسید بنمائید و ثابت کنید و دیگر آنجا که میفرماید **فروده الی الله و الرسول** پس شکی نیست که رد بر رسول بالمالزمه شامل میشود رد بائمه علیهم السلام زیرا که ایشان



علیهم السلام خلیفه آنحضرتند پس هر چه که وظیفه آن حضرت است وظیفه ایشان است پس شما اگر مرجعی غیر از خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام که فی الحقیقه هر سه یک مرجع و یک طریقتند می شناسید بیان کنید و ثابت نمایید تا ما نیز متابعت شما کنیم بلکه آخر آیه شریفه که میفرماید **ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** صریح است در اینکه بجز خدا و رسول و ائمه علیهم السلام مرجعی و مرادی نیست زیرا که حضرت حق جل ذکروه رد بسوی خود و بسوی ایشان علیهم السلام را در تأویل خیر و احسن شمرده است از غیر آن پس غیر طریقت رد بسوی خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام لامحاله مرجوح است و ترجیح مرجوح بر راجح یا تسویه مرجوح بر راجح هر یک قبیح است عقلاً و خدا راضی نمیشود و نمی پسندد هیچ قبیحی را عقلاً و شرعاً و هر چند را که خدایتعالی راضی نباشد بآن البته ساخت است بآن و نهی فرموده است از آن پس نتیجه مقدمات آنست که غیر طریقت رد بسوی خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام یعنی سماع از کتاب و سنت از طرق عقلیه و غیره است و منهی عنه باشد پس سالک آن داخل باشد در این آیه کریمه **ذَٰلِكَ بَأْسُهُمْ اتَّبَعُوا مَا اسْتَخَطُوا**

### اللَّهُ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَاحْبِطْ أَعْمَالَهُمْ

**فرمود** و نیز در کافی روایت کرده است از حضرت صادق ع که فرمود «كُلُّ عِلْمٍ لَا يَخْرُجُ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ وَأَشَارٌ بَيِّنَةٌ إِلَى بَيْتِهِ» «وقال اذا اردت العلم الصحيح فخذ عن اهل البيت فاناروينا و اوتينا شرح الحكمة و فصل الخطاب ان الله اصطفينا و آتانا ما لم يؤت احداً من العالمين»

**مترجم گوید** ترجمه حدیث که مشتمل است بر دو حدیث چنان است که آن حضرت فرمود هر علمی که بیرون نیامده باشد از این خانه باطل است و اشاره فرمود بدست خود بسوی خانه خود و فرمود که چون علم صحیح را جوئی پس بگیر آنرا از اهل این خانه پس بدرستی که ما بار کرده شده ایم آنرا مانند شتر آبکش یعنی ما حاملان علم صحیحیم از جانب خدا پس فرمود داده شده ایم شرح حکمت را و فصل خطا برادرستی که خدایتعالی برگزید ما را بر همه خلائق و عطا فرمود بما آنچه را

که عطا نفرموده است با حدی از عالمیان این ترجمه حدیث است با اندک توضیحی  
 و مراد از حکمت دلائل عقلیه و از فصل الخطاب دلائل لفظیه است چنانکه از مجموع  
 احادیث و تفاسیر حاصل میشود و این دو مجمع جمیع علوم صحیحه اعمال صالحه  
 است و دلالة این حدیث شریف بر مدعی و مطلوب ما واضح تر و روشن تر است از اینکه  
 بیان کرده شود و بیانی صریحتر و شریحتر از آن نشاید **وما ینذکر الا اولو الالباب**  
**فرمود** و در کافی روایت کرده است از حمزه طیار که او عرض کرد بر

حضرت ابی عبد الله بعضی از خطبه‌های پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام را تا چون  
 رسید بموضعی از آن فرمود آن حضرت بحمزه که بس کن و باز ایست پس فرمود  
 حضرت ابی عبد الله علیه السلام « لا یسعکم فیما ینزل بکم مما لا تعلمون الا الکف عنه و  
 الثبوت والردالی ائمة الهدی حتی یحکمو کم فیہ علی القصد ویجلو عنکم فیہ العمی  
 و یعرفو کم فیہ الحق » قال الله عزوجل **فاستعلموا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون**

**مترجم گوید** که ترجمه این کلام آن حضرت چنان است که میفرماید جایز  
 نیست شما را در آنچه وارد میشود شما را از آنچه که نمیدانید مگر باز داشتن خود  
 را از آن و توقف در آن و رجوع کردن بآنمه هدی علیهم السلام تا اینکه محکم  
 کنند شما را در آن براه راست و بردارند از شما در آن کوری جهل را و بشناسانند  
 شما در آن واقعه حق را خدایتعالی میفرماید **فاستعلموا اهل الذکر ان کنتم لا**

**تعلمون** تا اینجا ترجمه کلام امام علیه السلام است و تفسیر آیه شریفه با بیان کافی  
 وافی شافی در اول فصل گذشت و دلالة این حدیث بر وجوب رجوع در احکام با حدیث  
 ائمه علیهم السلام و وجوب توقف و احتیاط در ما لانص فیہ و منع از اجتهاد و عمل  
 بظنون و اصول مخترعه بین و روشن است و محتاج نیست به بیان و تطویل و الله  
 یقول الحق وهو ینزل السبیل **فرمود** و نیز در کافی در باب ضلال روایت کرده  
 است باسناد خود که حضرت صادق علیه السلام فرمود « اما انه شرعلیکم ان تقولوا بشیء

ما لم تسمعه منا

**مترجم گوید** ترجمه آنست که آگاه باشید بدرستی که شر بزرگ‌گست بر شما

که بگوئید چیز را مادامیکه نشنیده باشید از ما این ترجمه حدیث است و دلالت آن نیز بر وجوب سماع و حرمة اجتهاد برأی وطن و لزوم احتیاط در ما لانس فيه روشن و مستغنی از بیان است و لکن الله یهدی من یشاء فرمود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود «من دان الله بغير سماع عن صادق الزمه الله التیبه الى العنا ومن ادعى سماعاً من غیر الباب الذی فتحه الله فهو مشرک و ذلك الباب المکنون علی سر الله المکنون»

**مترجم گوید** ترجمه حدیث آنست که فرمود هر کس که پرستش کند خدا را بچیزیکه نشنیده باشد آنرا از صادق لازم میگرداند خدایتعالی بر او حیرت و سرگردانیرا تا اینکه برنج و عذاب افتد و هر کس که ادعا کند شنیدن را از غیر آن دری که خدایتعالی گشوده است پس او مشرک است بخدا و آن دری است که پوشیده شده است بر سر پنهان خدا این ترجمه حدیث است و مراد از صادق معصوم است زیرا که غیر معصوم لامحاله خالی نیست از احتمال گناه و هر گناهی چه قول باشد و چه فعل منافی است با صادق بودن فاعل آن در بندگی خدا پس اطلاق صادق بر وجه حقیقت بر او نشاید چنانکه بر اهل بیان پوشیده نیست و علاوه بر این در تفسیر قول خدای تعالی **و کونوا مع الصادقین** احادیث بسیار بطریق خاصه و عامه از رسول امین صلی الله علیه و آله و ائمه صادقین علیهم السلام وارد شده است که مراد امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام اند و علاوه بر این چون شخص مکلف باشد بسماع از صادق پس احراز موضوع بطور علم بر او لازم باشد و علم قطعی بصادقیت احدی بجز معصوم که تحرز او از کذب و خطا برهان قاطع ثابت شده است حاصل نمیشود و اما اگر معصوم امر کرده باشد باخذ از غیر معصوم پس اخذ از او فی الحقیقه عمل بقول معصوم است و اگر بر خلاف حق باشد اعدا آن بر معصوم خواهد بود و اما آن بابی که اشاره بآن فرمودند شکی نیست که مراد از آن رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اند چنانکه در احادیث بسیار فرموده اند و بعضی از آنها در سوابق ذکر شد پس دلالت حدیث بر حصر طریق در سماع از معصوم صریح و بیسّن است و چون بادله و براهین ثابت شد که احادیث متداوله

دردست ما مانند کتب اربعه و امثال آنها قول معصومین علیهم السلام است و غیر از آنها از قول معصوم چیزی دردست نداریم و مکلف باحکام شرعیه نیز میباشیم پس ثابت شد و جوب عمل باین احادیث و حرمت عمل بغیر آنها از آنچه که دلیل شمرده اند آنرا یاغیر آنها و اما عمل بکتاب عزیز پس هر چند که آنها دینت است بسماع از صادق و لکن در آن کلامی است که سابقاً مذکور گردیده و لب لباب آن این است که کتابرا علمی است و علم آن در نزد رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام است خاصه چنانکه خود فرموده است **ومن عنده علم الكتاب** فرمود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود « لا یسع الناس حتی یسئلوا و یتفقها و یرفوا امامهم و یسمعهم ان یاخذوا بما نقول و ان کانت تقیة »

**مترجم گوید** ترجمه حدیث شریف آن است که جایز نیست مرد مرا قوی و عملی تا اینکه سؤال کنند و تفقه نمایند و امام خود را بشناسند و جایز است مردم را که اخذ کنند و اعتقاد و عمل نمایند بآنچه که ما میگوئیم و هر چند که از روی تقیه باشد این ترجمه حدیث است با اندک توضیحی و واضح تر از این چنان است که میفرماید شرط است در صحت اعتقادات و اعمال سه چیز یکی از آنها معرفت امام است و دیگر سؤال از امام یا کسی که امام نصب کرده باشد و اخصاً یا عموماً و دیگر تفقه یعنی بکار بردن فهم چنانکه باید و شاید و مراد بآن در اینجا آن است که چون شخص حدیث معصوم علیهم السلام را شنید باید چنانکه او را ممکن است فهم و دانش و بینش خود را در نکت و زوایا و خفایای آن بکار برد مثلاً عموم و خصوص و اطلاق و تنقید و اجمال و بیان آنرا ملاحظه نماید و همچنین حقیقه و مجاز و اشتراك و اشتقاق آنرا و قرائن جلیه و خفیة داخلی و خارجی آنرا بفهمد تا اینکه مراد را منطوقاً و مفهوماً کما ینبغی تحصیل نماید پس با وجود این سه شرط قول و عمل جایز و صحیح و بی خلل باشد و بعد از آن میفرماید که باید مردم تسلیم و اطاعت کنند گفته ما را و عمل کنند بهر چه که ما گفته ایم هر چند که از روی تقیه گفته باشیم و نباید که تعرض و تعلق نمایند تا اینجا ترجمه حدیث است با توضیحی بیشتر و دلالت آن بر

عدم رخصت در قول و عمل بدون معرفه امام و بدون سؤال از امام و بدون تفقه در کلام امام علیه السلام واضح و روشن است و همچنین دلالت آن بر تسلیم قول امام و عمل بآن هر چند که از روی تقیه باشد بیسن و هوید است و حاصل مدلول آن و جوب سماع و تسلیم مسموع است از حجج ذی الجلال در جمیع اقوال و اعمال و مادعاء الکافرین الافی ضلال .

فرمود و روایت کرده است در کافی باسناد خود از زراره و محمد بن مسلم و برید عجمی که گفتند حضرت صادق علیه السلام فرمود بحمران بن اعین در جواب چیزی که سؤال کرده بود از آن حضرت «انما یهلك الناس لانهم لایسئلون» .

مترجم گوید ترجمه آن چنان است که اینست و جز این نیست هلاک میشوند مردم بعلت اینکه ایشان سؤال نمیکند و دلالت حدیث بر وجوب سؤال در احکام دینی و مسائل شرعی و جایز نبودن عمل بظنون عقلیه صریح و روشن است و اما اختصاص سؤال به معصوم علیهم السلام یا کسیکه معصوم آنرا نصب کرده باشد خصوصاً یا عموماً پس آن بادلله دیگر از عقل و نقل معلوم و محقق است و محل شك و ریب نیست **ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون** فرمود روایت کرده است محمد ابن عمر بن عبدالعزیز کشی باسناد خود از حریر که گفت داخل شدم بر ابی حنیفه و در نزد او کتابهای بسیار بود که حایل شده بود در میان من و او پس گفت بمن که این کتابها همگی در طلاق است من گفتم که ماهمه اینها را جمع میکنیم یعنی مندرج میدانیم در قول خدای تعالی **یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة ابو حنیفه** گفت که تو نمیدانی چیزی را مگر بر روایت گفتم آری گفت چه میگوئی در بنده مکاتبی که مکاتبه او بهزار درهم شده است پس نهصد و نود و نه درهم آنرا ادا کرده است پس زنائی از او سرزده است پس چگونه حد میزنی تو او را حد بنده یا حد آزاد من گفتم که معین میکند حد او را حدیثی که خبر داد مرا محمد بن مسلم از حضرت ابی عبدالله جعفر علیه السلام که علی علیه السلام چنان بود که حد میزد مکاتب را! بیک تازیانه و بثلث تازیانه و بنصف تازیانه و ببعض تازیانه بقدر آنچه ادا کرده بود از مال المكاتبه

پس ابوحنیفه گفت که هر آینه پرسم از تو مسئله را که در آنچه می‌بینی وارد نشده باشد پس چه می‌گویی در شریکه از دریا بیرون آید حلال است یا حرام گفتم اگر هم خواهد شتر نباشد بلکه گاو باشد حیوانی که از دریا بیرون آید اگر فلس داشته باشد ما آنرا می‌خوریم والا نمی‌خوریم .

**مترجم گوید** این حدیث دلالت می‌کند بالفحوی بر اینکه اصحاب ائمه علیهم السلام بغیر قول معصوم که از خود ایشان علیهم السلام شنیده باشند یا از راوی ثقه که از ایشان روایت کرده باشد عمل نمی‌کردند و معروف از ایشان در آن ازمه چنین بوده است بحدی که مطعون عامه واقع شدند در این باب و معلوم است که تحرز ایشان از عمل بغیر قول معصوم نبوده است مگر بعلة نهی ایشان علیهم السلام از آن پس بقضیه اشترک در تکلیف ثابت می‌شود که این نهی شامل است اهل زمان غیبت امام علیه السلام را و باب مفتوح از برای اخذ بقول معصوم علیهم السلام اهل زمان غیبت را منحصر است در احادیث مأثوره موروثه از ایشان علیهم السلام که در میان قدها شیعه معروف و متداول بوده است و عمده و اکثر آنها کتب اربعه و سایر کتب صدوق علیه الرحمه و نهج البلاغه و محاسن برقی و امثال اینها است از کتبی که الیوم در میان ما هست و دست ما بآنها می‌رسد بلکه همین مقدار از احادیث ایشان که در دست ما هست و تناول آن ما را ممکن است عموماً و خصوصاً کافی و وافی است ما را در تمام آنچه که محتاجیم ما بآن از احکام تفصیلی که سابقاً شرح یافت و لله المنة علی ذلك وله الحمد فی الآخرة و الاولی فرموده اخبار از این قبیل از شماره بیرون است

**مترجم گوید** که بلی اخباری که دلالت می‌کند بر حصر طریق علم و احکام دینی و مسائل شرعی در اخذ از قول معصوم علیهم السلام هر چند که بواسطه ثقه باشد و عدم کفایت غیر این طریق از طرق در مقام دیانت و عبودیت بسیار بسیار بلکه بیرون از حد شمار است گذشته از بسیاری از آیات قرآنی که صریح و ظاهر در این مطلبند و گذشته از براهین و دلائل عقلیه که دلالت قاطعه بر آن دارند و آنچه که از اخبار مذکور در دست ما هست توان گفت که از هزار متجاوز است بعضی از آنها در این فصل

از این رساله مذکور شد و برخ دیگری در این فصل و فصل دیگر مذکور خواهد شد و شاید که جمله از آنها راهم فقیر مترجم در بعض تزییلات اضافه نماید و این مقدار از برای تنبیه ز کی عاقل و هدایت ضال عاقل کافی و کافل است و باقی را در محال خود تتبع میتوان نمود والله المستعان

فرموده و روایت کرده است شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین از محمد بن محمد بن عصام رضی الله عنه که گفت خبر داد ما را محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب که گفت سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه و روایت کرده است این حدیث را احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی ایضاً در کتاب احتجاج و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی در کتاب رجال خود و شیخ طوسی در اختیار رجال کشی از اسحاق ابن یعقوب که گفت سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه که برساند از برای من خدمت حضرت حجة صلوات الله وسلامه علیه مکتوبی را که سؤال کرده بودم در آن از مسائلی که مشکل شده بود بر من پس وارد شد در تویع مبارک بخط مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة والسلام که مرقوم فرموده بودند اما آنچه که سؤال کرده بودی از آن خدا تورا ارشاد کند و توفیق دهد تا اینکه فرمود « واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حدیثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله عليهم »

مترجم گوید ترجمه کلام معجز نظام آن امام اعلی مقام و آن خلیفه ملک اعلام و بقیه اهل بیت کرام علیه وعلی آبائه الطاهرین افضل الصلوة واکمل التحیة والسلام چنان است که میفرماید واما حوادثیکه واقع میشود شمارا پس رجوع کنید در آنها بر او یان حدیث ما پس بدرستی که ایشان حجة منند بر شما و من حجة خدایم بر ایشان و در بعض طرق حدیث بجای « وانا حجة الله علیهم » چنین است « كما انا حجة الله » پس بنا بر این ترجمه چنانست که بدرستی که ایشان حجة منند بر شما چنانکه من حجة خدایم و در این حدیث شریف ذکر چند مطلب لازم است بعون الله تعالی

مطلب اول در صحت سند این حدیث در نزد احدی از شیعه شبهه و دغدغه نیست

نه از محدثین و نه از فقهاء بلکه از قطعیات ایشان است که اینکلام کلام امام علیه السلام است و جمع کثیری از عظماء محدثین آنرا روایت کرده اند

**مطلب دوم** مراد از روایت حدیث ایشان علمیه السلام کسانی هستند که معروفند بروایت حدیث اهل بیت علمیه السلام و اینکار صنعت و شأن و عادت ایشان است بحدیکه معنون باین عنوان گردیده اند نه هر کسی که اتفاقاً حدیثی از احادیث ایشان را در کتاب خود ذکر کرده باشد یا بلکه کتابی هم در حدیث نوشته باشد چه بمجرد تحریر یا تقریر چند حدیث عنوان راوی حدیث متحقق نمیشود و اعتباری بروایت چنین کسی نیست زیرا که تا کسی تمرن و تعود در امری نداشته باشد صحت و سقم افراد و جزئیات آن امر و نکت و قرائن خفیه آنها و خصایص و خصوصیات ظاهریه و باطنیه آنها را ادراک و تمییز نمی نماید و بصیرت و خبرت تامه در آن بهم نمیرساند تا محل اعتبار و اعتماد باشد و شکی نیست که اینهقدار در راوی حدیث مطلوب است تا در مقام اخذ احکام شرعیه از روایات او معتمد و معتبر باشد و البته معلوم است که شیخ طوسی و معاصرین او و متقدمین بر او از محدثین شیعه در این مرتبه از این امر بوده اند و متأخرین از او بودن ایشان در این مرتبه ثابت نیست و اما اعتبار ثقه بودن راوی هر چند که ظاهر این حدیث دلالت بر آن ندارد و لکن از ادله عقلیه و نقلیه مستفاد و ثابت گردیده است

**مطلب سوم** آیا بودن روایت حدیث حجة امام علیه السلام بر مردم چه معنی دارد آیا حجة بودن ایشان همان در اخذ احکام دینیه و مسائل شرعیه است یا آنکه در تمام وظائف امامت نیابت و خلافة دارند ظاهر حدیث شریف همان معنی اول است و معنی ثانی ثابت و متحقق نیست

**مطلب چهارم** از آنچه که ذکر شد معلوم میشود که فقهاء اصولیه از شیعه که تعبیر از ایشان بمجتهدین میشود داخل در روایت حدیث اهل بیت علمیه السلام که امر بر جوع بایشان شده است نیستند هر چند که بعضی از احادیث ایشان علمیه السلام را در کتب خود ذکر کرده باشند بدو علت یکی آنکه مأمون نیست فتوای



ایشان از اینکه بآراء خود در آن حکم کرده باشند و دیگر آنکه خود ایشان اقرار دارند باینکه عنوان ایشان در حکم و فتوای روایت نیست بلکه رأی و اجتهاد بظنون و اصول است و از اینجبهه است که میگویند چون مجتهد بمیرد قول او نیز مرده است و باطل شده است پس تقلید او ابتداءً یا مطلقاً جایز نیست پس با وجود این ادعای ایشان نیابت عامه را از امام علیه السلام در جمیع وظائف اما مت چگونه است و از چه جبهه است ان هذا الاختلاق و افتراء علی الله سیجریهم و صفهم. انہ حکیم علیهم

**مطلب پنجم** در حدیث شریف فرقی نیست در میان راوی حی و میت بلکه موت راوی موجب هیچ شکمی و شبهه در اعتبار روایت او نمیشود زیرا که چون راوی بمیرد روایت او که قول معصوم علیهم السلام است نه میمیرد و همیشه زنده و پاینده است و الا بایستی که اعتباری بر روایات قدماء محدثین نباشد و تالی باطل است بالاتفاق بل بالضرورة بلکه میگوئیم که چون عدل ثقه از شیعه که رخصه در عمل کردن بفتوای او حاصل است فتوایی بدهد پس بمیرد آن عدل ثقه رخصت در عمل بفتوای او باقیست مانند فناوی صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه و هدایه و نحو آنها چنانکه قلیلی از مجتهدین مانند صاحب قوانین و غیر او اقرار بآن کرده اند حتی گفته اند که تقلید مجتهد میت ابتداءً جایز است و بالجمله ادعای فرق در میان حی و میت چه راوی باشد و چه رائی واهی و بیوجه و بی اصل است

**مطلب ششم** در روایات معتبره مختلفه متعارضه اگر ممکن باشد ترجیح بمـرجحات منصوصه پس معین است آن و الا حکم تخییر است چنانکه در بعض احادیث وارد است و بیان این مطلب سابقاً سابقاً مشروحاً شده است و ذلك من فضل الله علینا ولكن اکثر الناس لا یعلمون فرمود و در رجال کشی و در اختیار رجال او روایت کرده است باسناد خود از احمد بن حاتم ابن ماهویه که گفت نوشتم من بخدمت آن حضرت یعنی ابی الحسن ثالث که امام علی نقی علیه السلام است سؤال کرده بودم از آن حضرت که از که اخذ کنم معالم دین خود را و برادر احمد نیز خدمت آن حضرت چنین نوشته بود و سؤال کرده بود پس نوشت آن حضرت بسوی ایشان

در جواب که فهمیدم آنچه را که ذکر کرده بودید پس اعتماد کنید در دین خود بر کسیکه پیر شده باشد در دوستی ماوهر کسی که بسیار پیشی گرفته باشد در امر ولایت ما پس بدرستی که ایشان کفایت میکنند شما را ان شاء الله و روایت کرده است ثقة الاسلام کلینی از محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی هر دو از عبد الله بن جعفر حمیری که گفت حاضر شدیم من و شیخ ابو عمرو در نزد احمد بن اسحاق - مترجم گوید مراد از شیخ ابی عمر و عثمان بن سعید است - تا اینکه گفت خبر داد مرا ابوعلی احمد بن اسحاق از ابی الحسن علیه السلام و مراد حضرت هادی علیه السلام است گفت احمد که سؤال کردم و گفتم بآن حضرت که با کی معامله کنم و از کی اخذ کنم احکام دین خود را و گفتار که را قبول کنم پس فرمود آن حضرت باو که عمری یعنی عثمان بن سعید ثقه و معتمد من است پس هر چه را که از جانب من برساند بتواز من رسانیده و هر چه را که بتو بگوید از جانب من پس از خود من بتو گفته خواهد بود یعنی گفته او بعینه گفته من است پس بشنو از او و فرمان برداری کن او را پس بدرستی که او محل اعتماد و محل امانت است و نیز عبد الله گفت که خبر داد مرا ابو علی یعنی احمد بن اسحاق که او سؤال کرد از حضرت ابی محمد امام یازدهم صلوات الله و سلامه علیه مثل همین سؤال را پس فرمود آن حضرت باو که عمری یعنی عثمان بن سعید و پسرش یعنی محمد هر دو محل اعتماد منند پس هر چه را برسانند تو را از جانب من از من رسانیده اند و هر چه را که بتو بگویند پس از قول من گفته خواهند بود یعنی گفتار ایشان گفتار من است پس بشنو گفتار ایشان را و اطاعة کن ایشان را پس بدرستی که ایشان هر دو معتمد و امین میباشند تا آخر حدیث و روایت کرده است احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج بسند خود از حضرت امام حسن زکی عسکری صلوات الله و سلامه علیه و در تفسیر خود آن حضرت وارد است که فرمود آن حضرت که فرمود حضرت امام حسین علیه افضل الصلوة والسلام که هر کس که پرستاری و نگهداری کند یتیمی از یتیمان ما را که بریده باشد او را از مابالاهای ما که سبب غایب شدن و پنهان شدن ما گردیده باشد یعنی یکی از شیعیان

ما را که بواسطه جور و غلبه دشمنان دست ایشان بدامن ما نمیرسد پس باو برساند از علوم ما که بخود اورسیده تا اینکه او را براه راست و درست ارشاد و هدایت کند در جزای اینکار فرماید خداوند عزوجل ای بنده کریم مواساة کننده من سزاوارترم بکرم کردن از تو پس فرماید که ای ملائکه من بگردانید از برای این بنده در بهشت ها بشماره هر حرفی که بآن بنده من آموخته هزار هزار قصر و با آن همراه بگردانید آنچه را که شایسته است بحال او از سایر نعمتها

و نیز روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام گفت پرسیدم از آنحضرت که دومرد از اصحاب ما یعنی از شیعه در میان ایشان نزاعی واقع میشود در باب دینی یا میراثی پس بحکومت میروند بنزد سلطان یا بسوی قاضیان مخالفین آیا رواست این یا نه فرمود آن حضرت هر کسیکه حکومت ببرد بنزد طاغوت یعنی سرکشان از دین خدا پس حکم کند طاغوت از برای او و او بحکم طاغوت مالیرا بگیرد پس این است و جز این نیست که حرام گرفته و خورده هر چند که حق او ثابت باشد یعنی طاغوت بحق حکم کرده باشد از برای او زیرا که او گرفته است آن مالرا بحکم طاغوت و حال آنکه خدایتعالی امر کرده است مرد مرا که کافر شوند بطاغوت عمر گفت که عرض کردم پس چکنند ایندو نفر که نزاع دارند فرمود پس نظر کنید بسوی کسیکه از خود شما باشد. یعنی شیعه باشد که راوی احادیث ما باشد و نظر کرده باشد در آنچه که ما حلال کرده ایم یا حرام کرده ایم و احکام ما را دانسته باشد پس باین راضی شوند مردم بچنین کسی که حکم کننده در مابین ایشان باشد پس بدرستی که من گردانیدم چنین کسی را عموماً بر شما حاکم پس چون حکم کند چنین کسی بحکم ما و قبول کرده نشود از او پس این است و جز این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده شده و برمارد کرده شده و هر کسی که رد کند بر ما یعنی قبول نکند امر و حکم ما را پس چنان است که رد کرده باشد بر خدا و او بمنزله شرك بخدا است و خواهد آمد تمام حدیث در محل دیگر ان شاء الله

و نیز روایت کرده در کافی باسناد خود از محمد بن حکیم که گفت عرض کردم بحضرت ابی الحسن امام موسی کاظم صلوات الله علیه فدای تو گردم ماشیعیان فقیه شده ایم در دین و خدا ما را بواسطه وجود مبارك شما اهل بیت بی نیاز گردانیده از سایر مردم حتی اینکه چنان است که جماعتی از ما هستند که هر آینه چون در مجالس می نشینند نمی پرسد یکی از ایشان مسئله را از آن دیگری مگر آنکه هم آن مسئله وهم جواب آن در نزد او حاضر است و جواب میدهد در جمله آنچه که خداوند منت نهاده بر ما بواسطه شما اهل بیت تا آخر حدیث و نیز روایت کرده در کافی باسناد خود از سماعه از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام که گفت عرض کردم بآنحضرت اصلحك الله بدرستی که ماشیعیان جمع میشوند و مذاکره میکنند آنچه را که در نزد ما است از علم دین پس وارد نمیشود بر ما ورو نمیدهد ما را چیزی مگر آنکه در نزد ما در باب آن چیز حکمی هست که نوشته ایم آنرا یعنی حکم هر قضیه در کتابهای ماشیعیان مسطور است و این از جمله انعامهایی است که خدا بر ما فرموده بواسطه شما اهل بیت و باز در کافی باسناد خود روایت کرده از ابی بصیر که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بنویسید آنچه را که فرامیگیرید از ما پس بدرستی که شما نمیتوانید در خاطر نگاه دارید تا اینکه بنویسید و نیز در کافی روایت کرده باسناد خود از عبید بن زراره که گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام خوب نگاه دارید کتابها تا آنرا پس بدرستی که شما زود است که محتاج خواهید شد بآنها و نیز در کافی روایت کرده از احمدی از حضرت صادق علیه السلام که فرمود دل انسان اعتماد و خاطر جمعی دارد بر کتابت .

**مترجم گوید** مراد آنست که احادیث را بنویسید که چون بدیگران برسد اعتماد و اطمینان تام بآنها داشته باشند زیرا که آنقدریکه انسان بکتابت اعتمادی کند بنقل از شفاه نمیکند البته فرمود و نیز روایت کرده است در کافی از مفضل بن عمر که گفت فرمود بمن حضرت صادق علیه السلام که بنویس و پراکنده کن علم خود را در میان برادران خود از شیعیان و چون خواهی مرد بمیراث بگذار کتابهای خود

را از برای فرزندان خود پس بدرستی که خواهد آمد بر مردم روزگار هرچی که انس نمیگیرند در آن زمان مگر بکتابهای خود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود یکدیگر را دیدن و احوالپرسی کنید پس بدرستی که در دیدار شما یکدیگر را زنده داشتن دل‌های شما است و یاد کردن احادیث ما خواهد بود و احادیث امامان بان میکنند بعضی از شما را با بعضی پس چنانچه با احادیث ما چنگ در زنید و بگیرید درست کار و رستگار خواهید بود و اگر آنرا واگذارید و روز آن بتابید گمراه و هلاک خواهید شد پس اخذ و تمسک کنید با احادیث ما و من برستگار شدن شما ضامنم

و نیز روایت کرده در کافی از محمد بن حسن بن ابی خالد شینوله که گفت عرض کردم بحضرت ابی جعفر ثانی یعنی امام محمد تقی جواد صلوات الله وسلامه علیه که فدای تو گردم بدرستی که بزرگان گذشته ما روایت‌های بسیار کرده‌اند از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام و چون در آن زمانها تقیه از دشمنان بسیار سخت بود کتابهای خود را پنهان داشتند پس روایت نکردند مردم آن کتابها را از ایشان و چون مردند آن کتابها بمارسید مراد او آن بود که آیا میرسد ما را که روایت کنیم از آن کتابها با اینکه کسی آنها را از برای ما روایت نکرده و اجازه روایت آنها را بمانداده پس به محض بدست آوردن آن کتب با آنکه یقین داریم که این کتب از آن بزرگان است جایز است که عمل کنیم بآنها و روایت کنیم از آنها یا نه فرمود آن حضرت حدیث کنید بآن کتابها یعنی روایت کنید احادیث آنها را پس بدرستی که آن کتابها راست و درست است .

**مصنف علیه الرحمه** میفرماید و در این حدیث دلالة واضحة است بر صحة اعتماد بر کتابها و عمل کردن بآنچه که در آنهاست از احکام در وقتی که آن کتابها صحیح باشد یعنی راوی آنها ثقة مأمون باشد تا منتهی شود بمعصوم علیه السلام و فرمود حضرت باقر صلوات الله علیه بآبان بن تغلب بنشین در مسجد نبی صلی الله علیه و آله و فتوی بده مردم را پس بدرستی که من دوست میدارم که به بینم مانند تو کسی را در میان شیعیان خود فرمود

حضرت صادق علیه السلام بفیض بن مختار که چون حدیث کردن مارا باخود خواهی پس برتوباد باین شخصی که نشسته است یعنی ملازم او باش و اشاره فرمود بدست خود بسوی مردی از اصحاب خود فیض گفت که پس من سؤال کردم ازرقای خود از اسم آن شخص گفتند که او زرارة بن اعین است و فرمود حضرت صادق علیه السلام که خدارحمت کند زرارة بن اعین را که اگر زراره و نظراء او نبودند هر آینه کهنه میشد و از میان میرفت احادیث پدرم علیه السلام و نیز فرمود آن حضرت که هیچ کس زنده نکرده ذکر ما اهل بیت را و احادیث پدرم را مگر زرارة و ابوبصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معویة عجلای اینهاند حافظان دین خدا و امینان پدرم بر احکام حلال و حرام خدا و فرمود آن حضرت که گروهی بودند و هستند که پدر بزرگوارم امین کرده بود ایشان را بر حلال و حرام خدا و بودند ایشان صندوق علم آن حضرت و امروز هم ایشان چنین اند در نزد من ایشان امینان سرمنند یاران پدر منند بر راستی و درستی چون خدایتعالی عذایی و بلائی باهل زمین اراده فرماید یعنی چون اهل زمین مستحق عذاب و بلا گردند بواسطه وجود این گروه خدا آن عذاب و بلا را از ایشان بگرداند ایشان ستارگان شیعیان منند در حال زندگی و بعد از مردن یعنی بعد از مردن ایشان هم شیعیان بنور احادیث ایشان راه میروند و هدایت می یابند زنده میکنند ایشان یاد پدر بزرگوار مرا بپرکت ایشان بر میدارد و زایل میکند خدا هر بدعتی را ایشان بر طرف می کنند و نابود میگردانند از این دین مبین بر خود بستن باطل گویند گانرا یعنی چون کسانی که بیاطل ادعای خلافة و امامت میکنند خواهند که دعوی خود را محکم و مستقر و امر خود را جاری و نافذ گردانند در همه مردم این گروه نمیگذارند که چنین شود بلکه بحجج باهره و دلائل واضحه قاهره دلهای بسیاری از مردم را که قابل هدایتند از ایشان بر میگردانند و امر ایشانرا مغتش و مختل میگردانند و دیگر بر طرف و نابود میکنند از این دین تاویل غالبانرا یعنی چون غالبان در دین که در عقاید حقه از حد عدل و وسط گذشتند میل بجانب افراط نموده سخنان غیر مرضی در حق ائمه علیهم السلام یاد دیگران از بزرگان دین یا اعیان مخالفین مانند ائمه اربعه ایشان و مشایخ صوفیه و امثالهم

گویند و آیات قرآنی و احادیث معصومیه را موافق سخن خود تأویل کنند این گروه تاویلات ایشان را رد کنند و بدلائل و براهین قاطعه بطلان سخنهای ایشان را ثابت نمایند و نگذارند که بسیاری از قلوب و اذهان که قابل هدایت و محل تابش نور ایمان است میل بایشان و سخنان ایشان نموده گمراه شوند .

**مترجم گوید اصل کلام در حدیث چنین است ینفون عن هذا الذین انتحال**

**المبطلین و تأویل الغالین** این تفسیری که از آن کرده شد از این فقیر حقیر است نه از مصنف علیه الرحمه تا مشتبّه نشود بر گشتیم بر سر حدیث پس بعد از این کلام گریست آنحضرت راوی گفت که عرض کردم که کیستند این گروه فرمود که از جمله ایشان که درودهای پی در پی خدا و رحمت او بر ایشان باد در حال زندگی و مرده گی برید عجلای و زراره و ابو بصیر و محمد بن مسلم میباشند و فرمود آنحضرت که مژده دهه خجستان را یعنی کسانی که بسیار بازگشت کننده گانند بسوی خدا ایشان برید عجلای و ابو بصیر لیث بن بختری مرادی و محمد بن مسلم ثقفی و زراره بن اعین هستند چهار نجیبان و امینان خدا بر حلال او حرام او که اگر اینها نبودند هر آینه منقطع و مندرس میشد آثار نبوت یعنی دین پیغمبر از میان مردم بر طرف وضعیف می شد و فرمود آنحضرت بعد از آنکه بن ابی یغفور چونکه عرض کرد که آنحضرت بدرستی که چنین نیست که در هر ساعتی من خدمت شما برسم و ممکن نیست مرا همه وقت آمدن بنزد شما و بسا هست که میآید مرا . دی از شیعیان شما می پرسد از من مسئله را و نیست در نزد من هر آنچه که می پرسد فرمود چه مانع است تو را از رجوع کردن بمحمد بن مسلم ثقفی پس بدرستی که او شنیده است احادیث را از پدرم و بود در نزد او صاحب جاه و آبرو و فرمود بشعیب عقر قوفی چونکه عرض کرد بآن حضرت هر گاه که محتاج شویم ما که سؤال کنیم از چیزی پس از که سؤال کنیم فرمود بر تو باد بملازمة اسدی یعنی ابا بصیر و مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود میخهای زمین شریعه و کوههای بلند دین مبین چهار نفرند محمد بن مسام و برید بن معویه و لیث البختری المرادی و زراره بن اعین

و روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی باسناد خود از حضرت صادق عليه السلام که فرمود بیاموزید و فرا گیرید علم را از حاملان علم و بیاموزانید آنرا بپرادرانقتان از مؤمنان چنانکه آموزانده اند آنرا بشما علماء و نیز روایت کرده است از آن حضرت که فرمود نظر کنید این علمی را که دارید که از که باز میگیرید آنرا یعنی نباید که علم را از همه کس اخذ کرد و فرا گرفت پس بدرستی که در میان شیعیان ما اهل بیت در زمان هر خلفی یعنی در عصر هر امامی چند نفر عدل درست کار راست گفتار هستند که بر طرف و نابود میگردانند از این دین تحریف غالبان و انتحال مبطلان و تأویل جاهلان را

**مترجم گوید** تفسیر انتحال مبطلان در سابق گذشت و مراد بتحریف غالبان آن است که غالبان چون خواهند که کلام حق را موافق اهواء فاسده و آراء کاسده خود نمایند آنرا تحریف کنند یعنی تغییر و تبدیلی در لفظ یا معنای آن بدهند و تأویل جاهلان چنان است که چون شخص جاهل عاری از علم معنی کلام حق را نداند بنظر قاصر خور تأویلی از برای آن بگرداند یعنی برای خود آنرا تفسیر و توجیه نماید و این هر دو موجب ضلال و هلاک مردم گردد پس اینعدول بحجج و براهین قاطعه و علوم و انوار ساطعه خود این سه امر را از قلوب و اذهان مردم زایل و منتفی گردانند و مردم را بطریق حق مستقیم ارشاد و هدایت نمایند

**فرمود** در کافی روایت کرده است از حضرت صادق عليه السلام که فرمود نخواسته است خداوند عالم که جاری کند و تدبیر نماید اشیا را مگر باسباب پس گردانیده است از برای هر چیزی سببی و گردانیده است از برای هر شرحی علمی و گردانیده است از برای هر علمی بایی سخن گوینده که می شناسد آن باب را هر کسی که شناخته است آن را و نمی شناسد هر کسی که نشناخته است آن با بهار رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن حضرت مائیم و روایت کرده است سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که فرمود امیر المؤمنین عليه السلام که مائیم شعار یعنی علامات خدا و مائیم خزانه داران علم خدا و مائیم درهائی که از آنها باید داخل شد تا بخوا



رسید والبته داخل نشوید خانه‌ها را مگر از درهای آنها پس هر کسی که داخل شود خانه‌ها را از غیر درهای آن‌ها سارق نامند پس فرمود مصنف علیه الرحمه تا غیر اینها که ذکر شد از احادیث و روایات باین مضامین و آن بیشتر از آن است که توان ضبط کرد و بشماره در آورد و مشهورتر و روشن‌تر است از اینکه پنهان بماند و ظاهر و منجلی نشود و آشکارتر و واضح تر است از اینکه روایت کرده شود یعنی مضامین و مفاهیم آنها چنان بر اهل علم و ارباب نظر ثابت و متحقق است که حاجتی بر روایت کردن و ذکر نمودن آنها ندارند و زود است که خواهیم افزود و زیاد کرد تو را از این گونه احادیث در باب ذم اجتهاد ان شاء الله تعالی

## فصل هشتم

در ذکر جمله از آیات و اخباریست که دلالت کننده‌اند بر اثبات

### تشابه و بیان حکم آن

متشابه آن کلامی است که ظاهر نباشد آن معنائیکه متکلم قصد کرده از آن مترجم گوید توضیح آن این است که لفظ نسبت بمعنی از حیث دلالت آن بر او بر سه قسم است صریح و ظاهر و مجمل صریح آنست که دلالت او بر معنائیکه از او اراده شود چنان واضح و روشن باشد که احتمال اراده معنی دیگر از آن نرود در نزد سامع کقوله تعالی ان الله علی کل شیء قدیر واللّه بکل شیء علیم و مانند اینها و ظاهر آن است که اراده دوم معنی یا بیشتر از آن محتمل باشد و لکن یکی از آن معانی در نظر سامع روشن تر باشد و احتمال اراده آن قوی تر باشد پس آن لفظ را نسبت بآن معنی که روشن تر است ظاهر گویند و نسبت بآن معنی که روشن نیست و احتمال آن ضعیف تر است مأول نامند و مجمل آن است که اراده دوم معنی یا بیشتر از آن محتمل باشد و هیچ یک از آن معانی از دیگری در نظر سامع روشن تر و احتمال آن قوی تر نباشد و محتاج باشد دانستن مراد از آن بیان خود متکلم و اجمال لفظ گاه باشد که از خود متکلم بجهة حکمتی و مصلحتی صادر شده باشد و گاه باشد که از جهة

خارجیه بهمرسیده باشد و گاه باشد که لفظ در نزد مخاطبین بآن که در زمان و مکان خطاب حاضر باشند متبیین باشد بواسطه قرینه که از برای ایشان موجود باشد و در نزد غیر ایشان بواسطه فقد آن قرینه مجمل گردد و بسا باشد که اجمال از جهة اشتباه در عین لفظ باشد که معلوم نباشد که این لفظ از متکلم بچه حروف یا بچه صیغه صادر شده و یا آنکه صیغه معلوم باشد و لکن مشترك باشد میان اسم فاعل و اسم مفعول یا در میان معلوم و مجهول مثلاً و غیر اینها از اصناف اشتراك صیغ و بسا باشد که لفظ مشترك باشد در میان چند معنی باشتراك لفظی بحسب وضع لغة و سامع فاقد قرینه معینه مراد باشد و یا آنکه لفظ معنی حقیقی و مجازی داشته باشد و معنی مجازی آن در شهرت و احتمال اراده مساوی معنی حقیقی باشد و قرینه بر تعیین مراد از برای سامع نباشد و بسا باشد که لفظ مشترك معنوی باشد چون کلمی در میان افراد خود پس عام یا مطلق باشد پس نسبت ببعض افراد ظاهر یا صریح باشد و نسبت ببعض دیگر مجمل باشد باین معنی که سامع بسبب مشککی شك داشته باشد در اراده متکلم آنرا نیز مانند افراد دیگر و غیر اینها از صور اجمال

و بالجمله مجمل آن است که مراد متکلم از آن در نزد سامع واضح یا ظاهر نباشد پس مجمل را بجمیع اقسامه متشابه گویند چنانکه مصنف علیه الرحمه تفسیر کرد و متشابه بدین جهة گویند که معانی آن که در نظر مخاطب محتمل است که مراد متکلم باشد همگی در وضوح و عدم وضوح شبید بیکدیگر ند چنانکه واضح است.

**فرمود و حکم آن یعنی متشابه آن است که رد کرده شود بسوی محکم اگر یافت شود و آن محکم در حمل متشابه بر آن مانند تأویل متشابه است از اهلش یعنی همچنان است که اهل آن بیان مراد از آنرا کرده باشند و اگر محکمی یافت نشود که حمل بر آن شود و گذاشته میشود متشابه بر حال خود از تشابه یعنی بتشابه خود گذاشته میشود و تعیین یکی از معانی محتمله آن نسبت با راده متکلم نمیشود پس بدرستی که عمل محکم از برای مکلف که خالی از شبهه باشد در همین است که متشابه را بر تشابه خود بگذارد و تعیین مراد از آن نکنند و رد کرده میشود علم آن بخدا و احتیاط**

کرده میشود در عمل و جایز نیست تاویل آن یعنی بیان معنای مراد از آن از برای غیر اهل تاویل بجهة نهی که رسیده است از آن .

**مترجم گوید** محکم در مقابل متشابه چنانکه در قرآن مجید نیز در آیه شریفه که خواهد ذکر شد وارد است عبارت است از کلامیکه صریح باشد در مراد متکلم یا ظاهر باشد بطوریکه نفس راسکون و اطمینان بآن حاصل شود و علم عادی که ادنی مراتب علم است و مانع از احتمال ضعیفی که محل اعتناء نفس نباشد بمتعلق خود نیست عبارت از آن است یا درجه بالاتر از آن از درجات علم بآن حاصل گردد و بالجمله محکم آن لفظی است که چون سامع بشنود مراد متکلم را از آن بفهمد بطوری که نفس او را در آن تزلزلی و ترددی نباشد پس توضیح عبارت مصنف علیه الرحمه این است که چون در آیات و اخبار کلام متشابهی یافت شود که مراد از آن معلوم و ظاهر نباشد پس چنانچه آیه محکمه یا حدیث محکمی بوده باشد که تواند بیان مراد را از آن متشابه کند باید حمل بر آن کرد و مراد را از آن استفاده نمود و این مانند آن است که مراد از این متشابه را از خود صاحب کلام سؤال کرده باشی و بیان نموده باشد و اگر کلام محکمی از آیات و اخبار در کار نباشد که بیان آنرا نماید باید در معنی مراد از آن متشابه توقف و تأمل نمود و علم آنرا بخدایتعالی و حجج و خلفای او که اهل آنند و اگذار کرد و نباید که از پیش خود و بر آئی و مظنه خود حمل بر یکی از معانی محتمله آن نمود و در مقام عمل هر گاه از عملیات باشد باید احتیاط کرد که چون چنین کنی چنان است که بآیه محکمه یا حدیث محکمی عمل کرده باشی زیرا که آنچه که محکم و بی شبهه است در متشابه همان توقف و احتیاط است و آیات و اخبار محکمه در این باب وارد شده است چنانکه ذکر خواهد شد ان شاء الله

و نیز **مترجم گوید** که عمل با احتیاط در مشابهاًت و موارد شبهات اگر واجب باشد چنانکه محل کلام و نظر است لامحاله مشروط است بامکان بلکه تیسر آن و اما در صورت امتناع آن مثل آنکه مردد باشد امر در میان وجوب و حرمة و یا آنکه مورد حکم مالی باشد از میراث و غیره مردد در مابین دو نفر یا بیشتر و مانند

اینها که احتیاط در آن نتوان کرد و هکذا در صورت لزوم عسر و حرج که منقذ اند در دین مبین حکم شبهه البته احتیاط نخواهد بود بلکه مرجع و ملجأ یکی از اصول محکمه وارده در شرع متین خواهد بود مانند کل شیء مطلق حتمی یرد فیه نهی و لا یتقض الیقین بالشک و الناس فی سعة مما لا یعلمون ولا ضرر فی الاسلام و القرعة لکل امر مشکل و اعمال اینها که در غایة کثرت و منجی و مخلص از ضلالت و حیرت می باشند و له الحمد علی ذلك

**فرمود** و بسا باشد که لفظ متشابه را در محکم متعارض استعمال کنند یعنی چون دو حدیث بین الدلالة که در حکم مختلف باشند یا آیه یا حدیثی که در حد حجیت باشد چنین باشند حکم آن قضیه را که مورد آن دو دلیل متعارض است متشا به گویند مانند اخبار مختلفه که در قضایای کثیره وارد است و حکم آن بعد از تمام کردن همه مراتب ترجیح که از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده خیار است یعنی مخیر بودن مکلف در عمل کردن بهر يك از متعارضین یا متعارضات

**مترجم گوید** شکمی و ربیبی نیست در ورود احادیث مختلفه متعارضه در قضایای کثیره بلکه اکثر قضایا و وقایع از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و در اینکته این اختلافات از ایشان علیهم السلام بجهة حکم و مصالح و فوائد است که عاید و واصل بشیعیان ایشان بوده و می باشد از حفظ دماء و اعراض ایشان و غیر ذلك چنانکه خود ایشان علیهم السلام در احادیث بسیار همین رأیان فرموده اند و بعد از آن هم بسیار است که سؤال شده است از آن بزرگواران و خصوصاً از حضرت صادق صلوات الله علیهم اجمعین که ما با اختلاف احادیث شما چکنیم و چگونه عمل نمائیم در جواب سؤالات متفرقه سائلین که هر يك از ایشان در وقتی سؤال کرده بود مرجحاتی از برای عمل کردن با اخبار مختلفه بیان فرموده اند که از آن جمله موافقة حدیث است با قرآن و دیگر موافقت حدیث است با سنت ثابته از حضرت نبوی ﷺ و دیگر مخالفة حدیث است با فتاوی و آراء عامه عمیازاد هم الله عمی و مخالفت آن است با

میل سلاطین و حکام ایشان و دیگر اشتها روات حدیث است در میان اصحاب ائمه ع‌الیه‌السلام که راویان احادیث ایشانند و دیگر موافقت حدیث است با احتیاط و احوط بودن آن از معارض و دیگر احداث بودن آنست از معارض و دیگر اعلم بودن راوی حدیث است از راوی معارض و همچنین عدل بودن و اورع بودن او از آن و غیر اینها از مرجحات منصوصه که در احادیث مذکور است باین معنی که چون در یکی از دو حدیث متعارض یکی یا بیشتر از این مرجحات یافت شود مقدم است آن حدیث در عمل کردن بر آن دیگری که فاقد مرجح است و چون دو حدیث متعارض یافت شود که از هیچیک از آنها هیچیک از مرجحات یافت نشود و یا آنکه یافت شود ولیکن هر مرجحیکه در یکی از آنها باشد در آن دیگری نیز باشد و یا آنکه در یکی از آنها یکی از این مرجحات باشد و در آن دیگری مرجح دیگر باشد و لکن این دو مرجح در قوه ترجیح متساوی باشند

و بالجمله دو حدیث چنان باشند که هیچیک را بر دیگری بمرجحی از مرجحات منصوصه نتوان ترجیح داد پس در این صورت مخیر است مکلف در عمل کردن بهر یک از این دو حدیث که خواهد این بیان اجمال عبارت مصنف علیه الرحمه است که ترجمه شد و لکن در اینجا چند سخن است

اول آنکه قول مصنف علیه الرحمه و قد یطلق المتشابه علی المحکم الذی تعارضت ادلته اعم است از اخبار بلکه شامل آیات محکمه قرآنی نیز میشود و از اینجهت بود که در ترجمه این عبارات تمثیل بآیه و حدیث متعارضین زدیم هر چند که بعد از آن مصنف رحمه الله از این تعمیم عدول کرد و مورد بحث را خصوص اخبار گردانید ولیکن جای عدول و اعراض از این تعمیم نبود زیرا که تعارض کتاب و سنت نیز محل بحث و نظر است و ترجیح و تقدیم هیچیک ضروری نیست پس میگوئیم که چون در حکم قضیه حدیث صحیحی باقر آن معارضه کند و در دلالت نیز هر دو در یک درجه باشند باین معنی که هر دو ظاهر یا هر دو صریح باشند آیا در مقام عمل ترجیح با کدام یک از آنها است اصولیه از فقهاء ما کتابرا مقدم میدانند بمرجح

آنکه سند آن قطعی و سند حدیث ظنی است و شاید که بعضی از اخباریه نیز بایشان موافقت کرده باشد چنانکه از کلام بعضی از ایشان مینماید و اهل حق و تحقیق از اخباریه در فرض مذکور حدیث را ترجیح میدهند و مقدم میدارند بمرجح اینکه قرآن در خانه آباء نبوت و رسالت و امامت و ولایت نازل شده و علم بحقائق تنزیل و تأویل و تفسیر آن و عام و خاص و مطلق و مقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن آن مختص بایشان است و دیگر بر البتہ در آن راهی و روئی نیست پس چون حکمی از آن بزرگواران علیهم السلام صادر شود برخلاف ظاهر قرآن البتہ معلوم است که در مدلول قرآن یکی از علل مذکوره از نسخ و تخصیص و تقیید و غیرها متطرق است و الا حاشا حاشا که ایشان علیهم السلام مخالفه کتاب الله را نموده باشند **تعالوا عن ذلك علواً کبیراً** چنانکه خود ایشان علیهم السلام در اخبار بسیار منع و نهی فرموده اند از عمل کردن بظواهر کتاب بدون تفسیر و بیان از ایشان علیهم السلام و این قول در نزد این فقیر مختار و معتمد است

و اما حجة خصم که ذکر شد جواب آن این است که چون حدیث یا غیر حدیث دلیل قطعی بر حجة وی قائم شده هر چند که خود او ظنی السند باشد در حکم قطعی السند خواهد بود و در قوه از دلیلی که خود او قطعی السند باشد کمتر نخواهد بود چنانکه مقتضای اصول شماست و مفروض ما در محل بحث حدیث صحیحی است که در نزد ما و شما حجة باشد و لامحاله حجیت آن بادلۀ قطعیه از کتاب و عقل و اجماع بلکه ضرورت ثابت گردیده هر چند که فرضاً چنانکه شما میگوئید خود حدیث ظنی السند باشد و لکن ما بفضل الله تعالی و له الحمد بادلۀ قطعیه یقینیه ثابت و متحقق کرده ایم که احادیث مرویه از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین که از دست عدول و ثقات و امناء شیعه مانند ثقة الاسلام کلینی و صدوقین و شیخین و امثال ایشان بیرون آمده و حکم بصحت و حجیت آن کرده اند علمی السند و معلوم الصدور از ایشان علیهم السلام میباشد نه مظنون هر چند که علم و یقین ما بصدور آنها در قوه بدرجه علم و یقین بصدور کتاب کریم نرسد بجهة تفاوت درجات علم و یقین

چنانکه در سابق مشروحاً بیان شد

**سخن دوم** در قول مصنف علیه الرحمه که گفت حکم تعارض بعد از استیفاء همه مراتب ترجیح که در نصوص وارد شده خیار است اینکلام صحیح و مسلم است بچند شرط که هیچیک از آنها متحقق نیست پس مضمون اینکلام نیز مسلم و محقق نخواهد بود **شرط اول** آنکه همه مراتب ترجیح را از آنچه که در این ترجمه ذکر شد و آنچه که ذکر نشده از مرجحات منصوصه در یک مجلس از امام علیه السلام صدور یافته باشد بترتیب معلومی که کاشف باشد از مراتب قوه و ضعف آنها نسبت بیگدیگر و لکن مسلم و معلوم است عدم تحقق این شرط زیرا که اخبار ترجیح مختلف و متعارضند در غایت اختلاف چنانکه در بعضی از آنها بعضی از مرجحات مذکور است که در بعض دیگر مذکور نیست و در بعضی اتفاق یکی از مرجحات شده و در بعضی بدو مرجح یا بیشتر و لکن همه آنها را حاوی و وافی نیست و حدیثی که متضمن همه آنها باشد بما نرسیده و در بعضی از آنها مرجحات مذکوره بترتیبی ذکر شده و در بعض دیگر همان مرجحات بر خلاف آن ترتیب مذکور است

**شرط دوم** بر تقدیر تسلیم تحقق شرط اول آنستکه تحقیق همه این مرجحات در احادیث متعارضه و جوباً و عدماً ممکن و متیسر باشد و لکن مسلم و بی شبهه است که ممتنع و متعذر است زیرا که فتاوی و اقوال فقهاء عامه در هر قضیه در زمان هر یک از ائمه علیهم السلام و همچنین میل هر حاکمی و سلطانی از ایشان در هر زمانی در نزد ما معلوم و مجتمع نیست تا اینکه مادر دو حدیث متعارض که در قضیه وارد شده بدانیم که کدام یک موافق با تقیه است و کدام یک مخالف تا که آنرا ترجیح بدهیم چه بسا هست که در قضیه دو حدیث متعارض وارد میشود که هر یک موافق فتوی بعضی از فقهاء عامه است و ما نمیدانیم که در زمان صدور این دو حدیث کدام یک از این دو قول غالب و مشهور بوده و بسا باشد که یکی از آنها موافق با فتوی فقهاء ایشان و دیگری موافق با میل حکام و سلاطین ایشان باشد پس ترجیح با کدام یک از آنها خواهد بود و همچنین است کلام در حدیث مشهور حدیث شاذ بدرستی که بعد از

اندراس و انطماس و افتقاد همه آن کتب و اصول اصحاب عظام ائمه کرام علیهم الصلوة والسلام و تابعین ایشان تا اوایل غیبت کبری که در کتب و فهارس رجالیه کثیری از آنها مذکور است و اکثر مذکور نیست البته نمی توان علم بلکه مظنه حاصل نمود باینکه احادیثی که از هر امامی مرویست در زمان او علیه السلام کدام يك از آنها در میان رواة مشهور و کدام يك شاذ بوده بلکه شاید که اینعلم مختص باهل همان زمان و زمان تالی آن مثلا بوده و همچنین است کلام در اعلمیت و عدلیت و اورعیت بعضی از رواة نسبت به بعضی و همچنین احد ثبیت یکی از دو حدیث که از يك امام علیه السلام وارد شده باشند در اغلب معلوم نمیشود و هکذا موافقة و مخالفة سنة نیز در بسیاری از قضایا مارا معلوم نیست زیرا که اولاً در بسیاری از آنها نمیدانیم که سنت نبویه صلی الله علیه و آله بر چه جاری بوده و در بعضی از آنها هم که سنت آنحضرت صلی الله علیه و آله بدست آمده باشد احتمال نسخ در آن می دهیم چنانکه خود ایشان فرموده اند پس از دو حدیث مختلف موافق و مخالف سنة معلوم نخواهد شد

و اما موافقة و مخالفة کتاب زیاده بر آنچه که در سخن اول مذکور داشتیم از احتمال نسخ و تخصیص و غیرهما میگوئیم که اکثر قضایا و وقایع در ظاهر کتاب مبین مذکور و مبین نیست تا اینکه مرجح تواند باشد و شاید که در قلیلی از موارد تعارض مرجح تواند بود و بالجمله در اکثر موارد تعارض بلکه در غیر قلیلی از آنها ترجیح بمرجحات منصوصه از برای مامکن نیست

شرط سوم ورود ترتیب سلیم مستقیم غیر معارض در مرجحات از ایشان علیهم السلام معلوم و مسلم است عدم آن چنانکه گذشت پس بسیار است که در هر يك از دو حدیث متعارض یکی از مرجحات یافت شود غیر يك دیگر و یا از جهة عدم ثبوت ترتیب در میان آنها ندانیم که کدام يك اقوی است از دیگری مثل آنکه یکی از دو حدیث مثلا مخالف عامه و هم مخالف کتاب و سنت باشد و دیگری موافق هر دو باشد پس ترجیح با کدام يك از آنها خواهد بود با اینکه ترتیب میان این دو مرجح مختلف است در احادیث پس از جهة فقد این شرط ترجیح در کثیری از موارد



تعارض از ماساقت خواهد بود

و بالجمله بعد از فقدان این سه شرط معلوم و واضح میشود که وجوب ترجیح به رجحات منصوصه در اکثر احادیث متعارضه بلکه غیر قلیلی از آنها از ما و امثال ما از مردمیکه دور و همجورند از زمان صدور احکام که منتهی میشود با وایل غیبت کبری ساقط است پس حکم در آنها تخیر خواهد بود البته بلکه شیخ مشایخ شیعه ثقة الاسلام کلینی در اول کافی فرموده است عباراتی را که عنقریب خواهد ذکر شد و در آن فرموده است که ما از احادیثی که موافق با کتاب خدا باشد و احادیثی که مخالف با عامه باشد و احادیثی که مشهور بوده است روایت آنها در زمان ائمه علیهم السلام در مقابل معارضات آنها نمی شناسیم مگر کمتر آنها را و نمی یابیم چیزی را که فرا گیرنده تر و بی شبهه تر و محکم تر باشد از اینکه علم همه آنها را رد کنیم بخود امام علیه الصلوة والسلام و گوئیم که حق و باطل و اقوی و اضعف احادیث را خودشان میدانند و بس و ما از پیش خود از روی ظن و تخمین و مرجحات عقلیه ترجیح و تقدیم نکنیم بعضی از آنها را بر بعضی و قبول کنیم آنچه را وسعة وراحة بخشیده اند ما را در آن از اینکه در دو حدیث مختلف متعارض فرموده اند بهر يك از آن دو حدیث که اخذ و عمل کنید از باب تسلیم جایز است شمارا و در وسعت میباشید تمام شد حاصل مضمون عبارت پس از این سخن ظاهر و معلوم میشود آنچه که ذکر شد از اینکه باب ترجیح بر ما مسدود است الا فی اقل قلیل زیرا که چون مانند شیخ ثقة الاسلام کسیکه تمام عمر او در زمان غیبة صغری باشد که زمان اعظام و اجلاء ثقات محدثین بلکه زمان نواب اربعه بوده است و در بلد ایشان که بغداد است نیز متوطن بوده مرجحات احادیث بر وی مشتبه و احادیث راجحه را از مرجوحه کمتر شناسد با آن جلالة قدر و طول باعی که در علم حدیث و ضبط و جمع آن داشته که حتی علماء عامه تصدیق و گواهی بآن داده اند بلکه او را در احیاء مذهب شیعه تالی تلو حضرت مولانا الرضا علیه السلام گردانیده اند دیگر ما که هزار سال تقریباً بعد از او آمده ایم و قطره از بحرا و وزره از مهر او نیستیم در کجا مانده ایم و چه خواهیم

کرد و چه خواهیم گفت بقول شاعر

آنجا که عقاب پر بریزد  
از پشه لاغری چه خیزد

**سخن سوم** از آنچه که وارد است بر کلام مصنف علیه الرحمة آن است که آنچه که فرمود از ترتب تخییر بر استیفاء همه مراتب ترجیح متوقف است بر اینکه ترجیح در احادیث متعارضه واجب باشد و مراد ایشان علیهم السلام از امر باعمال مرجحات و جوب باشد و رخصت در ترك آن و در جواز تخییر مطلقاً نباشد و لکن ظاهر بلکه متحقق از ادله خلاف آن و بودن امر بترجیح بر وجه رجحان استحبابست حتی در حق مخاطبین باین احادیث شفاهاً در زمان صدور چه رسد بمردمی که بعد از آنها آمده اند و می آیند

و بالجمله ترجیح در احادیث متعارضه از احکام مستحبیه باشد و دلیل بر آن چندوجه است :

**اول** آنکه اگر اعمال مرجحات واجب و لازم بودی بایستی که همه آنها بدون زیاده و نقصان در احادیث این باب یا اکثر آنها یا بعض آنها و لا اقل در یکی از آنها مجتمع و منضبط باشد و البته معلوم است که چنین نیست

**دوم** آنکه بایستی که این مرجحات بترتیب مضبوطی ذکر شده باشد و بر خلاف آن است چنانکه پوشیده نیست و دلیل بر لزوم ایندو امر آن است که چون این حکم یعنی ترجیح در احادیث متعارضه از احکام مهمه و از اصول معظمه دین و مذهب است نه مانند مسائل فرعیة عملیه که جهل آن و خطاء در آن از بعض ناس موجب ضرار و انکسار فاحش در دین و مذهب نباشد بلکه چنین حکمی جهل آن و خطاء در آن از علماء و رؤساء دین و مذهب که تفریع فروع بر اصول و استنباط احکام از آنها و نشر و ترویج احکام بدست ایشان است البته هادم و مخرب بنیان دین و مذهب باشد پس بایستی که این مرجحات چون واجب باشد اعمال آنها بالاجتماع و بترتیب صحیح در نزد ایشان مضبوط و معلوم باشد و چون چنین نباشد پس وجوب در آن متحقق نباشد و اگر گوئی که شاید اجتماع و ترتیب در آنها متحقق و منضبط بوده و

بعد از زمان ائمه علیهم السلام مختلفی و مشتبه شده و از دست رفته گوئیم که این احتمال بیجا بلکه عین خطا است زیرا که هر کس که اخبار این باب را بکثرتها مطالعه کند خواهد دانست که اجتماع و ترتیب در مرجحات در زمان هیچ یک از ائمه علیهم السلام و در نزد هیچیک از اصحاب ایشان موجود نبوده و الا البته نقل میکردند و نقل آن مشهور و در کتب احادیث مذکور می گردید زیرا که مرئیکه در نقل و روایت احکام صغیره غیر خطیره شرع مانند مستحبات حمام رفتن و بیت الخالارفتن مثلا سعی و اهتمام تام داشته باشند در نقل و روایت چنین امر مهمی و اصل معظمی که بنای اکثر احکام دین و مذهب بر آن است مسامحه و تقصیر نخواهد ورزید بلی چون در بعضی از احکام تخییر محل و موضع ندارد و بلکه شاید که در نزد شارع مقدس خلاف عدل باشد مانند دیون و مواریث و نحو آنها از حقوق ناس که محل تباخل و تنازع ایشان میشود بلکه باید که حکم شرع در آن معلوم و معین باشد مرجحات متعارضه در آنها بالاجتماع و الترتیب در بعض احادیث مانند حدیث عمر بن حنظله که عنقریب ذکر میشود و غیر آن مذکور و مضبوط است و از اینجهت است که در آخر حدیث این حنظله میفرماید که اگر هیچیک از مرجحات در یکی از دو حدیث متعارض نباشد باید حکم آن را توقیف و تأخیر داشت تا بملاقات امام علیه السلام که حکم قضیه را بیان فرماید و امر بتخییر در آن نفرمودند از آنجا که موضوع این حدیث حقوق ناس است مانند دین و میراث مثلا چون مالی مشتبه باشد حکم آن که حق زید است یا عمرو و هر یک از دو حدیث متعارض دلالت بر یکی از آنها کند نه دیگری و حاکم مخیر باشد در دادن آن بهر یک که خواهد پس بیکی از آنها بدهد و فی الحقیقه در حکم واقعی شرعی حق آن دیگری باشد البته در این حکم جور بر آن دیگری شده که از حق خود محروم گردیده و اینجور از طرف شرع بر وی شده خواهد بود و البته این روانباشد پس تعمیم این حدیث نسبت بهمه احادیث متعارضه مشکل بلکه بی محل است

وجه سوم اختلاف احادیث ترجیح است چه اختلاف شدیدی نه از یک جهة

بلکه از جهات بسیار چنانکه سابقاً نیز اشاره بآن رفت مثل آنکه در بسیاری از آنها یکی از مرجحات مذکور است و در بعضی دو مرجح و در بعضی بیشتر و آنچه که در بعضی از آنها مذکور است در بعضی دیگر مذکور نیست و اختلاف در ترتیب آنها و در بسیاری از آنها مرجحی مذکور نیست بلکه فقط امر بتخیر است از باب تسلیم و این اختلافات البته منافی است با وجوب تعیینی از دو جهة یکی آنکه امر را که واجب معین باشد و خصوصاً که از اصول معظمه و مبنای محکمه اکثر احکام شرعیة محترمه باشد بیان آن باختلاف و انگهی چنین اختلافاتی از حکیم علمیه رواو شایسته نباشد و دیگر آنکه اگر ترجیح در احادیث متعارضه واجب باشد پس چون خود احادیث ترجیح نیز مختلف و متعارضند پس اعمال مرجحات در آنها نیز واجب باشد پس بسا باشد که لازم آید دوریات مانع یا استلزام حجیت حدیثی عدم حجیت آنرا! چنانکه واضح است بر هر کسیکه مطالعه و تأمل نماید آنها را و اما وجوب تخیری باین معنی که مامخیر باشیم در اعمال هر يك از مرجحات که خواهیم پس آنها عین تخیر است از اول امر و موافق مطلوب ما و مخالف کلام مصنف علیه الرحمه خواهد بود و معدلک وجه چهارم که خواهد آمد منافی آن است و لکن استحباب هم که مادر آنها قائل شویم باز بوجه تخیر خواهد بود در مابین آنها نه تعیین .

**وجه چهارم** امر ایشان علیه السلام در بسیاری از احادیث این باب باخذ و عمل بهر يك از دو حدیث متعارض از باب تسلیم توسیعاً و تخیراً باخلو آنها از ذکر مرجح و امر بترجیح پس چون اخبار ترجیح را حمل بر استحباب کنیم هم عمل بآنها کرده باشیم و هم باخبار توسیع و تخیر و اگر آن احادیث را حمل بر وجوب کنیم هر چند که وجوب تخیری باشد لازم آید بر ما که این احادیث را طرح کنیم پس شق اول البته اولی و اقرب است زیرا که جمع میان احادیث تاممکن باشد اولی است از طرح بالضرورة .

**وجه پنجم** آنکه اغلب اخبار علاجیه اگر همه آنها نباشد مشتمل است بر سؤال و جواب باین معنی که سائل سؤال کرده از علاج تعارض و اختلاف در احادیث و امام علیه السلام

جواب فرموده و چنین نیست که آن بزرگواران علیهم السلام ابتداءً امر بعلاج فرموده باشند و حال آنکه شایسته و سزاوار چنان بود که در چنین امری از امور مهمه دین که فی الحقیقه از اصول دین است یعنی از فروع امامت معدود و محسوب است مانند اکثر مطالب متعلقه با اصول دین تکریراً و تأکیداً امر ابتدائی بآن فرموده باشند و اینوجه اگر دلیل بر مطلب نباشد مؤید البتّه خواهد بود و زیاده بر این در این ترجمه اطالۀ این مطلب سزاوار نیست و تطویل و تکمیل آنرا بـروجه مستقصی و مستوفی محل دیگری بلکه رساله فرده باید و شاید و امید است که خداوند توفیق دهد ان شاء الله

**فرمود و اما اشتباه مکلف در کیفیت عمل کردن بعد از دانستن حکم شرعی**  
 پس جایز است اجتهاد در آن بجهت رخصتی که بآن وارد شده و بجهت لازم آمدن شکی و دشواری اگر اجتهاد نکند در آن و این مانند آن است که تعارض کند باهم امارات جهت کعبه از برای نماز گذار و امارات ضرر رساندن روزه بمریض و امارات ضرر نرساندن آن و مانند اینها و بر این اجتهاد باید حمل کرد حدیثی را که روایت کرده اند عامه از حضرت رسول ﷺ که فرموده است هر کس که اجتهاد کند پس بحق برسد از برای او دواجر است و هر کس که اجتهاد کند و بحق نرسد رأی او بر خطا رود از برای او یک اجر خواهد بود اگر صحیح باشد. این خبر و اگر نه آن کسیکه آنرا روایت کرده سزاوار تر است بآن

**مترجم گوید** این خبر اگرچه در السنۀ اصولیه خاصه نیز مذکور است بلکه در صحت اجتهاد در احکام شرعیه بآن استدلال کرده و می کنند باینکه تصدیق و اقرار ببودن آن از اخبار عامیه دارند و لکن گویند که آن متلقی بقبول است **لکل امری عمله** و از بعض علماء حدیث شنیدم که این خبر را معاویه از عمر و او از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است و کیف کان حمل این خبر بر اجتهاد در موضوعات عرفیه و عادیّه بعید است جدّاً چنانکه پوشیده نیست و اما اجتهاد در امور عرفیه و عادیّه که موضوع احکام شرعیه واقع شده باشد مانند جهت کعبه و اضرار صوم بمریض و مانند اینها

چون محل اشتباه باشد از دلائل و علامات و امارات مناسبه با آنها باید بشود مانند کواکب در دلالة برجته کعبه و براوقات شب و روز و حکم طبیب و تجربه در صوم و مریض و غیر آنها در غیر اینها و معرفه این امور توقف بر دلالت شرعیه ندارد فلذا استدلال بر آن بلزوم حرج که مصنف علیه الرحمه فرموده نیز بیوجه و بی محل است فرموده و اول کسیکه اثبات فرموده متشابهه را در حکم شرعی آن خداوند سبحانه و تعالی است که فرموده است هو الذی انزل الیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات الی قوله تعالی و الراسخون فی العلم مترجم گوید که ترجمه آیه کریمه اجمالا اینکه او آن خدائست که فرو فرستاده است بتویا محمد ﷺ این کتاب را که بعضی از آنها آیه های محکمه یعنی واضحه الدلاله است آن آیات اصل و عمده این کتابند و بعض دیگر از آن متشابهات است یعنی آیاتی که دلالت آنها روشن نیست بلکه مراد از آنها مشتبه است پس اما آن کسانی که در دل های ایشان کجی و برگشتگی هست پس ایشان پیروی میکنند آیات متشابهه را بجهت جستن فتنه همچنین آنچه که احتمال میدهند از مراد بآنها و حال آنکه نمیدانند مراد بآنها را احدی مگر خدا و آن کسانی که فرورفته و ثابتند در علم یعنی هرگز در علم ایشان تزلزل و تعطل راه نمی یابد و یا آنکه هرگز در هیچ امری از علم خارج و زاهل و بجهل منصف و نایل نمیگردند و آنچه که در ترجمه و تبعهون ما تشابه منه تا آخر کلام ذکر کردیم توضیح و بیان آن این است که جماعة ملحدان و کج خردان چون آیه متشابهه را ببینند که از ظاهر لفظ آن معنائیکه موافق هوای نفس و کفر و الحاد ایشان باشد استفاده میتوان کرد آن آیه را میگیرند و دلیل بر مطلب فاسد خود میگردانند گذشته از اینکه کفر و ضلال و الحاد خود را بآن تقویه می کنند دیگرانرا هم بآن اغواء و اضلال مینمایند مانند آیه شریفه الی ربها ناظرة و نظائر آن که ابوحنیفه و اتباع او لعنهم الله دلیل بر رؤیة حق در آخره گردانیده اند و آنچه که مذکور است در قرآن مجید از وجه الله و یدالله و جنب الله و مانند اینها که مجسمه خذلهم الله استدلال بر عقیده فاسده خود بآنها مینمایند و

هكذا امثال ذلك كثيراً .

**فرمود** و نیز خداوند سبحانه میفرماید و ما اختلافتم فیه من شیء فحکمه **الی الله** ترجمه ظاهر آن این است و هر چه را که اختلاف کنید شما مردم در آن از هر نوع چیزی که بوده باشد پس حکم آن با خداست .

**فرمود** و نیز خداوند سبحانه فرموده است **و لوردوه الی الرسول والی اولی الامر منہم لعلمہ الذین یستنبطونہ منہم** و نیز میفرماید **فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والی الرسول** ترجمه ظاهریه در آیه اولی از این دو آیه کریمه چنین است و اگر چنان بود که رد می کردند مردم آن امر را که روی میدهد ایشانرا بسوی رسول **ﷺ** و بسوی صاحبان فرمان از ایشان یعنی آنها که شایسته و سزاوار فرمان دارند هر آینه عالم بودند و میدانستند حکم آن امر را آن کسانی که بیرون می آوردند حکم را از مأخذ و مخزنیکه خدا بایشان داده از جمله مردم و مراد بایشان رسول **ﷺ** و همان صاحبان فرمان میباشدند و در آیه ثانیه چنین است پس اگر نزاع کنید با یکدیگر در چیزی پس رد کنید و واگذار نمائید حکم آنرا بخدا و رسول **ﷺ** .

**مترجم گوید** محصل و ملخص مراد در این سه آیه کریمه آن است که چون در امری از امور نزاع و اختلاف واقع شود که حکم آن مشتبه باشد باید در آن توقف کرد و حکم آنرا بخدا و رسول **ﷺ** و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که مراد باولی الامر در این دو آیه ایشانند و واگذار نمود نه اینکه کسی از پیش خود از روی اجتهادات عقلیه و ظنیه حکم کند در چنین امری پس چنانچه حکم آن امر از جانب خداوند سبحانه و اهل عصمت **ﷺ** رسیده و ثابت باشد بنص خاص یا عام البته باید بنا را بر آن نهاد و حکم کرد و الا باید توقف و احتیاط نمود تا حکم آن برسد و معلوم شود باقی ماند سخن در توضیح مراد بقول او سبحانه **لعلمہ الذین یستنبطونہ منہم** و معنی استنباط رسول و ائمه **ﷺ** پس بدانکه در حدیثی وارد است که مراد آن است که رسول و ائمه **ﷺ** بیرون می آورند احکام حلال و حرام را از قرآن پس البته مراد نه همان ظاهر قرآن است بلکه بطون و تخوم آن است که غیر از خدا و ایشان

عليهم الصلوة والسلام احدى عالم وعارف بآنها نيست و آن خزانه علم الهى است كه بأمنا و خلفاء خود سپرده چنانكه خود سبحانه مي فرمايد **ما فرطنا فى الكتاب من شىء وفيه تبیان كل شىء** و مي فرمايد **ولا رطب ولا يابس الا فى كتاب مبين** الى غير ذلك و در حدیثی فرموده اند كه قرآن را ظاهرها و باطنها است و از برای باطنهای آن نیز باطنهاست و باين مضامين احاديث بسيار است و از آنچه كه مذکور شد مستفاد و روشن ميشود كه رسول و امام عليه و عليهم الصلوة والسلام گذشته از علوم خاصه و انوار و دلائل مخصوصه كه خدا بايشان عطا فرموده و ايشان را بدان مخصوص و مكرم و مفضل داشته كه از هر يك از آنها كه ميخواستند علم بجمیع ماكان وما يكون فى ازل الازل الى ابد الابد و جميع فنون و رسوم و احكام و قضایای عقلیه و شرعيه از برای ايشان ميسر بلكه محصل بود فقط قرآن مجيد و فرقان حميد كافي و وافى است ايشان را در علم جميع اشياء و قضایا كه ذكر شد بلكه علم هر چه را كه بخواهند يا احدی از خلق خدا بخواهد يا در خاطر احدی خطور كند **فيها ما تشبه به الانفس وتلد الاعين هم فيها خالدون** چنانكه همین مضمون در احاديث بسيار وارد شده و از آن جمله حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه در ضمن حدیثی كه در تفسير سورة مباركه توحيد فرموده است مي فرمايد آنچه را كه ترجمه آن اينست كه اگر مييافتم از برای علم خود كه خداوند عزوجل بمن عطا فرموده كسانيرا كه قابل حمل و ضبط آن باشند هر آينه بيرون ميآوردم و پهن و پرا كنده مي كردم جميع احكام توحيد و اسلام و ايمان و دين و احكام شريعه يا احكام همه شريعتهای پيغمبران را از كلمه **الصمد** و چگونه مرا بيافتن چنين كسانی راه باشد و حال اينكه نيافت جد من امير المؤمنين كسانيرا كه حامل و قابل علم او توانند بود تا اينكه چنان شد كه آن حضرت آه سرد از دل پر در دبر می کشيد و در بالای منبر مي فرمود كه اي مردم سؤال كنيد از من پيش از آنكه من از میان شما بروم و مرا نياييد پس بدرستی كه در میان اين دنده های پهلوهای من يعنى در سينه من علم بسيار گرد آمده است هاهاه آگاه باشيد كه نمى يابم كسى را كه اين علم را حمل و ضبط تواند كرد آگاه باشيد و بدرستی



که من از جانب خدا حاجت بالغام بر شما پس دوست مدارید و پیروی نکنید گروهی را که غضب کرده است خدا بر ایشان بدرستی که ایشان بتحقیق ناامیدند از آخرت یعنی از بهشت چنانکه ناامیدند از بهشت کافران از مردگان تا آخر حدیث

و توضیح اینکلام آن است که کفار تا در حیوة اند ممکن است که باسلام و ایمان فائز و از اهل بهشت گردند و بعد از مرگ بکلی درهای امید برایشان بسته میشود پس بهمانطور که آنها ناامیدند اینگروه یعنی ائمه جور که خدا بر ایشان غضب کرده نیز ناامیدند یعنی باب توفیق توبه و ایمان برایشان مسدود است پس چون خود ایشان از رحمت خدا و نعمت آخرت ناامیدویی بهره باشند شما مردم را که پیروی ایشانرا می کنید چگونه توانید که بآنها رسانید طبیب یدای الناس و هو علیل و ما صدق علی اولئک القوم قول الشاعر

إذا كان الغراب دليل قوم سیهدیهم سبیل السالکین

پس از مجموع ما ذکر و سایر ادله نقلیه یقینیه از آیات باهره فرقانیه و احادیث متواتره معصومیه بتواتر لفظی و معنوی و دلائل و براهین عقلیه قطعیه و شواهد وجدانیه بلکه عیانیه نورانیه مانند شمس مضیئه بازغه در دائره نصف النهار خالی و صافی از ابر و غبار از برای اولی الابصار روشن و معاین و آشکار است که علوم و احکام دین بزرگواران همه بوحی منزل از خداوند عزوجل است و گفتار ایشان بالتمام گفتار او سبحانه میباشد **لایسبقونه بالقول وهم بامرہ یعملون** نه از روی اجتهاد از فکر و نظر و حدس و قیاس و مانند اینها چنانکه عامه عمیا لعنهم الله در حق خاتم انبیاء قائل شده اند و بعد ازین به تبع ایشان جمعی از فقهاء متفقه شیعہ از قدماء و متأخرین نسبت بآن حضرت و ائمه طاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین معتقد و قائل شده اند تا اینکه کار بجائی رسید که یکی از ایشان امام علیه السلام را در بیان مقدار کراز آب تخطئه کرد چنانکه اینمطلب مشروحاً در فصل بعد از این بیاید ان شاء الله **فرمود** و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که متواتر است در مابین عامه و خاصه فرموده

است که این است و جز این که همه امور بر سه گونه اند که قسم چهارم ندارند یکی

امری است که درستی و راستی آن معلوم و روشن است پس باید که پیروی کرده شود و دیگر امری است که واضح و روشن است ناراستی و نادرستی آن پس باید اجتناب کرده شود از آن و دیگر اموری است که محل شك و شبهه اند در مابین درستی و نادرستی و باز ایستادن و احتیاط کردن در نزد شبهه‌ها یعنی در امور مشتمه به شتر است از افتادن در هلاکتها و هر کس که ترك کند چیزهای را که محل شبهه است یعنی آنچه را که احتمال حرمت در آن می‌رود بدون احتمال و جوب از اعمال و احوال البته نجات می‌یابد از بسیاری از حرامها که نمیدانسته است و هر کس که اخذ و عمل کند باعمال و احوالی که محل شبهه اند یعنی احتمال حرمت در آن می‌رود بدون احتمال و جوب البته مرتکب خواهد شد حرامهای چند ایرادناسته و هلاک خواهد شد از روی ندانستگی

**مترجم گوید** این حدیث شریف اقوی و واضح ادله مطلوبیت احتیاط است در محل شبهه تحریم چه از احکام و چه از موضوعات مستنبطه و موضوعات خارجی و لکن دلالت آن بر وجوب احتیاط محل نظر است چنانکه استیفاء و استقصاء کلام در آن در محل خود خواهد شد ان شاء الله .

**فرمود** و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لایحضره الفقیه گفته است که خطبه خواند امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود بدرستی که خدایتعالی قرارداده است حدهای چند ایراد پس نگذرد شما از آنها و واجب کرده است فریضه چند ایراد پس نشکنید شما آنها را و سکوت و ورزیده از چیزهای چندی یعنی بیان احکام آنها را از برای شما نخواسته و چنین نیست که سکوت از آنها از جهت فراموش کردن آنها باشد بلکه از روی حکمت و مصلحتی است که رعایت فرموده پس شما زحمت و کلفت آنها را بر خود بار مکنید یعنی چیز را که شمارا بر آن امر یا نهی نکرده اند تکلیف آن را بر خود مبندید بلکه آن رحمتی است از خدایتعالی از برای شما پس قبول کنید آن را پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که اعمال بر سه قسم است حلال روشن و حرام روشن و چیزها بعضی که محل شبهه است در مابین این دو قسم که نه حلال بودن آنها معلوم و واضح است و نه حرام بودن آنها پس هر کس که ترك کند و واگذارد آنچه را که مشتمه باشد بر او

از گناهان یعنی گناه بودن آن را نداند و لکن احتمال بدهد و حال اینکه آن در واقع گناه و حرام باشد البته اینکس آنچه را که حرام بودن و گناه بودن آن واضح و روشن است ترك كنده تر خواهد بود یعنی جد و جهد و اهتمام در ترك آن بیشتر خواهد داشت و گناهان قرق خدا بتهالی هستند پس هر کسیکه چرا کند و بگردد در اطراف نزدیک آنها نزدیک تواند بود که در آنها افتد

**مترجم گوید** مراد آن حضرت ظاهر این است که گناهان روشن و محرمانه تیکه حرمة آن ها ثابت و بی شبهه است شبیه اند بیوستانی که مالک آن منع کرده باشد مردم را از دخول و وصول بآن البته چنین بوستانی را مالک راضی نمیشود که کسی در اطراف نزدیک آن بگردد زیرا که بسیار میشود که اینکس از جهة سهو و نسیان یا تلبیس و وسوسه نفس یا تجری و طغیان بر مالک بسبب غلبه و شهوت نفس اماره پا در آن بوستان گذارد و از ثمر آن تناول کند و همچنین مواضع شبهه بلکه مکروهات و اضحة الکراهة بمنزله اطراف و جوانب قریبه بوستان معاصی و محرمانه تندیس کسیکه مرتکب آنها شد نفس او قوت میگیرد در تجری بر هتک حرمت شرع پس از ارتکاب محرمانه واضحه پروا و پرهیز نخواهد داشت چنانکه بسیاری از کبائثر را در قرآن مجید نهی از قرب بآنها فرموده است فقال جل ذکروه **لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا تقربوا الزنی ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن**

وامثال ذلك والله يعلم ورسوله و حججه

**فرموده و قول آن حضرت** که فرمود و سکت عن اشیاء تا آنجا که فرمود فاقبلوها معنی آن این است که هر آنچه از تکالیف شرعیه که بشما نرسیده و بر شما ثابت نشده مکلف بودن شما بآن پس چیزی از آن بر شما نیست و آنرا از پیش خود بر خود بار مکنید پس بدرستی که نرسیدن آن بشما و معاف بودن و معفو بودن شما از آن رحمتی است از خدا بر شما و در این باب فرموده اند که «اسکتوا عما سکت الله عنه» یعنی سکوت ورزید و دم در کشید از آنچه که خدا بتهالی سکوت ورزیده است از آن یعنی مکلف بودن شما را بآن بگوش هوش شما نرسانیده پس تحمل کلفت آنرا از شما نخواسته

و از جمله کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در وصیة آن حضرت بفرزند ارجمندش امام حسن علیه السلام که فرمود و اگذار گفتار بآنچه را که نمی شناسی و حکم آنچه را که مکلف بآن نیستی

**مترجم گوید** توضیح اینکلام این است آنچه را که نمیدانی مگو و آنچه را که تکلیف بحکم کردن آن نداری حکم بآن مکن و این فرمایش از آن حضرت بآن بزرگوار مانند بسیاری از خطابات قرآنی که در ظاهر توجه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد و بسیاری از خطابات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین یا بصدیقه کبری سلام الله علیها و بسیار از خطابات هر یک از ائمه علیهم السلام با امام بعد از خود از «باب ایاک اعنی و اسمعی یا جارة» میباشد چنانکه خود ایشان (ع) در بعض احادیث فرموده اند باین معنی که ظاهر خطاب متوجه باین مخاطب است و باطن و حقیقتش بدیگران است که خطاب مناسب احوال و اعمال ایشان است و در مثل فارسیان بدر میگویند که دیوار بشنود پس این خطاب در اینکلام مبارک در حقیقت و باطن امر متوجه بغیر معصومین از امت میباشد و مناسب اهل علم و عصمت نیست چنانکه واضح است

**مصنف** رحمه الله فرمود و روایت کرده است ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی باسناد خود از زرارة بن اعین که گفت سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام که چیست حق خدا بر بندگانش فرمود حق خدا بر بندگان آنست که بگویند آنچه را که میدانند و بایستند و چیزی نگویند در نزد آنچه که نمیدانند یعنی چون حکم قضیه را ندانند سکوت ورزند و باز ایستند از اینکه از روی گمان یا سلیقه یا هوای نفس سخنی در آن گویند و این تفسیر از مترجم است و مصنف علیه الرحمه فقط عبارت حدیث را ذکر کرده و بعد فرمود

و نیز باسناد خود روایت کرده است مثل این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام و در آخر آن چنین است که فرمود پس اگر چنین کنند یعنی بمضمون این حدیث عمل کنند حق خدا را ادا کرده باشند و باز باسناد خود از آن حضرت روایت کرده است که

فرمود باز ایستادن در نزد شبهه بهتر است از افتادن در هلاک یعنی هلاک شدن و ترك کردن تو حدیثی را که روایت نکنی بهتر است از روایت کردن تو حدیثی را که خوب دریاد نداشته باشی و احتمال خطا بر آن بدهی

**مترجم گوید** ملخص مراد آن است که مقتضای ایمان و تقوی در شبهات احتیاط است پس اگر عملی محل شبهه حرمت باشد باید مکلف باز ایستد از کردن آن عمل تا هلاک نشود بندانستگی و همچنین اگر محل شبهه وجوب باشد باز ایستد از ترك آن و اگر حدیثی را که شنیده در متن آن یاسند آن شبهه داشته باشد و جازم نباشد باینکه آنچه که از آن در حفظ او است همانطور است که شنیده است بدون زیاده و نقصان و بدون تغییر و تبدیل پس احتیاط کند بترك روایت این حدیث تا مبادا کذبی و افترائی در روایت او واقع شود و موجب هلاک او گردد و البته این هلاک بدتر و سخت تر از فقره اولی است

**مصنف علیه الرحمه** فرمود و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کرده است باسناد خود از حضرت رضا صلوات الله علیه که فرمود هر که رد کند متشابه قرآن را بسوی محکم آن پس بدرستی که او هدایت یافته است براه راست پس فرمود آنحضرت علیه السلام در جمله اخبار ما متشابه است مثل متشابه قرآن پس رد کنید متشابه آنرا بسوی محکم آن و چنان نباشد که پیروی کنید متشابه آنها را نه محکم آنها را پس باین سبب گمراه شوید

**مترجم گوید** مراد برد متشابه بسوی محکم ظاهراً آن باشد که باید متشابه را حمل کرد بر معنائیکه موافق باشد با محکم و مخالف آن نباشد نه آنکه چون متشابه نظر بمعنائیکه انسان از ظاهر او میفهمد موافق رأی و هوای نفس انسان باشد برخلاف محکم انسان همان ظاهر را بگیرد و مورد اعتقاد یا عمل خود قرار دهد و دست از محکم که بی شبهه است بردارد با اینکه احتمال میدهد که مراد خدا یا حجج خدا علیهم السلام بکلام خود این ظاهر نباشد پس باین سبب البته انسان گمراه میشود و بیان روشن تر از این در معنی محکم و متشابه گذشت و الله العالم و

رسوله و حججه صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین

**مصنف** رحمه الله فرمود ودر محاسن برقی است یعنی احمد بن محمد بن محمد بن خالد برقی علیه الرحمه در کتاب محاسن خود روایت کرده است باسناد خود از محمدابن طیار که گفت فرمود بمن حضرت باقر صلوات الله علیه آیا من حاجه و مجادله میکنی با مردم گفتم آری فرمود که آیا چنان است که هیچ چیز از تو نمی پرسند مگر اینکه تو در جواب آن چیزی میگوئی گفتم آری فرمود پس در این هنگام باب رد کجا است.

**مترجم گوید** یعنی دیگر چیزی نمیماند که تورد کنی بر خدا و رسول و امام و حال آنکه خدا در قرآن امر فرموده است بندگانش را که چون نزاع کنند بایکدیگر در چیزی رد کنند آنرا یعنی باز گشت کنند در آن بسوی خدا و رسول ﷺ و اولی الامر ﷺ و این فرمایش حضرت بابن طیار کنایه است از اینکه چنین نیست که آنچه را که تو در جواب سائلین میگوئی همه راست و درست باشد پس درست فکر و نظر کن آنچه را که بطور یقین راست و درست و بی شبهه است بگو و آنچه را که شبهه در آن هست که احتمال خطا در آن میدهی باز ایست و مگو و باز گشت کن در آن با امام خود **مصنف** رحمه الله فرمود و مستفاد میشود از این روایات که در این فصل مذکور شد اینکه آنچه که راهی نیست از برای ما بسوی دانستن آن و نمیتوانیم که از راهی علم بآن حاصل کنیم پس آن وا گذاشته شده است از ما یعنی آنرا از ما نخواسته اند و ما مکلف بآن نیستیم و لازم نیست بر ما بلکه جایز نیست از برای ما که خود را مکلف دانیم و بزحمت و مشقت اندازیم بدانستن آن با استنباط تکیه از روی ظن و رأی باشد یعنی چنین نیست که چون در قضیه باب علم بر ما مسدود باشد ما مکلف بتحصیل ظن در آن باشیم و روایت کرده است شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لایحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برداشته شده است از امت من یعنی بخشیده شده است خطا و نسیان و آنچه که بجبر و اکراه واداشته شود آنچه که طاقه و توانائی آنرا ندارند و آنچه که نمیدانند و آنچه که مضطرب و بیچاره باشند

و حسد بردن و فال بدزدن و فکر کردن در حالت و سوسه در کیفیت آفرینش مادامیکه سخن را بزبان خود جاری نکرده اند و نیز در آن کتاب روایت کرده است باسناد خود از حضرت صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود آنچه را که خدایتعالی پوشاند و پنهان داشته علم آن را از بندگان خود پس تکلیف بآن برداشته شده از ایشان و نیز در آن کتاب از آن بزرگوار عليه السلام روایت کرده که فرمود هر که عمل نماید بآنچه میداند کفایت میکند اینعمل با علم او را از آنچه که نمیداند

**وثقة الاسلام کلینی** در کتاب کافی باسناد خود از عمر بن حنظله روایت کرده

است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق صلوات الله علیه از دو نفر مرد از اصحاب خودمان که در میان آنها نمازعه باشد در دینی یا میراثی پس بمحا که میروند بسوی سلطانی یا بسوی قاضیان که بغیر حق منصوب شده اند آیا حلال است این وجایز است حضرت در جواب او فرمودند هر کسیکه بعنوان تحاکم بنزد ایشان، برود در خصوص امر حقی یا باطلی پس اینست و جز این نیست که بنزد اهل طاغوت رفته بمحا که و آنچه که از برای او حکم کنند پس این است و جز این نیست گرفتن آن بر او حرام است هر چند که بوده باشد آن از برای او حق ثابتی زیرا که او اخذ کرده است بحکم طاغوت و بتحقیق که خدایتعالی امر کرده است او را که کافر شود بآن چنانکه فرموده است **یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به عمر بن حنظله** گفت که عرض کردم بآنحضرت عليه السلام پس چکنند در جواب فرمود نظر کنند بر هر کسیکه بوده باشد از شما شیعیان که بتحقیق روایت کند حدیث ما را و نظر کند در حلال و حرام ما و بداند احکام ما را پس باید راضی شوند باو که حاکم میان آنها باشد پس پدرستی که من او را گردانیده ام بر شما حاکم پس چون او حکم کند بحکم ما و قبول نکنند از او پس غیر این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده و بر ما رد نموده اند و رد کننده بر ما رد کننده بر خدایتعالی است و آن در حدشرك بخداست راوی گفت عرض کردم پس اگر از آن دو مرد اختیار کردند هر يك يك نفر را از اصحاب ما پس راضی شدند که آن دو نفر در حق آنها نظر کنند و اختلاف

کردند در آنچه حکم کردند از روی حدیث شما فرمود حکمی که قبول میشود آن حکمی است که عدل و افقه و اصدق آنها در حدیث و اوریع آنها حکم کرده است و بحکم آن دیگری التفات و اعتنا کرده نمیشود راوی گفت عرض کردم هر دو در نزد اصحاب ما عادل و پسندیده شده اند بر وجهی که هیچ یک بريك دیگر زیادتى ندارند آن حضرت عليه السلام در جواب فرمود نظر کرده میشود بآنچه که روایت کرده اند از ما و علة حکم خود قرار داده اند هر خبریکه مجمع علیه است از جهة روایت آن در میان اصحاب خودتان پس آنرا منشأ حکم ما قرار داده و آن اخذ کرده میشود و ترك کرده میشود خبر شاذ که رواة آن کم و در نزد اصحاب شما مشهور نیست پس بدرستی که هر روایتی که مورد اجماع اصحاب شما باشد و در میان آنها مشهور باشد شکى و شبهه در آن نخواهد بود و این است و جز این نیست که امور بر سه قسم است امریست که آشکار و روشن است راستی و درستی آن پس پیروی کرده میشود و امری است که آشکار است نادرستی آن پس اجتناب کرده میشود و امری است که محل اشکال است نه صدق و راستی آن معلوم است و نه غی و دروغ آن آشکار است رد کرده میشود علم آن بخدایتعالی و رسول او صلی الله علیه و آله فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله حلالی است که واضح و آشکار است حلیه آن و حرامی است که آشکار و بی شبهه است حرمة آن و در میان این هر دو امری است که محل شبهه است و معلوم و روشن نیستند پس هر کسیکه ترك کند شبهات را نجات می یابد از مجرمات و کسیکه اخذ کند شبهات را مرتکب مجرمات گردیده و هلاک میشود بر وجهی که خود نمیداند راوی عرض کرد خدمت آن بزرگوار علیه الصلوة والسلام پس اگر هر دو خبر بواسطه کثرت ثقات در روایت هر دو از شما مشهور باشند چه کنند در جواب فرمود نظر کرده می شود پس هر خبریکه موافق باشد حکم آن با حکم کتاب و سنت و مخالف باشد با عامه پس آن اخذ کرده میشود و واگذار کرده میشود خبری که مخالف با کتاب و سنة و موافق عامه باشد راوی گفت جانم بفدای تو باد خبر بده مرا اگر معلوم شود هر دو خبر موافق کتاب و سنتند لکن یکی از آنها موافق عامه است و دیگری



مخالف بکدام يك از آنها اخذ کرده میشود فرمود عليه السلام هر خبریکه مخالف عامه است پس در آن است حق و رشاد پس راوی عرض کرد فدایت بگردم اگر هر دو خبر موافق باشد با عامه چکنیم آن بزرگوار علیه السلام در جواب فرمود نظر کرده میشود بآنچه که حکام و قضاة عامه بآن مایل تر و راغب ترند آنرا ترك کنند و آن دیگر را اخذ نمایند گفت عرض کردم اگر حکام آنها در حکم هر دو خبر موافق و مساوی باشند فرمود چون چنین باشد پس منتظر باش تا اینکه حضور امامت برسی و او را ملاقات نمائی پس بدرستیکه ایستادن در نزد شبهات بهتر است از فرورفتن در هلاکت

**فرمود مصنف** علیه الرحمه موافق این حدیث در معنی اخبار بسیار وارد شده است و شیخ جلیل احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج خود بعد از نقل این حدیث فرموده است این خبر بر طریق فرض و تقدیر وارد شده است زیرا که کم اتفاق می افتد در اخبار اینکه دو خبری وارد شود که هر دو مختلف باشند در حکمی از احکام شرع و موافق باشند با کتاب و سنة و فرض این مثل حکم شستن روی و دستها است در وضو پس بدرستیکه اخبار در شستن آنها بیک بار و بشستن آنها دوبار هر دو وارد شده است پس ظاهر قرآن خلاف اینرا اقتضا نمی کند بلکه اطلاق آن شامل هر دو روایت میشود و مثل این یافت میشود در احکام شرع

**و اما قول آن حضرت (ع)** در جواب سائل که منتظر باش و توقف نما تا اینکه درك خدمت امام خود نمائی مراد آن بزرگوار از امر بآن در زمان تمکن رسیدن بحضور امام عليه السلام است پس اما در وقتی که غایب باشد و ممکن نشود درك فیض حضور امام عليه السلام و تمام اصحاب ما اجماع بر صحت هر دو خبر داشته باشند و نبوده باشد در آن مقام رجحانی از برای راویان هیچیک از دو خبر بسبب کثرة و عدالت حکم بهر يك از آنها من باب تخییر معین است و دلالت میکند بر آنچه که گفتیم ما آنرا روایتی که از حسن بن جهم روایت شده است و او از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت نموده که گفت عرض نمودم بآن بزرگوار عليه السلام بما میرسد

احادیث مختلفی از طرف شما در آن‌ها چکنیم در جواب فرمود آنچه که از اخبار ما بتو برسد عرض کن بر کتاب خداوند عز و جل و احادیث بی شبهه که از ما در نزد شما است پس اگر شباهت با آنها دارد پس آن از طرف ما میباشد و اگر شباهت با آنها ندارد پس از ما نیست راوی گفت، عرض کردم با آنحضرت ﷺ که دو نفر مرد ثقه دو حدیث مختلف برای ما آورده و نقل کرده اند نمیدانم کدام يك از آنها حق است آن حضرت در جواب فرمود وقتیکه حق بودن هیچیک را ندانی پس توسعه داده شده بر تو که بهر يك از آن دو خبراخذ کنی

و دیگر دلالت دارد بر آن روایتی که روایت نموده است آن را حارث ابن مغیره از حضرت صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود چون بشنوی از اصحاب خود حدیث را وهمه ایشان ثقه باشند پس جایز است از برای تو اخذ بهر يك تا آنکه بررسی بنزد امامی که از ما قائم است و رد نمائی و عرض کنی بر او و روایت کرده است سماعة بن مهران که گفت سؤ آل نمودم از حضرت صادق صلوات الله علیه و عرض نمودم با آن حضرت ﷺ که دو حدیث بما میرسد یکی امر میکند ما را که اخذ با آن نمائیم و دیگری نهی میکند ما را از اخذ با آن حضرت فرمودند بهیچ يك از آنها عمل ننما تا اینکه بنزد صاحب خود بیائی و از آن سؤ ال نمائی راوی گفت عرض نمودم چاره نیست بجز اینکه یکی از آنها اخذ و عمل شود فرمود اخذ نما آن خبریرا که مخالف عامه است تمام شد نقل از کتاب احتجاج مصنف علیه الرحمه فرمود کلینی علیه الرحمه در کافی روایت نموده است از آن حضرت ﷺ که سؤ ال کرده شد از اختلاف حدیث که روایت میکند بعض آنرا ثقه و بعض آنرا غیر ثقه فرمود چون وارد شود بر شما حدیثی پس اگر بیابید از برای آن شاهی از کتاب خدا یا از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا اخذ نمائید و الا پس هر کسیکه برای شما آورده سزاوارتر است با آن و نیز در کافی از آن حضرت ﷺ روایت شده است که هر چیزی رد کرده میشود بکتاب و سنت و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد پس آن باطل است

و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون الاخبار از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده است حدیث طویلی را که بیان فرموده در آن بعد از ذکر عرض بر کتاب پس عرض بر سنت را و بعد از آن امر فرموده تبخیر و رد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرموده است آنچه نیاید آنرا در چیزی از این جوه پس رد کنید علم آنرا بسوی ما پس ما اولی هستیم بآن و نگوئید آنرا بر آیهای خود و بر شما باد داشتن خود از گفتن برای و بثبت ماندن و توقف و ایستادن در حالتیکه شما طلب کننده و کوشش کننده باشید تا اینکه بیان آن از ما بشما برسد

**و فرموده است** ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه در اوایل کتاب کافی خطاب بآن کسیکه تصنیف آن کتاب شریف را از او خواش نموده ای برادر من خدایتعالی بدارد تو را براه راست و درست بدرستی که نمیرسد کسی را و جایز نیست که تمیز نماید میان اخبار مختلفه که از ائمه علیهم السلام روایت شده برای خود مگر بروجهی که امام علیه السلام فرموده که عرض کنید آنها را بر کتاب خداوند عزوجل پس آنچه که موافق کتاب است آنرا اخذ نمائید و آنچه مخالف کتاب است پس رد نموده و واگذارید و دیگر فرموده و اگذارید از اخبار آنچه را که موافق عامه است پس بدرستی که حق و رشد در خلاف آنها است و دیگر فرموده اخذ نمائید مجمع علیه را پس بدرستی که مجمع علیه شکی در آن نیست و مانعی شناسیم از تمام آنها مگر اندکی از آن را و نمی یابیم چیز را که احوط و اوسع باشد برای ما از اینکه رد نمائیم علم تمام آنها را بخود امام علیه السلام و قبول کردن و فرا گرفتن آنچه که توسعه فرموده است از امر در آن برای ما بفرمایش خود که فرموده بهر يك از دو خبر مختلف که اخذ نمائید برای شما جایز است تمام شد کلام ثقة الاسلام و قول او طاب ثراه که فرمود مانعی شناسیم از تمام آنها مگر اندکی از آن را قصد کرده است باینکه مانعی شناسیم از سه قاعده مذکور که برای ما امام علیه السلام بیان فرموده که عرض بر کتاب و مخالفة عامه و مجمع علیه باشد مگر حکم اندکی از آنچه که مختلف است در آن روایات نه اکثر از آن را بجهة اینکه اکثر شناخته نمیشود از

موافقة کتاب و نه از مخالفة عامه و نه از اجماع پس احوط در گفتار رد علم آن است بسوی عالم یعنی امام علیه السلام و اوسع در عمل و کردار تخییر است از باب تسلیم امرایشان نه پیروی رأی و هوای نفس یعنی جایز نیست از برای ما فتوی دادن و حکم کردن بیکدی از دو طرف بر وجه قطعی و هر چند که جایز است برای ما عمل بیکدی از آنها من باب تسلیم بواسطه اذن و اجازه از جانب ائمه علیهم السلام بعض فضلاء در خصوص فرموده ثقة الاسلام بیان نموده که این است و جز این نیست که آن مرحوم قدس سره ذکر نکرده است ترجیح را باعتبار افضهیت و عدلیت و باعتبار کثرت عدد زیرا که اخذ و فرا گرفته احادیث کتاب خود را که کافی است از اصول و کتبی که صدور اخبار آنها از ائمه علیهم السلام قطعی و مورد اجماع تمام اصحاب است تمام شد کلام آن بعض و شاید تودر این مقام ایراد کنی بر ما و بگوئی که حکم در هر مسئله در واقع یکی است چنانکه آن مذهب اهل حق است و مراد بشناختن و دانستن احکام شرعیه برای عمل بآنست و احتیاج همه مکلفین بآنها مساوی و یکسان است پس چه وجهی دارد پنهان داشتن بعض مسائل و مبهم گذاشتن آنها

پس در جواب گوئیم اولاً حکمة در اکثر امور شرعیه برای ما معلوم و واضح نیست ثانیاً ممکن است که در این مقام بر سبیل اشاره بیان نمائیم آنچه را که بشکنند و بردارد استبعاد تورا در این مورد و باینکه بگوئیم که محتمل است که بوده باشد از جمله حکمتها در امور متشابهه که محل احتیاط است آنکه متمیز و جدا شود کسی که از اهل تقوی و تدین است بواسطه احتیاط در دین وارد نشدن او در متشابهات و دور نزدن او در اطراف آن که بمنزله حمی و قرقی است در شریعة مقدسه بجهة ترس از وقوع در آن که مورد خطر است از کسیکه نیست از برای او تقوی و پرهیزکاری که تجری و جسارت میورزد در طواف و دور زدن در اطراف متشابهات و باک ندارد بافتادن در آن پس باین واسطه است که مردم در درجات و مراتب دینی بر یکدیگر فضیلت و زیادتی حاصل مینمایند پس چنانکه ترك کننده شبهات در حلال و حرام و همچنین عمل کننده در آنچه که مردد است در میان فرض و نفل نیست مثل کسیکه هلاک شوند

است از جهة اینکه نمیدانند پس همچنین کسیکه هلاک شود از جهة ندانستن نیست مثل کسیکه هلاک شود از جهة دانستن پس مردم بر حسب این تقسیم سه فرقه صاحب سه مرتبه بترتیب مذکور خواهند بود و نیز محتمل است که از جمله حکمتها در صور متشابهه که مورد اختیار است آن باشد که از جانب شارع مقدس توسعه در تکلیف جمهور مردم باشد که برای آنها در بسیاری از احکام حکم بتخیر را اثبات و مقرر فرموده اند و این رحمتی است از جانب خدای عزوجل و بآن مختلف میشود مراتب تکلیف که بواسطه اختلاف مراتب مردم است در عقل و معرفه و شاید فرموده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باین اشاره است که در خطبه شریفه خود فرموده و در اوایل این فصل ترجمه آن مذکور شد باینکه فرمود **و لا تکلفوا حرمة من الله لکم فاقبلوها** و حاصل آنست که ما آنچه از حکمتهای احکام شرعیه نمیدانم بیشتر است از آنچه که میدانیم :

پس بعد از این مقدمات میگوئیم و از جمله آنچه که اهل اجتهاد از متشابهات می شمارند و اجتهاد میکنند در تعیین حکم در آن امری است که مردد باشد میان وجوب و ندب و نهی که مردد باشد در میان حرمة و کراهت و در نزد امعان نظر و خوب بکار بردن آن در این مقام تشابهی در هر دو نیست زیرا که آنچه که مطلوب است فعل آن یا ترک آن از چیزهاییست که قابل تشکیک است طلب در آن پس ممکن است اینکه بوده باشد مراتب ثواب و عقاب از برای بندگان بقدر مراتب اراده و کراهت از شارع و تکلیف بندگان بامر و نهی مستلزم آن نیست که بیان مراتب اراده و کراهت از برای ایشان نیز شود زیرا که نیست مدخلیتی از برای علم مکلف بآن و غیر این نیست که آنچه واجب است بر او تمیز و فرق دادن عبادت است از غیر عبادت

و اما علم مکلف بمراتب آنچه بآن امر شده است و آنچه از آن نهی شده است و فرق دادن بعضی از آنها از بعضی پس وجوب آن معلوم نیست زیرا که دلیلی نیست بر آن از عقل و نقل و اینمطلب مثل آن است که ما بنده خود ما را بفعلی یا ترک آن تکلیف می نمائیم پس بدرستیکه اطاعت و امتثال آن بنده ما را

متوقف نیست بر دانستن او باینکه ما آیا مؤ اخذه میکنیم از او بواسطه مخالفة کردن او بانه پس در اینمقام چه داعی شده حضرات مجتهدین را که خود را بیجته بزحمت بر بیراهه انداخته و بجته تعیین این تکلیف غیر واجب اقامه دلائلی نموده اند که او هن است از بیت عنکبوت و کلماتی بیان کرده اند که سکوت بر آن ترجیح دارد و این یکی از طرقی است ایشانرا در زیاد کردن مسائل بدون ضرورة و احتیاج در آن و بخدایتعالی پناه می بریم از افعال و اعمال ایشان

**مترجم گوید** اسهل طرق در دانستن معنی محکم و متشابه ورد ثانی بر اول طریقی است که از خود ائمه علیهم السلام برای ما رسیده امثال و تسلیم بر آن کافی است برای نجات از مهالك چنانکه مانع است از اقتحام در شبهات مسالك در روایت کافی حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه میفرماید **المحکم لیس بشیئین انما هو شیء واحد یعنی محکم آن است که دلالت بر یک چیز کننده دو چیز و اختلاف در معنی آن نباشد پس متشابه خلاف آن خواهد بود چنانکه از باقی حدیث شریف معلوم میشود چنانکه فرموده **فمن حکم بماليس فيه اختلاف فحکمه من حکم الله تعالى و من حکم بامر فيه اختلاف فرأى انه مصيب فقد حکم بحکم الطاغوت الحدیث موافق اینمضمون در معنی متشابه حدیث بحار است که حضرت امیر المؤمنین عليه السلام فرموده **اما المتشابه من القرآن فهو الذی انحرف منه متفق اللفظ مختلف المعنی** و در بعض نسخ باین لفظ است **الحرف منه** الخ و بهر دو لفظ خوب واضح و روشن است معنی متشابه از فرمایش آن حضرت که میفرماید متشابه آن است که لفظ آن متفق یعنی یکی و بی شبهه اما معنی آن مختلف باشد و این نیز معلوم است که محکم و متشابه قرآن با محکم و متشابه اخبار مساوی است چنانکه در روایت و سائل از حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیهم روایت شده **ان فی اخبارنا متشابهها که متشابه القرآن و محکمها که محکم القرآن** .****

و نیز در خبر بحار از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت شده **و المتشابه**

الذی اشتبه علی جاهله یعنی متشابه آن است که مشتبّه باشد بر جاهل آن و همین مقدار بیان از معنی محکم و متشابه برای اهل حق کافی است که از کلام ائمه اطهار علیهم السلام رسیده و احتیاج بقیل و قال در آن ندارند حاصل آنکه محکم آن است که محل اختلاف نشود و تمام افهام در آن متفق باشد و صریح و واضح باشد که امر باخذ و عمل در آن شده و متشابه آن است که محل شبهه و اختلاف باشد در انظار و البته بدیهی است لفظی که دلالت بر شیء واحد کند اختلافی در آن نخواهد بود و اما اگر دلالت بر شیءین یا بیشتر نماید چاره نیست بجز اینکه در آن اختلاف واقع شود پس باین میزان که ما محکم و متشابه را شناختیم میگوئیم آنچه را که در باب هر دو از ائمه علیهم السلام برای ما وظیفه معین شده پس در خبر و سائل روایت شده است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود «فا ما المحکم فنؤمن به و نعمل به و ندین الله به و اما المتشابه فنؤمن به و لا نعمل به» یعنی فرمود اما محکم پس بآن ایمان میآوریم و عمل بآن میکنیم و خدایتعالی را بآن عبادت می نمائیم و اما متشابه پس ایمان میآوریم بآن و عمل بآن نمیکنیم

و در خبر احتجاج از مولانا الرضا علیه السلام روایت شده «انه قال ان فی اخبارنا متشابهاً کمتشابه القرآن و محکماً کمحکم القرآن فردوا متشابهها الی محکماها و لا تتبعوا متشابهها دون محکماها فضلوا» و در خبر غوالی اللالی قریب باین معنی روایت شده «قال رسول الله من افتنی الناس و هو لا یعلم المحکم من المتشابه فقد هلك و اهلك» پس بنا بر آنچه که ذکر کردیم ما مأمور و موظفیم از ائمه علیهم السلام که رد نمائیم متشابه را بمحکم آن و این امر برای عالم بعلم آنها و عامل بآن سهل و آسان است نه بر جاهل البته بر او دشوار و مشکل است پس از جمله موارد آن در احکام شکوک میگوئیم در خبر و سائل از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما وارد است «اذا شککت فاین علی الیقین قال قلت هذا اصل قال نعم» و در قول دیگر آن بزرگوار است آنچه که نص فردی این اصل است «قال سئلت ابا الحسن عن الرجل لا یدری اثلثا صلی ام ثنثین قال یبنی علی النقصان و یاخذ بالجزم و یتشهد بعد انصرافه تشهداً خفیفاً

كذلك في اول الصلوة و آخرها و هردو خبرچه اصل وچه نص محكمند در بناى باقل و اخذ بيقين پس آنچه در مقابل آنها وارد شده است مثل خبر وسائل عن احدهما عليه السلام قال قلت له رجل لا يدري واحدة صلى او ثنتين قال يعيد «و آنچه مثل اين خبر است كه فرمود اند اعاده نمايد پس مطلوب بودن اعاده محكم است . اما وجوب آن محل شبهه و از جمله متشابهات آن اصل است پس حكم آن رد باصل محكم است كه ذكر شد و حكم بوجوب نميتوان كرد كه موجب ضلالت خواهد گرديد

و بعبارة اخرى منطوق و ملفوظ هر كلمه محكم است و مفهوم آن از جمله متشابه كه اخذ بان منهي است چنانكه دلالت دارد بر اين رواية وسائل باين مضمون «دخل الحكم بن عتيبة و سلمة بن كهيل على ابي جعفر عليه السلام فسئلاه عن شاهد و يمين فقال قضي به رسول الله صلى الله عليه و آله و قضي به على عليه السلام عندكم بالكوفة فقالا هذا خلاف القرآن فقال و اين وجدتموه خلاف القرآن قال ان الله يقول و اشهدوا ذوى عدل منكم فقال قول الله و اشهدوا ذوى عدل منكم هو لا تقبلوا شهادة واحد و يمينا

و نيز دلالت دارد بر آن رواية بحار از حضرت صادق عليه السلام قال له ابو حنيفة كيف يخرج اى المنى من جميع الجسد و الله يقول من بين الصلب و الترائب قال ابو عبد الله عليه السلام فهل قال لا يخرج من غير هذين الموضعين و اين دو خبر صريحند در اينكه ملفوظ و منطوق كلام حجة است نه احتمالاتى كه از مفهوم آن خارج شود بلكه مفاهيم متشابهاتند كه بايد رد شوند بمحكمات و از اينجا ظاهر ميشود كه تعارضى در آيه شريفة نيست فمن تعجل فى يومين فلا اثم عليه و من تأخر فلا اثم عليه زيرا كه منطوق هردو شرط محكم است و مفهوم آنها متشابه و الا لازم ميآيد اختلاف و اعوجاج در قرآن كه هردو منقلى است نسبت بقرآن

و نيز از اين باب است كلمه امر و نهى در آيات و روايات بر اينوجه كه او امر كواشفند از بر و صلاح و نواهى كواشفند از عدم بر و صلاح و ايندو معنى در امر و نهى محكمند اما وجوب در امر و حرمة در نهى محتاج بدليل ديگر است الا آنكه فرموده اند



نهی در قرآن دلالت دارد بر ترك معاصی کما اینکه در روایت ابن مسعود وارد شده است که فرمود رسول خدا ﷺ یا بن مسعود اذا تلوت کتاب الله تعالی فاتیت علی آیه فیها امر او نهی فردوها نظراً و اعتباراً فیها دلالت عن ذلك فان نهیه یدل علی ترك المعصیة و امره یدل علی البر و الصلاح پس گفتن هر امری دلالت دارد بر وجوب یا هر نهی بر حرمة بدون حجة قائم بر آن تکلم بدون علم است که جایز نیست پس در مورد امر و نهی و موارد دیگر که محل شبهه باشد از متشابهات رد آن به حکمات لازم و واجب است و بحث کردن در آن و ساکت نشدن از آن و خود را بقیل و قال انداختن از اموری است که ائمه علیهم السلام ما را از آن منع و رد فرموده اند چنانکه احادیث مذکوره در این فصل بآن دلالت صریحه دارد و فرمایش مصنف علیه الرحمه در آخر بآن اشاره است

## فصل نهم

در ذکر جمله از آیات و اخباری که وارد شده است در

### ذم اجتهاد و متابعه آراء و منع از آنها

و شاید تو بگوئی از کجا گفتمی که شارع منع کرده است از اجتهاد و عمل بر رأی و اینکه منع از آنها می باشد معروف از مذهب امامیه حتی میان مخالفین آنها اگر چنین سؤال الی از ما نمائی در جواب گوئیم اول کسیکه منع کرده است از پیروی و اتباع رأی و ظن و ارتکاب اجتهاد خداوند سبحانه می باشد که فرموده است و عزیز است گوینده آن ان یتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً و نیز آن سبحانه فرموده است ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخروصون ای یقولون بالتخمین و نیز فرموده است و ان هم الا یظنون و نیز فرموده است و اتبعوا اهلهم بغير علم و نیز فرموده است خداوند عزوجل و لا تقف مالئس لك به علم و نیز فرموده است و لا تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الكذب و نیز فرموده است قل أرأیتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه

حراماً وحلالاً قل آله اذن لكم ام على الله تفترون و نیز فرموده است ولو تقول علينا بعض الاقاويل لا خذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين و نیز فرموده است قل انما حرم ربى الفواحش اسی قوله وان تقولوا على الله ما لاتعلمون و نیز فرموده است وقال الم یؤخذ علیهم میثاق الكتاب ان لا یقولوا على الله الا الحق و نیز فرموده است وان احکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم واحذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک و نیز فرموده است و ما اختلفتم فی شیء فحکمہ الی الله وله الحکم و الیه ترجعون و نیز فرموده است و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در آیه دیگر و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون و در آیه دیگر و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون

مترجم گوید چون، بیان و تفسیر آیات قرآنیه شأن و وظیفه ائمه تعلیم علیهم صلوات الله الملك العظيم میباشد لذا صرف نظر از ترجمه ظاهر آیات کریمه نموده و واگذار بمحال خود گردید پس هر که خواهد رجوع نماید در تفسیر آنها باخبار و آثاریکه در مراد بآنها وارد شده فرموده در حدیث قدسی آمده است که خداوند سبحانه فرموده است ایمان بمن نیاورده است کسیکه تفسیر کند کلام مرا برأی خود نیست بر دین من کسیکه استعمال کند قیاس را در دین من و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی خود همین حدیث را روایت کرده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است خبری که مشهور است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود هر که تفسیر نماید قرآن را برأی خود و حق گفته باشد پس بتحقیق خطا کرده است

و در کتاب نهج البلاغه از جمله کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در مذمت اختلاف علماء در فتوی و عمل بقیاس بیان فرموده آن است که میفرماید وارد میگردد بر یکی از حکام قضیه مشکله در حکمی از حکمها پس حکم میکند در آن مسئله برأی خود بعد از آن وارد میشود ذات همان قضیه بر غیر آن حاکم پس حکم میکند

بر آن حاکم ثانی در آن قضیه بخلاف قول حاکم اول بعد از آن جمع میشوند حکم کنندگان بآن احکام نزد پیشوای خودشان که طلب قضا کرده است از ایشان و ایشان او را پیشوای خود ساخته اند پس نسبت میدهد بصواب همه اندیشه‌های مخالف آن اصحاب را و حال آنکه خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است و کتاب ایشان یکیست آیا امر فرموده است حق سبحانه و تعالی ایشان را باختلاف در مسئله پس فرمان برده اند او را در آن حکم یا نهی کرده ایشان را از آن اختلاف پس نافرمانی کرده اند ایشان او را یا فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی دینی که ناتمام است پس یاری خواسته بایشان بر تمام گردانیدن آن یا بوده اند ایشان شریکان حق سبحانه در گفتار و جوه تا مر ایشان را باشد که قائل شوند بآن مقالات مختلفه و برخدا باشد که راضی شود بآن مقال یا فرو فرستاد حق سبحانه دینی را که کامل است و تمام پس تقصیر کرده رسول او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از رسانیدن آن و ادا نمودن آن برانام و حق سبحانه میفرماید در کتاب خود ما فرطنا فی الكتاب من شیء و فیه تبیان کل شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب خود از هیچ چیز در هیچ باب و در آن کتاب است بیان هر چیزی و باز ذکر فرموده « ان الكتاب یرصدق بعضه بعضاً و انه لا اختلاف فیه » یعنی بدرستی که این کتاب تصدیق کننده است بعضی از آن مر بعضی دیگر را یعنی جمیع آیات قرآنی موافق اند و بدرستی که بهیچوجه اختلاف نیست در او و باز فرموده و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً یعنی اگر بودی این کتاب بزرگوار از نزد غیر کردگار هر آینه یافتندی در او اختلاف بسیار پس آن بزرگوار فرمود بدرستی که قرآن ظاهر او نیکو و خوش آینه است بانواع بیان و باطن آن عمیق است و بی پایان فانی نمیشود یعنی با آخر نمیرسد سخنهای عجیبه آن و بنهایت نمی انجامد اشیاء غریبه آن و زایل نمیشود شبهات ظلمانی مگر بانوار ساطعه قرآنی گفته است ابن ابی الحدید در نزد شرح او اینکلام را که حضرت امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام میفرماید سزاوار نیست اینکه حمل کرده شود جمیع آنچه در کتاب عزیز است بر ظاهر او پس بسا ظاهر است که آن مراد باو امر باطن

دیگر است و مراد آن بزرگوار از این بیانات در برابر اهل اجتهاد است در احکام شرعیه و فاسد و باطل کردن قول کسی است که گفته است هر مجتهدی مصیب است و اینکه قائل باجتهاد از پنج وجه و جهت مرتکب اجتهاد خود میشود که هر پنج وجه باطل است

**اول آنکه چون خداوند سبحانه یکتا است و رسول او ﷺ و کتاب او یکی است واجب است اینکه نبوده باشد حکم در هیچ واقعه مگر یکی مانند پادشاهی که میفرستد بسوی رعیت خود رسولی را با فرمان خود که امر میکند در آن فرمان باو امریکه اقتضا میکند پادشاه بودن و امیر بودن او پس بدرستی که جایز نیست که در او امر او اختلاف و تناقض باشد و اگر در آنها تناقض باشد هر آینه آن پادشاه نسبت داده میشود بجهل و سفاهت .**

**وجه دوم آنکه خالی نیست اختلافی را که اهل اجتهاد بسوی آن میروند و مرتکب میشوند یا آن است که مأمور بآن هستند یا منهی از آن میباشند و اول باطل است بجهة اینکه نیست در کتاب و سنت چیزی که ممکن باشد که مجتهد دلیل خود قرار دهد در بودن اختلاف مأمور به و دومی که از آن نهی شده اند حق است و لازم میآید از آن حرام بودن اختلاف از مجتهدین**

**وجه سوم آنکه یا دین اسلام میباشد ناقص یا تمام پس اگر ناقص باشد می باشد خداوند سبحانه بتحقیق استعانه نموده است بوسیله مکلفین بندگان خود بتمام کردن شریعه ناقصه که رسول خود را برای او فرستاده و استعانه یا برسبیل نیابة از آن سبحانه باشد یا برسبیل مشاکله و مشار که با او هر دو سبیل کفر است و در صورت دوم که تمامیت آن است باین معنی که خداوند سبحانه دین را تمام نازل کرده است پس در تبلیغ آن رسولش تقصیر نموده یا اینکه رسولش تمام و کمال رساننده و تقصیری در تبلیغ نفرموده پس اگر بوده باشد اول یعنی رسول او تقصیر در رساندنش کرده آن کفر است نیز و اگر دومی باشد یعنی رسول بتمام رساننده پس بتحقیق باطل است اجتهاد بجهة اینکه اجتهاد این است و جز این نیست در چیزهایی است که بیان نشده باشد و واضح و روشن نباشد و اما آنچه که متبیین و آشکار باشد اجتهاد را در**

آن راهی و مجالی نیست

وجه چهارم استدلال بقول خدایتعالی مافرطنا فی الکتاب من شیء و قول

آن سبحانه فیه تبیان کل شیء و نیز قول خدایتعالی ولارطب ولا یابس الا فی کتاب

مبین پس همه این آیات دلالت کننده اند بر اینکه کتاب عزیز مشتمل است بر

جمیع احکام پس هر چه در قرآن نباشد واجب و لازم است که از شرع نبوده باشد

وجه پنجم قول خدایتعالی ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً

پس گردانید خداوند علی اعلی اختلاف را دلیل بر اینکه از جانب غیر خدا باشد

و لکن قرآن از جانب خداوند سبحانه میباشد و در او اختلافی نیست لکن قرآن

بأدلة قاطعه دلالت کننده است بر صحت نبوة و پیغمبری پس بنابراین (یعنی چونکه

از طرف خدا می باشد و دلالت دارد بر صحة نبوة) واجب است که نبوده باشد در

قرآن اختلافاً فی و بعد از این گفته است ابن ابی الحدید عبار تیکه معنی آن

این است .

و بدانکه باین وجوه پنجگانه امامیه و نفی کننده گان قیاس و اجتهاد در شرعیات

تمسک جسته اند و بتحقیق اصحاب ما در کتب خودشان تکلم بر آن کرده اند تمام

شد کلام ابن ابی الحدید

فرمود مصنف علیه الرحمه میگویم من و در این کلام ابن ابی الحدید دلالتی

است بر اینکه معروف از مذهب امامیه منقی بودن اجتهاد است حتی در نزد مخالفین

از ایشان همچنانکه از مذهب امامیه نفی قیاس معروف است

و در نهج البلاغه نیز از کلام امیر المؤمنین علیه السلام در صفة کسیکه متصدی حکم

شود از امة و حال اینکه اهلیت آنرا نداشته باشد بدرستی که دشمن ترین خلائق

نزد خدایتعالی دومرد هستند یکی از آنها کسی است که خدایتعالی را گذار کرده

باشد او را بخودش پس آنکس از راه عدالت و میانه روی بر گشته و فرو رفته و شاد

است بکلام بدعت و خواندن مرد مرا بگمراهی و ضلالت خود پس آن شخص موجب

فتنه مردمان است و باعث گمراهی کسانیکه پیش از او بوده اند و کسانیکه با او اقتدا

کنند در حال حیوة او بعد از وفاة او و حمال خطاهای مردم و در گرو خطیئه خود میباشد و مرد دویم کسی است که جمع کرده و فراهم آورده جهل و نادانی را و اندازنده است آن را در میان نادانان امت و بطمع خود را در ظلمتهای فتنه و فساد فریب داده و گرفتار نموده کور دل است بآنچه در آن مصلحت مردمان است و جاهلست بنظام امور و مصالح بتحقیق نام نهاده اند او را مردمان جاهل دانا بعلوم شریعة و حال آنکه نیست دانا بامداد کرد پس بسیار خواست از جمع آوردن آنچیزیکه اندکی از او بهتر است از آنچه بسیار است

**مترجم گوید** مراد فکرهای فاسده و اندیشههای بیهوده است در مسائل باطله و شبهات و آراء مضلله و این بدیعی است که قلیل آن بهتر از کثیر است حضرت فرمود تا آنکه چون سیراب شد این نادان شبیه بعالم از آب متعفن گندیده یعنی اعتقادات فاسده و پر شد از مسائل بی فایده ناپسندیده نشست در میان مردمان در حالتی که حکم کننده است میان ایشان ضامن شونده از برای خلاص گردانیدن آن چیزیکه پوشیده است بر غیر او از مسائل پس اگر فرود آید باویکی از قضایای مشکله مبهمه آماده سازد از برای آن سخنان بی فایده ضعیفه و سست که از رأی و فکر فاسد خود تهیه نموده پس بآن رأی فاسد خود قطع حاصل کند پس او از پوشیدگی شبهها افتاده است در امور واهیه که مانند تار عنکبوت است یعنی مانند مگس افتاده در بافته عنکبوت که از ضعف ممکن نیست او را که خلاص شود از آن نمیداند که بصواب حکم میکند یا بخطا پس اگر اتفاقاً بصواب رسیده در آن حکم می ترسد از آنکه او خطا کرده باشد و اگر بخطا حکم کرده باشد امید میدارد که صواب گفته باشد در آن نادان نیست بسیار خبط کننده در میان نادانان یا بسیار بسر در آئینده در نادانیهای خود رونده است در ظلمات جهل و سواره است بر شترهاییکه پیش راه خود نه بینند نگزیده بر علم و دانش بدنندان بر نده یعنی از هیچ علم دین منتفع نشده و بهره نبرده می افکند روایتها را مانند افکندن باد گیاه خشک شکسته را یعنی همچنانکه باد گیاه را منتشر می سازد و انتفاع از او سلب مینماید او نیز علوم و روایات را از انتفاع بدرمی برد بخداسو گند

که نیست قادر و توانا بپاز گردانیدن و تقریر کردن آنچه وارد شده است بر او از مسائل بحساب نمیگیرد علم را در چیزی از آنچه انکار دارد آنرا و نمیداند یا آنکه گمان نمیبرد که علمی که ورای اعتقاد او است فضیلتی داشته باشد پس قول حق را اعتبار نمی کند و نمی بیند آنکه از ورای آنچه رسیده است از آن مذهبی و راهی باشد مرغیر او را یعنی گمان آن نادان آن است که مذهب حق آنست که او دارد و اگر تاریخ و پوشیده شود بر او کاری بپوشاند آن کار را بجهت آنکه میداند از جهل نفس خود بمسائل و نمیخواهد که آشکارا شود حال او فریاد میکند بزبان حال از جور حکم او خونهای بناحق ریخته شده و می نالد بآواز بلند از دست ستم او میراثها بسوی خدا شکایت میکنم از گروهی که زندگانی مینمایند در حالتیکه جاهلانند و میمیرند در حینی که گمراهانند نیست در میان ایشان کلائی که کاسد تر باشد از کتاب خدا وقتی که خوانده شود چنانچه حق خواندن آن است و نیست هیچ متاعی را بچتر و نه گران تر از روی بها از کلام خدا هر گاه که تحریف و تغییر داده شود از مواضعش و تاویل کرده شود بر اغراض فاسده و نیست نرسد ایشان زشت تر از معروف و نه نیکوتر از منکر زیرا که با اول مخالف و بادویم موافقند گفته است ابن ابی الحدید در شرح اینکلام اگر گفته شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرق گذاشته است میان ایندو مرد که یکی از آنها کسی است و گذاشته است خدای تعالی او را بخودش و دیگری کسی است بجهالت و نادانی افتاده پس بدرستی که هر دو در ظاهر یکیست و گرفتار نادانی و جهالت می باشند گفته شده است علمة فرق آن است که مرد اول پس او کسیست که در اصول عقاید گمراه شده مثل کسانیکه قائل بشریک و مانند میباشند برای خدایتعالی و نیز قائل بجبر در افعال آن سبحانه و امثال آنهاستند آیا نمی بینی که فرموده است در صفة آن شخص اول که فرورفته است در کلام بدعت و دعوت بضلالت و این اشعار دارد و بآنچه که ما گفتیم آنرا که مراد بمرد اول متکلم در اصول دین است و او از راه حق بضلالت افتاده و از اینجهت فرموده است که موجب فتنه مردمان و باعث ضلالت پیش از خود و بعد از خود از ایشان میباشد و امامرد دویم پس

او کسی است که خود را در فروع شرعیات فقیه داند و حال آنکه از اهل آن نیست مانند فقهاء سوء آیا نمی بینی که فرموده آن شخص دویم را که می نشیند در میان مردم برای حکم کردن .

و نیز فرموده است فریاد میکند از جور حکم او خونهای بناحق ریخته شده و می نالد از دست ستم او میراثها و نیز از جمله کلام آنحضرت است صلوات الله علیه در نهج البلاغه در ضمن خطبه پس از ذکر صفات حمیده پسندیده متقیان و خوبان میفرماید در صفات مخالفان و مدعیان حق و شخصی دیگر که بتحقیق نام نهاده است خود را دانا و حال آنکه نیست دانا پس فرا گرفته است نادانیه و جهل مرکب خود را از نادانان تبه روزگار و اخذ نموده گمراهی هارا از گمراهان نابکار و برپای کرده از برای مردم دامهای حیل را از ریسمانهای فریب و از گفتار دروغ بتحقیق که حمل کرده کتاب الهی را بر اندیشه های باطل خود و میل داده حق را بر آرزوهای عاقل خود ایمن میگرداند مردم را از گناهان عظیم و آسان میگرداند گناهان بزرگ را آن لئیم میگوید که باز میایستم نزد شبهه ها و از آن احتراز مینمایم و حال آنکه در آنها افتاده و می گوید که گوشه میگیرم از بدعتها و کارهاییکه مخالف شریعة غر است و حال آنکه در میان بدعتها خواب کرده و با آن دست در آغوش آورده پس شکل او همچو شکل آدهی است و دل او دل حیوان است نمی شناسد باب هدایت را تا پیروی کند آنرا و نه باب کور دل و جهالت را تا باز ایستد از آن پس این شخص مرده زنده گان است بحسب صفات چه متصف است بجهلی که موت ابدی است در صورت حیات پس کجا میروید ای مردمان گمراه و از کجا باز گردانیده می شوید و حال آنکه نشانه های هدایت قائم اند در دین و علامات روشن اند در میان مسلمین و منار های بلند بر پا شده در زمین بجهة تحصیل شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس بکجا حیران و سرگردان گردانیده می شوید در تباهی بلکه چگونه متحیر و متردد می شوید در گمراهی و حال آنکه در میان شما هستند اهل بیت پیغمبر شما علیهم الصلوة والسلام و ایشان زمامهای حقند که مردمان را بطریق حق می کشند و زبانهای صدقند یعنی ترجمان



وحی الهی پس فرود آورید ایشانرا بر نیکوترین منزلهای قرآن  
 مترجم گوید که آن وجوب موده ایشان است چنانکه فرموده عز اسمہ  
**قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة فی القربى** وعصمت و طهاره ایشان است ببران  
 و يظهر کم تطهیرا و علوم بی پایان و رسوخ ایشان در آن است بحکم وما یعلم  
 ناویلہ الا اللہ و الراسخون فی العلم و اطاعت ایشان است بفرموده **اطيعوا اللہ  
 و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم**

فرمود وارد شوید بر ایشان چون فرود آمدن شتر تشنه بآب گوارا ایگروه  
 مردمان فرا گیرید اینروایترا از خاتم پیغمبران صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بدرستی که میمیرد کسیکه  
 مرد از ما و حال آنکه نیست مرده بلکه زنده است نزد خدا یتعالی و می پوسد  
 آنکه پوسید از ما و حال آنکه نیست پوسیده

مترجم گوید این اشاره است باینکه اولیاء اللہ نمیمرند و نمی پوسند چه  
 بعد از رحلت ایشان آثار پسندیده و نام و نشان ایشان بر صفحه روزگار میماند و در  
 آخره متصف بصفة بل احياء عند ربهم پس ایشان زنده هر دو سرا باشند فرمود  
 پس قائل مشوید بآنچه نمی شناسید زیرا که بیشتر حق در آن چیزی است که انکار  
 میمائید و علم بآن ندارید پس بگفتار بی دانش زبان میلائید و معذور دارید کسی  
 را که حجتی نیست شما را بر او و منم آن شخص آیا عمل نکردم در میان شما بار  
 گران بزرگتر (که آن قرآن است)؛ و آیا نگذاشتم در میان شما بار کوچک تر را  
 (که عترت سید البشر است) و مر کوز ساختم در میان شما و ثابت گردانیدم علم و  
 ایمان و نشانه اسلام را و واقف گردانیدم شما را بر حدود مسائل حلال و حرام و  
 پوشانیدم بشما لباس عافیت و رستگار یرا از عدالت خود و گسترانیدم از برای شما  
 امر بمعروف و مشروع را از گفتار و کردار خود و بنه و دم بشما خلقهای شایسته و  
 خویهای پسندیده از نفس خود پس بکار مدارید اندیشه را در آنچه در نمی یابد نهایت  
 آنرا بصر بصیرت و در نمی آید بسوی آن اندیشه های فکرت

مترجم گوید این نهی است از استعمال رأی و نظر در دقایق مسائل الهیه

وامر معاد بدون اخذ از پیغمبر و اوصیاء آن حضرت صلوات الله علیهم که موجب هلاکت و ضلالت خواهد بود

**فرموده مصنف** از جمله کلام آن حضرت است صلوات الله علیه در خطبه نهج البلاغه و نیست هر صاحب دل عاقل و دانا و نه هر صاحب گوش شنوا و نه هر خداوند بینائی بینا پس ای عجب چیست مرا که تعجب نکنم از خطاهای این بفرقه‌ها بر اختلاف حجتهای ایشان در دین و مذاهب که نمیروند در اثر پیغمبر خود و اقتدا نمیکنند بعمل وصی نبی خود و نمیگردند بغیب یعنی ایمان بخدا و اعتقاد بسرای عقبی و ثواب و عقاب و عفة و میورزند از عیب و افتاده‌اند در شک و ریب عمل میکنند در شبه‌ها و میروند در پی شهوتها و آرزوها معروف در میان ایشان آن چیزی است که خود شناخته‌اند بمیل طبیعت نه بقانون شریعت و منکر نزد ایشان آن چیزیست که منکر شناخته‌اند نه بفرموده حضرت عزت پناه گرفتن ایشان در مشکلات بسوی نفسهای ایشان است نه بسنن سید کائنات و اعتماد ایشان در مبهمات بر آیههای خودشان است گوئیا هر مردی از ایشان امام نفس خود است و خود را محتاج بامامی نمیدانند بتحقیق که فرا میگیرد از نفس خود در چیزیکه می بیند به بندهای استوار و سبهای محکم یعنی آنچه اخذ مینماید از نفس خود در استحکام مانند احکام الهی میداند و از جمله کلام آن بزرگوار است صلوات الله علیه در نهج البلاغه بدانید ای بندگان خدا بدرستی که مؤمن باید حلال بداند اما سال آنچه را که در سال قبل حلال میدانست و حرام بداند آنچه را که حرام میدانسته و آنچه را که مردم از نو پدید می‌آورند حلال نمیکند آنچه بر شما حرام بود و لکن حلال آن چیزی است که خدایتعالی حلال کرده و حرام آن چیزی است که آن سبحانه حرام کرده یعنی تغییری و تبدیلی در حلال و حرام خدا نمیتوان نمود

و در تهذیب بسند خود از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اگر حکم کنم در قضیه میان دو نفر پس باز برگردند در آن قضیه و نزد من آیند زیاد نمیکنم آنها را بقول دیگری غیر از

آنچه میان آنها حکم کرده ام بجهت اینکه حق متغیر نمیشود .

ودراین دوخبر دلالة واضحه روشن است بر باطل بودن آنچه مشهور است میان مجتهدین و بر آن است بناء اجتهاد و بر اجتهاد است بناء آن آنکه از برای مجتهد جایز است که بر گردد از قول خود چون معلوم شود خرابی دایل او مانند آن دو خبر است در دلالة آنچه روایت کرده است او را کلینی در کافی باسناد خود از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از حلال و حرام پس فرمود حلال محمد حلال است تاروز قیامت و حرام محمد حرام است تاروز قیامت نمی باشد غیر آن و نمی آید غیر آن و مانند آنها است در دلالت آنچه در نهج البلاغه است از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام در ذکر قرآن است که فرموده خدایتعالی تمام کرد بقرآن نور خودش را و بحد کمال رسانید بسبب قرآن دین خود را و قبض نمود روح پیغمبر خود صلی الله علیه و آله رادر حالتی که بتحقیق تمام نمود و فراغت حاصل کرد به بیان احکام هدایت بسوی خلق خدا بسبب قرآن پس تعظیم و تکریم کنید از حق سبحانه و تعالی آنچه تعظیم فرموده ذات خود را بآن یعنی تکریم و تعظیمی که مناسب تعظیم کردن او باشد مرنفس خود را پس بدرستی که او نپوشانید از شما چیز را از دین خود و نگذاشت چیز را که باو خوشنود باشد از اعمال صالحه یا مکروه شمارد از افعال سیئه مگر که گردانید برای آن نشانه هویدا و علامت استوار و آشکارا که باز دارد از آن مکروه را یا بخواند بسوی مرضی خود پس رضا و خوشنودی او و خشم و غضب او در آنچه باقی مانده است از زمان یکی است یعنی حکم الهی در بودن چیزی مرضی یا مستخوط او یکی است در همه اوقات .

و بدانید که خدایتعالی هر گز خوشنود نمیشود از شما بچیزی که خشم کرده باشد بآن و راضی نبوده از آن بر کسیکه بود پیش از شما و هر گز خشم نمیکنند بر شما بچیزیکه خوشنود شده باشد بآن از کسی که بود پیش از شما و جزاین نیست که شما سیر میکنید در علامتی نمایان و سخن میکنید بباز گردانیدن سخن که گفته اند آن را مردانی که پیش از شما بودند یعنی ادله واضحه که متداول بود میان پیشینیان

شما بآن تکلم میکنید اینزمان گفته است ابن ابی الحدید در شرح این خطبه که فرمایش آن حضرت که فرموده رضا و خوشنودی خدا و سخط و غضب او سبحانه در آنچه باقی مانده از زمان یکیت معنی او آن چنان است که هر چه از احکام الهی صریح و واضح نباشد از حیث رضا و سخط و مورد نظر واقع شود جایز نیست علمارا اینکه اجتهاد کنند در آن و بعضی را حکم بطنلیت و پاره را حکم بحرمت نمایند بلکه خوشنودی و غضب خداوند سبحانه یکیت پس جایز نیست از برای قومی که فتوی دهند بحلال بودن یا حرام بودن شیئی از اشیاء که رضا و سخط خدا را در آن نمی دانند و همین فرمایش دلیل صریح بر حرمت اجتهاد میباشد و مکرر از امثال این فرمایش از آن حضرت صدور یافته و قول آنحضرت که فرموده و بدانید که خدا یتعالی هرگز خوشنود نمیشود از شما بچیزی تا آخر معنای او آنستکه خداوند سبحانه راضی باختلاف فتوی و احکام از شما نمی شود چنانکه راضی نشده است باختلاف امم سابقه پیش از شما پس غضب خدا شامل شد ایشان را نظر باختلاف ایشان و خداوند سبحانه فرموده است **الذین فرقوا دینهم و کانوا اشیعاً لتست منههم فی شیء عوهه** چنین غضب نمی فرماید بر شما در حال اتفاق که همان را پسندیده و اختیار فرموده از برای پیشینیان از شما تمام شد کلام ابن ابی الحدید .

و در تفسیر ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده که آن بزرگوار فرمود ای گروه شیعیان ما وای کسانی که دارای ولایت ماهستید بپرهیزید و دوری نمائید از اصحاب رأی پس بدرستی که ایشان دشمنان سنند از احادیث معصومین علیهم السلام فرار می کنند و دورند از حفظ کردن آن و منزجر و خسته اند از اینکه سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نگاه دارند و بآن عمل نمایند پس برای و هوای خودشان بندگان خدا را خدمتکاران خود قراردادند و مال آنها را برای خودشان دولت گرفته اند و گردنهای مردم را ذلیل کرده و در تحت ریاست خود در آورده اند مردم از آنها اطاعت می کنند مانند اطاعت آنها از سگها یعنی ناچارند از ترس اذیت آنها اطاعت کنند آنها را و منازعه مینمایند با حق و اهل او خودشان را

شبهه‌آممه صادقین قرار داده‌اند و حال آنکه ایشان از نادانان و کفار و ملامینند پس سؤال کرده میشوند از آنچه نمی‌دانند پس تکبر می‌کنند اینکه اقرار کنند که ایشان نمی‌دانند پس با دین خدای تعالی معارضه مینمایند بر آیهای خودشان و خودشان گمراه و دیگرانرا نیز گمراه مینمایند آگاه باشید اگر دین خدایتعالی بقیاس درست می‌شد هر آینه مسح کردن زیر پای سزاوار تر بود از روی پا .

و کلینی علیه الرحمه در کافی از حضرت ابیجعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که خطبه خواند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود ای مردم جز این نیست که ابتداء واقع شدن فتنه‌ها هواهای شیطانی است که پیروی کرده میشود و حکمهایی است نفسانی که از خود پیدا کرده شود مخالفة کرده میشود در آن اهواء احکام کتاب خدا و حاکم میگرداند بر آن رأیهای باطله و حکمهای مبتدعه مردانی را بر غیر دین خدایتعالی پس اگر باطل خالص می‌بود از آمیزش حق پنهان نمی‌بود باطل (برهیچ صاحب عقلی) و اگر حق خالص می‌بود از آمیختگی (واقع نمی‌شد اختلافی) بریده می‌شد از او زبانهای معاندین و لکن فرا گرفته میشود از اینکه حق است قبضه و از اینکه باطل است پاره پس آمیخته میشوند بیکدیگر (و آورده میشوند با هم) پس آنجا یعنی نزد امتزاج حق بیاطل مستولی میشود شیطان بر دو ستان خود و نجات می‌یا بند از خطرات این شبهه آن کسانیکه پیشی گرفته است از برای ایشان از جانب خدایتعالی حالتی نیکو که آن عنایت الهی است

و نیز کلینی باسناد خود روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طویلی که آن حضرت فرمود و هر کسی که کور دل باشد فراموش مینماید ذکر را و پیروی می‌کند ظن را و با خالق خود مبارزه کرده خواهد بود گفته شده است مراد بذکر قرآن است یعنی قول خدا يتعالي و ان الظن لا يغني من

### الحق شيئاً

و نیز کلینی باسناد خود روایت کرده است از مسعدة بن صدقه که او گفت

خبر داد مرا جعفر بن محمد علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که علی علیه السلام فرمود هر کسی که قرار دهد نفس خود را از برای عمل بقیاس در دین همیشه روزگار او در جهل و اشتباه می باشد و کسیکه عبادت کند خدایتعالی را برای همیشه هست روزگار او در پستی و فرو رفتن و زایل شدن و نیز مسعده گفت و فرمود ابو جعفر علیه السلام هر کسیکه فتوی بدهد مرد را برای خود پس بتحقیق عبادت کرده خدا را بآنچه که نمیداند پس بتحقیق ضدیت و معارضه نموده با خدا یتعالی برو جهی که حلال کرده و حرام کرده، است در آنچه که نمیداند و در کتاب بصائر الدرجات باسناد خود روایت کرده است از ابی جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود اگر تحدیث کنیم مردم را در دین خدا برای خودمان گمراه می شویم چنانکه گمراه شدند کسانی که پیش از ما بودند و لکن تحدیث می کنیم مردم را از جانب پروردگار خود بواسطه پیغمبر او صلی الله علیه و آله که بیان کرده است از برای ما

و در کافی روایت کرده است آنچه را که نزدیک بهمین است پس چون بوده باشد اعتماد بر رأی از اهل عصمت که موجب ضلالت گردد پس چگونه خواهد بود از غیر ایشان علیهم السلام و نیز در کافی روایت نموده باسناد خودش از محمد بن مسلم که گفت گفتم با امام صادق علیه السلام اینکه قومی از اصحاب ما تفقه میکنند و میرسند بعلمی و روایت می کنند احادیث را پس وارد می شود بر آنها چیزی پس می گویند در آن چیز بر رأی خودشان فرمودند امام علیه السلام در جواب او جایز نیست بر رأی خودشان بگویند و هلاک نشده اند گذشتگان مگر برای خاطر همین رأی دادن و از پیش خود گفتن و نیز در کافی باسناد خود از آن حضرت علیه السلام روایت نموده که فرمود نهی میکنم تو را از دو خصلت پس در آن دو هلاک شدند مردم نهی میکنم تو را از اینکه عبادت کنی خدایتعالی را بباطل و فتوی بدهی بآنچه که نمیدانی .

و نیز در کافی از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که گفت گفتم بحضرت ابی الحسن اول علیه السلام چگونه خدایتعالی را بیگانگی بپرستم پس فرمود ای یونس نبوده باش بدعة گذارنده در دین خدا کسیکه نظر کند بر رأی خود هلاک میشود

و هر کسیکه وا گذارد اهل بیت پیغمبر خود را گمراه می‌شود و کسیکه ترك کند کتاب خدا و قول پیغمبرش را کافر می‌شود

و در بصائر الدرجات روایت کرده است از ابی الحسن علیه السلام که فرمود جز این نیست هلاک شدن پیش از شما مردم بواسطه عمل کردن بقیاس و بدرستی که خدای تعالی قبض نفرموده روح پیغمبر خود را تا اینکه کامل گردانید جمیع دین او را در حلال و حرام پس آورد جمیع آنچه محتاج بودید شما مردم بسوی آن در حال حیوة آنحضرت صلی الله علیه و آله و بی نیاز گردیدید بواسطه آن حضرت و اهل بیت او علیه و علیهم الصلوٰة و السلام بعد از وفاتش از غیر ایشان و تمام احکام مخفی و امانت در نزد اهل بیت او علیهم السلام میباشد حتی حکم ارش کف و بدرستی که نیست در چیزی از حلال و حرام و جمیع آنچه مردم بآن محتاجند مگر آنکه آمده است در آن حکمی از کتاب و سنة .

و در کتاب محاسن روایت کرده است از محمد بن حکیم که گفت فرمود ابو الحسن علیه السلام چون بیاید شما را آنچه میداند پس بگوئید و آنچه را که نمیداند پس ساکت شوید و گذاشت آنحضرت دست مبارک خود را بردهانش پس عرض کردند برای چیست پس فرمود بجهت اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد از برای مردم از احکام باندازه کفایت آنها در زمان خود و آنچه را که بآن مورد احتیاج آنها باشد تا روز قیامت و در کافی روایت کرده مثل آنرا از آنحضرت علیه السلام

و در محاسن روایت کرده است باسناد خودش از یحیی حلبی و ابن مسکان و حبیب که ایشان گفتند فرمود بما ابو عبدالله علیه السلام نیست دوستر نزد من کسی از شماها بدرستی که مردم رفته اند بر اهلای مختلف بعض از ایشان بهوا و میل خود رفتار مینماید بعضی برأی خود عمل مینماید و بدرستی که شماها گرفته اید و عمل مینمائید بامریکه از برای او اصل و پایه است .

و در حدیث دیگر حبیب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود بدرستی که مردم گرفته اند چنین و چنین و طائفه بهواهای نفس و طائفه

بر آیه‌اشان و طائفهٔ بروایت و بدرستی که خدایتعالی شماها را هدایت کرد بدوستی خودش و دوستی کسی که سود بخشد دوستی او در نزد خدا .

و در تهذیب باسناد خود روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدرستی که چون مادر در گاه خدایتعالی بایستیم عرض میکنیم ای پروردگارا گرفتیم و عمل کردیم بکتاب تو و مردم گفتند ما عمل برآی خودمان می‌کنیم پروردگار جزا دهد بما و آنها آنچه را که بخواهد و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که عرض میکنیم در گاه خدا عمل کردیم ما بکتاب تو و سنت رسول تو .

و نیز در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده است از ابی بصیر که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام وارد میشود بر ما چیزهایی نمی‌شناسیم آنها را در کتاب خدا و نه در سنت پیغمبر پس نظر میکنیم در آنها پس فرمود حضرت آگاه باش اگر تو بواسطهٔ نظر در آنها بحق برسی اجر داده نمیشوی و اگر خطا کنی افترا و دروغ بسته باشی بر خدای عزوجل .

و در کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده است که فرمود حضرت صادق علیه السلام حکم کردن بر دو قسم است یکی حکم خدای عزوجل است و یکی حکم اهل جاهلیتست پس کسیکه خطا کند در حکم خدا حکم میکند بحکم اهل جاهلیت و کسیکه حکم کند در دو درهم بغیر ما انزل الله پس بتحقیق کافر شده است بخدا و در کافی روایت کرده است از ابی بصیر که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود کسیکه حکم کند در دو درهم بغیر حکم خدا پس او کافر است بخداوند عظیم و نیز روایت کرده است از معویة بن وهب که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود هر حکم کننده که حکم کند میان دو نفر پس بر خطا حکم کند از حق دور میشود بدورتر از آسمان .

و در کافی نیز روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود با بن ابی لیلی توئی ابن ابی لیلی قاضی مسلمانان عرض کرد بلی حضرت فرمود بچه چیز حکم میکنی



در جواب عرض کرد بآنچه که رسیده است مرا از رسول خدا ﷺ و علی ﷺ و ابی بکر و عمر حضرت فرمود پس رسیده است بتو که رسول خدا ﷺ فرمود بدرستی که علی ﷺ عالم ترین شماها است در حکم کردن میان مردم عرض کرد بلسی فرمود حضرت پس چگونه حکم میکنی بغير حکم آن بزرگوار و حال اینکه این فرمایش رسول ﷺ بتو رسیده و میدانی پس چه خواهی گفت در وقتی که روز قیامت شود وزمین از نقره و آسمان از نقره دیده شود پس بگیرد رسول خدا ﷺ دست تورا و نگاهدارد تو را در درگاه پروردگارت پس عرض کند خدایا این شخص حکم کرده است بغير حکم من پس راوی گفت روی ابی ابن لیلی مانند زعفران زرد شد .

و نیز باسناد خود روایت کرده است از عبدالرحمن بن حجاج که او گفت بود حضرت ابی عبدالله ﷺ در نزد ربیعة الرأی پس آمد اعرابی مسئله سؤال کرد از ربیعة الرأی پس جواب داد او را و ساکت شد اعرابی باو گفت اینجوابی که بیان کردی بگردن تو است ربیعه ساکت شد پس حضرت ابی عبدالله ﷺ فرمود آن جواب در گردن ربیعه است آیا نه چنان است که هر فتوی دهنده ضامن فتوای خود میباشد

و نیز از ابی عبیده حذاء روایت کرده است که او گفت فرمود ابو جعفر ﷺ کسیکه فتوی بدهد مرد مرا بدون علم و بدون هدایت از جانب خدا لعنة میکند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و بار میشود باو گناه هر کسی که عمل کرده است بفتوی او و نیز روایت کرده است که ابو بصیر گفت عرض کردم بحضرت ابی عبدالله ﷺ از تفسیر آیه شریفه **اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله** پس در جواب فرمود آگاه باش قسم بخدا که آنها یعنی علماء نصاری و یهود عوام خودشان را دعوت نکردند بپرستش خود آنها و اگر آنها را دعوت مینمودند اجابت نمیکردند آنها را ولیکن از برای آنها حلال کردند حرامی را و حرام کردند حلالی را پس پرستیدند و قبول کردند از ایشان از جهة و طریقی که نمی دانستند

و نیز. روایت کرده است در روضه کافی با سائید متعدده از حضرت صادق علیه السلام در رساله طولانی که آن حضرت فرمود ای گروه مرحومه رستگار شده بدرستی که خدایتعالی تمام کرده است برایشما آنچه که داده است شما را از خیر و بدانید که نیست از علم خدا و نه از امر او اینکه احدی از کسانیکه خدایتعالی خلق کرده است بگیرد دین خود را بهوی ورأی خود و قیاسها بتحقیق فرستاده است خدایتعالی در دین خود قرآنرا و گردانیده است در آن بیان هر چیز را و قرار داده است از برای قرآن و یاد گرفتن قرآن اهلی را که جایز نیست اهل علم قرآنرا کسانیکه هدایت کرده است ایشانرا بعلم قرآن آنکه در آن بهوی ورأی و قیاسها عمل نمایند بی نیاز کرده است خدایتعالی ایشانرا از این عمل بسبب آنچه که داده است ایشانرا از علم خود و مخصوص کرده است ایشانرا بآن و قرار داده است در نزد ایشان کرامتی از جانب خود که بآن ایشانرا اکرام فرموده و ایشانند اهل ذکر امر فرموده است خدایتعالی این امت را بسؤال از ایشان و هر کسی که از ایشان سؤال نماید و حال اینکه بتحقیق در علم خدایتعالی گذشته باشد که تصدیق ایشانرا خواهد نمود و پیروی آثار ایشانرا خواهد کرد چنین کسی را ارشاد خواهند فرمود و عطا خواهند کرد او را از علم قرآن آنچه را که بسبب آن هدایت بیابد بآن بسوی خدایتعالی باذن او و بسوی جمیع راه حق و این اشخاص کساننی هستند که بر نمیگردند از اهل قرآن و از سؤال از آنها و اعراض نمیکند از علم قرآن که خدایتعالی گرامی داشته اهلش را بآن و قرار داده است در نزد ایشان مگر کسانیکه پیشی گرفته است بر او در علم خدایتعالی شقاوت در اصل خلقتش در تحت اظله پس آن گروه رومیگردانند از سؤال اهل ذکر و کسانیکه خدایتعالی علم قرآن را بآنها عطا فرموده و در نزد آنها قرار داده و مرد مرا امر فرموده که از ایشان سؤال نمایند و این اشخاص که اعراض نموده اند کساننی هستند که بهواها و رأیها و قیاسهای خودشان عمل مینمایند تا اینکه شیطان بر آنها مسلط میشود بجهت اینکه ایشان میگردانند و قرار میدهند اهل ایمان و اهل علم قرآنرا در نزد خدایتعالی از کافرین و اهل ضلالت در علم قرآن را از جمله مؤمنین

مترجم گوید همچنانکه متداول در زمان ما این است که آنهایی را که عمل بآثار و اخبار محمد و آل محمد علیهم السلام می کنند می گویند اینها گمراه می باشند و اما آنهایی را که تبعیت از اصول موضوعه مجعوله ابوحنیفه و امثال اومی کنند آنها مؤمن و رستگار می پندارند فرمود قرار میدهند و میگردانند آنچه را که خدایتعالی حلال کرده است در اکثر چیزها حرام و آنچه را حرام فرموده است میگردانند آنها را حلال پس این است اصل نتیجه هواهای آنها و حال اینکه بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از فوت خودش از آنها عهد و پیمان گرفت که مخالفة ننمایند و لکن در نزد خودشان گفتند که ما بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون خدای عزوجل روح آن حضرت را قبض بسوی خود نماید برای ما جایز خواهد بود اینکه بگیریم بآنچه جمع شود بر آن رأی مردم و این را بجهة مخالفة کردن با خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و مخالفة با عهد او مرتکب شدند و اظهار نمودند پس نیست احدی جری تر و در ضلالت و گمراهی آشکارتر از کسانی که اینرا گفتند و گمان کردند این برای آنها جایز است قسم بخدایتعالی که آن سبحانه واجب فرموده است که مردم اطاعة نمایند محمد صلی الله علیه و آله را و پیروی نمایند او امر او را در حال حیوة آن حضرت و بعد از موتش تا آخر حدیث که طولانی است

و نیز در این حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرمود پیروی کنید آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت آن حضرت را پس آنرا بگیرید و پیروی نکنید هواها و رأیهای خودتان را پس گمراه شوید پس بدرستی که گمراه ترین مردم در نزد خدایتعالی کسی است که پیروی کند هوا و رأی خود را بدون هدایت از جانب خدا و در آن حدیث است نیز که فرمود آن حضرت صلوات الله علیه ایگروهی که خدایتعالی نگاهدار امر شماست بر شما باد بآثار رسول خدا و آثار ائمه هدی از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت و سنة و طریقه ایشان پس بدرستی که هر که باین اخذ نماید پس بتحقیق هدایت یافته است و کسی که ترك کند این امر را و روگرداند از آن گمراه میشود بجهة اینکه خدایتعالی امر فرموده است بطاعت و ولایت ایشان صلی الله علیه و آله

و در محاسن روایت کرده است باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام که آن حضرت فرمود در رساله خودش و اما آنچه سؤال کردی از قرآن پس این نیز از خطرات متفاوتی است تو است زیرا که قرآن نیست بروجیهیکه تو ذکر کردی و هر چه را که شنیدی پس معنی آن غیر آن چیز است که بسوی آن رفته ای و جز این نیست که قدر آن مثلها نیست از برای قومی که میدانند نه غیر ایشان و قومیکه تلاوت میکنند آنرا حق تلاوت آن و ایشان کسانی هستند که ایمان بقرآن آورده و میدانند آنرا و اما غیر ایشان پس بسیار سخت و مشکل است بر ایشان عمل بقرآن و دور است معانی قرآن از آنچه در دلهای خودشان جاداده اند و چنین فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که شأن چنین است نیست چیزی دورتر در دلهای مردمان از تفسیر قرآن و در این خلیق حیران مانده اند همه مگر کسانی که خدایتعالی خواسته است که در حیرت نمانند و جز این نیست که خدایتعالی خواسته است و اراده فرموده بتعمیه قرآن اینکه بایستند در باب او و صراط او و پرستش نمایند آن سبحانه را و باز ایستند در قول او باینکه اطاعت نمایند پادارندگان کتاب او و ناطقین از امر او را و اینکه استنباط نمایند آنچه را که محتاجند از این از ایشان نه از پیش خودشان پس فرمود آن حضرت صلوات الله علیه و اگر رد می کردند بر رسول صلی الله علیه و آله و باولی الامر از ایشان هر آینه می دانستند آنرا کسانی که استنباط می کردند او را از ایشان پس اما از غیر ایشان پس نمیدانند اینرا هرگز و یافت نمیشود و بتحقیق دانستی که درست نمی آید و ممکن نمیشود که همه خلق ولایه امر باشند زیرا که نمی یابند کسی را که او را امر نمایند و نه اینکه برسانند امر و نهی خدایتعالی را با و پس گردانیده است خدایتعالی خواص خودش را ولایه امر تا اقتدا کند بآنها کسی که از خواص نیست پس بفهم این را ان شاء الله و پرهیز از آنکه قرآن را برای خود تلاوت نمائی پس بدرستی که مردم شریک نیستند در علم قرآن مثل شراکت آنها در ما سوای او از امور و قادر نیستند بر ظاهر و بر باطن آن مگر از راه و در آن که خدایتعالی قرار داده آنرا پس بفهم انشاء الله و طلب کن امر حق را از محل و مکان آن تا آنکه بیا بی آنرا ان شاء الله تعالی .

فرمود مصنف علیه الرحمه مکرر گردانیدن امام علیه السلام فرمایش خود را بسائل  
 که بفهم ان شاء الله اشاره است، با اینکه عالم بهمه اینها چنانکه سزاوار است خود  
 ایشان علیهم السلام خاصه می باشند

و روایت کرده است در کتاب محاسن نیز در باب مقائیس و رأی از حضرت  
 صادق علیه السلام در رساله اش بسوی اصحاب رأی و مقائیس اما بعد پس بدرستی که هر کسی  
 که بخواند غیر خود را بسوی دین خود که بنایش بر رأی و قیاس باشد انصاف نموده  
 و نیکو حظی و بهره نبرده زیرا که خواننده شده باین امر خالی نیست از رأی و قیاس  
 و چون نبوده باشد خواننده را قوتی در خواندن او مدعو را ایمن نیست داعی را  
 که محتاج شود بمدعو بعد از زمان کمی بمتحقیق می بینم متعلم طالب را که بسا  
 است برتر از معلم گردد ولو بعد از زمانی و می بینم معلم را که دعوت کننده بود  
 بسا است که محتاج شود در رأی خودش بسوی رأی کسی که دعوت نموده او را بسوی  
 خودش و در اینحال متحیر میشوند جاهلان و بشکمی افتند شك کنندگان و بگمان  
 میافتند گمان کنندگان و اگر اینعمل در نزد خدایتعالی جایز بود بر نمی انگیخت  
 رسل را بآنچه که در آن بر دیگران زیادتی داشته باشند و نهی نمیگردانند کناره کردن از  
 آنها و عیب نمیفرمودند نادانی و جهل را و لکن مردم چون دست از حق برداشتند و چشم از  
 نعمت پروردگار پوشیدند و بجهل و تدبیر خودشان مغرور شده و خود را از علم خدایتعالی  
 بی نیاز دانستند و اکتفا کردند بغير رسولان و قوام امر او و گفتند نیست چیزی مگر  
 آنچه که درک مینمایند آن را عقلهای ما و می شناسد عقلهای ما پس خدایتعالی و اگذار  
 نمود آنها را بسوی آنچه دوست داشتند آنرا و مهمل گذاشت آنها را و بحال خودشان  
 و اگذار نمود تا گردیدند عبده خودشان بطوریکه نمیدانند و اگر بود خدا یتعالی  
 راضی باجتهاد ایشان و رأی ایشان در آنچه ادعا مینمایند از این بر نمی انگیخت  
 بسوی ایشان کسی را که حکم میان حق و باطل نماید و زجر کننده که آنها را از راه  
 ضلالت باز دارد و جز این نیست که استدلال نمودیم که رضای خدایتعالی غیر این  
 است بواسطه بعث رسل بامور قیمه صحیحه و تحذیر و منع از امور مشکله مفسده پس

گردانید ایشانرا دزها و راه خود ودالات کنندگان بر آن سبحانه باموری که از رأی و قیاس خالی باشد پس هر کسی که طلب کند آنچه که در نزد خدایتعالی است بقیاس و رأی زیاد نمیشود از خدا برای او مگردوری از خدا و بر نمی انگیخت خدا رسولی را هر گز هر چند طولانی شود بمراو در حالتی که مردم مخالفه نمایند او را و باین جهة گاهی متبوع شود و گاهی تابع باشد و در آنچه بیاورد استعمال ننماید رأی و قیاسی را تا اینکه واضح و آشکار شود امر او مانند وحی از جانب خدایتعالی و در اینعمل دلیل است از برای هر صاحب عقل و وزیر کی بر اینکه اصحاب رأی و قیاس خطا کنندگان و فرو روندگان می باشند در باطل و جزاین نیست که اختلاف در میان مردم میباشد در غیر رسل نه رسولان پس بپرهیزای شنونده اینکه جمع شود بر تو دو خصله یکی از آنها انداختن خود را در چیزیکه بآن سینهات تنگ شود و پیروی کردن نفس خودت را بدون علم و معرفه و خصلت دوم بی نیاز دانستن خودت را از آنچه بآن محتاجی و تکذیب کردن تو کسی را که بسوی او است بازگشت تو و بپرهیز از ترك حق از روی مسامحه و تنبلی و ملالت و پیروی کردن باطل را از روی نادانی و ضلالت زیرا که نیافتیم ما کسی را تابع هوای خود باشد و رو گردانیده باشد از آنچه که ذکر کردیم که هر گز بحق برسد پس نظر کن در این وعمل نما بآنچه ذکر کردیم

فرمود مصنف و اخبار در این باب بیشتر است از اینکه بشماره آید و در آنچه که ذکر کردیم ما آنرا کفایت است ان شاء الله تعالی اگر گفته شود بتحقیق دو روایت آمده است یکی از آنها از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام اینکه آن بزرگوار فرموده اند بر ما است اینکه بیندازیم بسوی شما اصول را و بر شماست اینکه تفریع نمائید

و حدیث دویم از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام که فرمود بر ما است انداختن اصول و بر شما است تفریع و این مفاد دو حدیث اذن در اجتهاد است پس چگونه است توفیق بین این دو خبر با اخبار دیگر که منع از اجتهاد فرموده اند گوئیم در

جواب نیست معنی دوحديث بطوریکه تو بآن رفته نه چنان است بلکه نیست معنای آنها مگر اینکه ما قصد نمائیم بسوی آنچه انداخته اند بسوی ما از احکام بروجه کلی پس بیرون بیاوریم از آن احکام جزئیة را بپراهمین یقینیه و حجة قاطعه که موافق باشد بیکى از اشکال اربعه و این اجتهاد برأى نیست و استنباط حکم بظن و گمان نیست در چیزی و این مثل قول ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است که فرموده اند **لَا يَنْقُضُ الْيَقِينُ اَبْدًا بِالْشَكِّ وَ لَكِنْ يَنْقُضُهُ بِمُيَقِّنٍ آخِرٍ** پس بدرستیکه ما میفهمیم یقیناً باینکه کسی یقین در طهارت داشته باشد و شك در حدث باشد واجب نیست بر او تحصیل طهارت و کسیکه یقین بطهارت جامه اش دارد و شك دارد برسیدن نجاست بآن واجب نیست بر اوستن جامه و کسیکه یقین بماء شعبان دارد و شك دارد که ماه رمضان داخل شده واجب نیست بر او روزه و مانند اینها از فروع و جزئیات و نیز مانند فرموده ایشان علیهم السلام **كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّىٰ يَرُدَّ فِيهِ نَهْيٌ وَقَوْلُ اَيْشَانَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهِيَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّىٰ تَعْرِفَ الْحَرَامَ بَعِيْنَهُ وَقَوْلُ اَيْشَانَ عَلَيْهَا السَّلَامُ كَلِمَا غَلَبَ اللهُ عَلَيْهِ مِنْ اَمْرِ فَاللهُ اعْزَرُ لِعَبْدِهِ وَقَوْلُ اَيْشَانَ عَلَيْهَا السَّلَامُ اِذَا جَزَمْتَ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ شَكَّتَ فِيهِ فَشَكُّكَ لَيْسَ بِشَيْءٍ** و غیر اینها از اصول کلیه که متفرع میشود بر آنها جزئیات و بتحقیق ذکر کردیم مقداری از آنها را در کتاب موسوم باصول اصیلة پس باید طلب کند هر که بخواهد آنها را در آنجا باتمه کلام و بسط آن در آنجا والله الحمد .

## فصل دهم

در نقل کلام بعضی بزرگان از علمای شیعه در ذم اجتهاد و پیروی کردن رأیها بتحقیق دانستی که منحصر است راه شناختن علمهای شرعی خواه در اصول دین و کلیات و خواه در فروع دین و جزئیات و افراد آن در روایت از اهل بیت علیهم السلام و جایز نبودن تمسک در چیزی از آنها بمقدمات جدلیه و استنباطات ظنیه و بوده است اینعمل از شعار قدما، اصحاب ما از اصحاب ائمه علیهم السلام صلوات الله علیهم .

پس بدانکه اصحاب ائمه عليهم السلام تصنیف نموده اند در این مسئله کتابها و رساله‌ها پس از جمله کتابها که در این باب تصنیف شده کتاب نقض بر عیسی بن ابان است در اجتهاد و ذکر کرده است او را نجاشی در ترجمه اسمعیل بن علی بن اسحاق و بعضی از آنها کتاب ایضاح است از برای فضل بن شاذان نيسابوری و میباشد از اجل اصحاب فقهاء ما و بتحقیق روایت کرده است از ابی جعفر ثانی عليه السلام و گفته شده از حضرت رضا عليه السلام نیز روایت کرده است و بتحقیق تصنیف کرده است صد و هشتاد کتاب و طلب رحمت کرده است برای او دو بار یاسه بار عقب يك دیگر حضرت امام حسن ابو محمد عليه السلام و فرموده است آن بزرگوار بعد از آنکه در کتاب او نظر فرموده و رحمت برای او فرستاده آرزو مینمایند اهل خراسان مقام و درجه فضل ابن شاذان رایا اینکه جای دارد آرزو نمایند مقام او را چون مقام و درجه او بزرگ و بلند بوده است گفته است فضل در کتاب مذکور در حق گروهی که متصف بجماعة و منسوب بسنندند بدرستی که ما یا ف تیم ایشان را که میگویند بدرستی که خدای تبارک و تعالی بر نینگیخته پیغمبر خود را بسوی جمیع خلق خود با آنچه که محتاجند مردم بسوی آن از امر دینشان و حلالشان و حرامشان و احکام دماء و مواریث و بنده‌شان و سایر احکامشان و بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود که بدانند اینرا یادانسته است و بیان نکرده است از برای مردم و بدرستی که اصحاب آنحضرت بعد از او و غیر ایشان از تابعین استنباط کردند این را برای خودشان و برپاداشتند احکامی را که نامیدند آن راسنه و جاری کردند در میان مردم علومیرا و منع کردند ایشان را که از آنها تجاوز نمایند بسوی غیر آنها و ایشان در آنها اختلاف نمودند بعضی از ایشان حلال کردند آنچه را که دیگران حرام نمودند و بعضی حرام نمودند آنچه را که دیگران حلال کردند و گفته است در حق شیعه بدرستی که ایشان میگویند بدرستی که خداوند جل شأنه بندگان خود را بپرستش خود امر فرموده در عمل بطاعت و اجتناب از معصیه بر زبان پیغمبرش صلی الله علیه و آله پس بیان کرده است از برای ایشان جمیع آنچه محتاجند بسوی آن از امر دینشان از کوچک و بزرگ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله رساند بایشان آنرا از خاص و عام



وواگذار نکرد آنها را برای خودشان و نگذاشت آنها را کور و شبهه نیست که دانست اینرا هر که دانست و جاهل مانند هر که آن را ندانست پس اما آنچه که رساند بروجه عام پس آنچیزی است که امت بر آن هستند از وضو و نماز و خهس و زکوة و روزه و حج و غسل از جنابت و اجتناب از آنچه که خدا نهی کرده است در کتاب خود از ترك زنا و سرقة و تعدی کردن و ستم نمودن و ریاء و خوردن مال یتیم و آنچه که شباهت باین دارد از آنچه که تفسیر آن طولانی است و آن معروف است در نزد خاصه و عامه و اما آنچه که بروجه خاص رساند آن را پس آن چیزی است که بم او گذار فرموده و بیان کرده از آیه شریفه **اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منکم** و آیه **فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** پس اینها در مورد خاص میباشد و جایز نیست اینکه بوده باشد کسیکه خدایتعالی طاعت او را واجب کرده باشد بر مردم اینک داخل معصية شود و مانند اهل معاصی از نافرمانی خدا اجتناب ننمایند و پروائی از ارتکاب معصية نداشته باشد و این مانند قول خدایتعالی است **جل شأنه واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین** نیستند ظالمان امامان که عهد گرفته شده باشد از جانب خدا در عداوت کردن بر مردم از آنها و حال اینکه بتحقیق نخواستہ است آن سبحانه که غیر عادل امام و پیشوای خلق او باشند یعنی عهد خدایتعالی که عدالة در میان مخلوق او است در ظالم نیست پس نمیتوان که ظالم امام باشد و نیز دانستیم که فرمایش خداوند تبارک و تعالی که فرموده **ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها واذ حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل** خدایتعالی عهد گرفته است از مردم در حکم بعدالت اینعهد را نگرفته مگر از امامانی که نیکو بتوانند که حکم بعدالت نمایند و جایز نیست که امر فرماید بعدالت حکم کند کسی که عدالت را نمیداند و بخوبی از عهده بر نمیآید و جز این نیست که امر فرموده که حکم بعدالت کند کسی که نیکو میتواند حکم بعدالت نماید پس فرموده است فضل بن شاذان بعد از کلام طویلی پس بر میگرددیم بسوی گفتگوی باصنف اول پس میگوئیم

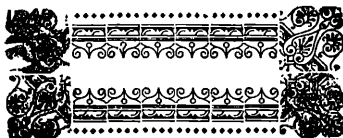
بآنها اما ادعای شما باینکه گفتند بدرستی که خدایتعالی بر نینگیخته پیغمبر خود ﷺ را  
 را بسوی خلق خود بجمیع آنچه که محتاجند بسوی آن از حلال و حرام و فرائض و احکام  
 و بدرستی که رسول خدا ﷺ همه اینهارا ندانسته یادانسته ولکن از برای مردم بیان نکرده  
 و چه چیز شما را مضطر کرده بسوی این کلام در جواب گفته اند که ما نمی یابیم فقهارا  
 که رد کنند جمیع آنچه که مردم بآن محتاجند از امر دین و حلال و حرام و واجب از نماز  
 و غیر آن پس چاره نیست از نظر و استعمال رأی در آن چه نیامده است مارا روایت پیغمبر  
 و مجوز این از برای ما قول رسول خدا ﷺ میباشد که فرمود بمعاذین جبل زمانی  
 که اورا بیمن فرستاد بچه حکم میکنی در میان مردم عرض کرد بکتاب خدا حضرت  
 باو فرمود اگر در کتاب حکمی نباشد بچه حکم میکنی عرض کرد بسنة حضرت  
 فرمود اگر در سنة نباشد عرض کرد اجتهاد میکنم برأی خود فرمود الحمد لله که  
 توفیق داد خدایتعالی رسول خدا ﷺ را باینعمل پس دانستیم ما بدرستی که شأن  
 چنین است که واجب کرده است خدایتعالی از حکم که در کتاب و سنة نیست و  
 بدرستی که چاره نیست بجز استعمال رأی در آن و نیز مانند قول آنحضرت ﷺ  
 که فرمود جز این نیست که مثل اصحاب من در میان شما مانند مثل ستاره ها است  
 بهر يك اقتدا کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحاب من برایشما رحمت است پس  
 دانستیم که واگذار نکرده است مارا در عمل برأی مگر آنچه برای ما نیاورده و  
 بیان نکرده برای ما و پیشی گرفته است در این کسانیکه پیش از ما بودند در آنچه  
 که گفته اند برای خودشان از احکام و موارد و حلال و حرام پس دانستیم که  
 ایشان نکرده اند مگر آنچه را که برای ایشان جایز بوده و اینکه ایشان از حق  
 بیرون نرفته اند و اجتماع بباطل ننموده اند پس جایز نیست مارا که آنها را بگمراهی  
 نسبت بدهیم در آنچه کرده اند پس اقتدا کردیم ما بآنها پس بدرستی که ایشان  
 جماعة بسیارند ویدالله علی الجماعة و خدایتعالی جمع نمی کند امت را برضلال و  
 گمراهی در جواب آنها گفته شد بدرستی که دروغ ترین روایات و باطل تر آنهاروایتی  
 است که خدایتعالی را بظلم و جور نسبت دهد و پیغمبرش ﷺ را نسبت بجهل و

نادانی دهد و در قول شما که میگوئید خدایتعالی پیغمبرش را مبعوث نکرده بسوی خلقش با جمیع آنچه که محتاجند بسوی او تجویز است از برای او سبحانه حکم بجور و تکذیب بکتاب او بجهت قول آن سبحانه که میفرماید **اللیوم اکملت لکم دینکم** و خالی نیست اینکه احکام یا میباشد از دین یا نه پس اگر از دین است پس بتحقیق خدای تعالی آن را کامل گردانیده است و بیان کرده است آن را برای پیغمبرش ﷺ و اگر میباشد در نزد شما که از دین نیست پس حاجتی از برای مردم بسوی آن و شما واجب نمیدانید که بر مردم است بغیر آنچه از دین است عمل بآن نمایند و این را هر گاه قائل شوید این شنعاً خواهد بود برای شما که اگر داخل شود بر یهود و نصاری در دینشان هر آینه ترك مینمایند آنچه داخل شود بر ایشان بواسطه این شنع و آن متصل است بمانند خود از نسبت جهل دادن به پیغمبر ﷺ و ادعای شما جواز استنباط و اجتهاد در آنچه نمیدانسته است آنرا از فروغ دین و سزاوار است که شیعه فرار نماید از آنچه اقرار نمودید بآن از دو شنع که در آنها است کفر بخدا و رسول او ﷺ

و فرموده است و در آنچه که ادعا نمودید از قول پیغمبر ﷺ بمعاذ تکذیب است بآنچه نازل کرده است خدا و طعن است بر رسول خدا ﷺ پس اما آنچه که تکذیب کردید باو از کتاب خدا از چیزها نیست که بتحقیق بیان کردیم ما آنرا در اول کتاب خودمان از قول خدایتعالی **ان احکم بما انزل الله و نیزو لا تتبع اهو آئهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک و نیز قول آن سبحانه و ما اختلفتم فیه من شیء فحکمہ الی الله و نیز قول خدایتعالی **ولا یشرک فی حکمه احداً و قوله الا له الحکم و هو اسرع الحاسبین و قوله له الحکم و الیه ترجعون و قوله فاصبر لحکم ربک و آنچه که شهادت بآنها دارد در کتاب خدا که دلالت میکند بر اینکه حکم از برای خدایتعالی است بتمنهایی پس شما گمان کردید اینکه نیست در کتاب خدا و نه در آنچه فرو فرستاده است خدا بر پیغمبر خود چیزی را که حکم کند باو در میان مردم در آنچه که اختلاف کرده اند در****

آن و بدرستی که معاذ هدایت می یافت بچیزیکه خدایتعالی به پیغمبر خود وحی نمروده بود و بدرستیکه معاذ هدایت می یافته بغیر آنچه که پیغمبر ﷺ هدایت می یافت و باینحرف خودتان واجب گردانیدید از برای معاذ اینکه رأی او در راه هدایت مانند وحی خداست برای پیغمبرش پس بنا بر این بالاتر قرار دادید مرتبه او را از مرتبه نبوة زیرا که پیغمبر ﷺ همیشه منظر وحی بوده و بدون وحی حکم نمیفرمود برای خود و لکن معاذ محتاج بوحی نبوده بلکه از پیش خود و برأی خود احکام بیان مینموده پس مثل شما مثل کسانی است که خدایتعالی در آیه شریفه فرموده **فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا** یا قول آن سبحانه که فرموده **اوحی الی و لم یوح الیه شیء** و مثل کسیکه خدایتعالی در حق او فرموده که **میگوید سا نزل مثل ما انزل الله** پس گردیده است معاذ در نزد شما بمرتبه که محتاج نیست در هدایت بوحی بلکه رأی او برایش کافی است اما پیغمبر ﷺ محتاج بوحی است و برأی خود عمل نمیفرماید و اگر کوشش کنند کافران بر باطل کردن نبوة حضرت رسول ﷺ بیشتر از آنچه شما بآن حضرت نسبت دادید و آن بزرگوار را متصف بجهل نمودید تجاوز بکلامی نمیکنند یعنی در ابطال نبوت آنحضرت همان صفة جهل کافی خواهد بود پس خبر داده است ما را خدایتعالی اینکه اصل اختلاف در امم سابقه بعد از پیغمبران آنها واقع شده چنانکه در قرآن فرموده **کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلفوا فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جائتهم البینات بغیا بینهم فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنہ و یرهدی من یشاء الی صراط مستقیم** پس شما ستایش نمودید اهل بغی و ستم را و گفتید اختلاف ایشان رحمت است و اقتدا کردید بخلاف و اهل خلاف و برگشت دلہای شما از کسیکه خدای تعالی او را برای هدایت و رفیع اختلاف شما برانگیخته بود در آنچه اختلاف نمودید در آن از حق و حقیقة پیدا کرد از برای ما و شما قول خدای تعالی در آنچه فرموده **ولا یزالون**

مختلفین الامن رحم ربك و لذلک خلقهم پس شما پیروی کردید اهل خلاف را و پیروی کردیم ما کسی را که استثنا فرموده است خدایتعالی او را بر حمة پس چون تنگ شد بر شما باطل شما که بر اقامه آن حجتی از برای شما نیست حلال دانستید و تجویز نمودید در حکم برأی و اجتهاد چنانکه گمان کردید آنچه را که بیان نکرده اند آن را از برای شما و تجویز نمودید بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نادانرا از قول خودتان که گفتید آن حضرت بیان نکرده است از برای شما طاعت و معصیه را و روا داشتید بر اهل حق و تصدیق کنندگان خدا و رسول صلی الله علیه و آله را عداوت و دشمنی و بر احکام کتاب خدا عبث نموده و کافر شدید تا آخر آنچه که گفته است آنرا از این قبیل با آنچه که در اوست از تطویل خصوصاً در آنچه که طعن زده است بآن در خبر معاذ و ما بر این اقتصار نمودیم پس بدرستی که قطره آب نشانه غدیر و کفی از غله علامت خرمن کبیر میباشد و از برای غیر ارضی الله عنه نیز کلماتی در این باب هست که الآن برای من حاضر نیست ذکر نمایم و در آنچه که ذکر کردیم ما کفایت است از برای طالب حق و یقین و بحق میرساند قوم عابدین را و هر آینه بتحقیق مذاکره نمودیم با جمعی از اهل علم در این طریق و عمل باخبار پس از روی انصاف تصدیق ما را نمودند و برگشتند از طریق اصولیین و اختیار نمودند طریقه اخباریین را و بعضی از ایشان بودند که سبقت گرفتند در طریقه اخباریین در حالیکه می خواندند و نداء می کردند علماء را بمکتب اخبار و اخباری بودن مگر آنکه من کسی را نمی یابم و نیافته ام که از علماء بزرگ عمل با این طریق نماید گویا هنوز خود را در مقام عمل آزاد ننموده و ندانسته راه حق را بواسطه مردم اخذ کرده یا گمان نموده مخالفة جمهور و متار که مشهور غیر حق ننگ و عار است و موجب شماتت و باعث بر طرف شدن اہمیت و وقار است و الله المستعان .



## فصل یازدهم

در نقل کلام صاحب کتاب اخوان الصفا در تزییف اجتهاد

ومتابعة رأیها (واو از حکماء شیعه است)

گفته است که گفته اند در رساله لغات از کتابشان مختلف گردیده مذاهب و رأیها و اعتقادات در میان اهل یسک دین و یسک پیغمبر بجهة افتراق آنها در موضوعات و اختلاف لغاتشان و هواهای بلادشان و تباین موالیدشان و رأیهای رؤساء و علماء ایشان کسانیکه خراب مینمایند آنها را و مخالفة میاندازند در بین آنها بجهة طلب ریاسة دنیا و بتحقیق گفته شده است در مثل **خالف** تذکر یعنی مخالفة کن و احداث بدعة نماتا اینکه تورا مردم بیاد خود در آورند بجهة اینکه شأن چنین است اگر نمی انداختند رؤساء علماء ایشان در میان آنها اختلاف نمی بود از برای ایشان ریاستی و بودند همه در یک راه مگر اینکه بیشتر ایشان متفقند در اصول مختلفند در فروع مثال این چنان است که ایشان اقرار دارند بتوحید و صفات خدایتعالی از آنچه که سزاوار است بآن و اقرار کنند گانند به پیغمبر مبعوث بایشان و تمسک جویند گانند بکتابی که فرستاده شده بسوی ایشان و اقرار کنند گانند بایجاب شریعة و اختلاف کنند گانند در روایاتی که وسائط آنها مردانی هستند که اختلاف کنند گانند در معانی بجهة اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود از جمله معجزه و فضیلتش اینکه آن حضرت بود مخاطب میفرمود هر گروهی را بآنچه که میفهمیدند از او بحسب آنچه در مرتبه فهم بر او بودند و بحسب آنچه که تصور میکرد عقولشان را پس بجهة این در میان روایات اختلاف واقع شد و دینها و رویه های مردم زیاد شد و اختلاف کردند در خلیفة رسول صلی الله علیه و آله و گردید این بزرگترین اسباب خلاف در امة تا اینکه منتهی شد بما .

و نیز پس بدرستی که اصحاب جدل و مناظره و کسانیکه طلب مینمودند منافسه و ریاست را اختراع کردند از پیش خودشان در دیانات و شرایع چیزهای بسیار را که

آنها را حضرت رسول ﷺ نیاورده بود و اقرار بآن نکرده بود بلکه از خودشان ساختند و گفتند بعوام مردم این سنة و طریقه رسول ﷺ میباشد و اینرا در پیش خود نیکو شمردند حتی مردم گمان بردند بایشان که پیغمبر ﷺ بایشان امر فرموده و نیز احداث نمودند در احکام و قضایا اشیاء بسیاریرا برآیها و عقلمهای خود و گمراه شدند بسبب این از کتاب پروردگارشون سنة پیغمبرشان ﷺ و تکبر کردند از اهل ذکر کسانیکه در میان ایشان بودند و بتحقیق امر شده بودند اینک از ایشان سؤال نمایند در وقتی که مشکل شود امر برایشان پس گمان کردند از روی سخافتة عقل خودشان اینک خداوند سبحانهوا گذاشته است امر شریعة و فرایض دیانات را ناقص که محتاج باشد تمام نمایند آنها برآیهای فاسده و قیاسهای کاذبه و اجتهدهای باطله خود و آنچه که آنها تخمین نموده و از پیش خود اختراع نموده بودند و چگونه این گمانرا نمودند و حال آنکه خداوند سبحانه میفرماید **قرطنا فی الکتاب من شیء و آن سبحانه نیز فرموده است تمیانا اکل شیء و جز این نیست** که کردند این کار را بجهة طلب ریاسة چنانکه گفتیم آنها مکرر و واقع ساختند بخلاف و منازعه در میان امت پس ایشان خراب کردند شریعة را و بگمان انداختند کسی را که نمیدانست که گمان کند که ایشان باین اسباب یاری مینمایند شریعة را و حال اینک باین اسباب که فراهم نمودند امت خراب شد و واقع شد عداوت میان ایشان و کشید این امر بفتنهها و جنگها و حلال شمردند بعضیها خونهای بعضی را پس هر گاه امتناع مینمود از اینعمل بعضی از علماء که حق رامی دانستند و ایشان بعض رؤسا را دراینکار مخاطب ساخته و از خدایتعالی و از عذاب آن سبحانه آنها را می ترسانیدند آن رؤسا اعتنا بقول آن بعض علماء حق ننموده بلکه عوام را بسوی آنها جری و دلیر نموده و نسبت میدادند باو که این شخص حرفی میزند و بقولی قائل است که نه موافق شریعة است و نه قول شخص عاقل و ممکن نبود برای آن شخص عالم حق گواینکه بیان کند از برای عوام که چگونه امور در شریعة جریان دارد که آنها را از غفلت خودشان بیرون کند برای الفت عوام بآنچه که بر آن داخل بوده و بآن

نشو و نما کرده بودند خلفاً عن سلف و چون رؤساء عوام چنین دیدند که دل‌های علماء حقه از عوام مشامزه و عوام نیز از آنها دور و بر کنار و اطاعتی از آنها نمی نمایند اینرا رؤساء آنها برای خودشان شرف و بلندی بردیگران قرار داده و بعوام میفهمانند و حالی میکردند که اینها حجتی بر عقاید و مذهب و طریق خود ندارند و سکوت آنها و داخل شدن در باطل آنها را از اقامه حجة و دلیل جلوگیری مینماید و این رؤساء میگفتند بعوام که حق آنست که ما بر آن اجتماع نموده ایم پس همیشه دأب و عمل آنها بر این بود و آنها هر روز عددشان زیاد تر و اختلافاتشان بیشتر و احتجاجات و مناظرات و جدلشان بی اندازه و افزون تر می گردید تا حدیکه از احکام شریعة دور گشتند و تغییر دادند کتاب خدا را بتفسیرشان بخلاف آنچه حقیقة و واقع آن بود چنانکه خداوند سبحانه میفرماید **يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنِ مَوَاضِعِهِ** و در اصل امر خودشان امت را خراب کردند و باطل و داشتند از راهی که نمی دانستند و تأویل کردند اخبار رسول ﷺ را بتأویلاتی که اختراع نمودند آن را از پیش خودشان بدون اینکه حجتی از جانب خدایتعالی بر آن داشته باشند و برگردانند معانی آن را و معنی کردند بطوریکه خودشان اراده مینمودند بر وجهی که تقویة نماید ریاست آنها را و نسبت فسق دادن باهل علم را دأب و خوی خود قرار دادند در نزد عوام و این دأب و عمل را از یکدیگر می بردند پسر از پدر و خلف از سلف تا زمانیکه خدایتعالی بخواهد و اراده نماید هلاک و انقراض آنها را و همیشه اینگروه علماء عوام دشمنان حق بوده اند در میان امت و هر قرن پس چه بسیار پیغمبری که کشتند آن را و وصی پیغمبر که انکار نمودند او را و عالمی که او را از دیار خود خارج نمودند پس همیشه ایشان و افعال آنها اسباب نسخ در شریعتها و تجدید آن بوده در زمانهای گذشته تا اینکه خدایتعالی باتمام رساند وعده خودش را و فرموده است **جَلَّ شَأْنُهُ انْ يَشَأْ يَذْهَبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ انْ الارضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ انْ فِي هَذِهِ لِبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ** پس باین علتها که ذکر کردیم سبب شد در اختلاف آراء و مذاهب



ودروقتی که امرچنین باشد پس واجب است برطالب حق وراغب در بهشت اینکے طلب کند آنچهرا کہ نزدیک کند او را بپروزدگارش و خلاص کند او را از دریای اختلاف و خروج از زندانهای اهل اختلاف و اگر غفلت ورزد نفس از مصالح و مقاصد خودش ووا گذارد راه بهشت وحق و اهل حق و دینی را کہ نیست اختلافی در آن و همراه شود با اهل-تلاف و بسوی رؤسای بتہائی کہ نصبشده اند از برای پرستش میباشد این سبب ہلاکت و دوری او از جوار خداوند سبحانہ و چگونہ چنین عملی از برای خدا خواهد بود و حال آنکہ خود را قرین شیطان گردانیدہ چنانکہ در کلام خداوند سبحانہ است و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض لہ شیطاناً فہولہ قرین وانہم لیصدونہم عن السبیل و بحسبون انہم مہتدون حتی اذا جاءنا قال یمانیت بینی و بینک بعد المشرقین و بعس القرین و چنین میباشد حال اینگونہ اشخاص با عالمیکہ اقتدا کردہ اند باو و بواسطہ آن گول خورده و مغرور شدہ اند باو و جماعتی کہ در اطراف او ہستند پس تبدیل کردہ اند عبادت و پرستش پروردگار را بعبادت کردن آن عالم از آنجائیکہ نمیدانند زیرا کہ چون آن عالم حلال کرد بقول خودش و حرام کرد بقول و برآی خودش پس کسیکہ قبول نماید از او آن فتوی را بتحقیق پرستیدہ است او را قال اللہ تعالی وانکم وما تعبدون من دون اللہ حصب جہنم انتم لہا واردون پس بر تو بادای برادر مہربان نیکو خدایتعالی توفیق دہد تورا باہل علمی کہ ایشان اہل ذکرند از اہل بیت نبوت کہ نصب کردہ شدہ اند از برای نجات خلق و بتحقیق گفتمہ شدہ است یاری بجوئید در ہر صناعتی باہل آن صناعت تمام شد کلام صاحب اخوان الصفا بالفاظ آن واو کلامی است متین کہ صادر شدہ است از روی بصیرت و یقین .



## فصل دوازدهم

### اشاره به بعضی آنچه مترتب میشود بر اجتهاد و متابعت آراء از مفاسد

بس است در فساد و باطل بودن اجتهاد و رأی بعد از بودن هر دو مخالف با فرموده خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم چنانکه شنیدی آنچه که رسیده است بنو بواسطه اجتهاد و متابعت آراء از وقوع جنگها و فتنه هادر بین صحابه و آنچه را که مشاهده مینمائی از اختلاف بین فقهاء در مسائل دینی از اصول و فروع و فرایض و سنن بامنضبط نبودن مدارک آنها و مختلف بودن طرق آنها باختلاف اذهان و احوال مردمان با آنچه در آنها است فساد از جهت تعارضات و اضطراب نفوس و مخاصمات و رجوع و بازگشت بسیاری از بزرگان علماء از آنچه فتوی داده اند بآن بسوی غیر آن که خارج از حد احصا و شمار است .

فرموده است سید بن طاوس رحمه الله از سعید بن هبه الله معروف به قطب راوندی علیه الرحمه که تصنیف کرده است کتابی در اختلافات حادثه بین شیخ مفید و سید مرتضی رحمه الله که آن دو بزرگوار اعظم علماء اهل زمان خودشان بوده اند بخصوص شیخ مفید پس ذکر کرده است در آن کتاب اختلافاتی را که شماره آن میرسد بنود پنج مسئله از اصول دین که در بین آن دو شخص بزرگ واقع گردیده و فرموده است در آخر آن رساله که اگر خواسته باشم استیفاء تمام اختلافات آنها را نمایم هر آیند بطول میآینجامد کتاب - تمام شد کلام سید رحمه الله و اینک بیان مینمائیم از برای تواز جمله اجتهادات مجتهدین در مسائل و احکام دین آنچه که روشن شود بر تو بسبب آن کارهای ایشان که چه کرده اند و بچه چیز استناد نموده اند و بچه راهی رفته اند و اکتفا میکنم بر سه مسئله که دو مسئله از آن در علم اصول میباشد که آن دویکی خود اجتهاد و آن دیگر مسئله اجماع است و مسئله سیم که راجع بفروع است در نیت عبادتست تا اینکه بوده باشد نمونه از برای تو که ملتفت شوی طریقه آنها را در سایر مسائل و مقایسه نمائی بر آن سنه ایشان در بقیه مدلولات

ودلائل و کافی است از جهة اطلاع بر این سه مسئله در شهادت و کشاننده و رهنماینده است بسوی خیر و هدایت و ذکر می کنیم ما اولاً آنچه که او تحقیق است بر هر یک از آنها بر وجه اجمال پس ذکر می کنیم اختلافات و اقوال ایشانرا در آنها بطریق سؤال پس خواهی دید ایشانرا که دورند از جواب بجهة تشابه و جوه دوطرف استدلال

### مسئله

اجتهاد ، چه آگاه کرده است تو را که چیست اجتهاد آیا نیست اجتهاد حق اینکه نظر کند یکی از ما بسوی احادیث ائمه ما علیهم السلام پس تدبر کند در معانی آنها و بفهمد آنچه که در آنها امانت گذاشته شده و فرق بدهد میان متشابه از آنها و محکم آنها و بگیرد و عمل نماید بمحکم ورد کند بسوی محکم مبهم رایا و اگذار آن را برابر هم خود اگر نبوده باشد از برای او راهی بسوی احکام و احتیاط کند در عمل و خود را نگاهدارد و حفظ نماید از فتوی دادن بغیر حق و داخل شدن در زلل پس چون دیده شود اختلاف طائفه با طائفه بحسب ظاهر در نقل روایات اعمال مرجحات نماید ببرهان روشن از قواعدی که نقل شده است از ائمه علیهم السلام و شنیده شده از ایشان تا اینکه واقع شود بر حال اختیار در یکی از دو طائفه اخبار و وسعه برای او حاصل شود در عمل و تنگ نشود بر او واردات اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الغفار و تقاید عبارت است از اینکه نظر کند و عمل کند کسی که بینائی حاصل نموده و میخواهد حق را پیروی نماید بفتوای کسیکه دارای این اجتهاد حق باشد که ذکر نمودیم و با بودن اجتهاد حق چنانکه شنیدی چگونه کسانی که دعوی اجتهاد مینمایند پیروی مینمایند رأیهای خودشان را و چگونه از هدایت منصرف میشوند بعد از اینکه آمده است ایشانرا هدایت و چیست معنی عمل بظن در مقام اجتهاد پس بچه اندازه و مقدار است ظن معتبر در آن تا آنکه صحیح باشد بر آن اعتماد پس علومیکه برای مجتهد لازم است و چاره ای نیست که دارای آن باشد چیست آیا کفایت میکند او را تحصیل علوم عربیه

و شناختن قرآن و حدیث و احکام این دو برای مجتهد یا اینکه چاره نیست از برای او از شناختن پنج اصل دینی و بنا بر ثانی آیا کفایت میکند او را تقلید یا چاره نیست از برای او از دلیلهای یقینیه پس آیا شرط است اینکه بشناسند آنها را بدلائل متکلمین یا کفایت میکند راه دیگر ولو کمتر باشد چون افاده یقین کند یا چاره نیست از طریق بالا تر پس چیست این طریق و طرق متعدد است یا مختلف میشود بحسب اختلاف افهام بجهت تفاوت مردم در نقص و تمام پس آیا کفایت میکند در اجتهاد آنچه ذکر کرده شد یا چاره نیست از علوم دیگر و آن علوم چیست و چه معتبر است در آن و بچه اندازه است و آیا علم منطوق در آن شرط است و آیا واجب است اولاً تحصیل معرفه همه آیات و احادیث که احکام در آنها میباشد یا کفایت میکند آنچه که متعلق است از آن در مسئله که طلب کرده شده است و آیا جایز است تجزی در اجتهاد و با جواز آیا کافی است در جواز عمل بر رأی خودش یا رأی غیر خودش پس چه میباشد معنی تجزی و چیست معنی اجتهاد در همه و آیا کفایت میکند در ثانی که اجتهاد در همه باشد تحصیل ملکه که بآن ممکن شود تحصیل ظن در هر يك هر يك مسئله یا چاره نیست از تحصیل اندازه صالح یا تحصیل همه مسائل ابواب فقه پس چیست اندازه آن مقدار یکی که چاره نیست که در مقام اجتهاد در آن میتوان بآن داخل شد و آیا از برای آن حدیست در طرف قلة که کمتر از آن کافی نخواهد بود و آیا شرط است در آن قوه قدسیه چنانکه گمان کرده اند آنرا طایفه پس آن قوه چیست و حد آن چه اندازه است و بچه چیز شناخته می شود پس چگونه میفهمد مجتهد از نزد خود که مجتهد شده است تا جایز باشد عمل بر رأی او بلکه واجب باشد و جایز نباشد برای او تقلید غیر یا چگونه خواهد بود راه عوام بمعرفة مجتهد تا اینکه جایز باشد از برای او تقلید آیا کفایت می کند اقرار خود او بآن باعدالتش یا با این حال لازم است که خود را برای فتوی دادن نصب نماید و مردم با رجوع کنند یا کفایت نمیکند هیچیک از اینها بلکه چاره نیست از تصدیق اهل علم او را پس آیا کفایت می کند تصدیق يك نفر و دو نفر یا چاره نیست از جماعتی پس اینجماعة

تا چه حد باشند و کی باشد آیا کافی است کسیکه قسمتی از علوم رسمیه را تحصیل کرده باشد یا چاره نیست اینکه در تمام آنها هجند باشد یا نباشد و بر تقدیر اشتراط اجتهاد پس آیا جایز است دور (معنای دور آن است که اجتهاد توقف داشته باشد بهجند شدن و هجند بودن هم توقف داشته باشد باجتهاد) در مثل خودش پس آیا جایز است تقلید هجند میت یا اینکه می میرد قول بمردن صاحب خود و بر تقدیر جواز آیا شرط است اینکه بوده باشد ناقل بتحقیق جمع کرده باشد و فرا گرفته باشد از او در حال حیوة او یا کفایت می کند او را رجوع بکتاب او بعد از مردنش و بنا بر ثانی آیا شرط است در آن اینکه بوده باشد از اهل علم یا نه پس چیست علمی که در آن شرط است پس آیا اتفاق مجتهدین بر معتبر نبودن قول میت کفایت میکند در معتبر نبودن اقوال آنها بجهت اینکه همین حکم بمعبر نبودن از جمله اقوال اموات است پس اعتبار آن موجب عدم اعتبار آن است یا کفایت نمیکند اتفاق آنها در این مقام این آنچه چیزی است که حاضر بود از برای من از احتمالات و اقسام در این مسئله و بتحقیق رفته اند بسوی هر يك قومی و شاید آنچه که ذکر نشده باشد نبوده باشد کمتر از آنچه که ذکر کردیم ما او را زیاد میشود در هر عصری اقوالی و اختلافاتی الی ما شاء الله و بسوی خدایتعالی است پناه گاه در هر چیزی

## مسئله دوم

اجماع ، وجه آگاه کرده است تو را که اجماع چیست آیا نیست اجماع معتبر اینکه متفق شوند طائفه محققه و فرقه ناجیه بر مضمون آیه محکمه یا روایت معصومیه که مورد اتهام نباشد بطوریکه همه آنرا بدانند و بشناسند و در مقابل نباشد شاذی و کمی مثل اتفاق ایشان بر وجوب مسح دوپاد روضو نهستن آنها بجهت نصوص که در این باب وارد شده است و بسوی آن اشاره شده است در حدیث که فرموده است امام علیه السلام **خدا بالجمع علیه بین اصحابك فان المجمع علیه لاریب فیه** پس نظر کن در خصوص اجماع که

چه میگویند اهل اجتهاد و بچه چیز اعتماد نموده اند و سؤال کن از ایشان معنی اتفاق آراء که مشتمل بر قول معصوم علیه السلام باشد چه معنی دارد آیا قول معصوم علیه السلام بنهائی بدون انضمام رأی احدی با آن جحۃ نیست یا این اتفاق دیده و وضعی است که شناخته نشود قول معصوم مگر در جمله اقوال مردم چنانکه همین را گفته و گمان کرده اند پس مقصود از این چه میباشد و چگونه گرفته میشود قول معصوم علیه السلام و حال اینکه دانسته نمیشود که قول او در میان اقوال است و شناخته نمیشود و آیا کفایت میکند اتفاق مجتهدین یا چاره نیست از اینکه هر که منسوب باشد بعلم اسلام یا جماعه مسلمین که دانسته شود قول او داخل در اقوال است و بر هر سه تقدیر آیا کفایت می کند که همه از يك بلد و شهر باشند یا چاره نیست از اینکه هر کسی در زمین باشد حتی اینکه اگر بوده باشد مردی در بلاد کفر چاره نیست از شناختن رأی او بلکه هر کسی که بوده باشد از ایشان در قریه یا بادیه یا جبل یا بیابان یا صحرا یا کشتی یا غیر اینها پس چگونه شناخته میشود وجود مثل این مسلم در مثل این موضع و بر تقدیر شناختن او چگونه علم بقول و رأی او حاصل میشود پس چگونه دانسته میشود اینکه آنچه را که میگوید او بآن اعتقاد دارد و آن را تکذیب نمی نماید و تقیه در آن نکرده و مصالحتی در کتمان مذهب خود نموده پس چگونه حاصل میشود اطلاع بر قول امام علیه السلام در جمله اقوال مردمی که منفرقتند با غایب بودن آن بزرگوار و پنهان بودن آن حضرت از چشم مردم و بریده شدن اخبار و اقوال آن حضرت و معلوم نبودن مکان و منزل آن بزرگوار در مدتی که نزدیک به بقصد سال است بطوری که دانسته نمیشود که آن حضرت صلوات الله علیه و ارواحنا له الفداء که در کدام قطری از اقطار زمین است در مشارق آن یا مغارب آن بر آن و بحر آن سهل آن و جبل آن و آیا آن حضرت ممالج و مخالط و معامل با مردم است یا از ایشان منزوی است و ساکن است در دورترین مکانهای زمین یا در غار و کوه جای و منزل دارد و منقطع است از خلق یا در بعض جزایر است که احدی نمی تواند خدمت آن بزرگوار برسد و غیر اینها از آنچه که راهی بآن نیست از هیچ جهتی و بر فرض چهارم چگونه شناخته میشود قول معصوم علیه السلام در جمله

اقوالیکه معین میباشند بدون شناختن شخص خود آن حضرت آیا دیده شده و فهمیده شده در آثار قدماء و اصحاب ائمه علیهم السلام چینی بطوریکه دانسته شده باشد دخول بعض ائمه علیهم السلام که سابق بر آنها بوده اند که از جمله آنها بودند اگر چه روایتی نقل نشده باشد و بما نرسیده باشد بخصوص از آنها علیهم السلام یا بعد از جستجو و اطلاع بر اتفاق شناخته شده موافقه معصوم علیه السلام را بایشان هر چند که داخل در ایشان نباشد بجهت اماره و نشانه که اقتضا میکند اینرا یا بطریق دیگر غیر آنچه که ذکر گردید چیست آن آیا بواسطه بودن شخص مجهول النسب در جمله ایشان چنانکه گفته اند آن را و چگونگی نمیتوان اینرا گفت و حال اینکه چاره نیست از علم بدخول معصوم علیه السلام و کفایت نمیکند احتمال و بر هر تقدیر کم است وقوع چنین اجماع در غایه ندرت و کمی و خصوصاً در مسائلی که وارد نشده است در آن روایة یا وارد شده باشد و لکن مختلف باشد یا وارد شده باشد بخلاف آنچه که ادعای اتفاق بر او شده است بخصوص در مثل چنین زمانی انقطاع از معصوم علیه السلام از هر جهت حاصلست پس چگونه ادعا کرده میشود مثل این اتفاق در بیشتر مسائل و در امثال مسائل مذکوره و در آنچه بعد از ازمنه متداوله منقطعاً از معصوم رأساً حاصل است پس آیا بر امام واجب است اینکه آشکار کند فرمایش خود در مسئله که می بیند اختلاف ایشانرا تا اینکه نبوده باشند در حیرت مطلقاً یا در وقتیکه هیچ حقی در بین آنها نباشد بخصوص یا واجب نیست اظهار مطلقاً بجهت اینکه ماعلة و سب استتار آنحضرترا نمیدانیم چیست او و بر تقدیر اول که واجب باشد اظهار بر آن بزرگوار پس چرا رفع نفرموده اختلاف در اکثر مسائل را در اینمدت طولانی و بنا بر دو فرض اخیر متحقق نمیشود اجماع بجهت نبودن راهی بمعرفة او و بر فرض آنکه واجب باشد اظهار چگونگی خود را می شناساند و این برای آن حضرت واجب نیست علاوه بر اینکه ناشناسی آن حضرت برای اجماع فایده تصور نمی شود یا آنکه اظهار از طرف آن بزرگوار بواسطه ارسال رسولی باشد پس ناچار است که او دارای معجزه باشد تا صدق قول او معلوم گردد و الا فایده بر آن اظهار نیز مترتب

نخواهد شد زیرا که در اینصورت قول او بمنزله خبری خواهد بود پس بچه چیز ثابت میشود علم باین اتفاق آیا با مثال این اجتهادات پس مخصوص خواهد بود نفع آن و حجة بودن آن بکسیکه در آن اجتهاد نموده و بغیر او نمیگذرد و فایده ندارد یا بخبر ، پس بخبر کی؟ آیا بخبر مثل این مجتهد ، از چه؟ آیا از ظن او؟ پس میباشد در اینحال ثابت کردن ظن بظن و حاصل نمیشود از برای او غیر ظن یا ثابت میشود بخبر جماعتی از طریق تواتر از گمان که خبر صادر شده باشد از خودشان، یا ناقل از دیگران باشند و بر هر دو تقدیر خبرهائی هستند از روی گمان با اتفاق نه از علم با اتفاق پس تواتر چاره نیست از منتهی شدن آن بحس چنانکه تقریر کرده اند آن را و نیست این اتفاق بنا بر این تقادیر بمحسوس و موجب علم بلکه آنها گمانها و اجتهادات میباشد و افاده علم نمی نماید و بجهة این است که می بینی ایشان را در نقل اجماعات اختلاف شدید نموده اند پس می بینی یکی از آنها را که در مسئله نقل اجماع نموده بر قولی در کتاب خودش پس نقل میکند اجماع در آن مسئله بعینها بر قول دیگری با نقل میکند خلاف در آن مسئله را در آن کتاب بعینه یا کتاب دیگر و بسیار مانند این واقع شده است از ایشان حتی اینکه شیخ و رئیس ایشان مثل این عمل را در قریب بچهل مسئله بخلاف یک دیگر ادعا اجماع نموده بنا بر آنچه که اطلاع یافته اند بر او جماعتی این است آنچه من حاضر داشتم از احتمالات و شقوق در این مسئله و بتحقیق رفته اند بسوی اکثر آنچه گفته شد اقوامی و شاید آنچه را ذکر نکردیم کمتر نباشد از آنچه که ذکر و بیان نمودیم و افزوده میشود در هر عصری و قرنی قولها و اختلافات دیگر و بسوی خداست شکایت و مقر

## مسئله سوم

نیت ، وجه آگاه کرده است تو را که نیت چیست آیا نیت آنچه که بر انگیزاند تو را بر عمل و بخواند تو را بسوی آن مثل بزرگ شمردن تو بر ادرت را در بر خواستن تو برای او و دفع عطش در بر خواستنت برای آب و آن از چیزهائیست



که انسان بر آن خلق شده است در اعمال خود بلکه سایر حیوانات در فعلهای خودشان و ممکن نیست اینکه منفک شود عملی از نیت

وصاحب کتاب بشری که خیر و نیکی از جانب خدایتعالی برای او باد از جهت اینکه گفته است هر گاه خدایتعالی ما را تکلیف مینمود بعبادت خود بدون نیت هر آینه بود برای ما تکلیف ما لا یطاق پس بنا بر این چیست این حیره و حیران گردانیدن و چیست این تکلیف سخت و عسرو چیست این قال و قیل و چیست این اطباب و تطویل .

واما حدیث انما الاعمال بالنیات و انما لكل امریء ما نوى پس چقدر ظاهر و آشکار است معنای آن و چقدر واضح است آنچه نسبت بآن داده شود و بسیار مکشوف است آخر آن از اول آن بطوریکه فرموده است در عقب آن پس هر کسیکه بوده باشد هجرت او بسوی خدا و رسول او ﷺ پس هجرت او بسوی خدا و رسول است ﷺ و هر کسی که بوده باشد هجرت او بدنیائی که برسد او را یا زنی که تزوج نماید آنرا پس هجرت او بسوی چیزی است که مهاجرت بسوی او نموده است و جز این نیست که سبب صدور این حدیث قول بعض صحابه است از برای پیغمبر ﷺ که عرض نمودند بآن بزرگوار بدرستی که بعض مهاجرین بجهاد نیست نیت او از این هجرت مگر گرفتن غنایم از اموال و اسیران یا رسیدن بجاه و آوازه در نزد رسیدن بغلبه و استیلا پس فرمود ﷺ و بدرستی که هر کسی میرسد در عمل خود بآنچه که میجوید آنرا و میرسد بآنچه که قصد مینماید آنرا و این معنی واضح و روشن است بحمدالله و نیست مدخلی از برای این حدیث در آنچه که رفته اند بسوی آن در امر نیت عبادات از بدعتها و او کاش میدانستم از کجا میگویند آنچه را میگویند و بچه چیز اعتماد مینمایند و از حق چگونگی اعراض مینمایند و هر آینه سؤال مینمائیم از اختلافات ایشان در نیت و گفتارشان در معانی آن آیا برهان و بینه بر گفتار خود دارند نه چنین است بلکه هر گاه بوده باشد برای ایشان برهانی و قادرند بر اقامه آن پس جواب بگویند

پس اما معنای نیتی که اختراع کرده اند او را در عبادات آیا او الفاظی است.

که بر زبان جاری میشود یا در دل واقع میگردد یا معانی است که در قلب خط-ور میکند یا تحقیق همه اینها مراد است چنانکه در اعمال حج است و گاهی می باشد اخیر چنانکه در غیر اعمال حج است پس اگر بگویند بزبان خود خلاف آنچه که بقلب خود گذراند پس آیا صحیح است یا نه و با صحت آیا عبرة بقول است یا لازم است اخطار بقلب پس آیا کفایت میکند تعیین فعل یا بوجه اطلاق یا در وقتی که نبوده باشد بخودی خود معین یا چاره نیست با آن از اجراء اجزاء عبادت، ر-قلب بوجه اجمال یا چاره نیست از اخطار آن بدل تفصیلاً و آیا کفایت میکند قصد قربت یا لا بد است قصد و جوب با آن یا قصد ندب یا در بعض عبادات قصد و جوب و در بعضی قصد ندب و بنا بر اخیر پس برای هر يك چه معنی است و فرق بین آنها چه میباشد و آیا واجب میشود با قصد و جوب و ندب قصد و جوب و ندب یعنی نیکو بودن فعل که داعی است بترغیب تام یا ناقص در جمیع یا در بعض پس این بعض چیست و فرق بین بعض و جمیع چیست پس در هنگامیکه نداند مکلف و جوب یا ندب فعل را پس آیا واجب است بر او تحصیل علم با و یا نه یا ساقط میشود در این هنگام این دانستن و جوب یا قصد کنند و جوب یا ندب را بالانفراد یا قصد کند هر دو را مردداً یا آنکه بجا آورد عمل را يك بار بقصد و جوب و يك بار بقصد ندب پس آیا ممکن است او را قصد کردن بیکی از آنها با عدم علم و اعتقاد بآنها پس چیست معنی قربت آیا او بمعنای امثال و فرمان برداری یا موافق اراده و قرب حضرت باری تعالی بحسب منزله رفتار نمودن یا گریختن از دوری آن سبحانه یا رسیدن بثواب در نزد او یا خلاصی از عقاب او یا بودن آن سبحانه سزاوار از برای عبادت یا از برای حیاء یا مهابة یا شکر یا تعظیم خدا یا برای ذات مقدس خدای جل و عزیا آنکه امری است وراء اینها پس آیا یکی از اینها در مقام آن دیگری جای میگیرد یا نه یا بعضی جای میگیرد نه بعض دیگر پس آن بعض کدام است آیا قصد ثواب و خلاصی از عقاب می باشد چنانکه گمان برده شده است یا غیر این پس آیا باطل میشود عبادت بقصد یکی از آنها و یا فاسد مینماید آن را قصد دیگر غیر از این مطلقاً یا منقرداً یا منضمماً یا بالاستقلال نه بدون آن یا در وقتی که بوده باشد غالب نه مغلوب یا مساوی

و یا با مساوات نیز با واقع شدن اخلال هر چه باشد یا در وقتیکه نبوده باشد مباح مثل تبرّد در وضو و یا راجح باشد مانند پر هیز در روزه یا در اثناء عارض شده باشد هر چه باشد یا فقط ریاء باشد نه غیر آن و آیا ریاء ساقط تکلیف است و مکلف در آن مستحق ثوابی نخواهد شد و آیا شرط است در طهارات سه گانه قصد رفع حدث و استباحه عبادت که مشروط است بآن طهارت و بآن رجحان دارد یا یکی از دو امر بر وجه تخییر یا استباحه فقط در تیمم زیرا که آن رفع حدث نمی نماید و جز این نیست که مفید استباحه فقط است و آیا این دو امر یکیست یا غیر یکدیگرند و آیا وجوب طهارات لنفسها می باشد یا غیرها یا آنکه استحباب آن لنفسها و وجوب آن لغیرها میباشد یا وجوب در جنبه لنفسها و در غیر جنبه لغیرها خواصد بود و بر هر تقدیر آیا شرط است تعیین این در نیت یا علم بآن یا نه پس آیا جایز است واقع گردانیدن چیزی از آنها از برای عبادتیکه مشروط است بطهاره پیش از وقت آن عبادت بنیت وجوب یا به نیت استحباب مطلقا یا در وقتی که باقی مانده باشد تا وقت مقدار فعل آن نه زیاد تر یا اول در دویم و دویم در اول یا نه مطلقا یا بنا میشود بر بودن آن لنفسها یا لغیرها پس - جایز است در اول نه دویم یا بعکس یا جایز نیست در تیمم مطلقا یا جایز است به نیت وجوب از برای کسیکه بر او فریضه باشد مطلقا یا چون بخواهد فعل آنرا بخصوص و نباشد از برای غیر آن پس آیا جایز است داخل شدن در فریضه بطهاره مندوبه و بر تقدیر جواز آیا مطلقا یا در وقتی که نیت کند بآن استباحه آن عبادت را یا مطلق استباحه عبادت را یا در صورتی غیر صورت دیگر پس ایندو صورت هر یک چیست و آیا شرط است قصد اداء و قضاء در عبادات ه و قته که جاری میشوند در آن مثل نماز و روزه یا در بعض آن دون بعضی پس هر یک از این دو چه میباشد و فرق میان آنها چیست و آیا کافی است در روزه قصد ترك منافیات یا چاره نیست در قصد کف از آن بنا بر اینکه اول امر عدمی است و دویم وجودی و آیا شرط است مقارنه نیت از برای اول عبادت یا جایز است تقدیم و تأخیر یا در روزه بخصوصه جایز است تقدیم نه غیر آن پس چیست اندازه تقدیمی که جایز است در آن آیا تمام

شب است یا تمام ماه است یا اول مطلقاً و دویم با فراموشی است یا جایز است تأخیر در آن نیز تازوال یا مطلقاً بانسیان یا عذر یا تاپیش از شب در مستحب نه واجب و آیا کافی است مقارنۀ عرفیه یا چاره نیست از حقیقه و آیا این مقارنۀ قلبیه باشد یا لفظیه و بر تقدیر لزوم مقارنۀ آیا جایز است در وضوء و غسل مقارنۀ آن باشستن دستها که مستحب است بجهت آنکه آن از طهارة کامله است یا در نزد مضمضه و استنشاق بجهت اقریبیت آنها بواجب و آیا واجب است حاضر شمردن نماز قصد کرده شده در حال تکبیر و آیا واجب است استدامۀ حکم نیت تا آخر عبادت و بر فرض وجوب آن چیست معنی آن آیا او امر وجودی است که آن استمرار نیت اولی باشد یا امر عدمی است بمعنی آنکه قصد نکند آنچه را که منافی نیت است از ابتدا پس آیا بناء آن بر آن است که باقی محتاج است در بقاء بمؤثر یا محتاج نیست و چون اخلال باستدامه شود پس آیا باطل میشود فعلیکه واقع میشود بعد از اخلال پیش از استدراک نیت پس اگر برگردد بسوی نیت اول پیش از آوردن چیزی از آنها و پیش از فوات موالات چون بوده باشد شرط صحه عبادت بجهت واقع شدن آن بأسرها با نیت و تأثیر نکردن مثل این در آن یا نه بجهت تخلل قطع بآن پس آیا جایز است عدول به نیت در چیزی از عبادات یا نه یا گاهی جایز است و گاهی جایز نیست پس چیست موضع جواز و چیست محل منع و فرق بین آنها چه میباشد و اگر غافل شود از نیت در اثناء فعل پس آیا کافی است تجدید آن در نزد ذکر یا چاره نیست از سر گرفتن عمل اصلاً یا گاه گاهی پس نیت آیا آن واجب است یا مستحب یا گاهی واجب و گاهی مستحب است پس در کجا واجب و در کجا مستحب و فرق بین آنها چه میباشد و آیا آن در جمیع افعال است یا بخصوص در عبادات است پس کدام عبادات است که نیت در آن جاری است آیا نیست بر طرف کردن نجاست از جامه و بدن از برای نماز عبادت پس چرا واجب نباشد در آن در نزد حاصل شدن موجبات آنها آیا آن شرط است یا نه یا در واجب شرط است نه مستحب یا عبادت نه غیر آن یا در تیمم نه غیر آن و آیا میگردد اعمال مباحه بسبب نیت عبادت و بر فرض آن آیا آن نیتی است که اختراع کرده اند یا آنچه که

ما بآن اشاره کردیم و آیا مراد به نیت در حدیث مشهور که میفرماید نية المؤمن خیر من عمله این نیت مراد است یا امر دیگر است پس آن چیست و معنی حدیث چه می باشد پس اگر برویم بسوی ذکر اقوال ایشانشان در معنی حدیث مطلب دور و دراز می گردد بلکه اگر بخواهیم ذکر نمائیم برای تو سایر شقوق نية را هر آینه فراغت حاصل نمی کنیم از آنچه که برای ما مهم است مگر بعد از ملال و خستگی آینه مثل این امور است که موجب حیرت بر حیرت است نیست چاره و فراری در آن پس فرض کن آنکه هجرت بدین از این ورطه ها و حیرت ها خود را در کتابهای خودشان خلاص نمودند و عملی مرتکب نشدند که موجب حیرت آنها واقع شود در جمیع آنها و نه در اکثر و نه در همه آن مقلد بیچاره چکند و بقول کدام يك عمل نماید و بکی پناه ببرد و چگونه ظاهر شود از برای او استجماع شرایط فتوی در کسی که مدعی اجتهاد است و حال آنکه این ثابت میشود و موقوف است بر تصدیق بعضی از ایشان بعضی را و لا اقل از اینکه یکدیگر را در امر فتوی تکذیب نمایند و این امر وقوعش ممتنع و حاصل نمیشود مگر از اوحدی ایشان و چگونه بر ایشان حاصل گردد و حال اینکه ایشان در اکثر بلاد و در اکثر از مننه نمی توانند که سازش و اتفاق نمایند بر پنج مسئله اجتهادیه و نه بر کمتر بلکه دو نفر از ایشان بر این امر اتفاق ندارند چنانکه می بینیم مادر این زمان و می شنویم از کسانی که پیش از ما بوده اند و بسوی خدایتعالی است مفزع و پناه

## خاتمه

بدانکه من نیستم منکر طریقه اهل اجتهاد بجهت ندانستن و جاهل بودن بطریق آنها و نه بجهت بصیر نبودن من در آن طریقه نه چنان است بلکه اقدام بدم و بدی آن نمودم مگر بعد از آنچه که اطلاع یافتیم بر کل مطالب و مقاصد آن و بعد از آنکه ایامی را صرف کردم در بحث اصول مخترعه ایشان و حکم کردم در صناعت ایشان سالهایی پس بدرستی که من بآنچه اهل اجتهاد عمل مینمایند با بصیرت و با

معرفتم و آگاه نمی‌نماید تورا مثل کسیکه خبیر و بصیر است پس آنچه که ذکر کردیم ما همه آنرا این است و جز این نیست آن در شأن اهل اجتهاد و رأی است که نسبت داده اند خودشانرا در دانستن احکام بسوی ائمه علیهم السلام با استنباط احکام از کلام ائمه بتأویل متشابهاً بر اصول مقرر در نزد خودشان .

و اما مقلده این گروه مجتهدین که نسبت میدهند خودشانرا بسوی ایشان که متمسک باقوایل ایشان میشوند که فتوی داده اند در کتب خودشان بعد از مردنشان با اینکه شنیده‌اند از ایشان قولی برای میت نیست و اینکه قول میت مثل میت است و بعد از اطلاع آنها بر اتفاق ایشان که می بینی یکی از ایشان که خود را نصب کرده و قاضی قرار داده و ضامن شده برای خالص گردانیدن آنچه که مشتبه است بر غیر او با اینکه مقتدای او میت است غیر ملیء است باصدار آنچه بر او وارد میشود یعنی با عدم لیاقت بواسطه جهالت خود را ناچار میداند از عهده بر آمدن و جوابدازن از آنچه از او پرسند و بخواهند و حال اینکه بر هیچگونه علمی آشنا نیست و قطع حاصل نموده پس چگونه خواهد بود حال این مسکین بیچاره که اثر و نشانه او را پیروی مینماید پس چقدر از حق بیگانه و دور و برسیدن آن مهجور است و عجیب‌تر از این آن است ایشان شرط مینمایند حیوة در کسیکه جایز است تقلید او و با وجود این تقلید نمی نمایند مگر اموات را و انکار مینمایند اجتهاد اعیاء و عدالت ایشانرا مادامیکه اعیاء می‌باشند از راه منافسه و حسد تا زمانیکه بمیرد میگردد آنوقت اقوایل ایشان معتبر در نزد ایشان و کتب آنها مورد اعتماد ایشان بجهت اینکه علمه در آن حال زایل میگردد آیا بعد از مردن ایشان فراموش نمودند آنچه را می‌شمارند از عیوب ایشان یا میگویند بزبانهای خود آنچه را که نیست در دل‌های ایشان یا اینکه فرق نمیدهند میان حق و باطل و خالی و عاطل برای عدم بینائی در دیده‌ها و ناخوش بودن ضمائر و فکرهای ایشان پس مساوی خواهد بود در نزد ایشان صدق و زور و ظلمات و نور .

و کاش میدانستم چه مدخلیتی دارد در بطلان فتوی و عمل کردن و رسیدن بآراء

موت و حیوة و آيا نه این است که حق واحد و مخالف آن جاحد است پس بدرستی که اقاول اموات چنانکه دانستی مختلف است منتهی اختلاف و فتاوی ایشان در کتب ایشان متناقض است کمال تناقض بلکه در يك کتاب مجتهد در يك مسئله در فتوی اختلاف بحسب ابواب و مباحث آن واقع شده و این اختلافات روز بروز زیاد میشود تا زمانیکه خدایتعالی بخواهد بسر آمدن آنرا و اهل اجتهاد هر چند که میگویند در اکثر احکام بر قول مشهورتر الا آنکه این شهرت نیست از آنچه که صحیح باشد برای اعتماد بجهة آنکه مبتنی نیست بر اصلی بلکه جز این نیست میباشد در اکثر به بحث و اتفاق یا بواسطه نزدیکی صاحب قول بسطان یا آنچه که شبیه است باین از حوادث دهور و او ان و مختلف میشود این بحسب اوضاع و ازمان پس چه بسیار مشهوریکه نیست اصلی از برای آن و چه بسیار اصلیکه در آن شهرت نیست پس بدرستی که ایشان بجهة شدت تعصبشان و جوششان در تقلید و دخولشان در ضلال بعید اعتنائی ندارند بحرف ناصحی اصلا و نمی چشند از شراب تحقیق هر گز و پناه نمی برند بهیچ رشته محکمی و اقتدا نمیکنند بکسی که او سزاوار اقتداء است بلکه جز این نیست که پیروی میکنند هواهای خودشانرا و اقتدا میکنند پدران خودشانرا و میروند از عقب یکدیگر به حث و تا کید و نزدیک نیست که حدیثی بفهمند .

و کاش میدانستم که اذن داده است ایشانرا در پیروی رأی کسیکه جایز است بر او خطاء در رأی پس اختیار کردن یکی از قولهای آنها از روی اتفاق بحث با اختلاف سختی که دارند آیا خدا در اینکار بایشان اذن داده است یا بآن سبحانه افترا می بندند یا امر کرده است ایشانرا بزرگان ایشان باینعمل با اینکه ایشان گروهی هستند که در طغیان و گمراهی هستند یاد در نزد ایشان است خزینه های رحمت پروردگار تو یا ایشان از روی غلبه و ظلم مرتکب این عمل شدند یا از برای ایشان وسائلیست که از آسمان خبر میدهند پس بیاورند حجة آشکار خودشانرا یا بایشان از غیب رسیده است آنچه مینویسند یا ایشان شریکانند در دین و آنچه خدا اذن نداده از پیش خود می آورند نه چنان است بلکه ایشان در غفلة و مستی هستند و اگذار ایشانرا که بحال خود باقی بمانند

و چون منتهی شد کشتی مادر دریای اختلاف بساحل نجات و جاری شد با ما بمنزلهای هدایت کننده پس آنرا از جریان باز میداریم و قلم را از طغیان نگاه میداریم **بسم الله مجریها و مرسیها والی ربك منتهمیها** پس ایفرزندمن سوار شو باما در این کشتی نجات و داخل کن باخودت هر کسیکه پیروی میکند ما را نیست اگر اهی در دین بتحقیق راه رشد و راستی روشن و آشکار است از راه غی و گمراهی و فرق دادن گفتار میت از گفتار حی و برداشتن پرده از بین و آشکارا و روشن است صبح از برای صاحبان دو چشم و اشخاص با بصیرت پس اگر ایمان آوردند بمثل آنچه که شما بآن ایمان آوردید پس بتحقیق هدایت یافتند و اگر رو بگردانند و ایمان نیاورند پس جز این نیست که ایشان در حال شقاق و نفاقند و هر آینه اگر پیروی کنی تو هواهای ایشانرا بعد از آنچه که آمده است تو را از علم پس نیست از برای تو از جانب خدا ولایتی و نه نگهدارنده خواموش کن چراغ را پس بتحقیق صبح طلوع کرده است و ستایش از برای خداست و درود بر رسول خدا پس براهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین پس بر روایت کنندگان احکام خدا پس بر کسانی که سودمند میشوند بمواعظه خدا و تمام شد این کتاب سفینه النجاة و گردید اسم او تاریخ آن چون بدل بیآوری عشرات آن را بآحاد و آحاد آن را بعشرات خدایتعالی عوض دهد بسیئات ما حسنات و بگرداند از برای ما حسنات را درجات

## ایضاح

وفاة مرحوم مغفور فیض قدس سره در سال هزار و نود و يك هجری وقوع یافته پس عبارتیکه بجهت تاریخ تألیف کتاب مستطاب **سفینه النجاة** مرقوم فرموده اند بعد از تبدیل آحاد بعشرات و عشرات بآحاد در سال هزار و پنجاه و هشت اینکتاب تألیف شده تا زمان وفات آن مرحوم قدس سره سی و سه سال باقی بوده و کتاب حقایق را نزدیک وفات خود تألیف فرموده چنانکه در خاتمه آن کتاب خود اشاره فرموده باین عبارت:



و لقد وفقنا الله تعالى لجمعها وتأليفها في مدة اشهر قلائل من سنة تسعين و الف  
الهجرية حين كنت اشرفت على الرحيل و كان قد مضى من عمري ثلاث وثمانون  
و نيف قليل و كان قد اكدت فني اسباب اختلال الاحوال و تشتت البال من  
امراض وعلل جسمانية غير موجوة الزوال و انما وفقني الله لذلك بسبب ما انعم الله به  
على من العقائد الحققة و بما تفضل الله به على من موالاته و اوليائه و معاداة اعدائه  
بعد ان عرفني الله و اوليائه و اعدائه بوحي منه سبحانه الى رسوله و تبليغ رسوله الى  
عباده و تسليمي له بمعونته و ارشاده .

و قد تم ترجمة هذا الكتاب و ممتنه بخط الحقيير الفقير العاصي القاصر المقصر

القصير الجارى مع كل شين العارى من كل زين السارى مع كل رين

محمد حسين ابن النجف عفى الله عن جرائمهما و جعلهما من تراب

اقدام اوليائه و الحقمهما معهم و فرق بينهما و بين اعدائهما و لا

يجعلهما معهم فى الدنيا و الآخرة بعونه و منته و فضله

و كرمه و عفوه و بمحمد و آله عليهم السلام فى شهر الله

الاعظم سنة تسع و سبعين و ثلاثمائة و بعد الالف من

الهجرة المباركة وله الحمد و المنمة و

الصلوة على النبي و العتره و السلام

على اخواننا من اهل الايمان

و الحقيقة سنة ١٣٧٩